



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شرح و حواشی الکنانی (۱۱)

تخت الأولیاء

(ترجمہ اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
ابتداء و سال ۱۳۲۶ ق

جلد سوم

تہذیب

عسکری

موسسہ دارالکتاب، بن علی، بنگلہ دیش، نفاذ سہ ماہی (۱۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحفه الاولیاء

نویسنده:

شیخ کلینی، محمد بن یعقوب

ناشر چاپی:

نشر بی زمان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

.....	فهرست	۵
.....	تحفه الاولیاء جلد ۳	۱۱
.....	مشخصات کتاب	۱۱
.....	[۵] کتاب ایمان و کفر	۱۱
.....	اشاره	۱۱
.....	۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر «۲»	۱۱
.....	۲. باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اول «۳»	۱۵
.....	۳. باب دیگر از این قبیل	۱۶
.....	۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود	۱۹
.....	۵. باب در بیان اینکه خلائق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند	۲۱
.....	۶. باب در بیان فطرت خلائق بر توحید «۲»	۲۱
.....	۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر «۲»	۲۲
.....	۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند	۲۳
.....	۹. باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است «۲»	۲۳
.....	۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است «۱»	۲۴
.....	۱۱. باب در بیان اخلاص «۲»	۲۵
.....	۱۲. باب در بیان شریعت‌ها «۱»	۲۶
.....	۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام	۲۸
.....	۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است	۳۴
.....	۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد «۲»	۳۵
.....	۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است	۳۷
.....	۱۷. باب «۱»	۳۸
.....	۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن	۴۹

۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان ۵۶
۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان ۵۹
۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق ۶۰
۲۲. باب در بیان نسبت اسلام ۶۲
۲۳. باب ۶۲
۲۴. باب ۶۳
۲۵. باب در بیان صفت ایمان ۶۴
۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان ۶۵
۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین ۶۶
۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن ۶۸
۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق «۱» ۶۹
۳۰. باب در بیان فضل یقین ۷۰
۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا ۷۲
۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او «۱» ۷۵
۳۳. باب در بیان خوف و رجا «۱» ۷۸
۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن ۸۱
۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا ۸۲
۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری ۸۳
۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی ۸۵
۳۸. باب در بیان عفت «۲» ۸۷
۳۹. باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرمات الهی ۸۸
۴۰. باب در بیان ادای واجبات خدا ۸۹
۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن ۹۰
۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا ۹۰

- ۹۱ ۴۳. باب در بیان نیت
- ۹۲ ۴۴. باب
- ۹۳ ۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت
- ۹۴ ۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد
- ۹۴ ۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی
- ۱۰۰ ۴۸. باب در بیان شکر «۱»
- ۱۰۵ ۴۹. باب در بیان خوش خلقی
- ۱۰۷ ۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی
- ۱۰۸ ۵۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت
- ۱۰۹ ۵۲. باب در بیان حیا «۱»
- ۱۱۰ ۵۳. باب در بیان عفو «۱»
- ۱۱۲ ۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم
- ۱۱۴ ۵۵. باب در بیان حلم و بردباری
- ۱۱۵ ۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان
- ۱۱۸ ۵۷. باب در بیان مدارات «۱»
- ۱۱۹ ۵۸. باب در بیان رفق «۱»
- ۱۲۱ ۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن
- ۱۲۳ ۶۰. باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله «۱»
- ۱۲۶ ۶۱. باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن
- ۱۳۳ ۶۲. باب
- ۱۳۳ ۶۳. باب در بیان قناعت «۱»
- ۱۳۶ ۶۴. باب در بیان کفاف «۱»
- ۱۳۷ ۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آن چه نیکو باشد
- ۱۳۸ ۶۶. باب در بیان انصاف و عدل «۱»

۶۷. باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان ۱۴۱
۶۸. باب در بیان صلّه رحم «۲» ۱۴۲
۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر ۱۴۹
۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان «۱» ۱۵۴
۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر ۱۵۵
۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر ۱۵۶
۷۳. باب در بیان آنچه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می‌بندد، و آنچه آن حق را نقض می‌کند «۱» ۱۵۸
۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن ۵۸
۷۵. باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او ۱۵۹
۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر ۱۶۳
۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی «۱» ۱۶۴
۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن ۱۶۷
۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن ۱۷۱
۸۰. باب در بیان بوسه دادن ۱۷۱
۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن ۱۷۵
۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن «۱» ۱۷۸
۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن «۱» ۱۸۱
۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن ۱۸۳
۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن «۱» ۱۸۴
۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاند ۱۸۸
۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن «۱» ۱۸۹
۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن «۳» ۱۹۰
۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن «۱» ۱۹۱
۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان «۱» ۱۹۲

۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن «۶» ۱۹۳
۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان ۱۹۴
۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان ۱۹۴
۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد ۱۹۶
۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین ۱۹۶
۹۷. باب در بیان تقیه «۱» ۱۹۷
۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز ۲۰۱
۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او ۲۰۵
۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان ۲۱۶
۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد ۲۱۸
۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن ۲۱۹
۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن ۲۱۹
۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسمند ۲۲۰
۱۰۵. باب در بیان آن چه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آن چه به او می‌رسد، در آن چه به آن مبتلی شده است ۲۲۱
۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن ۲۲۳
۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان ۲۲۷
۱۰۸. باب ۲۳۲
۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند ۲۳۲
۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده ۲۳۳
۱۱۱. باب در بیان گناهان ۲۳۴
۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره ۲۴۰
۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان ۲۴۹
۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه «۲» ۲۵۰
۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها ۲۵۱

۱۱۶. باب در بیان ریا «۲» ۲۵۳
۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری ۲۵۶
۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی) ۲۵۷
۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و خود به غیر آن عمل می‌نماید ۲۵۸
۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم ۲۵۸
۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن ۲۶۰
۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان ۲۶۲
۱۲۳. باب در بیان عصبیت «۱» ۲۶۳
۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن ۲۶۴
۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن ۲۶۷
۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن ۲۶۹
۱۲۷. باب در بیان طمع «۱» ۲۷۲
۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن ۲۷۲
۱۲۹. باب در بیان بدخویی ۲۷۳
۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی ۲۷۳
- فهرست ۲۷۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۷۸

تحفة الاولیاء جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: کلینی، محمد بن یعقوب - ، ۳۲۹ق.
 عنوان قراردادی: الکافی. اصول. فارسی
 عنوان و نام پدیدآور: تحفة الاولیاء / [مولف ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی؛ مترجم] محمد علی بن محمد حسن اردکانی (ره).
 مشخصات نشر: تهران: نشر بی‌زمان، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۴ ج.
 شابک: ۲۱۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۱-۷۸-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۶۲-۷۹-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۷۵۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۷۸-۲-۸۰-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۹۴-۸۱-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: ج. ۲ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۲).
 یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۲).
 یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت: بالای عنوان: ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).
 عنوان دیگر: ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).
 موضوع: احادیث شیعه - قرن ۴ق.
 شناسه افزوده: اردکانی، محمد علی، مترجم
 رده بندی کنگره: BP۱۲۹/ک۸ک ۲۲۰۴۱ ۱۳۹۱ اب
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۹۵۸۹

[۵] کتاب ایمان و کفر

اشاره

«۱»

باب: در بیان طینت مؤمن و کافر

۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر «۲»

۱/۱۴۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبداللّه، از مردی، از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «خدای عز و جل پیغمبران را از طینت علّیین «۳» آفرید.»
 حاصل آنکه خدا دل‌های پیغمبران و بدن‌های ایشان را از آن طینت آفرید، و دل‌های مؤمنان را از آن طینت خلق فرمود، و خلق

بدن‌های مؤمنان را از پست‌تر از آن قرار داد، و کفار را از طینت سجین «۴» آفرید، و خدا دل‌ها و بدن‌های ایشان را از آن آفرید؛ پس در میان

(۱). و ایمان- به کسر همزه- در لغت به معنی گرویدن و تصدیق کردن و باور داشتن است، و در حقیقت معنای شرعی آن خلاف بسیار است، و آنچه از احادیث بسیار ظاهر می‌شود این است که ایمان، تصدیق کردن است به دل، با اقرار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح و ارکان.

و کفر- به ضم اول و سکون دویم- در لغت به معنی ناگرویدن و ناسپاسی کردن است، و در شریعت، بنابر آنچه اکثر متکلمان گفته‌اند: عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد. (مترجم)

(۲). و طینت- به کسر اول- سرشت و آفرینش است. (مترجم)

(۳). و علیین- به کسر عین و لام و یاء مشدّدین، بقعه‌ای است در آسمان که ارواح مؤمنان به سوی آن بالا می‌رود. و ضحاک در تفسیر علیین در سوره تطهیر [مطففین]، آیات ۱۸ و ۱۹ گفته است که: علیین، سدره المنتهی است. و به روایت ابن عباس، لوحی است از زبرجد سبز، معلق در زیر عرش، که اعمال ابرار در آن مکتوب است. و بعضی گفته اند که: آن، علم دیوان خیر است که فرشتگان، اعمال نیکوکاران را در آن نویسند و درجات پادشاهان بهشت. و هیچ‌یک از این معانی در این جا مناسبتی ندارد، و ظاهر این است که مراد از آن، بهشت پنج گانه و زمین پنج گانه باشد، که در باب خلق ابدان ائمه و ارواح و دل‌های ایشان گذشت. و آن طینتی است، از هر طینتی بلندتر و گلی است، از هر گلی خوش‌تر. (مترجم)

(۴). و سجین- به کسر سین و جیم مشدّد، زیرترین جایی از دوزخ است. و آن طینتی است، از هر طینتی پست‌تر و گلی است، از هر گلی بدتر. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹

دو طینت آمیزش داد، و از این راه است که مؤمن، کافر را می‌زاید و کافر، مؤمن را می‌زاید. و از این راه است که مؤمن به گناه می‌رسد و مرتکب آن می‌شود، و از این جا است که کافر به ثواب می‌رسد و متوجه آن می‌گردد؛ پس دل‌های مؤمنان میل دارد با نهایت شوق، به سوی آنچه از آن خلق شده‌اند، و دل‌های کافران میل دارد با غایت شوق، به سوی آنچه از آن آفریده شده‌اند.

۲/۱۴۵۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از نصر بن شعیب، از عبدالغفار جازی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل مؤمن را از گل بهشت آفرید و کافر را از گل دوزخ آفرید». و فرمود که: «چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید، روح و تن او را خوش و پاکیزه گرداند؛ پس هیچ چیز را نشنود از آنچه خوب باشد، مگر آنکه آن را بشناسد و بپسندد، و چیزی را نشنود از آنچه ناخوش باشد، مگر آنکه آن را نشناسد و نپسندد».

راوی می‌گوید: و شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سرشت‌ها سه قسم است. سرشت پیغمبران، و مؤمن از این سرشت خلق شده است، مگر آنکه پیغمبران از خالص و برگزیده آن سرشت خلق شده‌اند، و ایشان در این باب اصل‌اند، و از برای ایشان افزونی و زیادتی است که بر غیر خود دارند، و مؤمنان فرع‌اند، و خلق شده‌اند از گل چسبنده سخت. و چنان که در اصل خلقت با هم بوده‌اند و در میانه ایشان جدایی نبوده است، همچنین خدای عز و جل در میان ایشان و شیعیان ایشان جدایی نمی‌اندازد».

و فرمود: «طینت ناصبی از [گل و] لای سیاه گندیده است. و اما مستضعفان که عقل پابرجایی ندارند و عداوت با اهل حق در ایشان نیست، خدا ایشان را از خاک آفریده، نه گل که مخلوط بوده باشد از خاک و آب شیرین خوش‌گوار یا تلخ متعفن. و هیچ مؤمنی از ایمان خود بر نمی‌گردد و بیرون نمی‌رود، و هیچ ناصبی از نصب و عداوت خویش دست بر نمی‌دارد. و خدا را در باب ایشان خواست و مشیت است، که آنچه خواهد، با ایشان می‌کند».

۱۴۵۱/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدای تو گردم! خدای عز و جل طینت مؤمن را از چه چیز آفرید؟ فرمود: «از طینت پیغمبران، و به این سبب هرگز به نجاست کفر نجس نمی‌شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱

۱۴۵۲/۴. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و غیر او، از محمد بن خالد، از ابونھشل روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل، از ابوحمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل ما را از اعلائی علیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را آفرید، از آنچه ما را از آن آفرید، و بدن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید. و دل‌های ایشان به سوی ما میل می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم؛ پس این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عَلَيِّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۱)؛ یعنی: «نه چنان است، به درستی که نوشته نیکوکاران هر آینه در علیین است، و چه چیز دانا ساخت تو را که چیست علیون؟ نوشته‌ای است مسطور، که حروف آن مبین و روشن است، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند، بداند که در او همه چیز است. حاضر شوند و ببینند آن نوشته را مقربان در گاه خدا، یا گواهی دهند بر آنچه در آن است».

و حضرت فرمود که: «دشمنان ما را از سجین آفرید، و دل‌های شیعیان ایشان را آفرید، از آنچه ایشان را از آن آفرید، و بدن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید؛ پس دل‌های ایشان میل به سوی ایشان می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه آنها آفریده شده‌اند». از آن پس، این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۲)؛ یعنی: «نه چنان است، به درستی که نوشته نابکاران هر آینه در سجین است، و چه چیز دانا گردانید تو را که چیست سجین؟»

نوشته‌ای است مسطور که حروف آن مبین و روشن است، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند، بداند که هیچ خیر در آن نیست. وای! و شدت عقوبت در آن روز از برای تکذیب‌کنندگان است». (۳)

۱۴۵۳/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و چند نفر، از حسین بن حسن، همه از محمد بن اورمه، از محمد بن علی، از اسماعیل بن یسار، از عثمان بن یوسف که گفت: خبر داد مرا عبدالله بن کیسان، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! منم، غلام تو، عبدالله بن کیسان.

(۱). مطففین، ۱۸-۲۱.

(۲). مطففین، ۷-۱۰.

(۳). و همین حدیث، در باب کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه و ارواح و دل‌های ایشان گذشت، با اختلافی در سند آن، و ویل تا آخر آیه در آنجا نبود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳

فرمود: «اما نسب را می‌شناسم و اما تو را نمی‌شناسم». عبدالله می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: من در جبل متولد شده‌ام و در زمین فارس نشو و نما نموده‌ام، و من با مردمان در امر تجارات و غیر آن آمیزش می‌کنم؛ پس با مردی آمیزش می‌نمایم، و خوش‌طوری و خوش‌خلقی و امانت از برای او می‌بینم، و چون او را تفتیش و تفحص می‌کنم و احوال او را جستجو می‌نمایم، از برایم ظاهر می‌شود که با شما دشمنی دارد، و او را دشمن شما به جا می‌آورم. و با مردی آمیزش می‌کنم، و کج‌خلقی و بی‌امانتی و بدخویی از او می‌بینم، پس امر او را جستجو می‌کنم، و بعد از تفحص مشخص می‌شود که با شما دوستی دارد و او را دوست شما به

جا می آورم. بفرما که این امر چگونه می شود؟

راوی می گوید که: فرمود: «ای پسر کیسان! آیا ندانسته‌ای که خدای عز و جل سرشتی را از بهشت و سرشتی را از دوزخ فرا گرفت و هر دو را به هم آمیخت. بعد از آن، این سرشت را از آن سرشت، و آن سرشت را از این سرشت بیرون آورد؛ پس آنچه را که از آن گروه دیده‌ای، از امانت و خوش خلقی و خوش طوری، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت بهشت، و ایشان برمی گردند به آنچه از آن آفریده شده‌اند؛ یعنی دوزخ. و آنچه را که از این گروه شیعیان دیده‌ای، از بی‌امانتی و کج خلقی و بدخویی، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت دوزخ، و ایشان برمی گردند به آنچه از آن آفریده شده‌اند؛ یعنی بهشت».

۶/۱۴۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمنان از سرشت پیغمبران آفریده شده‌اند؟ فرمود: «آری».

۷/۱۴۵۵. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در هنگامی که خدای عز و جل خواست که آدم علیه السلام را بیافریند، در ساعت اول از روز جمعه، جبرئیل علیه السلام را فرستاد، و به دست راست خویش یک قبضه [یک کف دست] سرشتی را گرفت، و قبضه او از آسمان هفتم تا آسمان دنیا رسید، و از هر آسمانی خاکی را فراگرفت. و یک قبضه دیگر را از زمین هفتم که از همه طبقات بالاتر است گرفت، تا زمین هفتم که از همه دورتر است. بعد از آن، خدای عز و جل کلمه خود را امر فرمود، و قبضه اول را به دست راست خویش و قبضه دویم را به دست چپ خویش نگاه داشت؛ پس آن سرشت را شکافت و دو حصه نمود، و آنچه را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵

که از زمین بود ایشان نمود، افشاندنی سخت، و آنچه را که از آسمانها بود پراکنده فرمود، پراکنده کردنی به غایت. بعد از آن، به آنچه در درست راست او بود فرمود که: از تو رسولان و پیغمبران و اوصیای ایشان، و مردمان به غایت راست گویان و مؤمنان و نیک بختان، و هر که نوازش [و تکریم] او را می خواهم، آفریده می شود؛ پس واجب شد از برای ایشان، آنچه فرمود، چنانچه فرمود. و به آنچه در دست چپ او بود فرمود: از تو ستمکاران و مشرکان و کافران و از حد درگذرندگان، و هر که خواری و بی‌مقداری و بدبختی او را می خواهم، خلق می شود؛ پس واجب شد از برای ایشان، آنچه فرمود، چنانچه فرمود. بعد از آن، این هر دو سرشت را به هم آمیخت، و این است معنی قول خدای عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»؛ پس «حَبِّ»، سرشت مؤمن است که خدا محبت و دوستی خود را بر آن انداخت، و «نوی»، سرشت کافران است که از هر خوبی دور شدند. و جز این نیست که سرشت کافران «نوی» نامیده شده. از برای آنکه سرشت کافران از هر خیری «نای» به هم رسانیده و از آن دور شده «نای»، و خدای عز و جل فرموده است: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» (۲)؛ یعنی:

«بیرون می آورد زنده را از مرده، و بیرون می آورد مرده را از زنده». و حضرت فرمود:

«پس زنده، مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافر بیرون می آید، و مرده‌ای که از زنده بیرون می آید، کافری است که از سرشت مؤمن بیرون می آید؛ پس زنده، مؤمن است و مرده، کافر. و این است معنی قول خدای عز و جل: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (۳)؛ پس مردنش، آمیزش سرشت او بود با سرشت کافر، و زندگیش در هنگامی بود که خدای عز و جل در میان این دو جدایی انداخت به سخن خویش. و همچنین خدای عز و جل مؤمن را در وقت زادن از تاریکی بیرون می برد به سوی روشنی، و در آن داخل می گرداند، بعد از آنکه در تاریکی داخل بوده، و کافر را از روشنی بیرون می برد به سوی تاریکی، و در آن داخل می گرداند، بعد از آنکه در روشنی داخل بوده و با آن همراهی نموده. و این است معنی قول خدای عز و جل: «لِيُنذِرَ

(۱). و نای - به فتح نون و سکون همزه بر وزن سعی - به معنی دور شدن است. و این تغییر بنابر ظاهر، ظاهراست، چنانچه در حَبِّ نیز

چنین است؛ زیرا که حَبّ - به فتح حاء و تشدید باء - که به معنی دانه است، با حَبّ - به ضمّ حاء - که به معنی دوستی است، در صورت و ظاهر خط یکی هستند. و ترجمه ظاهر آیه این است: «به درستی که خدا شکافنده دانه است به گیاه، و استخوان خرما به درخت». (مترجم)

(۲). انعام، ۹۵.

(۳). انعام، ۱۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷

مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ «۱». «۲»

باب دیگر از قبیل باب اول ...

۲. باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اول «۳»

۱۴۵۶ / ۱. ابوعلی اشعری و محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم اگر می‌دانستند که آغاز آفرینش یا اول امر خلایق چگونه بود، دو نفر با هم اختلاف نمی‌کردند. به درستی که خدای عز و جل پیش از آنکه خلایق را بیافریند، فرمود: باش آبِ خوش تا بهشت و اهل طاعت خود را از تو بیافرینم، و باش آبِ تلخ تا دوزخ و اهل معصیت خویش را از تو خلق کنم. بعد از آنکه به امر خدا موجود گردیدند، آن دو آب را فرمود تا به هم ممزوج شدند، و از این جهت است که مؤمن، کافر را می‌زاید و کافر، مؤمن را می‌زاید؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد، ناگاه ایشان چون مورچگان می‌جنبیدند. بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود: می‌روید به سوی بهشت، در حالتی که سالم و ایمن‌اید از هر چه بد باشد. و به اصحاب دست چپ فرمود: می‌روید به سوی آتش دوزخ، و هیچ پروا ندارم.

پس آتشی را امر فرمود تا برافروخته شد. و به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید. ایشان، از آن ترسیدند و داخل نشدند. و به اصحاب دست راست فرمود: داخل شوید در این آتش؛ پس ایشان در آن داخل شدند. و به آتش فرمود: سرد و سلامت باش؛ یعنی سردی معتدل که ایشان را به جهت سردی ضرر نرسد؛ پس آن آتش سرد و سلامت گردید.

(۱). یس، ۷۰.

(۲). یعنی: «قرآن را از عالم بالا فرو فرستاد، تا بیم کند و بترساند هر کس را که زنده باشد؛ یعنی مؤمن باشد؛ زیرا که حیات ابدی به ایمان است، و کافر حکم مرده دارد؛ بلکه بدتر از آن است؛ زیرا که مرده اگر منتفع نمی‌شود، متضرر هم نمی‌شود، به خلاف کافر که بر دین خود نفع نمی‌گیرد و متضرر می‌شود، و تا واقع شود و ثابت گردد «این» گفتار که وجوب عذاب است بر کافران و ناگرویدگان که قبول آن نکنند. و ظاهر این است که استشهد به آیه بر این مطلب بنا بر ظاهر، ظاهر باشد؛ چه «لِيُنذِرَ» با ذال «ثَخَذَ» و «لِينْدِرَ» با دال «ابجد»، هر دو در کتابت به یک صورت می‌باشند، و «انذار» - به کسر همزه و سکون نون بر وزن «انذار» - به معنی انداختن و کم کردن ظرف است که متاعی در آن باشد. (مترجم)

(۳). و مراد از تکلیف اول، آن است که پیش از تکلیف در دار دنیا واقع شده، به واسطه ارسال رسل و انزال کتب، و آن سه قسم است: اول، آنچه در عالم ارواح صرف اتفاق افتاد؛ و دویم، آنچه در وقت سرشتن طینت واقع شد، پیش از آنکه آدم را از آن بیافریند؛ سیم آنچه متحقق گردید بعد از آنکه آدم را از آن آفرید، در هنگامی که ایشان را از صلب آدم بیرون آورد، و ایشان چون مورچگان ریزه یا ذرات هوا در طرف راست و چپ حرکت می‌کردند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹

بعد از آن، اصحاب دست چپ گفتند که: ای پروردگارا! از لغزش ما بگذر، و چنان انگار که ما را امر نفرموده‌ای و ما مخالفت نکرده‌ایم. فرمود: از لغزش شما در گذشته و چنان انگاشتم که شما مخالفت من نکرده‌اید؛ پس در این هنگام در آن داخل شوید. و ایشان رفتند که داخل شوند، و از آن ترسیدند و داخل نشدند، و طاعت و معصیت در آنجا ثابت گردید؛ پس این جماعت مطیعان نمی‌توانند که از عاصیان باشند، و نه آنکه گروه عاصیان از مطیعان باشند یا به عکس».

۱۴۵۷/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که مردی سؤال کرد، از امام محمد باقر علیه السلام، از قول خدای - جل و عز - : «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۱) تا آخر آیه. آن حضرت در جواب فرمود - و پدرش علیهما السلام می‌شنید: «حدیث کرد مرا پدرم که خدای عز و جل کفی را از خاک؛ یعنی آن خاکی که آدم علیه السلام را از آن آفرید، گرفت، و آب شیرین خوش گوار را بر آن ریخت. بعد از آن، چهل صباح آن را وا گذاشت؛ پس آب شور تلخ را بر آن ریخت و چهل صباح آن را وا گذاشت، و در هنگامی که آن سرشت برآمد، آن را فرا گرفت و مالش سختی داد، و خلائق مانند مورچگان، از آن، از طرف راست و چپ آن جناب بیرون آمدند. و همه ایشان را امر فرمود: در آتش فرو روند؛ پس اصحاب دست راست داخل شدند، و آتش بر ایشان سرد و سلامت گردید، و اصحاب دست چپ سرباز زدند که در آن داخل شوند».

۱۴۵۸/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدای عز و جل اراده نمود که آدم علیه السلام را بیافریند، آب را بر گل رها فرمود. بعد از آن، قبضه‌ای از آن گل را گرفت و آن را مالید؛ پس آن را از هم جدا کرد و به دست خود آن را دو فرقه نمود، و ایشان را افشاند و پراکنده فرمود. ناگاه ایشان به جنبش درآمدند. بعد از آن، آتشی را از برای ایشان برافراشت، و اهل دست چپ را امر فرمود در آن داخل شوند، و ایشان به سوی آتش رفتند و از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس اصحاب دست راست را امر فرمود در آن داخل شوند، و

(۱). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱

ایشان رفتند و داخل شدند. و خدای عز و جل آتش را امر فرمود تا بر ایشان سرد و سلامت گردید. و در آن هنگام که اهل دست چپ این را دیدند، عرض کردند که: ای پروردگارا! از لغزش ما بگذر. و خدا قبول فرمود و از لغزش ایشان گذشت. بعد از آن، به ایشان فرمود: در این آتش داخل شوید، رفتند و بر کنار آن ایستادند و در آن داخل نشدند. بعد از آن، خدا ایشان را به حالت اول برگردانید و دو مرتبه ایشان را گل کرد، و از آن، آدم علیه السلام را آفرید».

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «این جماعت هرگز نمی‌توانند که از این گروه باشند، و این گروه نمی‌توانند که از این جماعت باشند». و فرمود: «می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی بود که داخل آن آتش شد، و از برای همین است قول خدای عز و جل: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۱)؛ یعنی: «بگو که اگر خداوند مهربان را فرزندی باشد، پس من اول پرستندگانم».

باب دیگر از این قبیل

۳. باب دیگر از این قبیل

۱/۱۴۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود عَجَلی، از زراره، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در هنگامی که خدای - تبارک و تعالی - خواست که خلائق را بیافریند، آب شیرین و آب شور تلخی را آفرید، و آن دو آب به یکدیگر آمیختند؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد. و بعد از آنکه خلائق از آن بیرون آمدند، به اصحاب دست راست فرمود - در حالی که ایشان چون مورچگان می‌جنیدند: به سوی بهشت می‌روید با سلامت و ایمنی. و به اصحاب دست

چپ فرمود: به سوی دوزخ می‌روید و باک ندارم. بعد از آن، فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (۲)؛ یعنی: «آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند:

بلی، تو پروردگار مایی. گواه شدیم بر اقرار خویش، و این اخذ میثاق و پیمان گرفتن، به جهت کراهت آن است که بگویند در روز قیامت، به درستی که بودیم ما، از این اقرار، بی‌خبران».

و حضرت فرمود: «بعد از آن، پیمان را از پیغمبران گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟! یعنی البته من پروردگار شمایم. و به درستی که اینک؛ یعنی محمد، رسول من است.

(۱). زخرف، ۸۱.

(۲). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳

و به درستی که اینک؛ یعنی علی، امیر مؤمنان است. گفتند: آری». (۱)

تتمه حدیث آنکه، حضرت می‌فرماید: «پس پیغمبری از برای ایشان ثابت شد، و خدا پیمان را از پیغمبران اولوا العزم گرفت و فرمود: منم پروردگار شما، و محمد رسول من است، و علی امیر مؤمنان است، و اوصیای آن حضرت علیهم السلام بعد از او و الیای امر من اند، و خزینه‌داران علم من. و فرمود: مهدی چنان است که به واسطه او دین خویش را یاری می‌کنم، و دولت خود را به او ظاهر می‌گردانم، و به او از دشمنان خویش انتقام می‌کشم، و به او از روی طوع و رغبت و ناخوشی و کراهت معبود می‌شوم، که مردم خواهی نخواهی مرا عبادت می‌کنند. پیغمبران اولوا العزم عرض کردند که: ای پروردگار! اقرار کردیم و گواه شدیم، و آدم انکار نکرد و اقرار نمود؛ پس عزیمت از برای این پنج تن؛ یعنی محمد و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در باب حضرت مهدی ثابت شد، و آدم را عزمی بر اقرار به آن نبود و به آن دلی نیست. و این است معنی قول خدای عز و جل که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۲). حضرت فرمود: «جز این نیست که مراد از نسیان و فراموشی، ترک و وا گذاشتن است.

بعد از آن آتشی را امر فرمود تا زبانه کشید، و به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید، و ایشان، از آن ترسیدند و داخل نشدند. و به اصحاب دست راست فرمود: داخل آن شوید؛ پس ایشان در آن آتش داخل شدند، و بر ایشان سرد و سلامت گردید. بعد از آن، اصحاب دست چپ عرض کردند که: ای پروردگار! از لغزش ما بگذر. فرمود: از لغزش شما گذشتم، بروید و داخل آتش شوید. باز ایشان از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس طاعت و ولایت و معصیت در آنجا ثابت شد».

۲/۱۴۶۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبيب سجستانی روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام

(۱). و در باب نادری که پیش از باب آیات ولایت است، از حدیث آخر آن چنان مفهوم می‌شد که این قول از قرآن باشد، و نظم

آیه شریفه به طریقه‌ای باشد که ترجمه آن مذکور شد. و از اینجا چنین استنباط می‌شود که در قرآن چنان نباشد، چنانچه پوشیده نیست، با آنکه در اینجا در هر یک از دو فقره رسالت و امارت، لفظ «هذا» که به اینک ترجمه شد، موجود است، و در آنجا مفقود بود، و معصوم مراد خود را بهتر می‌داند، با آن که هرگاه کسی مرتکب خلاف ظاهری گردد، به جهت ظهور قرینه و امثال، [اگر] این را حمل کند بر تأویل، اصلاً سخنی [و اشکالی] وارد نمی‌آید. (مترجم)

(۲). طه، ۱۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵

محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون خدای عز و جل فرزندان آدم علیه السلام را از پشت او بیرون آورد، تا از ایشان پیمان گیرد از برای خود به پروردگاری، و از برای هر پیغمبری به پیغمبری، اول کسی که از برایش، بر ایشان پیمان گرفت به اقرار کردن به پیغمبری او، محمد صلی الله علیه و آله بود. بعد از آن، خدای عز و جل به آدم فرمود: بنگر که چه می‌بینی؟ آدم علیه السلام به سوی ذریه خویش نظر نمود، در حالی که ایشان چون مورچگان بودند و آسمان را پر کرده بودند. آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگارا! چه بسیارند ذریه من، و از برای [چه] کاری ایشان را آفریده‌ای؟ پس به فرا گرفتن خویش پیمان را بر ایشان همه، از ایشان چه اراده داری؟

خدای تعالی فرمود: مرا پرستش کنند و با من چیزی را شریک نگردانند، و به پیغمبران من ایمان آورند و ایشان را پیروی نمایند. آدم عرض کرد: ای پروردگارا! پس مرا چه می‌شود که بعضی از این مورچگان را از بعضی بزرگ‌تر می‌بینم، و بعضی از ایشان را نور بسیاری هست، و بعضی از ایشان را نوری است اندک، و بعضی از ایشان را هیچ نور نیست! خدای عز و جل فرمود: همچنین ایشان را آفریدم، تا ایشان را در همه حالت‌ها که دارند، بیازمایم. آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگارا! مرا رخصت می‌دهی در سخن گفتن، تا سخن بگویم. خدای عز و جل فرمود: سخن بگو که روح تو از روح من است یعنی چیز لطیف شریفی است که من آن را به خود نسبت داده‌ام، و سرشت و مزاج تو خلاف همیشه بودن من است.

آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگارا! اگر ایشان را آفریده بودی بر یک کالبد و یک اندازه و یک مزاج و یک آفرینش و یک رنگ و یک عمر و روزی‌های برابر، پاره‌ای از ایشان بر پاره‌ای ستم نمی‌کرد، و در میان ایشان تحاسد و تباغض و اختلاف در چیزی از چیزها نبود، و چنان نبود که با هم حسد برند و بدخواه یکدیگر باشند، و با هم دشمنی کنند و در امور با هم موافقت نداشته باشند.

خدای عز و جل فرمود: ای آدم! به روح من گویا شدی و سخن گفتی، و به ضعف مزاج و سرشت خویش، مشقت و زحمت دانستن آنچه تو را به آن هیچ دانشی نیست، بر خود گذاشتی. و منم آفریننده بسیار دانا که به علم خویش، در میان آفریدن ایشان مخالفت قرار دادم، و به خواست من، فرمان من در ایشان جاری می‌شود، و به سوی تدبیر و تقدیر من

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷

باز می‌گردند. هیچ تبدیل و تغییری از برای آفریدن من نیست. جز این نیست که من جن و انس را آفریدم از برای آنکه مرا پرستش کنند، و بهشت را آفریدم از برای هر که پرستش کند مرا، و مرا اطاعت کند از ایشان، و فرستادگان مرا پیروی نماید، و باک ندارم. و آتش دوزخ را آفریدم از برای آنکه به من کافر شود، و مرا نافرمانی کند، و رسولان مرا پیروی ننماید، و باک ندارم. و تو را و فرزندان تو را آفریدم، بی آنکه مرا حاجتی باشد به تو و به ایشان. و جز این نیست که هر یک از تو و ایشان را آفریدم، تا آنکه تو و ایشان را آزمایش کنم، که عمل کدام یک از شما نیکوتر است در دار دنیا، در زمان حیات شما، و پیش از آنکه بمیرند. و از برای همین، دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم، و در تقدیر و تدبیر خویش همچنین اراده

نمودم، و به علم خویش که در ایشان نفوذ کرده، در میان صورت‌ها و تن‌ها و رنگ‌ها و عمرها و روزی‌های ایشان، و طاعت و معصیت ایشان، مخالفت قرار دادم.

پس در میانه ایشان، بدبخت و نیک‌بخت و بینا و کور و کوتاه و دراز و صاحب جمال و زشت و دانا و جاهل و مال‌دار و درویش و فرمان‌برنده و نافرمان و تندرست و بیمار، و آنکه او را آفت و افکاری [رنجوری] باشد، و آنکه با او هیچ آفتی نباشد، قرار دادم؛ پس تندرست، به آن که آفتی به او رسیده نظر می‌کند، و مرا حمد می‌کند و ستایش می‌نماید، بر آن عافیتی که او را داده‌ام. و آنکه با او آفتی است به سوی تندرست نظر می‌کند، پس مرا می‌خواند و دعا می‌کند و از من سؤال می‌نماید که او را عافیت دهم، و بر بلاء و زحمتی که به او داده‌ام صبر می‌کند، و به این سبب او را به عطای جزیل خویش ثواب می‌دهم. و مال‌دار به درویش نظر می‌کند، و مرا حمد و شکر می‌کند، و درویش به مال‌دار می‌نگرد، و مرا می‌خواند و سؤال می‌کند. و مؤمن به کافر نگاه می‌کند، و مرا ستایش می‌نماید بر اینکه او را راه راست نموده‌ام؛ پس از برای اینکه دانستی ایشان را آفریده‌ام، تا آنکه ایشان را آزمایش کنم به سختی و تنگی و آفت‌ها و بیماری‌ها، و در آنچه ایشان را عافیت می‌دهم، و در آنچه ایشان را مبتلا می‌گردانم، و در آنچه ایشان را عطا می‌کنم، و در آنچه ایشان را منع می‌نمایم. و منم خدای صاحب ملک و پادشاهی و قدرت و توانایی. و مرا می‌رسد که همه آنچه را که تقدیر کرده‌ام جاری نمایم، بر آنچه تدبیر نموده‌ام. و مرا می‌رسد که تغییر دهم از این امور، آنچه

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹

را که خواسته‌ام، به سوی آنچه خواهم. و مرا می‌رسد که مقدم دارم از این مقدرات، آنچه را که مؤخر داشته‌ام، و مؤخر دارم، آنچه را که مقدم داشته‌ام از این تدبیرات. و منم خدایی که هر چه خواهم می‌کنم، و از آنچه می‌کنم کسی نتواند که مرا سؤال کند. و من خلق خود را از آنچه می‌کنند، سؤال خواهم کرد».

۳/۱۴۶۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری و عقبه، هر دو از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«خدای عز و جل خلائق را آفرید» (تا آخر آنچه در باب روایاتی که در باب ولایت، که قریب است به باب تاریخ، گذشت). «۱»
باب در بیان اینکه رسول خدا اول کسی است که ...

۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود

۱/۱۴۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که «بعضی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد» (تا آخر آنچه در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شد). «۲»

۲/۱۴۶۳. احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدای تو گردم! من بعضی از اصحاب خویش را می‌بینم که او را سبکی و تندى و بی‌عقلی عارض می‌شود، و از برای همین اندوه سختی به من می‌رسد و بسیار غمناک می‌شوم. و کسی را که با ما مخالفت کرده؛ یعنی سنی را می‌بینم، و او را خوش سمت می‌بینم.

(۱). مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت دوم باب (فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه) در جلد یک کافی نیاورده و به آن جا ارجاع داده است.

(۲). مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت ششم باب (مولد النبی صلی الله علیه و آله، در جلد یک کافی نیآورده و به آن جا ارجاع داده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱

حضرت فرمود: «مگو خوش سمت؛ زیرا که سمت به معنی راه است، ولیکن بگو خوش سیما (و سیما نشانی است که در رو باشد)؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «سِیْمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ ...» (۱)».

عبدالله می گوید: عرض کردم: بلی، او را خوش سیما می بینم، و او را عقلی است استوار، و آرام دارد، و برای این امر بسیار غمناک می شوم.

فرمود: «غمناک مباش به جهت آنچه دیده‌ای از سبکی و شتاب اصحاب خویش، و برای آنچه دیده‌ای از خوشی و نیکی سیمای آنکه با تو مخالفت کرده است. به درستی که خدای - تبارک و تعالی - چون اراده فرمود آدم علیه السلام را بیافریند، آن دو سرشت را آفرید. بعد از آن، آنها را جدا نمود و دو فرقه فرمود، و به اصحاب دست راست فرمود: خلقی باشید به اذن من؛ پس ایشان آفرید گانی شدند به منزله مورچگان که می شتافتند. و به اهل دست چپ فرمود:

خلقی باشید به اذن من؛ پس ایشان خلقی شدند به منزله مورچگان که می جنیدند. بعد از آن، از برای ایشان آتشی را بلند ساخت و فرمود: در این آتش داخل شوید به اذن من. و اول کسی که داخل آن شد، محمد صلی الله علیه و آله بود. بعد از آن، پیغمبران اولوا العزم و اوصیای ایشان و پیروان ایشان، آن حضرت را پیروی نمودند.

پس به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید به اذن من. گفتند که: ای پروردگار ما! ما را آفریدی از برای آنکه بسوزانی ما را، و نافرمانی کردند و داخل نشدند. بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود: بیرون آید از آتش به اذن من؛ پس ایشان بیرون آمدند، در حالی که آتش هیچ عضوی از اعضای ایشان را مجروح نساخته و در ایشان اثری نکرده بود. و چون اصحاب دست چپ ایشان را چنین دیدند، عرض کردند که: ای پروردگار ما! ما اصحاب خود را می بینیم که صحیح و سالم از آتش بیرون آمده‌اند، پس از لغزش ما درگذر، و ما را امر کن به آنکه در آتش داخل شویم. خدای - تعالی - فرمود: از لغزش شما درگذشتم، اکنون در آتش داخل شوید. و چون به آتش نزدیک شدند و فروختگی و زبانه آن به ایشان رسید، برگشتند و گفتند: ای پروردگار ما! ما را صبری بر سوختن نیست، و نافرمانی کردند؛ پس سه مرتبه ایشان را به دخول در آن امر فرمود، و در هر مرتبه نافرمانی می کردند و برمی گشتند، و سه مرتبه اصحاب دست راست را امر فرمود، و در هر مرتبه اطاعت می کردند و در آتش داخل می شدند و بیرون می آمدند. بعد از آن، به ایشان فرمود: گل شوید به اذن من.

و آدم علیه السلام را از ایشان آفرید. و حضرت فرمود: پس هر کس که از گروه مطیعان بود، از گروه عاصیان نمی شود، و هر کسی که از گروه عاصیان بود، از گروه مطیعان نمی گردد و یا

(۱). فتح، ۲۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳

به عکس. و آنچه از سبکی و شتاب اصحاب خویش و اخلاق ناپسندیده ایشان دیده‌ای، ناشی [شده است] از آنچه به ایشان رسیده، از آلودگی و مالش به اصحاب دست چپ، و آنچه دیده‌ای از سیمای نیک آنان که با شما مخالفت کرده‌اند، و استواری عقل و آرام ایشان، ناشی شده است از آنچه به ایشان رسیده، از آلودگی و مالش به اصحاب دست راست».

۳/۱۴۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از محمد بن اسماعیل، از سعدان بن مسلم، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که به چه چیز بر فرزندان

آدم پيشی گرفتى؟

فرمود: زيرا که من اول کسی هستم که به پروردگار خود اقرار نمودم. به درستی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر خود ایشان شاهد گردانید، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تویی پروردگار ما. پس اول کسی که جواب داد، من بودم. باب در بیان اینکه خلاق چگونه اجابت نمودند و ...

۵. باب در بیان اینکه خلاق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند

۱/۱۴۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب ما، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فرزندان آدم چگونه جواب دادند و حال آنکه ایشان چون مورچگان بودند؟ فرمود: «در ایشان قرار داد آنچه را که چون از ایشان سؤال کرد، او را جواب دادند؛ یعنی در وقت پیمان». «۱» باب در بیان فطرت خلاق بر توحید

۶. باب در بیان فطرت خلاق بر توحید «۲»

۱/۱۴۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ یعنی: «ملازم شوید آفرینش خدا را، که خدا مردم را بر آن آفریده در اول امر، و دست از آن بردارید». حضرت فرمود: «آن فطرت، توحید است». ۲/۱۴۶۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

(۱). و مراد از آن، چنانچه گفته‌اند: قوه استعدادیه است از برای نفس ناطقه، که قابل کمالات و اعمال خیر و نطق است، به حیثیتی که چون سؤال واقع شود، به زبان گفتار جواب دهند. (مترجم)

(۲). و فطرت- به کسرفاء سعفص و سکون طاء حطی-، آفرینش و ابتدای کار است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵

«فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» «۱» که این فطرت چیست؟ فرمود: «آن فطرت، اسلام است، که خدا ایشان را بر آن آفرید، در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت بر توحید و یگانگی آن جناب. و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» «۲». و در آن پیمان، مؤمن و کافر داخل بودند».

۳/۱۴۶۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». فرمود: «همه ایشان را بر توحید آفرید».

۴/۱۴۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» «۳»؛ یعنی: «در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله به دین اسلام، از برای خدا، نه شرک آورندگان به او».

حضرت فرمود: «حنفیّت و مسلمانی (که ملتّی است قویم، و طریقه‌ای است مستقیم، و میل است به دین راست و طرف حق و

درست)، از جمله آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده. «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۴)؛ یعنی: «هیچ تبدیل و تغییری نیست از برای خلق خدا». (۵)

و حضرت در شرح فطرت فرمود: «خدا ایشان را بر معرفت به او آفرید».

زراره می‌گوید: و نیز آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۶) تا آخر آیه. یعنی: «و یاد کن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌های ایشان؛ یعنی بیرون آورد از صلب‌های ایشان نسل ایشان را، و گواه گردانید ایشان را بر نفس‌های ایشان»، (و ترجمه تتمه آیه مذکور شد).

و حضرت فرمود: «بیرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت؛ پس ایشان بیرون آمدند چون مورچگان، و خدا خود را به ایشان شناسانید، و خود را به ایشان نمود، که او را دیدند (یعنی به چشم دل، نه به چشم سر) و اگر این نبود، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت».

(۱). روم، ۳۰.

(۲). اعراف، ۱۱۲.

(۳). حج، ۳۱.

(۴). روم، ۳۰.

(۵). یعنی دینی که حق تعالی از برای بندگان خلق فرموده، و این نهی است در صورت نفی؛ یعنی تبدیل ندهند دین خود را که از برای ایشان خلق شده، و یا معنا آن است که سزاوار نیست که آن را تغییر دهند، و یا هیچ‌کس نیست که آن را تغییر دهد و محو و نابود گرداند. (مترجم)

(۶). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷

و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که متولد می‌شود، متولد می‌شود بر فطرت؛ یعنی معرفت به اینکه خدای عز و جل آفریننده او است. و همچنین است قول آن جناب: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۱) که در کتاب توحید گذشت.

۵ / ۱۴۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» که فرمود: «ایشان را بر توحید آفرید».

باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر

۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر «۲»

۱ / ۱۴۷۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شفاء، از علی بن میسرور روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نطفه مؤمن در صلب مشرک می‌باشد، و از بدی و کفر پدر چیزی به او نمی‌رسد، تا آنکه چون در زهدان زن مشرکه منتقل شود، از بدی و کفر مادر چیزی به او نرسد، تا آنکه او را بر زمین گذارد و بزاید، و چون او را بر زمین گذارد، چیزی از بدی به او نرسد، تا آنکه قلم بر او جاری گردد و مکلف شود».

۲ / ۱۴۷۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقظین، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که

گفت: به آن حضرت عرض کردم: من ترسیده‌ام از نفرین امام جعفر صادق علیه السلام بر یقطین و آنچه زاد؛ چه علی از فرزندان یقطین بود، و حضرت بر یقطین و اولادش نفرین و لعنت فرموده بود؛ پس حضرت به علی فرمود: «ای ابوالحسن! امر چنان نیست که تو اعتقاد کرده و به سوی آن رفته‌ای. جز این نیست که مؤمن در صلب کافر، به منزله سنگریزه است در خشت خام؛ باران می‌آید و خشت خام را می‌شوید و هیچ زیان به سنگریزه نمی‌رساند».

باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند

۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند

۱/۱۴۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابراهیم بن مسلم حلوانی، از ابواسماعیل صیقل رازی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در

(۱). لقمان، ۲۵؛ زمر، ۳۸.

(۲). و صلب- به صمّ صاد و سکون لام-، استخوان پشت است که فرزند از آن به وجود می‌آید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹

بهشت درختی است که آن را مژن می‌نامند» (۱).

و حضرت فرمود: چون خدا اراده فرماید که مؤمنی را بیافریند، چکیده‌ای از آن درخت بچکاند؛ پس آن چکیده به تره و میوه‌ای نرسد، مگر آنکه خدای عز و جل از صلب آنکه آن را می‌خورد، مؤمنی را بیرون می‌آورد؛ خواه مؤمن آن را بخورد، و خواه کافر». باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است

۹. باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است «۲»

۱/۱۴۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (۳) که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

و گفت حضرت در قول خدای عز و جل: «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» فرمود: «عروه و ثقی، ایمان است به خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست».

۲/۱۴۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از عبدالله بن فرقد، از حمران، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

۳/۱۴۷۶. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

و گفت آن حضرت در قول خدای عز و جل: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (۴) فرمود: «عروه و ثقی، ایمان است» (۵).

(۱). و وزن- بر وزن قفل-، ابر و ابرهای سفید است، و شاید که آن درخت را وزن نامیده باشند، از برای آنکه مانند ابر، آب بسیاری را برداشته. (مترجم)

(۲). و صبغه- به کسر صاد و سکون باء ابجد-، در اصل لغت، به معنی رنگ و نوعی رنگ کردن است، و به معنای دین و آفریدن نیز استعمال می‌شود، به علامت آرایش و غیر آن. (مترجم)

(۳). بقره، ۱۳۰. ایمان ما رنگ آمیزی خدا است و کیست که رنگ آمیزیش بهتر از خدا باشد.

(۴). بقره، ۲۵۶.

(۵). و مخفی نماند که اگر کلینی رضی الله عنه در عنوان چنین می فرمود: صبغه، اسلام است و عروه و ثقی، ایمان، انساب و اولی بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱

باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است

۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است «۱»

۱/۱۴۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) فرمود: «سکینه، ایمان است». ابو حمزه می گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۳). فرمود: «روح، ایمان است».

و ترجمه آیه این است که: «و تقویت کرد ایشان را به چیزی که دل به آن زنده شود، از جانب خود».

۲/۱۴۷۸. از او، از احمد، از صفوان، از ابان، از فضیل روایت است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (۴)؛ یعنی: «آن گروه که با دشمنان خدا دوستی نکنند، خدا ایمان را در دل‌های ایشان نوشته و ثبت فرموده [است]».

راوی می گوید: عرض کردم: آیا ایشان را در آنچه خدا در دل‌های ایشان نوشته، کاری گری و صنعتی هست؟ فرمود: «نه».

۳/۱۴۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از علا، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سکینه، ایمان است».

۴/۱۴۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری و هشام بن سالم و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: «سکینه، ایمان است». و ترجمه آیه این است که او است آنکه فرو فرستاد چیزی را که موجب آرام و آسایش است در دل‌های مومنان.

۵/۱۴۸۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عیید، از یونس، از جمیل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، فرمود: «سکینه، ایمان است».

راوی می گوید: عرض کردم: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؟ فرمود: «روح، ایمان است». و نیز

(۱). و سکینه- به فتح سین و کسر کاف-، در لغت به معنی آرامش و آسایش است. (مترجم)

(۲). فتح، ۴: آرامش را بر دل‌های مؤمنان فرو فرستاد.

(۳). مجادله، ۲۲.

(۴). مجادله، ۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳
 سؤال کردم از قول آن جناب: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ» (۱). فرمود: «آن، ایمان است». (و ترجمه آیه این است که: و لازم گردانید- یعنی ثابت ساخت- خدای تعالی، کلمه‌ای را که سبب پرهیزگاری باشد از طغیان و عدوان).
 باب در بیان اخلاص

۱۱. باب در بیان اخلاص «۲»

۱/۱۴۸۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای- تعالی-: «حَنِيفًا مُسْلِمًا» (۳)؛ یعنی: «ولیکن ابراهیم میل کننده و گردنده بود از عقاید باطله به دین حق، و گردن گذارنده و اقامت کننده به دین اسلام، و منقاد [و مطیع] اوامر و نواهی». راوی می گوید: حضرت فرمود: «یعنی خالص و مخلص بود، که چیزی از پرستش بتان در او نبود».

۲/۱۴۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مردمان! جز این نیست که خداست و شیطان، و حق و باطل، و هدایت و ضلالت، و راه راست و گمراهی، و دنیا و شتابان، و آخرت و آخر کار، و نیکی‌ها و بدی‌ها، (یا ثواب‌ها و گناهان)؛ پس آنچه از خوبی‌ها باشد، از برای خداست و آنچه از بدی‌ها باشد، از برای شیطان است».

۳/۱۴۸۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام، که: «امیرالمؤمنین- صلوات الله علیه- مکرر می فرمود:

خوشا حال کسی که عبادت و دعا را از برای خدا خالص گرداند، و دل خویش را مشغول نسازد به آنچه چشم‌هایش ببیند، و یاد خدا را فراموش نکند به آنچه گوش‌هایش بشنود، و اندوه در سینه‌اش جا نگیرد به آنچه به غیر او عطا شده است».

۴/۱۴۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۴)؛ یعنی:

(۱). فتح، ۲۶.

(۲). و اخلاص- به کسر همزه-، خالص و پاک کردن است، و با کسی دوستی بی‌ریا داشتن، و عبادت بی‌ریا کردن، و دین بی‌ریا داشتن. حاصل آنکه اخلاص، آن است که از غیر خدا مبرا باشد، و روی دل با جناب حق تعالی داشته باشد، و هر کار که کند، و هر گفتار که گوید، قطع نظر از خلق کند، و به مدح و ذم ایشان التفات ننماید. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۶۷.

(۴). هود، ۷؛ ملک، ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵

«حق تعالی مرگ و زندگانی را آفرید تا بیازماید شما را؛ یعنی با شما معامله آزمایش‌کنان کند، تا ظاهر شود که در اهل تکلیف، کدام یک از شما نیکوترین از روی عمل و کردار».

راوی می گوید: حضرت فرمود: «چنان نیست که مقصود خدا این باشد که عمل کدام یک بیشتر است، ولیکن مراد این است که کردار کدام یک از شما صواب‌تر و درست‌تر است، و جز این نیست که صواب گفتن و صواب یافتن، ترس خداست، و نیت درست

با ترس».

بعد از آن فرمود: «باقی گذاشتن عمل و بر هم زدن آن، تا آنکه خالص باشد (و چهره زیبایش به غبار ناملامی تیره نشود)، از خود عمل سخت‌تر است. و عمل خالص آن است که نخواستہ باشی که کسی غیر از خدای عز و جل تو را بر آن ستایش کند. و نیت، از خود عمل بهتر است. و بدان و آگاه باش! که نیت، عمل است»؛ پس قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (۱)؛ یعنی: «بگو که هر یک از مؤمن و کافر کار می‌کند بر طریقه‌ای که مشاکل [و شبیه] حال و اعتقاد او باشد». و حضرت فرمود: «یعنی کار می‌کند بر نیت خویش».

۵ / ۱۴۸۶. و به همین اسناد روایت است که گفت: سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۲)؛ یعنی: «روزی که مال و پسران سود ندهند، مگر کسی را که بیاید خدا را با دلی سالم؛ یعنی درست و رهیده».

و حضرت فرمود: «دل سلیم آن است که پروردگار خویش را ملاقات می‌کند، و در آن دوستی کسی غیر از خدا نیست. و هر دلی که در آن شرک یا شکمی باشد، فرومایه و افتاده است. و جز این نیست که مراد خدا این است که بیاید در نزد خدا با زهد و بی‌رغبتی در دنیا، که در دنیا از حب آن سالم باشد، تا دل‌های ایشان از برای آخرت و تحصیل آن فارغ باشد».

۶ / ۱۴۸۷. و به همین اسناد، از سفیان بن عیینه، از سدی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «هیچ بنده‌ای چهل روز ایمان به خدا را خالص نگردانید، یا فرمود: هیچ بنده‌ای چهل روز یاد خدا را نیکو نکرد، مگر آنکه خدا او را زاهد و بی‌رغبت در دنیا گردانید، و او را به درد دنیا و دوی آن بینا کرد، و حکمت را در دلش ثابت نمود، و زبانش را با آن گویا فرمود». بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد که: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» (۳)؛ یعنی: «به درستی که آنان که فرا گرفتند گوساله

(۱). اسراء، ۸۴.

(۲). شعراء، ۸۹.

(۳). اعراف، ۱۵۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷

را و آن را خدای خویش گردانیدند، زود باشد که برسد ایشان را خشم سختی از جانب پروردگار ایشان، و خواری بزرگی در زندگانی دنیا، و همچنان که جزا دادیم گوساله‌پرستان را، جزا خواهیم داد دروغ‌باوندگان را».

و حضرت فرمود: «پس هیچ صاحب بدعتی را نمی‌بینی، مگر خوار، و هیچ دروغگویی را نمی‌بینی که بر خدای عز و جل و بر رسول او و بر اهل بیت آن حضرت - صلی الله علیهم - افترا بزند، مگر حقیر و بی‌مقدار».

باب در بیان شریعت‌ها

۱۲. باب در بیان شریعت‌ها «۱»

۱ / ۱۴۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن مروان و همه، از ابان بن عثمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«خدای - تبارک و تعالی - محمد صلی الله علیه و آله را شریعت‌های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام عطا فرمود، و آنها توحید است و اخلاص در عمل و انداختن همتیان و شریکان در عبادت، از برای خدا. و خلقت حنیفیه و ملت مستقیمه، درست و

آسان، و رهبانیت و سیاحت «۲» در آن نیست.

و چیزهای پاکیزه را در این شریعت، مجموعه حلال کرد، و چیزهای پلید را در آن حرام گردانید، و بار گرانی را که بر ایشان بار بود، بر زمین گذاشت، و غل‌ها و بندها را که بر ایشان بود، برداشت.

(و مراد آن است که تکالیف شاقه و امور مشکله را ساقط نمود.)

بعد از آن، در میان آنها نماز و زکات و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و میراث‌ها و حدود و واجبات و جهاد در راه خدا را بر او واجب گردانید، و پیغمبر را وضو زیاد فرمود [که] به هیچ‌یک از ایشان نداده بود، و او را زیادتى داد به فاتحه‌الکتاب که

(۱). و شریعت، آب خوردن گناه است. و از اینجا است که راه و روش، که خدای- تعالی- قرار داده، آن را شریعت می‌گویند. و گاهی شریعت را نسبت به رسولانی که مبین آن‌اند می‌دهند، و می‌گویند، شریعت محمد صلی الله علیه و آله و شریعت نوح و امثال آن. (مترجم)

(۲). و رهبانیت، امری است مرکب از ترک زنان و عزلت از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره. و سیاحت به معنی دنیاگردی است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹

سوره حمد است، و به خواتیم سوره بقره (که از «أَمَّنَ الرَّسُولُ» «۱» است تا آخر)، و مفضیل از قرآن (که از سوره جاثیه یا قتال [سوره محمد] یا حجرات است تا آخر آن)، و غنیمت و فیء را از برای او حلال گردانید، و او را به ترس یاری نمود (چه رو به هر سمتی که می‌فرمود، تا شصت منزل می‌ترسیدند و ترس آن حضرت در دل ایشان می‌افتاد)، و زمین را از برایش مسجد و پاک‌کننده قرار داد (که در هر موضع از آن نماز تواند کرد، و بر هر جزوی از آن تیمم می‌نمود، مگر آنچه به دلیل بیرون باشد)، و او را فرستاد، فرستادنی عام و شامل، که هر کسی را فرا گرفت، و مبعوث بود به سوی سفید و سیاه و جن و انس. و جزیه و اسیر کردن مشرکان و فداء گرفتن «۲» از ایشان را به او عطا فرمود.

بعد از آن، تکلیف شد به چیزی که هیچ‌یک از پیغمبران به آن مکلف نشده بودند، و آن، این است که خدا شمشیر برهنه‌ای را که در غلاف نبود، از آسمان بر او فرو فرستاد و به آن حضرت فرمود: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» «۳». و در قرآن «فَقَاتِلْ»، با فاء است؛ یعنی: «پس کارزار کن با کافران، که تکلیف نشدی در باب جهاد، مگر به فعل نفس خویش».

(یعنی نه فعل غیر خود؛ زیرا که از تخلف دیگران از جهاد، ضرری به تو نمی‌رسد؛ بلکه ضرر تو، به ترک امر جهاد نفس است؛ پس سبقت نما به جهاد، اگرچه هیچ‌کس تو را یاری و همراهی نکند، در آنچه نصرت‌دهنده و یاور و معین تو خدای- تعالی- است، نه لشکر).

۲/۱۴۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم و سؤال نمودم در باب قول خدای عز و جل «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرَّسُولِ» «۴»؛ یعنی: «پس صبر کن، چنان که صبر کردند صاحبان عزم و آهنگ از پیغمبران مرسل».

فرمود: «ایشان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند- صلی الله علیه و آله و علیهم-». عرض کردم: چگونه ایشان اولوا العزم شده‌اند؟ فرمود: «زیرا که نوح مبعوث شد با کتاب و شریعتی، و هر که بعد از نوح علیه السلام آمد، به کتاب و شریعت و طریقه نوح عمل کرد،

(۱). بقره، آیه ۲۸۵.

(۲). و فداء - به مدّ و کسر فاء و به قصر و فتح آن -، مالی است که از برای خریدن خود داده شود.

(۳). نساء، ۸۴.

(۴). احقاف، ۳۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱

تا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام با صحیف‌ها [کتاب‌ها] و عزیمت آمد. «۱» و بعد از آنکه آمد، کتاب نوح را وا گذاشت، نه از روی نگرودن به آن؛ بلکه به جهت مصلحت مردمان و زمان؛ پس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم آمد، شریعت و طریقه ابراهیم، و به صحیف‌های آن حضرت عمل کرد، تا آنکه حضرت موسی آمد، با تورات و شریعت و طریقه و عزیمتی که داشت، و صحیف‌های ابراهیم را ترک کرد؛ پس هر پیغمبری که بعد از موسی آمد، به تورات و به شریعت و طریقه موسی عمل کرد، تا آنکه حضرت مسیح عیسی بن مریم با انجیل و عزیمت آمد، و شریعت و طریقه موسی را ترک نمود؛ پس هر پیغمبری که بعد از مسیح آمد، به شریعت و طریقه آن حضرت عمل کرد، تا آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد؛ پس قرآن و شریعت و طریقه خویش را آورد، و حلال آن حضرت حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت» (که آنچه را که آن حضرت حلال یا حرام گردانیده، بعد از این تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد؛ زیرا که پیغمبری بعد از او نمی‌آید تا روز قیامت).

و حضرت علیه السلام فرمود: «پس این گروه اولوا العزم، از رسولان اند علیهم السلام».

باب در بیان ستون‌های دین اسلام

۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام

۱/۱۴۹۰. حدیث کرد مرا حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد زیادی، از حسن بن علی و شاء که گفت: حدیث کرد ما را ابان بن عثمان، از فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت. و به چیزی از اینها ندا در داده نشد، مانند آنچه به ولایت ندا در داده شد». «۲»

۲/۱۴۹۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عجلان بن ابی صالح روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا بر حدود ایمان مطلع گردان.

فرمود: «شهادت دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اینکه محمد رسول خدا است، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و نماز پنج گانه و ادای زکات

(۱). و عزیمت، دل بر کاری بستن است و آنچه ترک آن نشاید، به خلاف رخصت. (مترجم)

(۲). (چه، در غدیر خم در حضور جمیع کثیری، به وضعی اظهار آن شد که همه فهمیدند، با آنچه پیش از آن و بعد از آن اتفاق افتاده).

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳

و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ خانه خدا، و دوستی با دوست ما، و دشمنی با دشمن ما، و داخل شدن (در امر دین) با راست گویان».

۳/۱۴۹۲. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیّاس بن عامر، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت. و ندا در داده

نشد به چیزی از اینها، چنانچه ندا در داده شد به ولایت؛ پس مردم چهار چیز را گرفتند و به آنها عمل نمودند، و اینک «۱» (یعنی ولایت) متروک شد و آن را وا گذاشتند».

۴/۱۴۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عزمی، از پدرش، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دیگ پایه‌های دین اسلام سه چیز است: نماز و زکات و ولایت اهل بیت، که یکی از اینها صلاحیت به هم نمی‌رساند، مگر به دو چیز دیگر که با آن همراه و یار و مصاحب‌اند».

۵/۱۴۹۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و عبدالله بن صلت هر دو، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت اهل بیت».

زراره می‌گوید: عرض کردم: چه چیز از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت از همه بهتر و فاضل‌تر است؛ زیرا که ولایت، کلید آنها است، و والی که صاحب ولایت است، دلیل است بر آنها».

عرض کردم: بعد از آن، آنچه در پی آن درمی‌آید و تالی آن است در فضیلت، چیست؟

فرمود: «نماز. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز، ستون دین شما است».

و زراره می‌گوید: عرض کردم: بعد از آن، آنچه تالی ولایت و نماز است در فضیلت، چه چیز است؟

فرمود: «زکات؛ زیرا که خدا آن را به نماز پیوسته و قرین آن ساخته، و پیش از زکات به نماز آغاز فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکات، گناهان را می‌برد».

عرض کردم: چیست آنچه تالی اینها می‌شود در فضیلت؟

(۱). در این ترجمه، واژه «اینک»، ترجمه «هذا» به معنای این است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵

فرمود: «حج خانه کعبه خدای [عز و جل که] فرموده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» «۱»؛ یعنی: «و از برای خدا ثابت و لازم است بر مردمان، حج خانه او، یا قصد کردن آن به جهت ادا کردن اعمال حج و عمره. امّا هر که توانایی داشته باشد از ایشان به سوی آن راهی را (که به واسطه توشه و حیوان و غیر آن از آنچه در استطاعت معتبر است بر رفتن قدرت داشته باشد). و هر که کافر شود؛ یعنی به حج نرود، پس به درستی که خدا بی‌نیاز است از همه عالمیان».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک حج مقبول، از بیست نماز سنتی [مستحب] بهتر است. و هر که در این خانه یک طواف به جا آورد، و هفت شوط را درست در آن ضبط نماید، و دو رکعت نماز طواف را نیکو به جا آورد، خدا گناهان او را بیامرزد. و در روز عرفه و روز مزدلفه فرمود، آنچه فرمود».

عرض کردم: چه چیز تابع [پس از] حج است در فضیلت؟

فرمود: «روزه».

عرض کردم: باک «۲» روزه چیست؟ و او را چه می‌شود که آخر همه اینها گردیده؟

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزه سپری است از آتش جهنم».

زراره می‌گوید: بعد از آن فرمود: «بهترین چیزها چیزی است که چون از تو فوت شود، از آن توبه‌ای نباشد، غیر از آنکه به سوی آن برگردی و همان را به عینه به جا آوری. به درستی که نماز و زکات و حج و ولایت، چیزی نیست که به جای اینها [چیز دیگری] نفع بخشد، غیر از آنکه [خود] اینها را به جا آوری. و به درستی که روزه چون از تو فوت شود، یا تقصیر کنی، یا به سفر روی در هنگام آن، به جای آن چند روزی غیر از آن را به جا می‌آوری، و این گناه را به صدقه جزا می‌دهی و تدارک می‌کنی، و بر تو

قضایی نیست. و چنان نیست که چیزی از این چهار چیز، غیر آن تو را به جای آن نفع برساند».

زراره می‌گوید: بعد از آن فرمود: «بلندترین موضع امر و کوهان و کلید آن، و در همه چیز و خوشنودی خداوند مهربان، طاعت و فرمان برداری است از برای امام علیه السلام، بعد از شناختن او. به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ

(۱). آل عمران، ۹۷.

(۲). واژه «باک» به معنای بیم و پروا و اندیشناکی است و در اینجا به معنای مشکل و وضعیت خاص است.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷

عَلَيْهِمْ حَفِظًا» (۱)، بدان و آگاه باش! که اگر مردی در تمام شب به عبادت قیام نماید، و در روز روزه باشد، و همه مال خود را تصدق کند، و در تمام عمر خویش به حج رود، و ولایت ولی خدا را نشناسد، تا آنکه آن ولی را دوست دارد، و همه اعمالش به دلالت و رهنمایی ولی به سوی آن باشد، او را بر خدا هیچ حقی در باب ثواب آن نخواهد بود، و از اهل ایمان نباشد».

بعد از آن فرمود: «این گروه نیکوکار از ایشان، خدا به فضل و رحمت خود او را داخل بهشت می‌گرداند».

۶ / ۱۴۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی، از عیسی بن سرّی - یعنی ابو الیسع - روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم:

مرا خبر ده به ستون‌های دین اسلام که کسی را نمی‌رسد که از شناختن چیزی از آنها کوتاهی کند، و آنچه هر کس از شناختن چیزی از آن کوتاهی کند، دینش بر او تباہ شود، و عملش از او مقبول نگردد. و هر که آنها را بشناسد و به آنها عمل کند، دینش از برایش درست شود، و عملش از او مقبول گردد، و تنگی و گناهی به او نرسد از آنچه در آن است، به جهت جهالت به چیزی از امور دین که آن را ندانسته.

فرمود: «شهادت دادن است به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و ایمان آوردن به اینکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و در اموال حقی هست که عبارت است از زکات، و ولایت و دوستی که خدای عز و جل به آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله، که طاعت و معرفت ایشان است».

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا در باب ولایت چیزی هست از کتاب و سنت یا غیر آن، از چیزی دیگر که عبارت است از فضل و کمال مخصوصی که شناخته شود از برای آن، که به او متمسک می‌شود؟ فرمود: «آری، خدای عز و جل فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲). و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناسد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت (که بر کفر می‌مردند). و آن کس رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام بود، و دیگران گفتند که: معاویه بود. بعد از آن، امام حسن بود.

بعد از آن، امام حسین بود. و دیگران گفتند که: یزید، پسر معاویه، بود. و در میان این دو

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). نساء، ۵۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹

[گونه] امام، به هیچ نوع تسویه و برابری نیست».

راوی می‌گوید: پس حضرت ساکت شد. بعد از آن فرمود: «زیادتر به تو بگویم؟» حکم اعور به حضرت عرض کرد: آری، فدای تو

گردم!

فرمود: «بعد از آن، علی بن الحسین بود. بعد از آن، ابوجعفر محمد بن علی بود. و پیش از آنکه ابوجعفر موجود شود، شیعیان بودند، و ایشان مناسک حج و حلال و حرام خویش را نمی‌شناختند، تا آنکه ابوجعفر علیه السلام به وجود آمد و در علم را از برای ایشان گشود، و مناسک حج و حلال و حرام ایشان را از برای ایشان بیان فرمود، به مرتبه‌ای که مردم به ایشان محتاج گردیدند، بعد از آنکه ایشان به مردم محتاج بودند. و امر همچین خواهد بود، و زمین نمی‌باشد، مگر به امام، که بدون وجود ذی‌جودش برپا نخواهد بود. و هر که بمیرد و امام خود را نشناسند، به روش مردن جاهلیت خواهد مرد. و وقتی که از همه اوقات احتیاجت بیشتر است به سوی آنچه تو بر آن هستی از اعتقاد حق، آن وقتی است که جانت برسد به اینجا- و به دست خود اشاره به گلوی مبارک خویش فرمود-، و دنیا از تو بریده شود، و در آن هنگام خواهی گفت: هر آینه بر امر خوبی بوده‌ام و اعتقاد درستی داشته‌ام».

ابوعلی اشعری، از جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۷/۱۴۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از مثنیٰ حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده، و آنها ولایت و نماز و زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حج است».

۸/۱۴۹۷. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده، و آنها نماز و زکات و روزه و حج و ولایت اهل بیت است. و به چیزی از اینها ندا در داده نشد، مانند آنچه ندا در داده شد به امر ولایت در روز غدیر خم»، که روز هجدهم ماه ذی‌الحجه بود.

۹/۱۴۹۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد بن عثمان، از عیسی بن سری روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از آنچه ستون‌های دین اسلام بر آن بنا شده، که چون آنها را بگیرم و به آنها عمل کنم، عمل من پاکیزه باشد، و ندانستن آنچه را که نمی‌دانم، بعد از آن به من زیان نرساند. فرمود: «گواهی دادن است به اینکه نیست خدایی، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱

آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و در اموال حقی هست، و آن عبارت است از زکات، و ولایتی که خدا به آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد. خدای عز و جل فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)؛ پس علی علیه السلام امام بود، و بعد از او امام حسن شد، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام حضرت علی بن الحسین، و بعد از او حضرت محمد بن علی. بعد از آن، امر همچین خواهد بود که بعد از هر امام، امامی باشد؛ زیرا که زمین صلاحیت ندارد که وجود داشته باشد، مگر به امام. و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد. و وقتی که از همه اوقات احتیاج یکی از شما بیشتر است به سوی شناختن امام، وقتی است که جاننش به اینجا رسد».

راوی می‌گوید: و حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود، و فرمود: «در آن هنگام می‌گوید: هر آینه بر امر خوبی بوده‌ام و اعتقاد درستی داشته‌ام».

۱۰/۱۴۹۹. از او، از ابوالجارود روایت است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: یا بن رسول الله! آیا دوستی مرا با شما اهل بیت می‌شناسی؟ و می‌دانی که من خویش را از هر کسی بریده و به سوی شما منتهی شده‌ام، و با شما موالات دارم؟ ابوالجارود می‌گوید: حضرت فرمود: «آری». و می‌گوید: عرض کردم: من تو را مسئله‌ای می‌پرسم و توقع دارم که مرا در آن مسئله

جواب بفرمایید؛ زیرا که من چشم نابینا است و کم راه می‌روم، و در هر وقت نمی‌توانم که به زیارت و دیدن شما بیایم.

فرمود: «حاجت خود را بیار و آنچه می‌خواهی بپرسی، بپرس».

عرض کردم: مرا خبر ده به دین خویش که خدای عز و جل را به آن می‌پرستی، و تو و اهل بیت به آن دینداری می‌کنند، تا آنکه من خدای عز و جل را به آن بپرستم و دینداری کنم.

فرمود: «اگرچه خطبه را کوتاه کردی و سخن را مختصر ادا نمودی، ولیکن مسئله را بزرگ ساختی و از امر عظیمی پرسیدی. به خدا سوگند که دین خویش و دین پدران خویش را به تو تعلیم می‌دهم. آنچه ما خدای عز و جل را به آن می‌پرستیم و دینداری می‌کنیم، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به

(۱). نساء، ۵۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳

آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و دوستی از برای دوست ما، و بیزاری از دشمن ما، و تسلیم شدن برای امر و فرمان ما، و انتظار بردن قائم ما، و سعی کردن در بندگی خدا و پارسایی کردن».

۱۱ / ۱۵۰۰. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوبصیر که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال می‌کرد و به آن حضرت عرض کرد: فدای تو گردم! مرا خبر ده از دینی که خدای عز و جل آن را بر بندگان خویش واجب گردانیده، آنچه ایشان را نمی‌رسد که به آن جاهل باشند، و غیر آن از ایشان قبول نمی‌شود، و بیان فرما که آن چیست؟

فرمود: «دو مرتبه بر من تکرار کن». ابوبصیر بر آن حضرت تکرار نمود. فرمود:

«گواهی دادن است به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و برپا داشتن نماز و دادن زکات و حج کردن خانه کعبه معظم، اما هر که استطاعت داشته باشد راهی را به سوی آن، و تواند که به جانب آن برود، و روزه ماه مبارک رمضان». بعد از آن، اندکی ساکت شد؛ پس دو مرتبه فرمود: «و ولایت اهل بیت». بعد از آن فرمود: «این است آنچه خدای عز و جل بر بندگان خویش واجب گردانیده. و پروردگار عالم در روز قیامت بندگان را سؤال نمی‌فرماید، و نمی‌فرماید: چرا از برای من زیاد نکردی بر آنچه من بر تو واجب گردانیده‌ام، ولیکن هر که زیاد کند، خدا زیادت‌تر به او عطا فرماید. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت‌های بسیار نیکو را قرار داد. فرموده که: سزاوار است از برای مردمان که آن را بگیرند و به آنها عمل نمایند».

۱۲ / ۱۵۰۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب، از ابوزید حلال، از عبدالحمید بن ابوالعلاء از دی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عز و جل پنج چیز را بر خلق خود واجب ساخت، و در چهار چیز از آن رخصت داد؛ و در یکی از آنها رخصت نداد، چه هر یک از نماز و زکات و روزه و حج، گاهی ساقط می‌شوند، و ولایت، در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ حالی از حالات، ساقط نمی‌شود».

۱۳ / ۱۵۰۲. از او، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از اسماعیل جعفی روایت است که مردی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و با او نامه‌ای بود. حضرت باقر علیه السلام به آن مرد فرمود:

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵

«این نامه مخاصم است و در آن سؤال کرده از دینی که عمل در آن قبول می‌شود».

آن مرد عرض کرد: خدا تو را رحمت کند! اینک [این] همان است که من می‌خواهم؛ پس حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آن

است که گواهی دهی که خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و اقرار کنی به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و ولایت از برای ما اهل بیت، و بیزاری از دشمنان ما، و تسلیم کردن امر و فرمان ما و پارسایی و فروتنی، و انتظار کشیدن قائم ما، و آنکه ما را دولتی است که چون خدا خواهد آن را می آورد».

۱۴/۱۵۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار هر دو روایت کرده‌اند، از صفوان، از عمرو بن حرث که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود. به آن حضرت عرض کردم: فدای تو گردم! چه چیز تو را به این منزل آورده؟ و چه باعث شده که به اینجا تشریف آورده‌ای؟ فرمود: «طلب کردن نزهت» (۱).

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو گردم! آیا نمی‌خواهی که دین خود را بر تو حکایت کنم؟ حضرت فرمود: «بلی، حکایت کن». عرض کردم: چنین دینداری می‌کنم؛ خدا را می‌پرستم به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و آنکه قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست، و آنکه خدا کسانی را که در قبرها قرار دارند زنده خواهد کرد، و بر پای داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حج خانه کعبه، و ولایت از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و ولایت از برای امام حسن و امام حسین، و ولایت از برای حضرت علی بن الحسین، و ولایت از برای محمد بن علی، و از برای تو بعد از آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین -، و آنکه شما امامان منید. بر این اعتقاد زندگانی می‌کنم و بر آن می‌میرم، و خدا را به آن پرستش می‌نمایم. فرمود: «ای عمرو! به خدا سوگند که این دین، دین خدا و دین پدران من است، و دینی است که من خدا را به آن پرستش می‌کنم در نهان و آشکار؛ پس از خدا پرهیزید و زبان

(۱). و نزهت - به ضمّ نون و سکون زای هُوَ -، در شدن از بدی است، و نیکو و خرم شدن و نیکو شدن. حاصل آنکه فرمود: به جهت تفریح دماغ بیرون آمده و به اینجا آمده‌ام. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷

خود را نگاه دار، مگر از آنچه خوب باشد، و مگو که من خود را هدایت کرده‌ام؛ بلکه خدا تو را هدایت کرده است؛ پس شکر آنچه خدای عز و جل به آن بر تو انعام فرموده به جا آور، و از آنها مباش که چون رو آوردند، در برابر چشم‌های ایشان بر ایشان طعنه زنند، و چون پشت کنند، در پشت سر ایشان طعنه زنند (و مراد این است که با مردم نیکو معاشرت کن، و از آنچه باعث طعن باشد دوری نما). و مردم را بر دوش خویش سوار مکن؛ زیرا که اگر تو مردم را بر دوش خویش سوار کنی، زود باشد که سرهای شانه تو را بشکافند».

۱۵/۱۵۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم به ریشه اسلام، و شاخه و بلندتر موضع کوهان آن؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم، فدای تو گردم!

فرمود: «اما ریشه آن نماز است، و شاخه آن زکات است، و بلندتر موضع کوهان آن جهاد است». بعد از آن فرمود: «اگر خواهی، تو را خبر دهیم به جمیع درهای خوبی؟» عرض کردم:

آری، فدای تو گردم!

فرمود: «روزه سپر است، و صدقه گناه را می‌برد، و ایستادن مرد در دل شب، خدا را به یاد می‌آورد» پس این را خواند که: «تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» (۱) که ترجمه آن با مابعد آن، این است که: «دور می‌شود پهلوهای ایشان از خوابگاه‌های خویش». (۲)

۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است

۱۵۰۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حکم بن ایمن، از قاسم صیرفی، شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:

«اسلام، به واسطه آن، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و امانت، به آن، به صاحبش بر گردانیده می‌شود، و فرج‌ها، به آن، حلال می‌گردد، و ثواب بر ایمان است، که بدون آن،

(۱). سجده، ۱۷.

(۲). و این کنایه است از شب‌خیزی، که چون جهانیان گرم خواب غفلت باشند، ایشان پهلو از بستر گرم برداشته، پروردگار خویش را می‌خوانند از روی ترس و امید، یا در حالی که صاحبان ترس و امید باشند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹

کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد.

۱۵۰۶ / ۲. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علا، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان، اقرار کردن و عمل است، و اسلام، اقراری است بی عمل».

۱۵۰۷ / ۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱)؛ یعنی: «گفتند بادیه‌نشینان که ایمان آوردیم. بگو که شما ایمان نیاورده‌اید، ولیکن بگویید که اسلام آورده‌ایم. و هنوز ایمان در دل‌های شما در نیامده است، و بعد از این در خواهد آمد».

راوی می‌گوید: حضرت به من فرمود: «آیا نمی‌بینی که ایمان غیر اسلام است؟!».

۱۵۰۸ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سفیان بن سمط روایت کرده است که گفت: مردی امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از اسلام و ایمان، که فرق میان این دو چیست؟ حضرت او را جواب نداد. بعد از آن، از حضرت سؤال نمود و باز او را جواب نفرمود؛ پس در کوچه‌ای به هم رسیدند، و نزدیک شده بود که آن مرد کوچ کند و از مدینه بیرون رود. حضرت صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «گویا رفتنت نزدیک شد». عرض کرد: آری. فرمود: «پس مرا در خانه ببین».

بعد از آن، حضرت را ملاقات کرد، و او را از اسلام و ایمان سؤال کرد که فرق میان آنها چیست؟ فرمود: «اسلام همان چیز ظاهری است که مردم برآیند، و آن گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و به پا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان، و اسلام همین است».

و فرمود: «ایمان، شناختن این امر است (که یعنی ولایت اهل بیت با آنچه مذکور شد)، پس اگر به اینها اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلمان باشد و گمراه خواهد بود».

۱۵۰۹ / ۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن

(۱). حجرات، ۱۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱

محمد همه روایت کرده‌اند، از وشاء، از ابان، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت:

شنیدم از آن حضرت که می فرمود، یا این آیه را می خواند که: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (۱).

و فرمود: «پس هر که گمان کند که ایشان ایمان آورده‌اند، دروغ گفته، و هر که گمان کند که ایشان اسلام نیاورده‌اند، دروغ گفته است».

۱۵۱۰/۶. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حکم بن ایمن، از قاسم شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «اسلام، به واسطه آن، خون از ریختن باز داشته می شود، و امانت، به آن، به صاحبش برگردانیده می شود، و فرج‌ها، به آن، حلال می گردد، و ثواب بر ایمان است، که بدون آن، کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد».

باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد ...

۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد «۲»

۱۵۱۱/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از سماعه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا خبر ده از اسلام و ایمان، که آیا این دو مختلف‌اند؛ یعنی در حقیقت دو چیزاند، یا دو لفظ‌اند که یک معنی دارند؟ فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت می کند، و اسلام با ایمان مشارکت نمی کند»؛ یعنی مشارکت کلی. عرض کردم: پس هر دو را از برای من بیان فرما.

فرمود: «اسلام، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و تصدیق کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و به همین (یعنی اسلام) خون‌ها از ریختن باز داشته می شود، و نکاح‌ها و میراث‌ها بر آن جاری می گردد (چه به محض اسلام، نکاح و ارثی که به جهت کفر بر او حرام بود و حق نداشت، حلال می شود و حق به هم می‌رسانند). و جماعت مردمان بر ظاهر اسلامند. و ایمان، هدایت است، و آنچه در دل‌ها ثابت می شود از صفت اسلام، و آنچه

(۱). حجرات، ۱۴.

(۲). یعنی در میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. چه در هر جا که ایمان هست، البته اسلام هست، و در بعضی از مواد اسلام هست، و ایمان نیست؛ پس مؤمن و مسلمان، مانند انسان و حیوان [عام و خاص] اند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳

ظاهر می شود از عمل. و ایمان، یک درجه از اسلام بلندتر است؛ زیرا که ایمان با اسلام در ظاهر شرکت دارد، و اسلام با ایمان در باطن شرکت ندارد، و هر چند که در گفتار و صفت با هم جمع باشند». (۱)

۱۵۱۲/۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از موسی بن بکیر «۲»، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت دارد و اسلام با ایمان مشارکت ندارد».

۱۵۱۳/۳. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت می کند و اسلام با آن مشارکت نمی کند؛ زیرا که ایمان چیزی است که در دل‌ها ثابت شده، و اسلام آن چیزی است که نکاح‌ها و میراث‌ها و حفظ خون‌ها بر آن جاری است. و ایمان با اسلام شرکت می کند و اسلام با ایمان شرکت نمی کند».

۱۵۱۴/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابوالصباح کنانی که گفت: به

خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از این دو افضل است؛ ایمان یا اسلام؟ پس به درستی که آنان که در نزد ما هستند، می‌گویند که: اسلام از ایمان افضل است.

فرمود: «ایمان از اسلام بالاتر است». عرض کردم: بیان آن را به من عطا کن و مرا به آن فیروزی ده، تا توانگر شوم و در جواب دادن خصم قوی باشم. فرمود: «چه می‌گویی در باب کسی که در مسجد الحرام از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم: او را می‌زنند؛ زدنی سخت.

فرمود: درست یافتی.

و فرمود: «چه می‌گویی در باب کسی که در خانه کعبه از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم: او را می‌کشند. فرمود: «درست یافتی. آیا نمی‌بینی که خانه کعبه از مسجد الحرام

(۱). و مراد این است که ایمان با اسلام، در جمیع احوال ظاهر که در اسلام معتبر است؛ مانند نماز و زکات و غیر آن، شرکت دارد، و اسلام با ایمان در همه امور باطنه که در ایمان معتبر است، شرکت ندارد؛ زیرا که در تصدیق به ولایت با آن مشارکت ندارد، و هر چند که در شهادتین با هم اجتماع بسته باشند. (مترجم)

(۲). در هر دو نسخه، «بکیر» آمده، اما نسخه متن عربی یعنی «بکر» درست است؛ ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۸ تا ص ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵

افضل است؟ و نمی‌بینی که خانه کعبه با مسجد الحرام شرکت می‌کند، و مسجد الحرام با خانه کعبه شرکت نمی‌کند؟ و همچنین ایمان با اسلام شرکت می‌کند و اسلام با ایمان شرکت نمی‌کند.

۵/۱۵۱۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، هر دو از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از حمران بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«ایمان، چیزی است که در دل استقرار دارد و آن را به سوی خدای عز و جل می‌کشاند و به او می‌رساند، و عمل کردن به طاعت خدا و تسلیم کردن امر ما «۱» آن را تصدیق می‌کند. و اسلام، چیزی است که ظاهر باشد از گفتار یا کردار، و آن همان است که جماعت مردمان برآند از همه فرقه‌های اسلام، و به آن خون‌ها از ریختن باز داشته شده، و میراث‌ها بر آن جاری گردید، و نکاح جواز به هم رسانیده، و همه فرق اسلام اجتماع کردند بر نماز و زکات و روزه و حج، و به همین، از کفر بیرون رفتند، و به ایمان تصدیقی منسوب شدند. ولیکن اسلام با ایمان شرکت ندارد، و ایمان با اسلام شرکت دارد، و هر دو در گفتار و کردار جمع می‌شوند، چنانچه خانه کعبه در مسجد الحرام واقع شده، و مسجد الحرام در خانه کعبه نیست، و همچنین ایمان شریک اسلام است، و اسلام شریک ایمان نیست. و خدای عز و جل فرموده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» «۲»؛ پس قول خدای عز و جل از همه قول‌ها راست‌تر است.»

عرض کردم: پس آیا مؤمن را بر مسلمان هیچ زیادتیی هست در باب چیزی از فضیلت‌های نفسانی و احکام شرعی و حدود آن و غیر اینها؟ فرمود: «نه، بلکه مؤمن و مسلم در این باب، جاری مجرای یک نفرند و حکم یک کس دارند، ولیکن مؤمن را بر مسلمان زیادتیی هست در باب اعمالی که به جا می‌آورد، و آنچه به واسطه آن به سوی خدای عز و جل تقرب می‌جویند.»

عرض کردم: آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا» «۳»؛ یعنی: «هر که بیاورد خصلت نیکی را، پس از برای او است ده برابر آن». و تو فرمودی و ادعا نمودی که

(۱). در هر دو نسخه «امر ما» آمده، اما متن حدیث «أمره» به معانی «امر او» است.

(۲). حجرات، ۱۴.

(۳). انعام، ۱۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۷

ایشان با مؤمن بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع دارند.

فرمود: «آیا خدای عز و جل نفرموده است که: «فَيَضَاعِفُهُ لَهُ أضعافاً كَثِيرَةً» (۱). و مؤمنان، به خصوص آنان‌اند که خدای عز و جل حسنات و خوبی‌های ایشان را مضاعف می‌گرداند، و هر حسنه‌ای از ایشان را هفتاد چندان می‌سازد؛ پس این زیادتی مؤمن است بر مسلمان، و فضیلتی است که مؤمن دارد. و خدای - تعالی - از برایش زیاد می‌کند در حسناتی که دارد، به اندازه صحت ایمانش، اضعاف بسیار، و خدا با مؤمنان آنچه خواهد از خوبی می‌کند».

عرض کردم: مرا خبر ده که آیا کسی که در اسلام داخل شده، داخل در ایمان نیست؟

فرمود: «نه، ولیکن چنین کسی منسوب به ایمان شده و از کفر بیرون رفته است، و زود باشد که از برایت مثلی بزمن که به واسطه آن زیادتی ایمان را بر اسلام تعقل کنی و بفهمی. مرا خبر ده که اگر مردی را در مسجد الحرام دیدی، آیا چنان است که شهادت دهی که تو او را در خانه کعبه دیده‌ای؟» عرض کردم: این شهادت از برای من جائز نیست.

فرمود: «پس اگر مردی را در خانه کعبه دیدی، آیا شاهد می‌باشی که او در مسجد الحرام داخل شده؟» عرض کردم: آری.

فرمود: «این امر چگونه می‌شود؟» عرض کردم: آنکه در خانه کعبه است، به دخول کعبه معظّمه نمی‌رسد، تا آنکه داخل مسجد الحرام شود. فرمود: «درست یافتی و خوب گفتی».

بعد از آن فرمود: «همچنین است ایمان و اسلام».

باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است

۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است

۱۵۱۶ / ۱. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از حماد بن عثمان، از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که گفت: با عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام [نامه] نوشتیم، و از آن حضرت سؤال کردیم از حقیقت ایمان که آن چیست؟ در جواب من با عبدالملک بن اعین نوشت که «سؤال کردی از ایمان - خدا تو را رحمت کند. و ایمان، اقرار کردن است به زبان و اعتقاد کردن در دل و عمل کردن به اعضا و جوارح. و ایمان، بعضی از آن، از بعضی ناشی می‌شود، و اجزای آن به هم پیوسته است. و ایمان چون خانه است که اجزا دارد، و همچنین اسلام چون خانه است، و کفر نیز چون

(۱). بقره، ۲۴۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۹

خانه است؛ پس گاه است که بنده‌ای مسلمان می‌باشد، پیش از آنکه مؤمن باشد، و مؤمن نمی‌باشد، تا آنکه مسلمان باشد؛ پس اسلام پیش از ایمان است، و اسلام با ایمان فی‌الجمله مشارکت می‌کند؛ پس هرگاه بنده‌ای گناه کبیره‌ای از گناهان کبیره، یا گناه صغیره‌ای از گناهان صغیره را که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده، به عمل آورد، از ایمان بیرون است و نام ایمان از او ساقط باشد، ولیکن نام اسلام بر او ثابت است؛ پس اگر توبه کند و استغفار نماید، به سوی خانه ایمان برگردد، و چیزی او را به سوی کفر

بیرون نمی‌برد، مگر انکار و حلال شمردن آنچه حلال نباشد؛ به اینکه از برای حلال بگویند که این حرام است، و از برای حرام بگویند که این حلال است، و به آن اعتقاد داشته باشد و دینداری کند؛ پس در نزد این عقیده، از دین اسلام و ایمان بیرون و در کفر داخل باشد، و به منزله کسی است که داخل حرم شده باشد، بعد از آن، داخل خانه کعبه شود، و در خانه کعبه حدیثی را واقع ساخته باشد؛ پس او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می‌کنند، و گردنش را می‌زنند، و به سوی آتش جهنم باز خواهد گشت».

۱۵۱۷/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران که گفت: سؤال کردم او را از ایمان و اسلام، و به او عرض کردم: آیا در میانه اسلام و ایمان فرقی هست؟ فرمود: «آیا از برای مثل آن را بیان کنم؟» راوی می‌گوید:

عرض کردم: آن مثل را ایراد فرما. فرمود: «مثل ایمان و اسلام، مثل خانه کعبه محرمه است نسبت به حرم. گاه است که کسی در حرم می‌باشد و در خانه کعبه نمی‌باشد؛ و در کعبه نمی‌باشد تا آنکه در حرم باشد. و گاه است که کسی مسلمان می‌باشد و مؤمن نمی‌باشد، تا آنکه مسلمان باشد». سماعه می‌گوید: عرض کردم: چیزی این کس را از ایمان بیرون می‌برد؟

فرمود: «آری». عرض کردم: پس او را به سوی چه چیزی می‌کشاند؟ فرمود: «به سوی اسلام یا کفر». و فرمود: «اگر مردی داخل خانه کعبه شود و بولش از او رها شود، او را از خانه کعبه بیرون می‌کنند، و از حرم بیرون نمی‌کنند؛ پس جامه خود را می‌شوید و خود را پاک می‌کند.

بعد از آن، کسی او را از داخل شدن در خانه کعبه منع نمی‌کند. و اگر مردی داخل خانه کعبه شود و از روی عناد در آن بول کند، او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می‌کنند و گردنش را می‌زنند».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۱

باب

۱۷. باب «۱»

۱۵۱۸/۱. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «گروهی در این قرآن سخن گفتند بی آنکه علم داشته باشند. و بیان آن، این است که خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» (۲) تا آخر آیه که با ترجمه گذشت «۳»؛ پس منسوخات و آنها که حکم آن برطرف شده، از جمله متشابهات اند که تأویل آنها را غیر از خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند، و محکمات آنها از جمله ناسخات اند. به درستی که خدای عز و جل نوح را به سوی قوم خویش فرستاد، به آنکه پرستید خدا را به یگانگی، و از نافرمانی او پرهیزید، و از عقوبتش بترسید، و مرا اطاعت کنید در هر چه امر و نهی کنم؛ چه، طاعت من مقرون به طاعت خدا است. بعد از آن، ایشان را دعوت نمود به سوی خدا به تنهایی، و اینکه او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نگردانند. بعد از آن، پیغمبران علیهم السلام را مبعوث گردانید بر این امر، تا به محمد صلی الله علیه و آله رسیدند؛ پس ایشان را دعوت نمود به سوی اینکه خدا را پرستند و چیزی را با او شریک نسازند، و فرمود: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

(۱). و کلینی - رضی الله عنه - عنوانی از برای این باب ذکر نفرموده. و غرض و مقصود از این باب، چنانچه از حدیث آن ظاهر می‌شود، این است که ایمان پیش از هجرت پیغمبر، به جهت ضعف دین و کمی یاور آن، مجرد تصدیق به توحید خدا و رسالت

محمد صلی الله علیه و آله بوده، و بعد از هجرت، به جهت قوت دین و بسیاری یاوران و شایع شدن احکام در آن، و صدور وعید بر آن، تصدیق به ولایت و عمل بر آن علاوه شده، و فکر به انتفا و نیستی هر یک از اینها متحقق می‌شود. آنکه ایمان به شریعت‌های پیش نیز همچنین بوده، و آنکه بسیاری از این امت به سبب میل دل‌های ایشان و رجوع نکردن به سوی رهبران، متشابهات و منسوخات را پیروی کردند، و محکمت و ناسخات را ترک نمودند، و گمان کردند که ایمان به معنی اول است و بس، و دیگر معنی‌ای ندارد، و ندانستند که آن معنا منسوخ شده و به آن چیز دیگر ضمیمه شده است. (مترجم)

(۲). آل عمران، ۷.

(۳). اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آنها آیه‌های محکم و روشن است، و اینها اساس کتابند، و برخی دیگر متشابه و چند پهلوند. اما کسانی که به دل، کژی دارند برای تاویل و فتنه جویی از متشابهات آن پیروی می‌کنند، در حالی که تاویل حقیقی آن را جز خدا نمی‌داند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۳

ابرهیم و موسی و عیسی أن أقیموالدین ولا- تفرقوا فیہ کبر علی المشرکین ماتدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب» (۱)؛ پس پیغمبران را به سوی قوم ایشان مبعوث گردانید، با تکلیف به شهادت دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار کردن به آنچه آن پیغمبر از نزد خدا آورده بود؛ پس هر که ایمان آورد و اعتقاد کرد از روی اخلاص، و بر این اعتقاد مرد، خدا به همین او را داخل بهشت گردانید. و علت این، آن است که خدا بر بندگان خویش ستم نمی‌کند. و بیانش آن است که خدا چنان تَبود که بنده را عذاب کند، تا آنکه بر آن جناب غلظت و شدت می‌کرد در کشتن و سایر معصیت‌ها، که خدا بر خود واجب گردانیده به سبب آنها آتش دوزخ را، برای کسی که به آنها عمل کند، و بر خود لازم ساخته که فاعل آنها را به جهنم برد؛ پس در هنگامی که هر پیغمبری را اجابت و اطاعت نمود، هر که او را اجابت کرد از قومش از مؤمنان، از برای هر پیغمبری از پیغمبران، سرعت و منهاجی قرار داد- و سرعت و منهاج، راه و رویه است (۲)- و خدای- تعالی- به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» (۳)؛ یعنی: «به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو، چنانچه وحی کردیم به سوی نوح و پیغمبران بعد از او». و هر پیغمبری را به عمل کردن به راه و رویه‌ای امر فرمود، و از جمله راه و رویه‌ای که خدای عز و جل موسی علیه السلام را به آنها امر فرموده بود، آن بود که شنبه‌داری را که تعظیم روز شنبه است- بر بنی اسرائیل قرار داد. و تعظیم شنبه آن بود که در آن عبادت کنند و مشغول کاری نشوند و شکار ماهی نکنند؛ پس امر چنان بود که هر کس تعظیم شنبه می‌نمود، و حلال نمی‌دانست که آنچه را که از آن ممنوع بود به جا آورد از ترس خدا، خدا او را در بهشت داخل می‌فرمود، و هر که استخفاف به حق شنبه می‌کرد، و حلال می‌شمرد آنچه را که خدا بر او حرام گردانیده بود- از عملی که خدا او را در آن روز، از

(۱). شورا، ۱۳. برای شما از دین، همان را تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود. و آنچه را که بر تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کردیم، این بود که دین را بر پا دارید و در آن متفرق نشوید. بر مشرکان گران است آنچه که ایشان را به سوی می‌خوانی. خداوند هر کس را بخواهد به سوی خود می‌کشد، و هر کس را که به او باز گردد به سوی خود ره می‌نماید. (مترجم)

(۲). و مراد از راه، شریعت است که به کتاب معلوم شود. و رویه، چیزی است که از حدیث و طریق مفهوم گردد. (مترجم)

(۳). نساء، ۱۶۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۵

آن نهی فرموده بود- خدای عز و جل او را داخل آتش جهنم می‌گردانید. و این در وقتی بود که ماهیان را حلال شمردند و آنها را

حس نمودند در روز شنبه و آنها را خوردند. خدا بر ایشان غضب فرمود، بی آنکه چنان باشند که به خداوند مهربان شرک آورده باشند، و نه آنکه در چیزی از آنچه موسی آن را آورده بود، شک داشته باشند. خدای عز و جل فرموده: «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اٰخْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَلَمَّا لَقُوا لَهُمْ كُوتُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (۱)؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت دانستید احوال آن را که از حد فرمان در گذشتند از قوم شما، در قیام نمودن به کار شنبه. (۲) پس گفتیم به ایشان که باشید به صورت بوزینگان رانده شدگان».

بعد از آن، خدا عیسی علیه السلام را مبعوث گردانید، با تکلیف به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار کردن به آنچه آن را از نزد خدا آورده بود، و از برای ایشان شریعت و راه راست و روشنی قرار داد؛ پس آن شریعت شنبه را که به تعظیم آن مأمور بودند، پس از آن بر هم زد، و همچنین عامه آنچه بر آن بودند، از راه و رویه‌ای که موسی علیه السلام آنها را آورده بود؛ پس هر که راه عیسی را پیروی نمود، خدا او را داخل آتش جهنم گردانید، و هر چند که آنچه همه پیغمبران آن را آورده بودند، آن بود که چیزی را با خدا شریک نسازند.

بعد از آن، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید، و آن حضرت ده سال در مکه تشریف داشت؛ پس در عرض مدت آن ده سال (۳)، در مکه کسی نبرد، که گواهی دهد به آن که خدایی نیست، مگر خدا، و به آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، مگر آنکه خدا او را داخل بهشت گردانید به همان اقراری که کرد. و آن ایمان تصدیق است، که غیر از تصدیق کردن چیزی در آن معتبر نبود. و خدا هیچ کس را از آنان که مردند، در حالی که پیرو محمد صلی الله علیه و آله بودند، بر این اعتقاد عذاب نفرمود، مگر کسی که به خداوند مهربان شرک آورده بود. و مصدق این مطلب آن است که خدای عز و جل در مکه، در سوره بنی اسرائیل بر آن حضرت فرو فرستاد که: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ

(۱). بقره، ۶۵.

(۲). چه منع فرموده بودیم که در آن روز شکار ماهی نکنند و از صبح تا شام مشغول عبادت باشند. و ایشان در آن روزبه حيله و جهودبازی، ماهی می گرفتند، چنان چه در تفاسیر شرح آن شده. (مترجم)

(۳). پیامبر اکرم پس از بعثت، سیزده سال در مکه بودند، اما تا سه سال مکلف به دعوت آشکار نبودند.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۷

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱)، تا قول آن جناب تعالی: «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (۲)

(و حضرت بعد از ذکر آیه می فرماید): اینها ادب است - یعنی طریقه پسندیده - و به اصلاح و پند دادن و آموزانیدن و نهی سُبک که شدت و غلظتی در آن نیست، و بر آن

(۱). اسراء، ۲۳.

(۲). و آنچه از وسط آیه ذکر نشده این است: «إِمَّا يَلْعَنَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا * وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْدِيرًا * إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا * وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا * وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا * إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ؛ * و ترجمه آیات این است: و حکم فرمود پروردگار تو به آنکه نپرستید؛ یعنی واجب کرد بر تو و امتانت که پرستش نمایید، مگر او را، به آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر خویش، نیکویی کردنی به غایت، اگر البته برسد نزد تو بزرگسالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو (یعنی چندان

زیست کنند که پیر شوند و محتاج به خدمت تو گردند). پس مگو به ایشان کلمه افّ را؛ چه آن را کسی می‌گوید که از چیزی به تنگ آمده باشد و یا بر او گران گردد؛ یعنی چیزی مگو که دلالت بر دلتنگی کند و از ایشان به تنگ می‌آید و صحبت ایشان را گران مشمر. (و تخصیص حال پیری، به جهت آن است که آن حال، مظنه دلتنگی است؛ نه آنکه حکم پدر و مادر جوان چنین نباشد.) و بانگ بر ایشان مزین و سخن ایشان را جواب درشت مده، و بگو به ایشان سخن نیکو از روی ادب و حرمت (و ایشان را به نام مخوان، بلکه بگو: ای پدر و ای مادر)، و فرو گذار برای ایشان بالِ خواری و تواضع و فروتنی را، و با ایشان نهایت عجز و انکسار به عمل آور از فرط مهربانی یا به جهت آن، و بگو که پروردگارا! رحم فرما و ببخشا بر ایشان، چنان چه پروریدند مرا در حالی که خُرد بودم (و مراد این است که بر ایشان رحمت کن، مانند رحمت ایشان بر من، به تربیت و شفقت و ارشاد). پروردگار شما داناتر است به آنچه در دل‌های شما است اگر شایستگان باشید؛ پس به درستی که او- سبحانه- از برای بازگردندگان به حضرت او، آمرزنده بوده و خواهد بود.

و بده خداوندِ خویشی را حقّ او و آنچه باید به او داده شود، و بده درویش و رهگذری را حق ایشان، و اسراف مکن و مال خود را پراکنده مساز و آن را میفشان، مانند افشاندن تخم در غیر وجه شرعی؛ پراکنده ساختنی به غایت. به درستی که اسراف کنندگان و صرف‌نمایندگان مال خود در معاصی برادران، شیاطین و دیوان سرکش‌اند؛ و شیطان، بسیار منکرِ نعمت و ناسپاس بوده و خواهد بود از برای پروردگار خویش و نعمت او.

و اگر البته اعراض کنی از ایشان و روی گردانی از محتاجان، به جهت انتظار و طلب روزی و رحمتی که از پروردگار خود آن را امید داری که چون به تو رساند به ایشان دهی، پس بگو به ایشان گفتاری نرم و نیکو، و ایشان را دعا کن به فراخی روزی، و قرار مده دست خود را بر بسته به گردن خویش؛ یعنی بخل و امساک مکن، و مگشا آن را همه گشادن؛ یعنی اسراف مکن؛ پس بنشین در حالتی که سرزنش کرده باشی و درمانده و محتاج باشی، یا ملامت شده و درمانده گردی. به درستی که پروردگار تو گشاده می‌گرداند روزی را از برای هر که می‌خواهد، و تنگ می‌سازد بر هر که می‌خواهد. به درستی که او- سبحانه به بندگان خود و مصالح ایشان آگاه و بینا بوده و می‌باشد (و مصالح ایشان را او می‌داند و آنچه مصلحت ایشان است به عمل می‌آورد، و کسی را زهره [جرأت] اعتراض بر او نیست). (اسرا: ۲۳-۳۰). (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۹

و عده‌ای نفرموده که ایشان را ثوابی کرامت کند، و بر کسب کردن چیزی از آنچه از آن نهی کرده، وعیدی ننموده که ایشان را عقابی فرماید؛ بلکه مجرّد امر و نهی و بُکن مَکُن است. و در همین سوره بعد از آیات مذکوره، نهی از چیزی چند فرو فرستاد که بر آنها تحذیر فرمود و ایشان را ترسانید، ولیکن در باب آنها درشتی نکرد و بر گردن آنها وعید عقاب نفرمود، و فرمود: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِفْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً» وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا* وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِئْهِ سَيْطَانًا فَلَا يَشِيرُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا* وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا* وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا* وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْئَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا* وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا. كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا* ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا*» (۱)؛ یعنی: «و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی، و توهم اینکه مبادا به جهت انفاق بر ایشان فقیر و درویش شوید. ما روزی می‌دهیم ایشان و شما را؛ پس برای روزی ایشان مضطرب مباشید. به درستی که کشتن ایشان خطایی است بزرگ؛ چه آن موجب قطع نسل است. و نزدیک مشوید به زنا و گرد آن مگردید. به درستی که زنا خصلتی است بد و زشت و بسیار قبیح، و بد راهی است زنا (چه آن موجب قطع نسل است، و سبب فتنه و نزاع و قطع حقوق پدران

بر فرزندان). و مکشید آن تنی را که خدای - تعالی - کشتن آن را حرام گردانیده؛ مانند مسلمانان و اهل ذمه و معاهدان، مگر به حکم راستی (که قصاص است یا ارتداد یا زنا، با اجتماع شرایط کشتن). و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد؛ یعنی مستوجب کشتن نباشد، پس به حقیقت که قرار دادیم از برای ولی او و متولی امر او، بعد از کشتن او، تسلط و قوتی بر مؤاخذه، به مقتضای قتل، از قصاص و دیه؛ پس باید که ولی خون اسراف نکند، و از اندازه بیرون نرود (در باب کشتن کشنده، به آنکه غیر کشنده را نکشد، و کشنده را مثله نکند، مجملاً آنکه قصاص را به طریق قرارداد شارع به عمل آورد و آنچه خود می‌خواهد نکند). به درستی که ولی خون یاری داده شده است؛ چه خدا او را بر

(۱). اسراء، ۲۹-۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۱

کشتن کشنده یا دیه گرفتن مسلط فرموده، و همین تسلط او را بس است. و نزدیک مشوید به مال یتیم و طفل بی‌پدر، و در آن تصرف مکنید، مگر به طریقه‌ای که آن طریقه نیکوتر است شرعاً و عرفاً «۱»، تا برسد به غایت قوت خویش (یعنی به حد بلوغ رسد و آثار رشد در او ظاهر شود). و وفا کنید به عهد و پیمانی که خدای - تعالی - با شما بسته «۲». به درستی که عهد مسئول است و از آن سؤال خواهید شد، تا به مقتضای نقض و وفا با شما رفتار شود. و تمام پیمایید پیمان را چون پیمایید، و بسنجید به ترازوی راست یا به قپان که ترازوی بزرگ است. این تمام سنجیدن و راست سنجیدن بهتر است (از خیانت)، و نیکوتر از روی بازگشت و عاقبت «۳». و از پی مرو آن چیزی را که نیست تو را به آن دانشی، و به گمان تبعیت آن مکن.

به درستی که گوش و چشم و دل و همه این اعضا از آن پرسیده خواهد شد (که از گوش پرسیده شود: چه شنیدی؟ و از چشم، چه دیدی؟ و از دل، چه دانستی و اعتقاد کردی؟). و مرو در زمین از روی مَرَح و سخت شادی کردن، یا در حالی که صاحب شادی سخت باشی؛ یعنی در راه رفتن مَحْرَم و متکبران مرو. به درستی که تو هرگز زمین را به پای در آن کشیدن و سخت رفتن نمی‌توانی شکافت، و هرگز به کوه‌ها نتوانی رسید، از روی درازی. همه اینها که مذکور شد، بدان (یعنی آنچه نهی از آن شده، در نزد پروردگار تو کراهت داشته شده است). که پروردگارت آنها را ناخوش دارد، و او را از آنها بد آید. این احکام مذکوره، از آن چیزی است که پروردگارت به سوی تو وحی فرمود، از حکمت و علمی که شناخت حق است با زیادتى عمل. و فرا مگیر با خدا، خدای دیگر را؛ پس انداخته شوی در دوزخ، در حالی که ملامت کرده شده باشی، و دور گردانیده شده از رحمت خدای - تعالی - «و در سوره «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» «۴» فرو فرستاد که: «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» لَا يَصْرِفُهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» «۵»؛ یعنی: «پس می‌ترسانم شما را ای اهل مکه! از آتشی که زبانه می‌کشد. در نیاید در آن

(۱). مانند آنکه به آن معامله کنید تا اصل مایه برای او بماند، و ربح آن صرف معاش او شود، حال آنکه مال یتیم راضیست کنید، و

غبطه او را از دست مدهید، و در آن بی‌وجه شرعی تصرف مکنید. (مترجم)

(۲). از تکالیف شرعی، یا به عهدی که با یکدیگر بسته‌اید، و یا به عهدی که با خدا می‌بندید از عهد و نذر و یمین. (مترجم)

(۳). یعنی خوش فرجام تر است.

(۴). لیل، ۱.

(۵). لیل، ۱۴-۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۳

(یعنی به طریق دوام و لزوم)، مگر بدبخت‌تری که (حق را) تکذیب کرد و روی بگردانید (از اطاعت مفروضه) و پشت به آن نمود.

و حضرت فرمود: «این اشقی که خدا وعده دخول جهنم به او داده، مشرک است. و در سوره «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» (۱)، فرو فرستاد که: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ. فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا* وَيَصْلَى سَعِيرًا* إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا* إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى» (۲)؛ یعنی: «و اما آنکه داده شود نامه کردار خویش را از پس پشتش به دست چپ، پس زود باشد که بخواند؛ یعنی آواز دهد هلاکت را و گوید: واثبورا! (۳)» و در آید در آتش افروخته. به درستی که او در میان کسان خود شادمان (و به مال فانی و جاه ناپایدار، به جهت فرط غرور شادان) بود، و یا فارغ بود از روز شمار. به درستی که او گمان برده که هرگز بازنگردد، و او را بعث و نشوری نباشد. آری!» (او را بازگشت خواهد بود). حضرت فرمود:

«این کس که مذکور شد، مراد از آن مشرک است.

و در سوره تبارک فرو فرستاد که: «كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» (۴)؛ یعنی: «در هر زمان که گروهی انداخته شوند در دوزخ، خازنان آن؛ یعنی مالک و اعوان سؤال کنند از ایشان که: آیا بیم کننده‌ای به نزد شما نیامد؟ و پیغمبری بر شما مبعوث نشد که شما را از خدا و عذاب او بترساند؟ گویند:

آری، به تحقیق آمدند ما را پیغمبران ترساننده؛ پس ایشان را به دروغ نسبت دادیم و گفتیم:

خدا فرو نفرستاده هیچ چیز از آنچه شما می گوید». و حضرت فرمود: «این گروه مشرکانند.

و در سوره واقعه فرو فرستاد: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ* فَتَزَلَّ مِنْ حَمِيمٍ* وَتَصْلِيئُهُ جَحِيمٍ» (۵)؛ یعنی: «و اما اگر مرده، از جمله تکذیب کنندگان گمراهان باشد، پس او را است پیشکشی در قبر، از آب گرم کرده در دوزخ، و در آوردن در آتش سوزان در روز قیامت». و حضرت فرمود: «این گروه مشرکانند. و در سوره حاقه فرو فرستاد: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَه* وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَه* يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَه* مَا أَعْنَى

(۱). انشقاق، ۱.

(۲). انشقاق، ۸-۱۵.

(۳). و این کلام، طلب هلاکت است؛ یعنی ای هلاکت! کجایی که رخ نمی‌نمایی؟ بیا که بسیار به تو مشتاقم و از نیستی تو غمناک.
(مترجم)

(۴). ملک، ۹ و ۱۰.

(۵). واقعه، ۹۲-۹۴.

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۵

عَنِّي مَالِيَه» (۱) تا قول آن جناب: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» (۲) و ترجمه آن، این است: «و اما آنکه داده شود نوشته خویش و نامه اعمالش را به دست چپش، بعد از آنکه بر بدی‌های خود واقف شود، بگوید- از روی ندامت- ای کاشکی که داده نمی‌شدم نامه خود را، و نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش آن مردنی که در دنیا به آن مُردم، حکم کننده بود به فنای ابدی، یا قطع کننده امر من، تا زنده نمی‌شدم، (یا حکم کننده به مردن من، که الحال می‌مردم)! دفع نکرد از من عذاب را، مال من و آنچه مرا بود، ... به درستی که او در دنیا چنان بود که ایمان نمی‌آورد به خدای بزرگوار، که مستحق عظمت و بزرگواری است.»
و حضرت فرمود: «این مشرک است.

و در سوره طسم [شعرا] فرو فرستاد که: «وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ* وَقِيلَ لَهُمْ آئِنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ* فَكُذِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ* وَجُنُودٌ إِيلَيسَ أَجْمَعُونَ» (۳)؛ یعنی: «و ظاهر ساخته شود دوزخ از برای گمراهان، تا در آن نظر کنند و مکان‌های خود را ببینند. و گفته شود به ایشان بر وجه عتاب و سرزنش، که کجایند آنچه پیوسته آن را می‌پرستیدید از

غیر خدا. یعنی کجایند خدایان شما که به آنها امیدوار بودید؟! آیا هیچ یاری می‌دهند شما را به دفع عذاب از شما؟! یا انتقام می‌کشند از برای شما، از کسی که شما را عذاب می‌کند؟! یا ممتنع می‌شوند از عذاب خود و آن را از خود دفع می‌توانند کرد؟! پس نگویند سار گردانیده شوند در دوزخ، ایشان و گمراهان و لشکرهای شیطان، همه ایشان».

و حضرت فرمود: «لشکرهای شیطان، ذرّیه اویند از شیاطین. و قول خدا که حکایت است از قول ایشان: «وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» (۴)؛ یعنی: «و گمراه نگردانیدند ما را و بر ضلالت نداشتند، مگر گناهکاران». مقصود از آن مشرکان‌اند، که این گروه به ایشان اقتدا کردند و ایشان را بر شرکی که داشتند پیروی نمودند. و ایشان قوم محمدند صلی الله علیه و آله، و یکی از یهود و

(۱). حاقه، ۲۵-۲۸. و آنچه از آیه ذکر نشده این است: «هَلَكَ عَنِّي سَيْطَانِيَهٌ * خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ»؛ و کم و نابود گشت از من تسلط و فرمانروایی من. بعد از آن، خطاب به زبانه رسد: بگیری او را؛ پس او را غل کنید؛ یعنی دست و پای او را بر گردن او بندید؛ پس آن گاه در آورید او را در آتش بزرگ. بعد از آن، در زنجیری که گز (/ درازی) آن هفتاد گز (/ ذرع) است، او را داخل کنید و در آن در آورید؛ یعنی آن را بر بدن او بیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد، و در شرح آن غیر از این نیز گفته‌اند. (مترجم)

(۲). حاقه، ۳۳.

(۳). شعرا، ۹۱-۹۵.

(۴). شعرا، ۹۹.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۷

نصاری در ایشان داخل نیستند. و مصدق این، قول خدای عز و جل است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ» (۱)؛ یعنی: «تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح». «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» (۲)؛ یعنی: «تکذیب کردند یاران ایکه» (۳). «كَذَّبَتْ قَوْمَ لُوطٍ» (۴)؛ یعنی: «تکذیب کردند قوم لوط». (۵) و حضرت بعد از ذکر سه فرقه‌ای مزبوره می‌فرماید: «در ایشان، یهودان- که گفتند: عزیز پسر خدا است- داخل نیستند و نه نصارا- که گفتند: مسیح پسر خدا است- و زود باشد که خدا یهود و نصاری را داخل جهنم گرداند، و هر گروهی را به کردارهای ایشان داخل آتش گرداند.

و قول ایشان: و گمراه نکردند ما را، مگر گناهکاران؛ زیرا که ایشان ما را به سوی راه خویش دعوت کردند. در معنی همان قول خدای عز و جل است در باب ایشان، در هنگامی که ایشان را جمع فرموده به سوی آتش، یا در آن جمع فرموده: «قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ»، (۶) تا قول آن جناب که: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا» (۷). (۸) و حضرت می‌فرماید: تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان، بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جوید، که از یکدیگر بیزار شوند و یکدیگر را لعنت کنند. و بعضی از ایشان خواهد که بر بعضی حجت آورد و غالب گردد، به جهت امیدواری گشایش و خلاص، تا آنکه رها شوند از بزرگی آنچه بر ایشان فرود آمده، و حال آنکه آن وقت، وقت ابتلاء و امتحان و پذیرفتن بهانه و هنگام نجات نیست. و این آیات و امثال

(۱). حج، ۴۲؛ ص، ۱۲؛ غافر، ۵؛ ق، ۱۲؛ قمر، ۹.

(۲). شعرا، ۱۷۶.

(۳). و «ایکه»، بیشه‌ای بود نزدیک مدائن و در آن اشجار و اثمار بسیار بود.

(۴). شعرا، ۱۶۰.

(۵). و ظاهر این است که مراد حضرت علیه السلام این باشد که خدا در همین سوره، بعد از آنچه مذکور شد، قصه امت‌های سالفه را جدا ذکر فرموده؛ مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه، و حضرت عاد و ثمود را ذکر فرموده؛ زیرا که مقصود، تخصیص مجرمان است. و ذکر آنچه ذکر فرموده کفایت می‌کند. لیکن در قصه نوح، لفظ قَبْلَهُمْ موجود نیست و در جای دیگر از قرآن چنین کلامی هست. (مترجم)

(۶). اعراف، ۳۹.

(۷). اعراف، ۳۸.

(۸). و در قرآن در سوره اعراف، «كُلَّمَا» تا «جَمِيعًا»، پیش از لفظ «قَالَتْ» است. و ترجمه آن به ترتیب قرآن این است: «در هر زمان که در آیند گروهی در دوزخ، لعنت کنند مانند خویش را (که هم‌دینان ایشان باشند)، تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان، گویند آن گروهی که پس‌روان ایشان بوده‌اند در دنیا، یا از پی در آیندگان ایشان در دوزخ، برای آنان که پیشوایان ایشان‌اند که: ای پروردگار ما! این گروه گمراه کردند ما را، پس بده به ایشان عذابی دو چندان که ما را هست از آتش دوزخ؛ یکی برای گمراهی و یکی برای گمراه کردن دیگران. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۹

اینها، از آن چیزی است که خدا آن را در مکه فرو فرستاد، که خدا داخل آتش جهنم نمی‌گرداند، مگر کسی را که مشرک باشد. پس چون خدای - تعالی - محمد صلی الله علیه و آله را رخصت داد در باب بیرون آمدن از مکه به سوی مدینه، اسلام بر پنج چیز بنا شد: گواهی دادن به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است، و به پا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان. و حدود و قسمت کردن میراث‌ها را بر او فرو فرستاد، و خبر داد آن حضرت را به همه گناهایی که خدا بر آنها و به سبب آنها آتش جهنم را واجب گردانیده، از برای کسی که به آنها عمل کند و یکی از آنها را مرتکب گردد.

و در بیان کشنده مؤمن فرو فرستاد: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (۱)؛ یعنی: «و هر که بکشد مؤمنی را به عمد و قصد، پس جزای او دوزخ است، در حالتی که جاوید است در آن، و خدا بر او خشم گرفته و او را لعنت کرده؛ یعنی رانده و از رحمت خود دور گردانیده، و آماده ساخته از برای او عذاب بزرگی را». و حضرت فرمود: «خدا مؤمن را لعنت نمی‌کند. خدای عز و جل فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۲)؛ یعنی: «به درستی که خدا کافران را لعنت کرده، و آماده گردانید از برای ایشان آتش افروخته را، در حالتی که جاوید باشندگان‌اند در آن همیشه. نیابند دوستی و نه یابوری را که ایشان را بیرون آورد، یا عذاب را از ایشان باز دارد». و حضرت می‌فرماید: «و چگونه این حکم بسته به مشیت و خواست خدا باشد (و تقدیر آیه قتل این شود که، اگر خدا خواهد چنین می‌کند و اگر نخواهد نمی‌کند)، و حال آنکه در هنگامی که جهنم را به او جزا داده، غضب و لعنت را به او ملحق ساخته، و این کلام ظاهر گردانیده که آنها که ملعون‌اند در کتاب خدا، کیان‌اند. و فرو فرستاده در باب مال یتیم و هر که آن را از روی ستم بخورد که: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (۳)؛ یعنی: «به درستی که آنان که می‌خورند مال‌های یتیمان را از روی ستمکاری و ناحق، جز این نیست که می‌خورند در شکم‌های خویش آتشی را؛ یعنی آنها را پر می‌سازند از آتش. زود باشد که در آیند یا در انداخته شوند در آتشی افروخته». و حضرت فرمود: «بیان این مطلب آن است که خورنده مال یتیم می‌آید در روز

(۲). احزاب، ۶۴ و ۶۵.

(۳). نساء، ۱۰.

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۱

قیامت، و حال آنکه آتش در شکمش زبانه می‌کشد، تا آنکه زبانه آتش از دهانش بیرون آید، و اهل موقف که در صحرای قیامت جمع‌اند، همه او را بشناسند که خورنده مال یتیم است. و در باب کیل فرو فرستاده که: «وَيَلُّ لِلْمُطَفِّينَ» (۱)؛ یعنی: «وای بر کاهندگان در کیل و وزن». (۲)

و حضرت می‌فرماید: «خدا ویل را از برای کسی قرار نداد، تا آنکه او را کافر نامید.

خدای عز و جل فرموده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳)؛ یعنی: «پس وای بر آنها که کافر شدند از وقت حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است، و یا از مشاهده احوال آن روز، یا شهادت در آن روز».

و در باب عهد و پیمان فرو فرستاد که: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۴)؛ یعنی:

«به درستی که آنها که می‌فروشند و بدل می‌کنند عهدی را که با خدا بسته‌اند، و سوگندهای خویش را که یاد می‌کنند به بهایی اندک که متاع حقیر دنیا است، این گروه، هیچ بهره‌ای نیست از برای ایشان، در آخرت و ثواب آن. و خدا با ایشان سخن نکند، و به سوی ایشان ننگرد در روز قیامت؛ یعنی به ایشان خواری رساند، و بر ایشان غضبناک باشد، و ایشان را پاک نسازد از پلیدی گناه، یا بر ایشان ثنا نکند، و ایشان را مدح نفرماید، و از برای ایشان است عذابی دردناک یا درد آورنده». و حضرت می‌فرماید: «خلاق به معنی نصیب و بهره است؛ پس آنکه او را در آخرت هیچ بهره‌ای نباشد، به چه چیز داخل بهشت می‌شود. و در مدینه فرو فرستاد که: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۵)؛ یعنی: «مرد زناکار نکاح نمی‌کند، مگر زن زناکار یا شرک آورنده‌ای را، و زن زناکار به نکاح درنیآورد او را، مگر مرد زناکار یا شرک آورنده‌ای، و حرام گردانیده شده است این نکاح بر مؤمنان (۶)». و حضرت می‌فرماید: «پس خدا مرد زناکار را مؤمن، و زن زناکار را مؤمنه نامید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود- و اهل علم در آن شک ندارند که آن حضرت

(۱). مطففین، ۱.

(۲). و ویل، کلمه‌ای است جامع جمیع بدی‌ها؛ یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت محنت.

(۳). مریم، ۳۷.

(۴). آل عمران، ۷۷.

(۵). نور، ۳.

(۶). و آیا حکم این آیه منسوخ است یا حرمت، حرمت تزویجی است، یا اعتیاد به این امر حرام است، خلاف است. (مترجم)

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۳

فرموده است-: زناکننده زنا نمی‌کند در هنگامی که زنا می‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد. و دزد دزدی نمی‌کند در هنگامی که دزدی می‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد (یعنی هیچ‌یک از دزد و زناکار، در هنگام زنا و دزدی، مؤمن نیستند)؛ زیرا که چون این عمل را به فعل آورد، خدا ایمان را از او دور می‌کند، چنانچه پیراهن را از تن می‌کند.

و در مدینه فرود آمد: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْتَدُوهُنَّ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُنَّ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)؛ یعنی: «و آن کسانی که رمی می‌کنند زنان

محصنه را؛ یعنی بالغه عاقله‌ای که آزاد و مسلمان و عقیفه باشد، و ایشان را به زنا نسبت می‌دهند، بعد از آن چهار گواه عادل نمی‌آورند، پس بزیند ایشان را هشتاد تازیانه، و قبول مکنید از برای ایشان، شهادتی را هرگز در هیچ باب. و آن گروه، ایشان‌اند که فاسقان‌اند، مگر آنان که توبه کردند بعد از این فسق و صالح شدند و خویش را به صلاح آوردند، تا رسم فسق از ایشان برخاست؛ پس به درستی که خدا آمرزنده‌ای است مهربان». و حضرت می‌فرماید: «خدا او را دور گردانیده است- در مدتی که بر سر افترا و دروغ خویش مانده باشد- از آنکه به ایمان نامیده شود، و کسی او را مؤمن بنامد. خدای عز و جل فرموده است: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۲)؛ یعنی: «آیا کسی که مؤمن باشد، چون کسی است که فاسق باشد؟ مؤمنان و فاسقان برابر نیستند؛ یعنی در شرف و رتبه، یا جزا و ثوبه». و حضرت می‌فرماید: «و خدا او را منافق قرار داده. خدای عز و جل فرموده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳)؛ یعنی: «به درستی که منافقان، ایشان فاسقان‌اند».

و می‌فرماید: «نیز خدا او را از دوستان شیطان قرار داده. خدای عز و جل فرموده است: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (۴)؛ یعنی: «و یاد کن آن وقتی را که گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به جهت آدم؛ پس سجده کردند، مگر شیطان که از جن بود؛ یعنی بنی‌جان؛ پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خویش و عاصی شد». و حضرت می‌فرماید: «و نیز خدا او را ملعون قرار داده؛ پس فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَفَالَةِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۵)؛

(۱). نور، ۴ و ۵.

(۲). سجده، ۱۸.

(۳). توبه، ۶۷.

(۴). کهف، ۵۰.

(۵). نور، ۲۳ و ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۵

یعنی: «به درستی که آنان که رمی می‌کنند و دشنام به زنا می‌دهند زنان محصنه را، که بی‌خبران‌اند از آنچه در باره ایشان می‌گویند، و مؤمنه‌اند که به خدا و رسول گرویده‌اند، لعنت کرده شدند در دنیا و آخرت، و از برای ایشان است عذابی بزرگ، در روزی که گواهی دهد بر ایشان، زبان‌ها و دست‌ها و پای‌های ایشان، به آنچه عمل می‌کردند». و حضرت می‌فرماید:

«و چنان نیست که اعضا و جوارح بر مؤمنی گواهی دهند، جز این نیست که گواهی می‌دهند بر کسی که واجب شده باشد بر او سخن وعید که مشعر است به عذاب. و اما مؤمن نوشته عملش به دست راستش عطا می‌شود. خدای عز و جل فرموده است: «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (۱)». و در قرآن «فَمَنْ أُوتِيَ» بدون اَمَّا است؛ یعنی: «پس آنان که داده شوند نوشته عمل خویش را به دست راست ایشان، پس آن گروه می‌خواند نوشته خویش را از روی بهجت و مسرت، و بر ایشان ستم نشود در مزد ایشان، به مقدار پوستی که در شکم استخوان خرما باشد- و مراد از آن چیزی است که کم باشد؛ چه کمتر از آن نیز بر ایشان ستم نشود».

و حضرت می‌فرماید: «سوره نور بعد از سوره نساء فرستاده شد، و مصدق این مطلب آن است که خدای عز و جل بر حضرت پیغمبر در سوره نساء فرو فرستاده که: «و اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (۲)؛ یعنی: «و آن زنانی که بیابند به خصلت زشت- که زنا است- از زنان شما، پس گواه طلب کنید بر ایشان در فعل بد ایشان- که زنا است-، چهار شاهد مقبول الشَّهَادَةِ را از شما؛ پس اگر شهادت دادند، پس آن

زنانِ زناکننده را نگاه دارید در خانه‌ها و ایشان را حبس کنید، تا وقتی که مرگ ایشان را فرا گیرد، و مدت عمر ایشان را به سر آورد و بمیراند، یا آنکه خدا از برای ایشان راهی قرار دهد». و حضرت می‌فرماید: «راهی که خدای عز و جل فرموده این است: «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* الزَّائِيَةُ وَالزَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳)؛ یعنی: «این سوره‌ای است از قرآن که فرو فرستادیم آن را از عالم بالا به وساطت جبرئیل، و واجب کردیم آن را؛ یعنی آنچه را که

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). نساء، ۱۵.

(۳). نور، ۱ و ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۷

در آن ذکر شده از احکام، و فرو فرستادیم در آن آیت‌های روشن را که واضحه الدلالة است بر مقصود. شاید که شما پند پذیر شوید و از محرمات الهی پرهیزید. و از جمله آنچه در آن است، این است که مرد زناکننده که محصن نباشد (و زن زناکننده)، بزیند هر یک از این دو را صد تازیانه. و باید که فرا نگیرد شما را نسبت به ایشان، مهربانی و شفقت در دین خدا و طاعت او، اگر چنان هستید که ایمان دارید به خدا و روز آخر که روز قیامت است. و باید که حاضر شوند عذاب ایشان را- که عبارت است از اجرای حد خدا بر ایشان-، گروهی از مؤمنان که بر وقت اقامه آن طائفه‌ای از ایشان حضور داشته باشند (اگرچه یک مؤمن باشد).
 ۲/۱۵۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح کنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: آیا کسی که گواهی دهد به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مؤمن باشد؟ فرمود: پس واجباتی که خدا قرارداد فرموده در کجا است؟!»

و ابوالصباح می‌گوید: و نیز از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «علی علیه السلام مکرر می‌فرمود:

اگر ایمان، سخن- یعنی شهادتین- می‌بود، روزه و نماز و حلال و حرام در آن فرود نمی‌آید».

و نیز می‌گوید: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که می‌گویند: چون کسی شهادت دهد که خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مؤمن است. فرمود: «پس چرا حدود بر ایشان جاری می‌شود و ایشان را حد می‌زنند؟

و چرا دست‌های ایشان بریده می‌شود؟ و خدای عز و جل خلقی را نیافریده که بر او از مؤمن گرامی‌تر باشد؛ زیرا که فرشتگان خدمتکاران مؤمنان‌اند. و به درستی که همسایگی خدا از برای مؤمنان، و بهشت از برای مؤمنان، و حورالعین از برای مؤمنان است». بعد از آن فرمود:

«چيست باک آنکه واجبات را انکار می‌کند، و حالش چون است که کافر می‌باشد؟؛ یعنی اگر ایمان محض شهادتین باشد، نباید که منکر واجبات کافر باشد، و حال آنکه او را کافر می‌دانند.

۳/۱۵۲۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلام جعفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان. فرمود: «ایمان آن است که خدا اطاعت شود و هیچ نافرمانی نشود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۹

باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای ...

۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن

۱۵۲۱ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم: ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل‌ها در نزد خدا بهتر است.

فرمود: «آنچه خدا چیزی را قبول نمی‌فرماید، مگر به آن».

عرض کردم: آن چه چیز است؟ فرمود: «ایمان به خدایی که هیچ خدایی غیر از او نیست، درجه‌اش از همه عمل‌ها بالاتر، و منزلتش از همه آنها بزرگوارتر، و بهره‌اش از آنها بلندتر است».

راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا مرا خبر نمی‌دهی از ایمان، که آیا گفتار و کردار است یا گفتاری است بی‌کردار؟ فرمود: «ایمان، همه آن کردار است، و گفتار، پاره‌ای از آن کردار است به چیزی که از جانب خدا واجب است و در کتاب خدا ظاهر، و نور آن روشن و حجت آن ثابت است، و کتاب خدا از برایش به آن گواهی می‌دهد و او را به سوی آن می‌خواند».

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو کردم! آن را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم. فرمود: «ایمان، حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و منزل‌ها است؛ پس بعضی از آن، ایمانی است تمام که تمامیت آن به انتها رسیده، و پاره‌ای از آن، ایمانِ ناتمامی است که ناتمامی آن ظاهر و هویدا است، و برخی از آن، ایمان راجح و افزونی است که افزونی آن زیادتی دارد». عرض کردم: ایمان، ناتمام می‌باشد و کم و زیاد می‌شود؟! فرمود: «آری».

عرض کردم: این چگونه می‌شود؟ فرمود: «زیرا که خدای - تبارک و تعالی - ایمان را بر همه اندام فرزند آدم واجب گردانیده و آن را بر آنها قسمت فرموده و در آنها پراکنده نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضای او نیست، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته شده بر چیزی که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا، دل او است که به آن درمی‌یابد و دانش به هم می‌رساند و می‌فهمد، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی‌شوند و از چیزی باز نمی‌گردند، مگر از رأی و فرمانی که از او ناشی شده باشد. و از جمله آنها، چشم‌های او است که به آنها می‌بیند، و گوش‌های او است که به آنها می‌شنود، و دست‌های او است که به آنها سخت می‌گیرد، و پاهای او است که به آنها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۱

می‌رود، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است، و زبان او است که به آن می‌گوید، و سر او است که روی او در آن است؛ پس هیچ عضوی از این اعضا نیست، مگر آن که از جانب ایمان به چیزی موکل شده است که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است به آن موکل شده است، به آنچه از جانب خدای - تبارک و تعالی - واجب است، که کتاب خدا به آن از برای اینها سخن می‌گوید، و به آن بر اینها گواهی می‌دهد. پس بر دل واجب ساخته، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته، و بر زبان واجب ساخته، غیر از آنچه بر چشم‌ها واجب ساخته، و بر چشم‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر زبان واجب ساخته، و بر پای‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر دست‌ها واجب ساخته، و بر دست‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر پای‌ها واجب ساخته، و بر پای‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته، و بر فرج واجب ساخته، غیر از آنچه بر رو (چهره) واجب ساخته؛ پس آنچه بر دل واجب شده است از ایمان، اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و در حالی که خدایی است یگانه که عدیل و نظیر ندارد، و زن و فرزندی را فرا نگرفته، و اینکه محمد بنده و رسول او است - صلوات الله علیه و آله -، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه کتاب.

و این مجمل آن چیزی است که خدا بر دل واجب گردانیده از اقرار و معرفت، و این کار دل است. و این است معنی قول خدای عز

و جل: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَادِرًا» (۱)؛ و ترجمه تمام آیه این است که: «کی (/ چه کسی) کافر می‌شود به خدا از پس ایمان خویش، مگر کسی که به جور بر آن داشته شود، و دلش آرمیده باشد به ایمان، و عقیده‌اش متغییر نگردد. ولیکن هر که بگشاید به کفر سینه خود را و به آن اعتقاد کند، پس بر ایشان است خشم سختی از خدا، و از برای ایشان است عذابی بزرگ». و خدای - تعالی - فرموده: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲)؛ یعنی: «بدانید و آگاه باشید! که دل‌های مؤمن به یاد خدا آرام می‌گیرد». و فرموده است: «الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» (۳)؛ یعنی: «آن کسانی که ایمان آوردند به دهان‌های خویش، و ایمان نیاورد دل‌های ایشان». و فرموده: «إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» (۴)؛ یعنی: «اگر آشکار کنید

(۱). نحل، ۱۰۶.

(۲). رعد، ۲۸.

(۳). مائده، ۴۱.

(۴). بقره، ۲۸۴.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۳

آنچه را که در دل‌های شما است یا نهان سازید آن را، خدا شما را به آن محاسبه می‌کند؛ پس می‌آمرزد هر که را که خواهد، و عذاب می‌کند هر که را که خواهد». و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدای عز و جل بر دل واجب ساخته از اقرار و معرفت، و همین عمل آن است، و آن سیر ایمان است. و خدا گفتار را بر زبان واجب گردانیده، و آنکه تعبیر و بیان کند از دل، به آنچه بر آن بسته شده و اعتقاد نموده و به آن اقرار کرده. خدای - تبارک اسمه - فرموده است:

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۱)؛ یعنی: «و بگویید از برای مردمان گفتار نیکو و ایشان را به راه راست دلالت نمایید». و فرموده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهَذَا وَ الْهُكْمُ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۲)؛ یعنی: «بگویید که ایمان آوردیم به خدا، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی ما، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی شما. و خدای ما و خدای شما یکی است. و ما از برای او گردن نهند گانیم». و چنین آیه‌ای در قرآن نیست. و در سوره عنکبوت است که: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» تا آخر آیه. یعنی: «و بگویید که ایمان آوردیم به آن چیزی که فرو فرستاده شده است به سوی ما، و فرو فرستاده شده است به سوی شما». تا آخر آنچه مذکور شد. و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدا بر زبان واجب گردانیده، و همین عمل او است.

و بر گوش واجب گردانیده که دوری گزیند از داشتن خویش، به آنچه خدا آن را حرام گردانیده، و آنکه اعراض کند از آنچه او را حلال نیست، از آنچه خدای عز و جل از آن نهی فرموده است، و از میل دادن خویش به سوی آنچه خدای عز و جل را به خشم می‌آورد. و در این باب فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (۳)؛ یعنی: «و به تحقیق که خدا فرو فرستاده بر شما در کتاب خویش که قرآن است - یعنی در سوره انعام از آن، آنکه چون بشنوید آیت‌های خدا را، در حالتی که گرویده نشود به آنها و ریشخند شود به آنها، پس منشینید با ایشان، تا آنکه فرو روند در سخنی غیر از آن». بعد از آن، خدای عز و جل موضع فراموشی را استثنا فرموده و از این حکم بیرون نموده و فرموده: «وَإِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴)؛ یعنی: «و اگر فراموش گرداند شیطان بر تو اعراض کردن از ایشان را، پس منشین بعد از یاد کردنت سخن خدا را، با گروه ستمکاران». و فرموده: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

(۱). بقره، ۸۳.

(۲). عنكبوت، ۴۶.

(۳). نساء، ۱۴۰.

(۴). انعام، ۶۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۵

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ «۱»- که ترجمه آن گذشت «۲»- و خدای عز و جل فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» «۳»؛ یعنی: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که ایشان در نماز خویش خاشع و ترسانند، و آنان که ایشان از آنچه بیهوده و بی‌فایده است در گفتار و کردار رو گردانند، و آنان که ایشان از برای زکات کنندگانند» «۴»؛ و فرموده:

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ «۵»؛ یعنی: «و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را، روی بگردانند از آن و گویند: از برای ما است کردارهای ما و از برای شما است کردارهای شما». و فرموده: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» «۶»؛ یعنی: «و چون این بندگان پسندیده به چیز بیهوده و ناپسندیده‌ای بگذرند، بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند؛ یعنی نفس خود را گرامی دارند و در آنجا نایستند». و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدا بر گوش واجب گردانیده از ایمان، و آن، این است که گوش ندهد به آنچه از برای آن حلال نیست. و همین، عمل آن است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است.

و بر چشم واجب گردانیده که نظر نکند به آنچه خدا بر آن حرام گردانیده، و آنکه رو بگرداند از آنچه خدا از آن نهی فرموده، از آنچه برایش حلال نیست. و همین، عمل آن است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است. و خدای- تبارک و تعالی- فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» «۷»؛ یعنی: «بگو به مؤمنان تا چشم فرو خوابانند، و بدن‌های خویش را بپوشند از دیدن نامحرم، و نگاه دارند فرج‌های خود را، و آن را از نامحرم بپوشند». و حضرت فرمود: «پس خدا ایشان را نهی فرموده از آنکه به عورت‌های ایشان نظر کنند، و از آنکه مردی به فرج برادرش نظر کند، و فرج خود را

(۱). زمر، ۱۷ و ۱۸.

(۲). و بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می‌شنوند و نیکوترین آن را دنبال می‌کنند اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان نموده و اینان‌اند خردمندان. (مترجم)

(۳). مؤمنون، ۱-۴.

(۴). یعنی در این فعل که عبارت است از زکات دادن، اهتمام و شدتی دارند. و مراد از زکات، قدری از مال که آن را بیرون می‌کنند، نیست. (مترجم)

(۵). قصص، ۵۵.

(۶). فرقان، ۷۲.

(۷). نور، ۳۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۷

محافظة کند از آنکه به سوی آن نظر شود. و فرموده: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» «۱»؛ یعنی: «و بگو به زنان مؤمنه تا چشم‌های خود را فرو خوابانند، و دیده‌های خویش را از دیدن نامحرم بپوشانند، و نگاه دارند فرج‌های خود را». و حضرت فرمود: «یعنی از آنکه یکی از زنان به فرج خواهر خود نظر کند، و فرج خود را محافظت نماید از آنکه به سوی آن نظر شود». و فرمود: «هر چیز [که] در قرآن مذکور است از نگاه داشتن فرج، مراد از آن نگاه داشتن آن است از زنا، مگر این آیه، که مراد

از آن نگاه داشتن فرج است از نظر و پوشیدن آن.

بعد از آن، در آیه‌ای دیگر آنچه را که بر دل و زبان و گوش و دیده واجب گردانیده، جمع نموده و در رشته سخن کشیده و فرموده: «وَمَا كُنْتُمْ تَشْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» (۲)؛ یعنی: «و نبودید شما که در دل داشته باشید و نهان کرده و پوشیده باشید، در آن که گواهی دهد بر شما گوش‌های شما، و نه دیده‌های شما، و نه پوست‌های شما». و حضرت فرمود: «مقصود از پوست‌ها، فرج‌ها و ران‌ها است. و فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۳) که ترجمه آن گذشت. و حضرت فرمود: «این است آنچه خدا بر چشم‌ها واجب گردانیده، از فرو خوابانیدن دیده از آنچه خدا حرام گردانیده. و این، عمل آنها است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است. و بر دست‌ها واجب گردانیده که به آنها به عنف گرفته نشوند، و حرکت داده نشوند به سوی آنچه خدا حرام گردانیده. و آنکه به آنها بطش و گرفتن سخت به عمل آید و حرکت داده شوند به سوی آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده. و بر دست‌ها چیزی چند واجب گردانیده: از صدقه دادن، و صلح به جا آوردن، و به ایشان عطا کردن، و جهاد در راه خدا، و طهارت از برای نمازها. و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» (۴) یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خواهید که برخیزید به نماز، و محدث [بی وضو] باشید، پس بشوید روی‌های خود را و

(۱). نور، ۳۱.

(۲). فضلت، ۲۲.

(۳). اسراء، ۲۶.

(۴). مائده، ۶.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۹

دست‌های خود را تا آرنج‌ها؛ یعنی در حالتی که دست‌ها تا آرنج‌ها باشد. (۱) و مسح کنید بعضی از سرها و پای‌های خود را تا به استخوان‌ها [ی] برآمده از میان قدم (چنانچه اکثر علما گفته‌اند، یا تا اصل ساق، چنانچه بعضی گفته‌اند). و خدا فرموده: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»؛ (۲) یعنی: «پس هرگاه ببینید در کارزار آنان را که کافر شده‌اند، پس بزنید گردن‌های ایشان را، و ایشان را بکشید تا آنکه چون ایشان را بسیار کشتید، پس محکم کنید بند را؛ یعنی بعد از اسیر کردن ایشان، تا نگرینند؛ پس یا منت می‌گذارید بر ایشان، منت گذاشتنی بعد از آن، و یا فداء می‌گیرید از ایشان، فداء گرفتن؛ یعنی شما مخیرید میان منت گذاشتن و فداء گرفتن، تا جنگ سنگینی‌های خود را بر زمین گذارد؛ یعنی اهل جنگ اسلحه خود را بگذارند». و حضرت فرمود: «این است آنچه خدا بر دست‌ها واجب گردانیده؛ زیرا که زدن از کار آنهاست.

و بر پای‌ها واجب گردانیده که به آنها رفتن به سوی چیزی از نافرمانی‌های خدای عز و جل به عمل نیاید، و بر آنها رفتن به سوی آنچه خدای عز و جل را خوشنود سازد، واجب ساخته و فرموده: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (۳). و فرموده که:

«وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (۴)؛ یعنی: «و میان‌رو باش در رفتن خویش، که تند و آهسته مرو، و فرو خوابان و کم گردان راز آواز خویش، و فریاد مکن و نعره مزن. به درستی که ناخوش‌ترین آوازه‌ها، هر آینه آواز خران است».

و فرمود: «خدا در باب آنچه دست‌ها و پای‌ها بر نفس خویش و بر صاحبان خویش شهادت می‌دهند، از آنکه آنها آنچه را که خدای

عز و جل به آن امر فرموده و آن را بر ایشان واجب نموده ضایع کرده‌اند، فرموده که: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَعْيُنَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۵)؛ یعنی: «آن روز مهر می‌گذاریم بر دهان‌های ایشان، و سخن می‌گویند با ما

(۱). نه تا دوش، و نه تا بند دست، و نه تا اصل انگشتان؛ چه دست در همه اینها استعمال می‌شود؛ پس آرنج‌ها، غایت‌مراد از دست است، نه [غایت] شستن، چنانچه سنّیان فهمیده‌اند. و مراد این است که این قدر از دست را در وضو بشوید. و شستن متعارف از بالا به پایین آمدن است، نه به‌عکس؛ پس وضوسازنده به طریقه‌ای که در غیر وضو دست خود را می‌شوید، در وضو نیز می‌شوید. و اگر غیر آن واجب می‌بود، خدای- تعالی- اشعاری می‌فرمود. و آنچه توهم می‌شود که آیه ظاهر در مذهب سنّیان است، محض خطا است. (مترجم)

(۲). محمد، ۴.

(۳). اسراء، ۳۷.

(۴). لقمان، ۱۹.

(۵). یس، ۶۵.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۱

دست‌های ایشان، و گواهی می‌دهند پای‌های ایشان، به آنچه بودند در دنیا که کسب می‌کردند». و حضرت فرمود: «این نیز از جمله آن چیزی است که خدا بر دست‌ها و پای‌ها واجب ساخته، و همین، عمل آنها است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است. و بر رو واجب گردانیده سجده کردن را از برای او در شب و روز در اوقات نمازها. و فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱)». و حضرت فرمود: «این فریضه، فریضه‌ای است جامع و مشتمل بر فعل رو و دست‌ها و پای‌ها.

و در جای دیگر (یعنی سوره جن) فرموده که: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۲)». (۳) و ترجمه هر دو آیه مذکور شد. و حضرت فرمود: «یعنی در آنچه خدای- تعالی- بر اعضا واجب گردانیده، از طهارت و نماز در آنها. و بیان این، آن است که: چون خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را از بیت المقدس که قبله او بود، به سوی کعبه گردانیده و آن را قبله او قرار داد، بر او فرستاد که: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۴)؛ یعنی: «و خدای- تعالی- چنان نیست که ضایع گرداند ایمان شما را. به درستی که خدا نسبت به مردمان، به غایت مهربان و بخشاینده است». و حضرت فرمود: «پس خدا نماز را ایمان نامید»، چنانچه در تفاسیر بیان آن مذکور است. و فرمود: «هر که خدای عز و جل را ملاقات کند و اعضا و جوارح خود را محافظت کرده باشد، و هر عضوی از اعضای او به آنچه خدای عز و جل بر آن واجب گردانیده وفا نموده باشد، ملاقات می‌کند خدای عز و جل را، در حالتی که ایمانش به سر حد کمال است، و چنین کسی از اهل بهشت است. و هر که در چیزی از آنها خیانت کرده باشد، یا تجاوز نموده باشد از آنچه خدای عز و جل در آنها امر فرموده، خدا را ملاقات کند و ایمانش کم و ناتمام باشد». راوی می‌گوید: عرض کردم: ناتمامی و تمامی ایمان را فهمیدم، اما زیاد شدن آن از کجا آمد و از چه معلوم شد؟ فرمود: «قول خدای عز و جل: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ» (۵)؛ یعنی: «و چون فرو فرستاده شود سوره‌ای

(۱). حج، ۷۷. ای مؤمنان رکوع کنید و سجده بگذارید و خدایتان را عبادت کنید، شاید رستگار شوید. (مترجم)

(۲). جن، ۱۸.

(۳). سجده‌ها ویژه خدا است پس کس دیگری را با خدا بخوانید. (مترجم)

(۴). بقره، ۱۴۳.

(۵). توبه، ۱۲۴ و ۱۲۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۳

با پاره‌ای از قرآن، پس از جمله منافقان کسی هست که می‌گوید با منافقی دیگر از روی انکار و ریشخند، یا با ضعفای مؤمنان که: کدام یک از شما، این سوره، ایمان او را افزود و زیاد نمود؟

خدای- تعالی- در جواب او فرمود: پس ایا آنان که ایمان آورده‌اند، پس این سوره ایمان ایشان را زیاد کرد، و حال آنکه ایشان شاد می‌شوند به نزول آن. و اما آنان که در دل‌های ایشان بیماری شک و نفاق است، پس این سوره پلیدی ایشان را افزود، در حالی که آن پلیدی منضم است به پلیدی ایشان که پیش از آن داشتند». و فرموده: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى» (۱)؛ یعنی: «ما قصه می‌کنیم و می‌خوانیم بر تو خبر ایشان را- یعنی اصحاب کهف- به راستی و دوستی. به درستی که ایشان جوانان و مؤمنانی چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش، و زیاد کردیم راه‌نمونی ایشان را». و حضرت فرمود: «و اگر ایمان، همه آن یکی بود که هیچ زیادتی و نقصانی در آن نبود، یکی از مؤمنان را بر دیگری فضیلت و زیادتی نبود، و هر آینه نعمت‌ها در آن برابر بود، و مردمان همه مساوی بودند، و تفضیل و افزونی دادن بعضی از ایشان بر بعضی باطل بود، ولیکن به تمامی ایمان، مؤمنان داخل بهشت می‌شوند، و به زیادتی در ایمان، مؤمنانی که داخل بهشت می‌شوند، از یکدیگر به درجات در نزد خدا افزون می‌آیند، که هر که ایمانش بیشتر، درجه‌اش در نزد خدا رفیع‌تر باشد. و آنان که در محافظت اجزای ایمان کوتاهی کردند، و حق آن را ضایع نمودند، به نقصان ایمان داخل آتش جهنم خواهند شد».

۱۵۲۲/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو از برقی، از نصر بن سدید، از یحیی بن عمران حلبی، از عبیدالله بن حسن، از حسن بن هارون که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام برای من این آیه را خواند که: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (۲). و فرمود:

«گوش سؤال می‌شود از آنچه شنیده، و دیده، از آنچه دیده و به سوی آن نظر کرده، و دل، از آنچه بر آن بسته و اعتقاد نموده».

۱۵۲۳/۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان یا غیر او، از علا، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال

(۱). کهف، ۱۳.

(۲). اسراء، ۳۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۵

کردم از ایمان که چه چیز است؟ فرمود: «گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده، و آنچه در دل‌ها در استقرار و قرار داشته باشد از تصدیق کردن به آن». راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا گواهی دادن، عمل نیست؟ فرمود: «بلی، عمل است». عرض کردم که: عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود: «آری، ایمان نمی‌باشد، مگر به عمل، و عمل بعضی از آن است. و ایمان ثابت نمی‌شود، مگر به عمل».

۱۵۲۴/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت:

به آن حضرت عرض کردم: اسلام چیست؟ فرمود: «دین خدا نامش اسلام است. و آن دین خدا بود، پیش از آنکه شما باشید، چنان

چه هستید، و بعد از آنکه باشید؛ پس هر که به دین خدا اقرار کند، مسلمان است، و هر که عمل کند به آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده، مؤمن است».

۱۵۲۵/۵. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حر از ابوبصیر روایت است که گفت: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که سلاً «۱» به آن حضرت عرض کرد که: خیشمه بن ابی خیشمه ما را از تو حدیث می‌کند که تو را از اسلام سؤال کرده و تو فرموده‌ای که: اسلام را می‌خواهی بدانی؟ هر که رو به قبله ما آورد، و به آنچه ما گواهی می‌دهیم گواهی دهد، و عبادتی که ما می‌کنیم بکند، و دوست ما را دوست دارد، و با دشمن ما دشمنی نماید، مسلمان است. فرمود: «خیشمه راست گفته است». عرض کردم: و نیز می‌گوید: تو را از ایمان سؤال کرده و تو فرموده‌ای که: آن ایمان به خداست، و تصدیق کردن به کتاب خدا، و آنکه خدا را نافرمانی نکند یا آن جناب نافرمانی نشود. فرمود: «خیشمه راست گفته است».

۱۵۲۶/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان. فرمود: «ایمان، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و به آنکه محمد رسول خدا است».

جمیل می‌گوید: عرض کردم: آیا این گواهی، عمل نیست؟ فرمود: «بلی، عمل است».

(۱). سلام بن ابی عمره از یاران موثق امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است، ر. ک: فهرست نجاشی، شماره ۵۰۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۷

عرض کردم: پس عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود: «ایمان از برای گواهی‌دهنده ثابت نمی‌شود، مگر به عمل. و عمل، بعضی از ایمان است».

۱۵۲۷/۷. بعضی از اصحاب ما، از علی بن عباس، از علی بن یسر، از حماد بن عثمان یا حماد بن عمرو نصیبی روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد: ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل‌ها در نزد خدا بهتر است؟ فرمود:

«آنچه خدا هیچ عملی را قبول نمی‌فرماید، مگر به آن». سائل عرض کرد: آن چه چیز است؟

فرمود: «ایمان به خدا، که آن درجه‌اش از همه عمل‌ها بالاتر، و بهره‌اش از آنها بلندتر، و منزله‌اش از آنها بزرگوارتر است».

من عرض کردم: مرا خبر ده از ایمان، که آیا گفتار و کردار است، یا گفتاری است بی‌کردار؟ و فرمود: «ایمان، همه آن کردار است، و گفتار، پاره‌ای از آن کردار است به وجوبی که از جانب خدا است، و آن را در کتاب خویش بیان فرموده، و نور آن روشن و حجت آن ثابت است، و کتاب خدا به آن گواهی می‌دهد و به سوی آن می‌خواند». به آن حضرت عرض کردم که: این را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم. فرمود: «ایمان، حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و منزل‌ها است؛ پس بعضی از آن، ایمانی است تمام که تمامیت آن به انتها رسیده، و پاره‌ای از آن، ایمانی است ناتمام که ناتمامی آن به انتها رسیده، و برخی از آن، ایمانی است زائد که زیادتى آن افزونی دارد».

عرض کردم: ایمان، تمام می‌باشد و زیاد و کم می‌شود؟ فرمود: «آری». عرض کردم: این چگونه است؟ فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - ایمان را بر همه اعضای فرزندان آدم واجب گردانیده، و آن را بر آنها قسمت فرموده، و بر آنها تفریق نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضای ایشان نیست، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته است بر چیزی، که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا، دل او است که به آن درمی‌آید و دانش به هم می‌رساند و می‌فهمد، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی‌شوند و از چیزی به آن نمی‌گردند، مگر از رأی و

فرمانی که از او ناشی شده باشد. و از جمله آنها دست‌های او است که به آنها سخت می‌گیرد، و پای‌های او است که به آنها می‌رود، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است، و زبان او است که نوشته را به آن می‌گوید و به آن بر اینها گواهی می‌دهد، و چشم‌های او است که به آنها می‌بیند، و گوش‌های او است که به آنها می‌شنود. و بر دل واجب ساخته، غیر از آنچه بر زبان واجب

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۹

ساخته، و بر زبان واجب ساخته، غیر از آنچه بر چشم‌ها واجب ساخته، و بر چشم‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته، و بر گوش واجب ساخته، غیر از آنچه بر دست‌ها واجب ساخته، و بر دست‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر پای‌ها واجب ساخته، و بر پای‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته، و بر فرج واجب ساخته، غیر از آنچه بر رو واجب ساخته. و اما آنچه بر دل واجب ساخته از ایمان، اقرار و معرفت و تسلیم و تصدیق و اعتقاد و رضا است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و یگانه و پناه نیازمندان است، و هیچ زن و فرزندی را فرا نگرفته، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است. «۱»

۸ / ۱۵۲۸. محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از اشعث بن محمد، از محمد بن حفص بن خارجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود، در حالی که مردی آن حضرت را از قول طائفه مرجئه در کفر و ایمان سؤال نموده و عرض کرده بود که: ایشان بر ما حجّت می‌آورند و استدلال می‌کنند و می‌گویند که: چنانچه کافر در نزد ما کافر است، در نزد خدا همچین می‌یابیم مؤمن را که چون به ایمان خویش اقرار کند، در نزد خدا مؤمن است. فرمود: «سبحان الله. چگونه این دو چیز برابر می‌توانند بود، و حال آنکه کفر اقراری است از بنده؛ پس او را بعد از اقرارش تکلیف به شاهد نمی‌کنند و این رنج را بر او نمی‌گذارند. و ایمان ادّعا است، و جائز و ممضی نیست، مگر به شاهد، و شاهد این ادّعا، عمل و یت مدّعی است؛ پس هرگاه این دو شاهد متفق باشند و اختلافی در میان آنها نباشد، بنده در نزد خدا مؤمن است. و کفر به هر جهتی از این جهات سه گانه موجود است؛

خواه یت و اعتقاد باشد، و خواه گفتار، و خواه کردار. و جمیع احکام بر گفتار و کردار جاری می‌شود، نه بر اعتقاد؛ پس چه بسیار است که کسی مؤمنان از برایش به ایمان گواهی می‌دهند، و احکام مؤمنان بر او جاری می‌شود، و حال آنکه او در نزد خدا کافر است. و آنکه احکام مؤمنان را بر او جاری ساخته، نظر به ظاهر گفتار و گفتار او درست کرده و به حق و صواب رسیده [است].»

(۱). و مخفی نماند که این حدیث صدر حدیثی است که پیش از این مذکور شد، و چون فی الجمله اختلافی در میانه آنها بود، لهذا حواله نمود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۱

باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان

۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان

۱ / ۱۵۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم: ایمان، درجه‌ها و منزل‌ها است که مؤمنان در آنها در نزد خدا از یکدیگر افزون می‌آیند؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: از برای من وصف کن - خدا تو را رحمت کند! - تا من آن را بفهمم. فرمود: «خدا در میان مؤمنان مسابقه قرار داد که در درجات و عرض میدان ایمان بر یکدیگر پیشی گیرند، و چیزی چند در

میان آورد که هر کدام از ایشان که پیشی گیرد به آنها رسد، چنانچه در میان اسبان در روز گرو بندی، سبق «۱» قرار می‌دهند. بعد از آن، ایشان را افزونی داد، به اندازه درجات ایشان در پیشی گرفتن به سوی او؛ پس هر مردی را از ایشان بر درجه پیشی او و اندازه آن قرار داد، و در آن درجه او را از حقی که دارد هیچ کم نمی‌کند، و هیچ پیشی گرفته‌ای بر پیشی گیرنده پیشی نگیرد، و هیچ مفضولی بر فاضل تقدّم نجوید. و به این، پیشینیان این امت و پسینیان ایشان از یکدیگر افزون آمدند. و اگر پیشی گیرنده‌ای به سوی ایمان را زیادتى بر پیشی گرفته شده نبود، در آن هنگام، آخر این امت به اول ایشان می‌رسید. آری، و بر ایشان پیشی نیز می‌گرفتند، هر گاه از برای آنکه به سوی ایمان پیشی گرفته زیادتى نبوده باشد، بر آنکه از آن کاهلی نموده و در آخر بوده. ولیکن خدا به درجات ایمان، پیشی گیرندگان را مقدّم داشته، و به کاهلی و تأخیر از ایمان، صاحبان تقصیر و کوتاهی را به تأخیر انداخته؛ زیرا که ما می‌یابیم از جمله مؤمنان که از پسینیان اند، کسی را که عملش از پیشینیان بیشتر و نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و خرج کردن مالش در راه خدا از ایشان بیشتر است. و اگر سابقه‌ای چند که مؤمنان به آنها بر یکدیگر در نزد خدا غالب می‌شوند نمی‌بود، هر آینه پسینیان به سبب بسیاری عمل، بر پیشینیان مقدّم بودند، ولیکن خدای عز و جل ابا و امتناع فرموده که درجه آخر ایمان به اول آن برسد، و آنکه خدا او را مؤخر داشته در آنها مقدّم شود، یا آنکه او را مقدّم داشته در آنها مؤخر شود». عرض کردم:

مرا خبر ده از آنچه خدای عز و جل مؤمنان را به سوی آن خوانده، از پیشی گرفتن بر یکدیگر به سوی ایمان. فرمود: «قول خدای عز و جل است که: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

(۱). و سبق- به فتح سین و یاء- چیزی است که به سابق و پیشی گیرنده دهند، و آن را خطیر نیز گویند.

تحفة الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۳

كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» «۱»؛ یعنی: «پیشی گیرید بر یکدیگر به سوی موجب آمرزش که از جانب پروردگار شما باشد، و به سوی استحقاق بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است (و مراد از آن نهایت وسعت است [که]) آماده شده است از برای آنان که ایمان آوردند به خدا و رسولان او». و فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» «۲» و ترجمه آن مذکور شد. و فرموده: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» «۳»؛ یعنی: «و پیشی گیرندگان پیشینیان؛ یعنی آنان که پیشی گرفتند بر مؤمنان در ایمان، از مهاجران و انصار، و آنان که پیروی کردند ایشان را به طاعت و ایمان. خدا خشنود شد از ایشان، و ایشان خشنود شدند از او». و حضرت فرمود: «پس خدا آغاز فرموده به مهاجران پیشینیان بر اندازه درجه سبقت ایشان، بعد از آن انصار را در مرتبه دویم ذکر فرموده، و پیروان ایشان را در احسان در مرتبه سیم یاد نموده، و هر گروهی را از ایشان بر اندازه‌ای در جهاد و منزل‌های ایشان در نزد او وضع کرده، و در جای خویش قرار داده. بعد از آن، خدای عز و جل ذکر فرموده آنچه را که به آن دوستان خود را به یکدیگر تفصیل و زیادتى داده و فرموده: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» «۴» تا آخر آیه که ترجمه‌اش این است: «آن جماعت پیغمبران که قصه‌های ایشان گذشت، افزونی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر. بعضی از ایشان کسی است که خدا با وی سخن گفت، و برداشت برخی از ایشان را پایه‌های بلند و مرتبه‌های ارجمند. و دادیم عیسی، پسر مریم، را معجزات روشن و هویدا، و قوت دادیم او را به روح پاکیزه». و فرموده: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ» «۵»؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت که افزونی دادیم بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر». و فرموده: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» «۶»؛ یعنی: «بنگرید به دیده بصیرت، که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی از آدمیان را بر بعضی دیگر، و هر آینه سرای آخرت بزرگ‌تر است از روی درجه‌ها و پایه‌ها، و بزرگ‌تر از روی افزون دادن؛ زیرا که تفاوت در

(۱). حدید، ۲۱.

(۲). واقعه، ۱۰ و ۱۱. و پیشی گیرندگانِ پیشی گیرنده‌اند که مقربان‌اند.

(۳). توبه، ۱۱۰.

(۴). بقره، ۲۵۳.

(۵). اسراء، ۵۵.

(۶). اسراء، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۵

آخرت بیشتر است». و فرموده: «هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (۱) که پیش از این گذشت. و فرموده که:

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» (۲)؛ یعنی: «و خدا را بپرستید و آمرزش طلبید و توبه کنید، تا بدهد هر صاحب افزونی را افزونی او». و فرموده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ»؛ (۳) یعنی: «آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا، به بذل کردن مال‌ها و جان‌های خویش، بزرگ‌تراند از روی مرتبه و پله و پایه در نزد خدا». و فرموده که: «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً» (۴)؛ یعنی: «و افزونی دادند جهادکنندگان را بر نشستگان بی‌عذر و مسموع، مزدی بزرگ؛ یعنی پایه‌های بلند و آمرزش و بخشایشی بزرگ». و فرمود: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا» (۵)؛ یعنی: «برابر نیست از شما ای مؤمنان! هر که نفقه کرد پیش از فتح مکه که پیش از عزت اسلام بود و قبل از قوت مسلمانان، و کارزار کرد با دشمنان خدا، با کسی که نفقه کرد و کارزار نمود بعد از فتح آن. آن گروه که در پیش انفاق و کارزار کردند، بزرگ‌تراند از روی پله و پایه، از آنان که انفاق نمودند بعد از فتح و کارزار کردند». و فرموده: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۶)؛ یعنی: «و چون گفته شود که: برخیزید یا برتر روید، پس برخیزید و برتر روید، تا بردارد خدا آنان را که ایمان آورده‌اند از شما و آنان که علم به ایشان عطا شده، پایه‌های بلند». و فرموده:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يَصِيْبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْؤُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا يِنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» (۷)؛ یعنی: «آن وجوب متابعت و تخلف نکردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سبب آن است که ایشان چون همراه آن حضرت باشند، نرسد ایشان را هیچ تشنگی و نه رنج و تعبی از سفر، و نه گرسنگی در راه خدا، و پا نگذارند در جایی که به خشم آورد کافران را، و نپایند از دشمن، یافتنی، مگر آنکه نوشته شود از برای ایشان کردار شایسته‌ای که موجب ثواب است؛ یعنی به هر یک از اینها که مذکور شد، مستحق ثواب شوند». و فرموده: «وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» (۸)؛ یعنی: «و آنچه از پیش

(۱). آل عمران، ۱۶۳.

(۲). هود، ۳.

(۳). توبه، ۲۰.

(۴). نساء، ۹۵.

(۵). حدید، ۱۰.

(۶). مجادله، ۱۱.

(۷). توبه، ۱۲۰.

(۸). مزمل، ۲۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۷

فرستید از برای خویش از نیکی، بیایید آن را در نزد خدا؛ یعنی ثواب آن». و فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱)؛ یعنی: «پس هر که بکند هم سنگ ذره‌ای آفتاب که در هوا می‌باشد، یا مورچه سرخ نیکی را، ببیند جزای آن را. و هر که بکند هم سنگ ذره‌ای بدی را، ببیند سزای آن را». و حضرت فرمود: «اینکه مذکور شد، ذکر درجه‌های ایمان و منزل‌های آن است در نزد خدای عز و جل».

باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان

۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان

۱۵۳۰ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن ابی‌عبدالله، از حسن بن محبوب، از عماد بن ابی‌الاحرص، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عز و جل ایمان را بر هفت بهره وضع فرموده؛ یعنی بر نیکی و راستگویی و یقین و رضا و وفا و علم و حلم. بعد از آن، اینها را در میان مردم قسمت نمود؛ پس هر که این هفت بهره را در او قرار داد، کامل و تمام است که متحمل بارهای گران می‌شود. و از برای بعضی از مردمان یک بهره را تقسیم نمود، و از برای بعضی دو بهره، و از برای بعضی سه بهره، تا آنکه به هفت بهره برسند». بعد از آن فرمود: «دو بهره را بر صاحب یک بهره بار مکنید، و نه سه بهره را بر صاحب دو بهره، که بار ایشان را سنگین کنید و تاب برداشتن آن را نداشته باشند». و فرمود: همچنین تا به هفت بهره منتهی شود؛ یعنی صاحب سه بهره را چهار، و صاحب چهار را پنج، و صاحب پنج را شش، و صاحب شش را هفت بهره بار مکنید.

۱۵۳۱ / ۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی هر دو روایت کرده‌اند، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از ابویقظان، از یعقوب بن ضحاک، از مرد سراجی «۲»، از اصحاب ما که خدمتکار امام جعفر صادق علیه السلام بود که گفت: حضرت صادق علیه السلام مرا با گروهی از موالیان خویش در پی شغلی فرستاد، و آن حضرت در حیره کوفه تشریف داشت. راوی می‌گوید: ما در پی آن کار رفتیم. بعد از آن غمناک برگشتیم. و گفت: فرشی که داشتم در حائری «۳» بود که ما در آن فرود آمده بودیم؛ پس من آمدم با حال پریشان و مانده و خسته و خویش را انداختم، و در بین آنکه من همچنین بودم، ناگاه

(۱). زلزله، ۷ و ۸.

(۲). سراج، زین فروش و یا سازنده زین را گویند.

(۳). و حائر، بوستان و جمع شدنگاه آب را گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۹

دیدم که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد. راوی می‌گوید: حضرت یکی از دو عبارت [را] فرمود. معنی هر یک این است که: «ما به نزد تو آمدیم»؛ پس من درست نشستم، و حضرت بر صدر فرش من نشست. بعد از آن، مرا سؤال کرد از آنچه مرا به جهت آن فرستاده بود. و من آن حضرت را به آنچه بود خبر دادم. خدا را حمد کرد؛ پس ذکر گروهی در میان آمد. عرض کردم: فدای تو کردم! ما از ایشان بیزاری می‌جوییم؛ زیرا که ایشان نمی‌گویند آنچه ما می‌گوییم. راوی می‌گوید: حضرت فرمود: «آیا ما را دوست می‌دارند، و آنچه شما می‌گویید، نمی‌گویند، که شما از ایشان بیزاری می‌جوید؟» عرض کردم: آری. فرمود:

«اینک در نزد ما است آنچه در نزد شما نیست؛ پس سزاوار است از برای ما، از شما بیزاری جوئیم؟!».

راوی می‌گوید: عرض کردم: نه، فدای تو گردم! فرمود: «و اینک در نزد خدا است آنچه در نزد ما نیست. آیا خدا را چنان می‌بینی که ما را طرح کرده و انداخته باشد؟!» راوی می‌گوید:

عرض کردم: نه، فدای تو گردم! به خدا سوگند که خدا چنین نخواهد کرد. فرمود: «پس ایشان را دوست دارید و از ایشان بیزاری مجوئید. به درستی که از جمله مسلمانان کسی است که او را یک بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را دو بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را سه بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را چهار بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را پنج بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را شش بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را هفت بهره است؛ پس سزاوار نیست که صاحب یک بهره را بدارند بر آنچه صاحب دو بهره بر آن است، و او را تکلیف کنند به برداشتن آنچه او برمی‌دارد، و نه صاحب دو بهره بر آنچه صاحب سه بهره بر آن است، و نه صاحب سه بهره بر آنچه صاحب چهار بهره بر آن است، و نه صاحب چهار بهره بر آنچه صاحب پنج بهره بر آن است، و نه صاحب پنج بهره بر آنچه صاحب شش بهره بر آن است، و نه صاحب شش بهره بر آنچه صاحب هفت بهره بر آن است.»

و زود باشد که از برایت مثلی بزنم و داستانی بیان کنم، و آن، این است که مردی همسایه‌ای داشت و آن همسایه، ترسا [مسیحی] بود؛ پس او را به سوی اسلام دعوت نمود و آن را در نظرش جلوه داد، و ترسا او را اجابت کرد و مسلمان شد؛ پس در سحر کوچکی نزدیک به صبح، بر در خانه او آمد و در را بر او کوبید. گفت: کیست که در می‌زند؟ گفت:

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۱

من فلانی‌ام. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بساز و جامه خویش را بپوش و بیا با هم برویم به مسجد تا نماز کنیم». حضرت فرمود: «آن نومسلمان وضو ساخت و جامه‌اش را پوشید و بیرون آمد و با همسایه همراه شد». و فرمود: «به مسجد آمدند و آنچه خدا می‌خواست نماز کردند. بعد از آن نماز صبح را به جا آوردند و ماندند تا صبح روشن شد و داخل روز شدند.»

آنکه پیش از آن ترسا بود، برخاست و می‌خواست که به منزل خود رود. مرد همسایه گفت:

به کجا می‌روی؟ روز کوتاه است و زمانی که میان تو و ظهر است کم است». حضرت فرمود:

«پس با او نشست تا نماز ظهر را به جا آورد. بعد از آن گفت: زمانی که در میانه ظهر و عصر است کم است، و او را نگاه داشت تا نماز عصر را به جا آورد». فرمود: «پس برخاست و خواست که به منزل خویش برگردد. همسایه به او گفت: اینک آخر روز است و کمتر از اول آن است، و او را نگاه داشت تا نماز مغرب را به جا آورد. بعد از آن خواست که به منزل خویش برگردد. گفت: جز این نیست که یک نماز دیگر باقی مانده». فرمود: «ماند تا نماز خفتن را که آخر نمازها است به جا آورد. بعد از آن از هم جدا شدند. و چون سحر کوچکی شد نزدیک به صبح، بر در خانه آن نومسلمان آمد و در زد و گفت: منم فلانی. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بساز و جامه‌ات را بپوش و بیرون آی و نماز کن. در جواب گفت: از برای این دین، کسی را طلب کن که از من فارغ‌تر باشد و به قدر من شغل نداشته باشد؛ چرا که، من انسانی گدا و بیچاره‌ام و عیال بسیاری دارم که باید بار ایشان را بکشم» پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «او را در چیزی داخل کرد که او را از آن بیرون برد»، یا فرمود: «او را در مثل این عبادت داخل کرد و او را از مثل این دین بیرون برد».

باب دیگر از قبیل باب سابق

۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق

۱/۱۵۳۲. احمد بن محمد، از حسن بن موسی، از احمد بن عمر، از یحیی بن ابان، از شهاب روایت کرده است که گفت: شنیدم از

امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «اگر مردم می دانستند که خدای - تبارک و تعالی - این خلق را چگونه آفرید، هیچ کس کسی را ملامت و سرزنش نمی نمود». عرض کردم: خدا تو را با صلاح آورده، این امر چگونه بوده است؟ فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - ایمان را چند جزء آفرید و آن جزءها را به چهل و نه تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۳

جزء رسانید. بعد از آن، آن جزءها را چندین عشر «۱» قرار داد؛ پس هر جزئی را ده عشر گردانید. بعد از آن، آن را در میان خلائق تقسیم فرمود. و در مردی عشری از یک جزء قرار داد، و در دیگری دو عشر یک جزء، تا آنکه آن را یک جزء تمام رسانید، و در دیگری یک جزء و عشری از جزء، و در دیگری یک جزء و دو عشر جزء، و در دیگری یک جزء و سه عشر جزء قرار داد، تا آنکه آن را به دو جزء تمام رسانید. بعد از آن به همین حساب، تا آنکه بلندترین ایشان را به چهل و نه جزء رسانید؛ پس آنکه غیر از عشر یک جزء در او قرار داده نشده، قدرت ندارد بر اینکه مانند صاحب دو عشر باشد، و همچنین صاحب دو عشر مانند صاحب سه عشر نمی باشد، و همچنین کسی که یک جزء از برایش تمام شده، قدرت ندارد بر آنکه چون صاحب دو جزء باشد. و اگر مردم می دانستند که خدای عز و جل این خلائق را بر این روش خلق کرده، کسی، کسی را سرزنش نمی کرد».

۲/۱۵۳۳. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از محمد بن عثمان، از محمد بن حماد خزّاز، از عبدالعزیز قراطیسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالعزیز! به درستی که ایمان ده پایه است به منزله نردبان ده پایه، که از آن بالا می روند پایه به پایه؛ پس باید که صاحب دو پایه به صاحب یک پایه نگویید که تو بر چیزی نیستی که درست باشد، تا آنکه به پایه دهم منتهی شود؛ پس تو کسی را مینداز که از تو پست تر باشد، که آنکه از تو بالاتر است تو را می اندازد. و هرگاه کسی را دیدی که از تو پایین تر است به یک درجه، او را به سوی خویش به نرمی و مدارایی بالا آور، و البته آنچه را که طاقت آن ندارد بر او بار مکن، که او را می شکنی. و هر که مؤمنی را بشکند، بر او لازم است که شکسته او را ببندد و حالش را نیکو کند و خاطرش را مرمت نماید».

۳/۱۵۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از سدیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: «مؤمنان بر منزل های مختلفه و مراتب متعدده قرار دارند. بعضی از ایشان بر یک منزله است، و بعضی از ایشان بر دو منزله، و بعضی از ایشان بر سه منزله، و بعضی از ایشان بر چهار منزله، و بعضی

(۱). و عشر - بر وزن قفل -، ده یک است.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۵

از ایشان بر پنج منزله، و بعضی از ایشان بر شش منزله، و بعضی از ایشان بر هفت منزله؛ پس اگر بروی که دو منزله را بر صاحب یک منزله بار کنی، نمی تواند که آن را بردارد، و اگر بروی که سه منزله را بر صاحب دو منزله بار کنی، نمی تواند بردارد، و اگر بروی که چهار منزله را بر صاحب سه منزله بار کنی، نمی تواند بردارد، و اگر بروی که پنج منزله را بر صاحب چهار منزله بار کنی، نمی تواند بردارد، و اگر بروی که شش منزله را بر صاحب پنج منزله بار کنی، نمی تواند بردارد، و اگر بروی که هفت منزله را بر صاحب شش منزله بار کنی، نمی تواند بردارد، و درجه ها بر این طریقه است».

۴/۱۵۳۵. از او، از علی بن حکم، از محمد بن بن سنان، از صبا بن سبابة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «شما را با بیزاری چه کار که از یکدیگر بیزاری می جوید؟! به درستی که مؤمنان، بعضی از ایشان، از بعضی دیگر بهتر و فاضل تر است. و بعضی از ایشان، نمازش از بعضی دیگر بیشتر. و بعضی از ایشان، چشمش از بعضی دیگر تیزتر است. و اینها درجه های مختلفه است».

باب در بیان نسبت اسلام

۲۲. باب در بیان نسبت اسلام

۱۵۳۶ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر آینه نسبتی از برای اسلام بیان کنم که کسی پیش از من نسبت آن را چنان بیان نکرده باشد، و کسی بعد از من نسبت آن را بیان نکند، مگر به آنچه مثل آن باشد. به درستی که اسلام تسلیم است و تسلیم، یقین و یقین، تصدیق و تصدیق، اقرار و اقرار، عمل و عمل، ادا و به جا آوردن است آنچه را که باید به جا آورد. به درستی که مؤمن دین خود را از رأی خویش فرا نگرفته است، ولیکن از جانب پروردگارش به نزد او آمده؛ پس آن را فرا گرفته. به درستی که مؤمن، یقینش در کردارش می‌توان دید، و کافر، انکارش در عملش می‌توان دید. و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است که امر ایشان را شناختند؛ پس انکار کافران و منافقان را به کردارهای خبیث و پلید ایشان اعتبار کنید، و از آنها به ایشان پی برید.»

۱۵۳۷ / ۲. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از مدرک بن عبدالرحمان، از امام

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۷

جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام برهنه است و لباس آن حیا است، و زینت آن وفا، و مروّت آن عمل صالح، و ستون آن ورع و پارسایی. و هر چیزی را اصل و بنیانی است، و بنیان اسلام، دوستی ما اهل بیت است.»

علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن قاسم، از مدرک بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۱۵۳۸ / ۳. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام محمد تقی علیه السلام، از پدرش، از جدّش (صلوات الله علیهم) روایت کرده‌اند که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا اسلام را آفرید و از برای آن عرصه‌ای «۱» قرار داد، و از برای آن نوری قرار داد، و او را حصار می‌مقرر فرمود، و یاوری از برای آن قرارداد نمود. امّا عرصه آن قرآن است، و امّا نور آن، حکمت و راست گفتاری و درست کرداری است، و امّا حصار آن، معروف و نیکی است، و امّا یاوران آن، من و اهل بیت من ایم با شیعیان ما؛ پس اهل بیت من و شیعیان ایشان و یاوران ایشان را دوست دارید؛ چرا که، چون در آن شبی که مرا به آسمان بردند و جبرئیل علیه السلام نسب مرا از برای اهل آسمان ذکر و بیان نمود، خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل‌های فرشتگان به ودیعت سپرد؛ پس آن دوستی در نزد ایشان به ودیعت و امانت است تا روز قیامت. بعد از آن، مرا به زمین فرود آورد و نسب مرا از برای اهل زمین بیان فرمود؛ پس خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل‌های مؤمنان امّت من به امانت سپرد؛ پس مؤمنان امّت من امانت مرا نگاهداری می‌کنند تا روز قیامت. و بدانید و آگاه باشید که اگر مردی از امّت من در مدّت عمر خویش که جمیع عمر دنیا باشد، خدای عز و جل را عبادت کند، بعد از آن خدای عز و جل را ملاقات کند، و دشمن اهل بیت و شیعیان من باشد، خدا سینه او را ننگشاید، مگر از نفاق، و نفاق او را زیاد گرداند.»

باب

۲۳. باب

۱/۱۵۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از عبدالملک بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

(۱). و عرصه، میان سراسر است، و مکانی که در آن بنا می‌گذارند و عمارت می‌سازند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۹

«سزاوار است مؤمن را که هشت خصلت در او باشد: یکی آنکه در نزد اموری که موجب اضطراب و بی‌آرامی است، آرمیده باشد. دویم آنکه در نزد بلاء بسیار صابر باشد. سیم آنکه در نزد وسعت و خوشحالی به غایت شکر باشد. چهارم آنکه قناعت کند به آنچه خدا او را روزی کرده. پنجم آنکه بر دشمنان ستم نکند. ششم آنکه بار خویش را بر دوش دوستان خویش و آشنایان بار نکند. هفتم آنکه بدنش از او در رنج و تعب باشد. هشتم آنکه مردم از او در راحت و خوشی و آسایش باشند. به درستی که علم، دوست مؤمن است و حلم، وزیر او و عقل، پادشاه لشکرهای او و نرمی و مدارایی، برادر او و نیکی، پدر او است.»

۲/۱۵۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان را چهار رکن است:

یکی توکل کردن بر خدا؛ دویم تفویض کردن هر کاری به خدا؛ سیم خوشنود بودن به قضای خدا؛ چهارم تسلیم کردن از برای امر خدای عز و جل و منقاد بودن که از آن سر باز نزنند.»

۳/۱۵۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی‌لیلی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شما شایستگان نمی‌باشید تا بشناسید...» تا آخر آنچه در باب «معرفت امام و ردّ به سوی او» مذکور شد.

۴/۱۵۴۲. از او، از پدرش، از سلیمان جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا، از پدرش علیهما السلام روایت است که فرمود: «در بعضی از جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی به نزد آن حضرت آمدند. فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند که: ما مؤمنانیم، یا رسول الله! فرمود:

ایمان شما به کجا رسیده و اندازه آن چه قدر است؟ عرض کردند که: صبر کردن در نزد بلاء و زحمت، و شکر کردن در نزد رخصا و وسعت، و رضا به قضای خدای. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ایشان بردبارانی چندند، دانایان که نزدیک است که به جهت دانشمندی، پیغمبران باشند. اگر شما چنان چه وصف می‌کنید باشید، پس آنچه را که در آن ساکن نمی‌شوید، مسازید، و آنچه را که نمی‌خورید، جمع مکنید. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱)؛ یعنی: «و پرهیزید از خدایی که به سوی او برگردانیده می‌شوید.»

(۱). مائده، ۹۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۱

باب

۲۴. باب

۱/۱۵۴۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد همه، از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام به اسانید مختلفه، از

اصبغ بن نباته روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام ما را خطبه کرد در خانه خویش، یا گفت: در قصر خطبه خواند و ما جمع بودیم. بعد از آن، آن حضرت فرمود که: آن در جایی نوشته شد و بر مردمان خوانده شد.

و غیر او روایت کرده است که: ابن کَوّاصفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق را از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد. فرمود: «اما بعد، به درستی که خدای- تبارک و تعالی- اسلام را آشکار نمود و قرارداد فرمود، و آبشخورهای آن را آسان گردانید از برای هر که به نزد آن آید، چنان چه تشنگان به نزد آب می آیند. و رکن های آن را قوی و عزیز گردانید از برای هر که با آن جنگ کند، و چنان قرار داد که کسی چاره آن را نتواند کرد، چنان چه کسی در زمین سخت واقع شود. و آن را قرار داد عزّت و ارجمندی از برای کسی که آن را دوست دارد، و اساس آشتی و سلامت از برای آنکه داخل آن شود، و راه راست و راستی از برای هر که به آن اقتدا کند، و زینت و آرایش از برای هر که آن را بزرگ دارد، و بهانه از برای هر که آن را بر خود ببندد، و دسته و دستگیر از برای هر که به آن چنگ در زند، و ریسمان از برای هر که آن را نگاه دارد، و حجت روشن از برای هر که به آن سخن گوید، و نور از برای هر که به آن روشنی طلب کند، و گواه از برای هر که به آن خصومت و جدال کند، و فیروزی از برای هر که به آن بر خصم حجت آورد، و علم از برای هر که آن را نگاه دارد و یاد گیرد، و حدیث و خبر تازه‌ای که مشتمل بر تازگی باشد از برای هر که آن را روایت کند، و حکم از برای هر که حکم کند، و عقل از برای هر که امور را تجربه و آزمایش کند، و پوشش از برای هر که جامه بر خود گیرد، و فهم از برای هر که زیرک باشد، و یقین از برای هر که عاقل باشد، و بینایی از برای هر که آهنگ کند و دل بر آن گذارد، و نشانه از برای هر که به فراست دریابد، و پند از برای هر که پند گیرد، و نجات و رهایی از برای هر که راست گوید، و تأنی و آرام از برای هر که خویش را به صلاح آورد و آشتی کند یا آشتی دهد، و نزدیکی و مرتبه و منزلت از برای هر که نزدیک شود، و استواری از برای هر که توکل کند، و فراخی و وسعت از برای هر که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۳

کار را به او واگذارد، و پیش دستی از برای هر که نیکی کند، و خوبی از برای هر که بشتابد، و سپر از برای هر که صبر و شکیبایی ورزد، و لباس از برای هر که پرهیزگار شود، و پشت و پشتیبان از برای هر که راه راست یابد، و پناه از برای هر که ایمان آورد، و ایمنی از برای هر که اسلام آورد، و امیدواری از برای هر که راست گوید، و بی نیازی از برای هر که قناعت کند.

پس این حقی است که راه آن راست است، و کار آنکه از آن نقل شود بزرگواری، و صفت آن نیکوتر است؛ پس آن از هر راه راستی روشن تر است؛ که چراغ خانه آن تابان و چراغ آن فروزان است، غایتش بلند و بزرگوار، و میدانش کم و اندک نه بسیار، و اسبان جمع شده‌اش از برای دوانیدن به هم جمع شده، و پیشی گرفتنش شتابان، و سختی آن دردناک و دردآورنده، و اسباب آنکه از برای حوادث ساخته شده کامل و تمام، و سوارانش خوب و گرانمایه؛ پس ایمان، راه راست آن است، و کارهای شایسته، چراغ خانه آن، و دانشمندی در دین، چراغ های آن، و دنیا، میدان آن، و مرگ، آخر و عاقبت آن، و قیامت، اسبان جمع شده آن برای دوانیدن، و بهشت، پیشی گرفتن آن، و آتش جهنم، سختی آن، و پرهیزگاری، اسباب و عده آن، و نیکوکاران، سواران آن؛ پس به ایمان، استدلال می شود بر کارهای شایسته، دانشمندی آبادان می شود، و به دانشمندی، از مرگ ترسیده می شود، و به مرگ، دنیا تمام می شود، و به دنیا، به سوی قیامت عبور می شود، و به قیامت، بهشت نزدیک گردانیده می شود، و بهشت، حسرت اهل جهنم است که اندوه می برند بر آنکه از ایشان فوت شده. و آتش جهنم پند است از برای پرهیزگاران. و پرهیزگاری اصل و ریشه ایمان است.»

باب در بیان صفت ایمان

۱/ ۱۵۴۴. به اسناد اول، از ابن محبوب، از یعقوب سراج، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان سؤال شد. فرمود: خدای عز و جل ایمان را بر چهار ستون قرار داد؛ یعنی بر صبر و یقین و عدل و جهاد؛ پس از این، چهار ستون را بر چهار شعبه قرار داد؛ یعنی بر شوق و آرزومندی و ترسیدن و بی‌رغبتی و چشم‌داشت و انتظار؛ پس هر که به سوی بهشت مشتاق باشد، از خواهش‌های نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود.

و هر که از آتش جهنم بترسد، از محرمات الهی باز گردد. و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، مصیبت‌های دنیا بر او سهل و آسان باشد. و هر که مرگ را انتظار کشد، به سوی خوبی‌ها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۵

بشتابد.

و یقین نیز بر چهار شعبه است و آنها، بنیایی زیرکی، و رسیدن به کنه حکمت و شناختن پند، و طریقه و روش پیشینیان است؛ پس هر که زیرکی را ببیند و به آن بینا شود، حکمت را می‌شناسد. و هر که به کنه حکمت رسد، پند را بشناسد. و هر که پند را شناخت، راه و روش پیشینیان را بشناسد. و هر که راه و روش را شناخت، گویا که با پیشینیان بوده و راه یافته به سوی آن راهی که از همه راه‌ها راست‌تر و درست‌تر است، و نظر کرده به سوی آنکه نجات یافته به آنچه نجات یافته، و آنکه هلاک شده به آنچه هلاک شده. «۱» جز این نیست که خدا هر که را هلاک گردانید، به نافرمانی خویش هلاک گردانیده. و هر که را رها کنید، به فرمانبرداری خویش رها کنید.

و عدل نیز بر چهار شعبه است و آنها، فهم پوشیده و علم پوشنده و شکوفه حکمت‌ها و باغ و مرغزار عقل و بردباری است؛ پس هر که فهم داشته باشد، همه علم را تفسیر و بیان می‌کند. و هر که علم داشته باشد، شریعه‌های حکم را بشناسد. و هر که بردبار و عاقل باشد، در کار خویش پیشی نگیرد و از حد تجاوز نکند و در میان مردمان ستوده زندگانی کند، که همه کس او را ستایش کنند.

و جهاد نیز بر چهار شعبه است؛ یعنی بر امر به معروف و نهی از منکر، و راستی در جمیع مواضع، و دشمنی با فاسقان؛ پس هر که امر کند به معروف، پشت مؤمن را سخت و قوی گرداند. و هر که نهی کند از منکر، بینی منافق را بر خاک مالد و از مکر او ایمن باشد. و هر که در همه مواضع راست گوید، آنچه را که بر او واجب است به جا آورد. و هر که فاسقان را دشمن دارد، به جهت خدا خشم گیرد و خلاف رضای او را که دید به غضب آید. و هر که از برای خدا غضب کند، خدا از برای او غضب کند. و ایمان و ستون‌ها و شعب‌های آن، این است که مذکور شد.

باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

۱/ ۱۵۴۵. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از

(۱). و می‌تواند که معنا این باشد که: آنکه نجات یافته و هلاک شده به چه چیز هلاک شده و به چه چیز نجات یافته؟ و دور نیست که این معنا به حسب معنا نزدیک‌تر باشد، به قرینه آنچه بعد از این می‌فرماید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۷

جابر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای جعفی! به درستی که ایمان از اسلام فاضل‌تر و افزون‌تر است، و یقین از ایمان بهتر است، و چیزی از یقین کمتر و عزیز الوجودتر نیست».

۲/ ۱۵۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد، از معلی بن محمد و هر دو از وشاء، از امام

موسی کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «ایمان یک درجه بالاتر است از اسلام، و تقوی و پرهیزکاری یک درجه از ایمان بالاتر است، و یقین یک درجه از تقوی بالاتر است، و چیزی کمتر از یقین در میان مردمان تقسیم نشده».

۳/۱۵۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حران بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدا ایمان را بر اسلام افزونی داده به درجه بلندی، چنانچه خانه کعبه را بر مسجد الحرام افزونی داده است».

۴/۱۵۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم یا غیر او، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالحمید واسطی، از ابوبصیر که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابامحمد! اسلام پایه بالایی [است] و از هر مرتبه‌ای پایه‌ای بالاتر است؟» عرض کردم: آری! ابوبصیر می گوید: فرمود: «ایمان بالاتر است از اسلام و پایه‌ای است بالاتر؟» ابوبصیر می گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «تقوی و پرهیزگاری بالاتر است از ایمان و پایه‌ای است بالاتر؟» ابوبصیر می گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «یقین بالاتر از تقوی است و پایه‌ای است بالاتر؟» می گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «پس آنچه به مردمان عطا شده از یقین کمتر است (۱)»، و جز این نیست که شما به پست‌ترین اسلام چنگ در زده‌اید؛ پس پرهیزید از آنکه ناگاه از دست شما رها شود».

۵/۱۵۴۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است که سؤال کردم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از ایمان و اسلام. فرمود: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود: جز این نیست که دین و آنچه مقبول می‌شود اسلام است. و ایمان یک درجه بالاتر از آن است،

(۱). شاید ترجمه بهتر این باشد: هیچ چیز به کمی یقین به مردم عطا نشده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۹

و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است، و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است. و هیچ چیز در میان مردمان کمتر از یقین قسمت نشده است». یونس می گوید: عرض کردم: پس یقین به چه چیز است؟ فرمود: «توکل کردن بر خدا، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا، و راضی شدن به قضای خدا، و وا گذاشتن امور به خدا». عرض کردم که: تفسیر و بیان این چیست؟ فرمود: «امام محمد باقر علیه السلام همچنین فرمود».

۶/۱۵۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است...» تا آخر آنچه در حدیث دوم این باب گذشت.
باب در بیان حقیقت ایمان و یقین

۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین

۱/۱۵۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرهای خویش تشریف داشت، ناگاه جمعی از سواران آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند که: السَّلَامُ عَلَیْكَ یا رَسُولَ اللَّهِ؛ یعنی «سلام خدا یا سلام ما یا همه سلام‌ها بر تو باد، ای فرستاده خدا! که خدا تو را پیغمبری به سوی خلائق فرستاده».

حضرت فرمود: شما کیستید؟ و چه صفت دارید؟ عرض کردند: ما مؤمنانیم، یا رسول الله! فرمود: حقیقت و دلیل ایمان شما چیست؟

عرض کردند: راضی بودن به قضای خدا، و تفویض کردن امور خویش به خدا، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای امر خدا. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایشان دانایانی چندند، حکیمان که نزدیک است که به جهت حکمت، پیغمبران باشند و به درجه ایشان رسند؛ پس اگر راست گویانید، آنچه را که در آن ساکن نمی‌شوید مسازید، و آنچه را که نمی‌خورید جمع مکنید. «و اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱). و ترجمه آن در نظیر این حدیث گذشت.

۱۵۵۲ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابومحمد وابشی و ابراهیم بن مهزم، از اسحاق بن عماد که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با

(۱). مانده، ۹۶. «و پرهیزید از خدایی که به سوی او باز گردانیده می‌شوید».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۱

مردم به جا آورد. بعد از آن به جوانی که در مسجد بود نظر فرمود. آن جوان در عالم پینکی «۱» سر خویش را می‌جنباند و مکرر آن را فرود می‌آورد و به زیر می‌افکند، و رنگش زرد شده و تنش لاغر و نزار گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته؛ پس رسول خدا به آن جوان فرمود:

بر چه حال صبح کرده‌ای ای فلان؟! عرض کرد: صبح کرده‌ام با یقین که هیچ شک ندارم.

رسول خدا از گفتار آن جوان تعجب فرمود، و فرمود: هر چیز را حقیقتی و دلیلی هست، پس حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! یقین من همان است که مرا اندوهناک ساخته، و شب، مرا بیدار گردانید، و ساعت‌های بسیار گرم، مرا تشنه نموده است «۲»، و دل خویش را از دنیا و آنچه در آن است بریده و برکنده‌ام و به آن هیچ رغبت ندارم، تا آنکه گویا به عرش پروردگار خویش نظر می‌کنم که از برای حساب خلاق برپا شده، و خلاق از برای حساب محشور شده‌اند. و گویا که من نظر می‌کنم به اهل بهشت که در بهشت تنعم می‌کنند و یکدیگر را می‌شناسند و با هم تعارف می‌نمایند و بر تخت‌های خویش تکیه زده‌اند. و گویا که من به اهل جهنم می‌نگرم که ایشان در آن معدنند و فریاد می‌کنند و می‌خروشند. و گویا که من الحال بانگ خروش آتش جهنم را می‌شنوم که در گوش‌های من می‌گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود: اینک بنده‌ای است که خدا دلش را به ایمان منور ساخته. بعد از آن به آن جوان فرمود: دست از آنچه بر آنی برمدار و همیشه بر این حال و بدین منوال باش. آن جوان عرض کرد: یا رسول الله! دعا کن که مرا شهادت روزی شود و همراه تو در راه خدا شهید شوم. رسول خدا از برایش دعا فرمود. بعد از آن پر مکث نکرد تا آنکه در بعضی از جنگ‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت، و بعد از آنکه نه نفر شهید شدند، شهید شد، و او دهم شهیدان آن جنگ بود.

۱۵۵۳ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به حارثة بن مالک بن نعمان انصاری آورد و به او فرمود: ای حارثة بن مالک! حالت چون

(۱). یعنی چرت و خواب سبک.

(۲). و نظیر این عبارت در دعای سجده الیاس مذکور شد، در باب اینکه همه کتاب‌ها که از نزد خدای عز و جل فرود آمده در نزد ائمه علیهم السلام است. حاصل مراد آن‌که، یقین من باعث بیدار خوابی من شده در شب‌ها به عبادت، و موجب تشنگی من گردیده

در روزها به روزه داشتن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۳

است؟ عرض کرد: یا رسول الله! مؤمنم از روی حق و راستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی را حقیقت [است]، پس حقیقت گفتار تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! دل خویش را از دنیا بریده‌ام و به آن رغبتی ندارم؛ پس در شب‌ها بیدار خوابی کشیده‌ام به عبادت کردن، و در روزهای گرم تشنگی خوردم به روزه داشتن. و گویا که به عرش پروردگار خویش نظر می‌کنم که از برای حساب وضع شده، و گویا که من نظر می‌کنم به اهل بهشت که در بهشت به دیدن یکدیگر می‌روند، و گویا که من آواز اهل جهنم را می‌شنوم که در آتش مانند سگان و شغالان و گرگان فریاد می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بنده‌ای است که خدا دلش را به ایمان منور ساخته. و به او فرمود: بصیرت و بینایی به هم رسانیده‌ای، پس بر این حال ثابت باش. حارثه عرض کرد: یا رسول الله! دعا کن که تا خدا شهادت را با تو به من روزی کند. حضرت عرض کرد: بار خدایا! حارثه را شهادت روزی کن. بعد از آن درنگ کرد، مگر چند روزی، تا آنکه رسول خدا گروهی از اصحاب را به جنگ فرستاد و حارثه را نیز با ایشان روانه کرد؛ پس جنگ کرد و نه کس یا هشت کس را کشت. بعد از آن کشته شد.

و در روایت قاسم بن برید، از ابوبصیر واقع شده که گفت: «حارثه با جعفر بن ابی‌طالب شهید شد، بعد از نه نفر و او دهم ایشان بود».

۱۵۵۴ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: به درستی که بر هر حقیقی، حقیقتی و بر هر صوابی، نوری است». (۱) باب در بیان تفکر و اندیشه کردن

۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن

۱۵۵۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - می‌فرمود: دل خویش را به اندیشه کردن بیدار کن، و او را دلالت نما بر آنچه از آن غافل باشد. و پهلوی خویش را از خوابگاه شب دور کن، و بپرهیز از خدا که پروردگار تو است».

۱۵۵۶ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه مردم روایت

(۱). و همین حدیث با زیادتی در باب اخذ به سنت و شواهد کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت و شرح شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۵

می‌کنند که: اندیشه کردن در یک ساعت بهتر است از ایستادن شبی به عبادت. و عرض کردم:

چگونه اندیشه می‌کند؟ فرمود: «به ویرانه یا به خانه‌ای می‌گذرد و به زبان حال می‌گوید: در کجا ایند آنها که در تو ساکن بودند؟! و در کجا ایند کسانی که تو را ساختند؟! و تو را چه می‌شود که هیچ نمی‌گویی؟!».

۱۵۵۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بهترین عبادت آن است که همیشه در امر خدا و در قدرت آن جناب اندیشه نماید».

۱۵۵۸ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت

امام رضا علیه السلام که می فرمود: «عبادت، بسیاری نماز و روزه نیست. جز این نیست که عبادت، اندیشه کردن است در کار خدای عز و جل».

۱۵۵۹ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد، از ربیع روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: اندیشه کردن، می خواند به سوی نیکی و عمل کردن به آن».

باب در بیان مکارم اخلاق

۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق «۱»

۱۵۶۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از هیثم بن ابی مسروق، از یزید بن اسحاق شعر، از حسین بن عطیه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مکارم اخلاق ده چیز است؛ پس اگر بتوانی که آنها در تو باشد، باید که باشد؛ زیرا که آنها در مردی می باشد و در فرزندش نمی باشد، و در فرزند می باشد و در پدرش نمی باشد، و در بنده می باشد و در آزاد نمی باشد». به آن حضرت عرض شد که: آنها چیست؟ فرمود:

«راستی، فروتنی، و ترس، و درویشی، و راستی زبان که دروغ نگوید، و ادای امانت که به صاحبش برساند، و صله رحم به جا آوردن، و میهمان نوازی به تحفه و تکلف از برایش آوردن، و سائل را طعام دادن، و بر کارها جزا دادن به وضعی که با آنها برابری کند، و ننگ و عار داشتن از برای همسایه از آنچه از برای خود ننگ و عار می دارد، و ننگ و عار داشتن از برای یار و صاحب خویش، و سر همه اینها شرم داشتن است».

(۱). و مکارم، جمع مکرمه - به ضمّ راء است - و آن کار نیک است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۷

۱۵۶۱ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای عز و جل رسولان خویش را به مکارم اخلاق تخصیص داده، پس خویش را آزمایش کنی. اگر آنها در شما باشد، خدا را ستایش نماید و بدانید که آن به جهت خوبی است که در شما بوده یا به شما رسیده، و اگر آنها در شما نباشد، از خدا بخواهید که به شما عطا کند و در آنها به سوی او رغبت کنید». راوی می گوید: حضرت بعد از آن ده چیز را ذکر فرمود و آنها: «یقین است و قناعت و صبر و شکر و حلم و خوش خلقی و سخاوت و غیرت (که عبارت است از: درد تن و ناموس آوری به چیزی که بد باشد) و شجاعت و مروّت»؛ یعنی مردانگی و جوانمردی.

و می گوید: بعضی از ایشان پاره‌ای از این خصلت‌های ده گانه را روایت کرده و راستگویی و ادای امانت را در آنها زیاد نموده [اند].

۱۵۶۲ / ۳. از او، از بکر بن صالح، از جعفر بن محمد هاشمی، از اسماعیل بن عبّاد روایت است و بکر می گوید: خود را چنان گمان می کنم که آن را شنیدم، از اسماعیل، از عبدالله بن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ما دوست می داریم هر کس را که عاقل و صاحب فهم و دانشمند و درست و بردبار و صاحب نرمی و مدارایی و به غایت صابر و راستگو و - تمام [جو] یا وفاجو باشد. به درستی که خدای عز و جل پیغمبران را به مکارم اخلاق تخصیص داده؛ پس هر که آنها در او باشد، خدا را بر آن حمد کند، و هر که آنها در او نباشد، باید که به سوی خدای عز و جل زاری نماید و آنها را از او بخواهد». راوی می گوید: عرض کردم: فدای تو کردم! آنها چیست؟ فرمود: «آنها پارسایی است و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیک و راستی خیر و ادای امانت».

۱۵۶۳ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن حسن بن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل دین اسلام را از برای شما پسندیده؛ پس مصاحبت با آن را نیکو کنید به سخاوت و خوش خلقی» (۱).

۱۵۶۴/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). شاید ترجمه بهتر این باشد: و آن را با سخاوت و خوش خلقی نیک در آمیزید.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۹

روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: ...» تا آخر آنچه در باب بعد از باب نسبت اسلام مذکور شد، با اختلافی در سند.

۱۵۶۵/۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از مردی، از بنی هاشم که ظاهر آن است که مراد معصوم؛ بلکه به خصوص حضرت صادق علیه السلام باشد، روایت کرده است که فرمود: «چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، اسلامش کامل و تمام است، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد، او را نقصان نرساند یا اسلام او را ناتمام نگرداند. و آنها: راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکر است».

۱۵۶۶/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه، از جابر بن عبدالله که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بهترین مردمان شما؟» عرض کردیم:

یا رسول الله! بلی، می‌خواهیم. فرمود: «به درستی که از جمله بهترین مردمان شما پرهیزگاری است پاک که کف‌هایش بخشاینده و هر دو طرفش پاک باشد (۱)»، و با پدر و مادر خویش نیکوکار باشد، و عیال خود را و نگهدارد و ایشان را ناچار نسازد که به غیر او پناه برند».

باب در بیان فضل یقین

۳۰. باب در بیان فضل یقین

۱۵۶۷/۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شفاء، از مشی بن ولید، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چیزی نیست، مگر آنکه آن را حدی و اندازه‌ای هست». راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو گردم! پس حد توکل چیست؟ فرمود: «یقین». عرض کردم: حد یقین چیست؟ فرمود: «حدش آن است که با [وجود] خدا از چیزی نترسی».

۱۵۶۸/۲. از او، از معلی، از حسن بن علی و شفاء، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابوولاد حنّاط و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق روایت است که فرمود: «از درستی یقین مرد مسلمان آن است که مردمان را خوشنود نکند به خشم خدا؛ یعنی در رضاجویی ایشان کاری نکند که خدا را به غضب آورد، و ایشان را ملامت نکند بر آنچه خدا به او نداده؛ چرا که، حرص حریص

(۱). و مراد از طرفان، دو فرج است یا فرج و زبان یا دهان. و پاکی آنها آن است که به حرامی آلوده نشوند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۱

روزی را نمی‌راند که به او برساند، و ناخوش داشتن آنکه ناخوش دارد، آن را باز نمی‌گرداند.

و اگر یکی از شما از روزی خویش بگریزد، چنان چه از مرگ می‌گریزد، هر آینه روزیش او را دریابد و به او رسد، چنان چه

مرگ او را دریابد». بعد از آن فرمود: «به درستی که خدا به نهایت عدل خویش، روز خوش و خوشی را در یقین و رضا قرار داده، و غم و اندوه را در ناخشنودی و شک مقرر فرموده است».

۱۵۶۹ / ۳. ابن محبوب، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که عمل همیشه‌ای که پیوسته آن را به جا آورد و کم باشد و با یقین باشد، بهتر است در نزد خدا از عمل بسیاری که از روی یقین نباشد».

۱۵۷۰ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: کسی مزه ایمان را نمی‌یابد، تا آنکه بداند که آنچه به او رسیده، چنان نبود که از او درگذرد، و آنچه از او درگذشته، چنان نبود که به او برسد».

۱۵۷۱ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد دیواری نشست که میل کرده بود، و در میان مردم حکم می فرمود. بعضی از ایشان عرض کرد: در زیر این دیوار منشین؛ چرا که، آن رخنه برداشته و شاید که خراب شود. امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: اجل مرد و مدتی که از برای حیاتش مقدر و مقرر شده، او را پاسبانی می کند و نگاه می‌دارد. و چون برخاست، آن دیوار فرود آمد». و حضرت [صادق] فرمود که: «امیرالمؤمنین چنان بود که مکرر این و امثال این را می‌کرد و یقین، این است».

۱۵۷۲ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از صفوان جمال که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا؛ یعنی: «و اما دیوار، پس بود از برای دو پسر بی‌پدر که در شهر انطاکیه می‌باشند، و بود در زیر آن دیوار، گنجی از برای آنها». حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش که آن گنج، طلا و نقره نبود. جز این نیست که آن گنج، چهار سخن بود و آنها این است که: خدایی نیست مگر من. هر که یقین به مرگ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۳

داشته باشد، دندانش نمی‌خندد «۱»، و هر که یقین به حساب روز قیامت داشته باشد، دلش شاد نمی‌گردد، و هر که یقین به قدر و قضای خدا داشته باشد، از غیر خدا نمی‌ترسد».

۱۵۷۳ / ۷. از او، از علی بن حکم، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که: هیچ بنده‌ای مزه ایمان را نمی‌یابد، تا آنکه بداند که آن چه به او رسیده، چنان نبود که از او درگذرد، و آنچه از او درگذشته، چنان نبود که به او برسد، و تا آن که بداند که ضرر رساننده و نفع‌بخشنده، خدای عز و جل است و غیر از او قدرت بر نفع و ضرر ندارد».

۱۵۷۴ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از ابوحمزه، از سعید بن قیس همدانی روایت کرده است که گفت: روزی در هنگام جنگ، نظر کردم به سوی مردی که دو جامه - یعنی پیراهن و زیرجامه - پوشیده بود و غیر از آن در برش چیزی نبود. اسب خویش را پیش راندم. ناگاه دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم که: یا امیرالمؤمنین! در مثل این موضع (چنین جایی که این قدر دشمن جمع شده‌اند و همه قصد تو دارند)، با چنین لباسی می‌ایستی؟ فرمود: «آری، ای سعید بن قیس! به درستی که هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه او را از جانب خدای عز و جل حافظ و نگهداری هست، و کسی هست که او را نگاه می‌دارد، و با او دو فرشته‌اند که او را محافظت می‌کنند، از آنکه از سر کوهی بیفتد یا در چاهی واقع شود، و البته در هنگامی که قضای خدا فرود آید و اجلس برسد، در میان او چیزی مانع نشوند؛ بلکه او را به هر بلایی واگذارند».

۱۵۷۵ / ۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن، حضرت امام رضا

علیه السلام، که می‌فرمود: «در آن گنجی که خدای عز و جل فرموده است که: «وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» (۲) این فقرات بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. تعجب است از برای کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه شاد می‌شود؟! و تعجب است از برای کسی که یقین به قضا و قدر دارد، چگونه اندوه می‌خورد؟! و تعجب است از برای کسی که دنیا و اختلاف آن را با اهل خویش می‌بیند، و می‌بیند که هر دم ایشان را به روزی می‌نشانند،

(۱). یعنی آن قدر شدید نمی‌خندد که دندانهایش پیدا شود، بلکه به لبخند بسنده می‌کند.

(۲). کهف، ۸۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۵

چگونه به آن میل می‌کند؟! و سزاوار است کسی را که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد «۱» که خدا را در آن چه مقدر نموده و حکم به امضای آن فرمود، متهم نسازد و آن جناب را در روزی دادن خویش کاهل نشمارد»، (و چنان گمان نکند که دیر کرده است.)

به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! می‌خواهم که این را بنویسم. راوی می‌گوید: به خدا سوگند که حضرت، دست خویش را به دوات زد تا آن را در پیش روی من گذارد، و من دست مبارکش را گرفتم و آن را بوسه دادم و دوات را فرا گرفتم و این را نوشتم.

۱۰ / ۱۵۷۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان عزمی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قبر، غلام علی، علی علیه السلام را دوست می‌داشت؛ دوستی سختی. و هرگاه علی علیه السلام بیرون می‌رفت، شمشیر برمی‌داشت و از پی آن حضرت بیرون می‌آمد؛ پس در شبی از شب‌ها، حضرت، او را دید. فرمود که: «ای قبر! تو را چه می‌شود؟ و چه کار داری که بیرون آمده‌ای؟ عرض کرد: آمده‌ام که در پشت سرت راه روم - یا امیرالمؤمنین - که مبادا به تو آسیبی برسد. فرمود: رحمت بر تو! آیا مرا از اهل آسمان حراست می‌کنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد: نه. بلکه می‌خواهم تو را حراست کنم از اهل زمین. فرمود که: اهل زمین نمی‌توانند به من ضرری برسانند، مگر به رخصت خدا، که از آسمان آمده باشد. برگرد. پس قبر برگشت».

۱۱ / ۱۵۷۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، روایت کرده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض شد که: تو به این سخن - یعنی امر امامت - تکلم می‌کنی، با آنکه از شمشیر بنی‌عباس خون می‌چکد؟ فرمود که: «خدا را رودخانه‌ای است از طلا که آن را به ضعیف‌ترین خلق خویش که مورچه است، حمایت فرموده و نگاهداری نموده، که اگر شتران نرقوی آن را قصد کنند، به آن نمی‌رسند».

باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا

۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا

۱ / ۱۵۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن صالح، از بعضی از پیران پسران نجاشی «۲»، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سر طاعت

(۱). یعنی معرفت خویش را از خدا گرفته و به بصیرت رسیده است.

(۲). یعنی یکی از آموزگاران فرزندان نجاشی.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۷

خدا، صبر است، و راضی بودن از خدا، در آنچه بنده آن را دوست دارد، یا ناخوش داشته باشد. و هیچ بنده‌ای از خدا راضی نشود، در آنچه دوست یا ناخوش داشته باشد، مگر آنکه از برایش بهتر باشد، در آنچه دوست یا دشمن دارد».

۱۵۷۹ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از لیث مرادی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که داناترین مردمان به خدا (و آنکه خدا را بیشتر می‌شناسد)، راضی تر ایشان است به قضای خدای عز و جل».

۱۵۸۰ / ۳. از او، از یحیی بن ابراهیم بن ابی‌البلاد، از عاصم بن حمید، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام روایت است که فرمود: «صبر و خشنود بودن از خدا، سر طاعت خدا است. و هر که صبر کند و از خدا راضی باشد، در آنچه بر او حکم فرموده، در آنچه دوست دارد یا ناخوش دارد، خدای عز و جل از برایش مقدر نفرماید، در آنچه دوست دارد یا ناخوش، مگر آنچه را که از برای او بهتر است».

۱۵۸۱ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از داود رقی، از ابوعمید حذاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خدای عز و جل فرمود: به درستی که از جمله بندگان مؤمن من، بندگان چندانند که امر دین ایشان، از برای ایشان، به صلاح نمی‌آید و درست نمی‌شود، مگر به بی‌نیازی و وسعت و توانگری و صحت در بدن؛ پس ایشان را به بی‌نیازی و توانگری و تندرستی آزمایش می‌کنم، و امر دین ایشان با آن درست می‌شود. و به درستی که از جمله بندگان مؤمن، بندگان چندان هستند که امر دین ایشان، از برای ایشان، به صلاح نمی‌آید، مگر به حاجتمندی و درویشی و بیماری در بدن‌های ایشان؛ پس ایشان را به حاجتمندی و درویشی و بیماری امتحان می‌کنم، و امر دین ایشان با آن درست می‌شود. و من داناترم به آنچه امر دین بندگان مؤمن با آن درست می‌شود.

و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من، کسی هست که در عبادت من بسیار سعی و کوشش می‌کند، و از خواب خوش و بالش لذیذ خویش برمی‌خیزد، و از برای من در همه شب‌ها کوشش می‌نماید - و بنابر بعضی از نسخ کافی شب خیزی می‌نماید - و نفس خود را

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۹

در عبادت من به رنج می‌افکند، پس در یک شب و دو شب بینگی «۱» را بر او مسلط می‌گردانم، به جهت التفاتی از من برای او، و رعایت و مرحمت بر او، و می‌خواهد تا صبح کند؛ پس برمی‌خیزد، و حال آن که او نفس خویش را دشمن می‌دارد و بر آن عتاب می‌کند و آن را به شمار نمی‌آورد. و اگر او را واگذارم در میان او و آنچه می‌خواهد از عبادت من، هر آینه عجب در او داخل شود، به جهت آن؛ پس همان عجب، او را بکشاند به سوی اینکه به اعمال خود فریفته شود، و از این راه بیاید او را آنچه هلاکش در آن باشد؛ به جهت عجیبی که به اعمال خویش به هم می‌رساند. و از خود راضی می‌شود، به مرتبه‌ای که گمان می‌کند که بر همه عبادت‌کنندگان من فائق آمده، و در عبادت من، از حد تقصیر گذشته و در آن کوتاهی نکرده؛ پس در نزد این گمان، بسیار از من دور می‌شود، با آنکه او گمان دارد که به سوی من تقرّب می‌جوید و به من نزدیک می‌شود؛ پس باید که عمل‌کنندگان، بر عمل‌های خود که آنها را برای ثواب من به جا می‌آورند، اعتماد نداشته باشند؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند، و خویشتن را در مدت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند، مقصّر باشند. و در عبادتی که کرده‌اند، به کنه و پایان عبادت من نرسند، در [برابر] آنچه در نزد من طلب می‌کنند، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت‌های من است، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من؛ ولیکن به رحمت و مهربانی من و ثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظن

و گمان نیک به من داشتن، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در نزد این اعتقاد، ایشان را دریابد، و رضای من، ایشان را به من رساند، و آمرزش من، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان، و به این نام، خود را نامیده‌ام».

۱۵۸۲/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از صفوان جمال، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «سزاوار است کسی را، که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد، که خدا را در باب روزی دادن خویش کاهل نشمارد، و او را در آنچه قضا فرموده، متهم نسازد».

۱۵۸۳/۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن

(۱). یعنی چرت و خواب سبک.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۱

نعمان از عمرو بن نهیک هروی فروش «۱» روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای عز و جل فرموده که: بنده مؤمن خود را در چیزی از حادثات و گردش روزگار نگردانم، مگر اینکه آن را از برایش خیر و خوبی گردانم؛ پس باید که به قضای من راضی باشد، و بر بلای من صبر کند، و نعمت‌های مرا شکر گوید، تا او را با محمد، در نزد خود از جمله صدیقان بنویسم».

۱۵۸۴/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در میان آنچه خدای عز و جل به سوی موسی بن عمران وحی فرمود، این بود که: ای موسی! پسر عمران! هیچ آفریده‌ای را نیافریدم، که دوست‌تر باشد به سوی من، از بنده مؤمن من. و به درستی که من او را مبتلی می‌گردانم، به جهت آنچه از برایش بهتر است، و از او دور می‌گردانم، به جهت آنچه از برایش بهتر است. و من دانایم به آنچه بنده من با آن به صلاح می‌آید؛ پس باید که بر بلای من صبر کند، و نعمت‌های مرا شکر نماید، و به قضای من راضی باشد، تا او را در زمره صدیقان بنویسم در نزد خویش، هرگاه به رضای من عمل کند و امر مرا فرمان برد».

۱۵۸۵/۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از فضیل بن عثمان، از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تعجب دارم از برای مرد مسلمان، که خدای عز و جل چیزی را از برایش مقدر نمی‌فرماید، مگر آنچه خیر باشد از برای او. اگر به مقراض‌ها چیده شود (/ گوشت بدنش را به مقراض بچینند)، از برایش خیر باشد، و اگر مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را (که مراد تمام دنیا است) مالک شود، از برایش خیر خواهد بود».

۱۵۸۶/۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌سنان، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوارترین خلق خدا، به آن که تسلیم شود از برای آنچه خدای عز و جل مقدر فرموده و حکم به امضای آن نموده، کسی است که خدای عز و جل را شناخته باشد. و هر که به قضای خدا راضی باشد، قضا بر او جاری شود و خدا مزد او را بزرگ گرداند. و هر که از قضا ناخشنود باشد، قضا بر او جاری

(۱). یعنی فروشنده لباس‌هایی که در هرات تولید می‌شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۳

می‌شود و خدا مزد او را فرو می‌برد».

۱۵۸۷/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از علی بن هاشم بن برید، از پدرش روایت کرده است که

گفت: حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود که: «زهد و بی‌رغبتی در دنیا ده جزء است. و درجه بلندتر زهد، پست‌ترین درجه پارسایی است، و درجه بلندتر پارسایی، پست‌ترین درجه یقین است، و درجه بلندتر یقین، پست‌ترین درجه رضا و خوشنودی به قضای خدای تعالی است».

۱۱ / ۱۵۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«حضرت حسن بن علی - علیهما السلام - عبدالله بن جعفر را ملاقات نمود، و فرمود که:

ای عبدالله! چگونه آن که اظهار ایمان می‌کند مؤمن باشد، و حال آنکه از قسمت خویش خشنود نباشد، و مرتبه خویش را حقیر شمارد، و حاکم بر او خدا است، (و غیر را مدخلیتی نیست)؟! و من ضامنم از برای کسی که غیر از رضا در دلش درنیاید، آنکه خدا را بخواند و دعا کند، و برای او مستجاب شود» (که آن‌چه از آن جناب طلب کند، اجابت فرماید).

۱۲ / ۱۵۸۹. از او، از پدرش، از ابن‌سنان، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: به چه چیز ایمان کسی که اظهار ایمان می‌کند دانسته می‌شود، و معلوم می‌گردد که مؤمن ظاهری، در حقیقت و نفس‌الأمر، مؤمن است؟ فرمود: «به تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا، و راضی بودن در آن‌چه بر او وارد شود از شادی و خشم»؛ یعنی آن‌چه باعث آن باشد.

۱۳ / ۱۵۹۰. از او، از پدرش، از ابن‌سنان، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز برای چیزی که گذشته بود، نمی‌فرمود که: کاش غیر آن می‌بود».

باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او

۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او «۱»

۱ / ۱۵۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از مفضل، از امام

(۱). و توکل بر خدا، اعتماد کردن بر او است و امر خود را به او وا گذاشتن، با اعتراف به عجز خویش و سایر خلائق در تمام امور، از جلب منافع و دفع مضار. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۵

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی داود وحی فرمود که: هرگز هیچ بنده‌ای از بندگان من به من چنگ در نزده، بی‌آنکه به یکی از آفریدگان من اعتماد داشته باشد، و این امر را از تبت او شناخته باشم، بعد از آن، آسمان‌ها و زمین و هر که در آنها می‌باشد، با او مکر و حيله کنند، مگر آن که جای بیرون شدن از میان آنها و خلاصی از مکر ایشان، از برایش قرار می‌دهم. و هرگز هیچ بنده‌ای از بندگان من، به یکی از آفریدگان من چنگ در نزده، که این امر را از تبت او شناخته باشم، مگر آنکه راه‌هایی که باعث حصول مطلوب او باشد، خواه در آسمان‌ها باشد و خواه در زمین، از دست‌های او قطع می‌کنم، و آن اسباب را می‌بُرم، و زمین را از زیر پایش فرو می‌برم، و به هر وادی و رودخانه‌ای که درافند، باک ندارم».

۲ / ۱۵۹۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن‌محبوب، از ابو حفص اعشی، از عمرو بن خالد، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود: «بیرون آمدن، و آمدن تا به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم. ناگاه مردی را دیدم که دو جامه سفید پوشیده بود، و در برابر روی من نگاه می‌کرد. بعد از آن گفت:

یا علی بن الحسین! مرا چه می‌شود که تو را افسرده و غمگین و اندوهناک می‌بینم؟ آیا اندوه تو بر دنیا و به جهت آن است؟ اگر

چنین باشد، اندوه مخور؛ زیرا که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و نابکار. گفتم که: بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می‌گویی.

گفت: پس اندوه تو بر آخرت و به جهت آن است؟ اگر به جهت آن باشد، ضرور نیست؛ زیرا که وعده‌ای است راست، که پادشاه قاهر و صاحب غلبه، در آن حکم می‌کند. راوی می‌گوید که یا حضرت به جای قاهر، قادر فرمود. حضرت می‌فرماید که گفتم: «بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می‌گویی. گفت که: اندوه تو از چیست؟ گفتم: از آن‌چه می‌ترسم، از فتنه پسر زبیر، و آن‌چه مردم درآند». حضرت فرمود که: «آن مرد خندید و گفت: یا علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای که خدا را بخواند و خدا او را اجابت نکند؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده‌ای که بر خدا توکل کند، و خدا امر او را کفایت نماید؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده‌ای که از خدا سؤال کند و خدا او را عطا نفرماید؟ گفتم: نه. بعد از آن، از من پنهان شد».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب مثل این را روایت کرده است.

۳/۱۵۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۷

از عمویش عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بی‌نیازی و عزت می‌گردند، پس هر گاه به موضع توکل ظفر یابند، وطن می‌گیرند و در آنجا می‌مانند».

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از علی بن حسان مثل این را روایت کرده‌اند.

۴/۱۵۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر بنده‌ای که قصد کند جانب آن‌چه را که خدای عز و جل می‌دارد، و رو به سمت آن برود، خدا جانب آن‌چه را که آن بنده دوست دارد، قصد کند، و توجه به سمت آن فرماید. و هر که به خدا چنگ در زند، خدا او را نگاه دارد. و هر که خدا رو به او آورد و او را نگاه دارد، باک ندارد، اگر آسمان بر زمین افتد یا آنکه سختی و بلائی بر اهل زمین فرود آید، و مصیبت و بلیه‌ای همه ایشان را فرا گیرد، به سبب تقوی و پرهیزگاری، از هر بلیه‌ای در لشکر خدا باشد. (و مراد این است که به او زیانی نرسد؛ زیرا که لشکر خدا غالب‌اند و مغلوب نمی‌شوند). آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که پرهیزگاران در جایگاه ایمن باشند، که هیچ ترسی در آن نباشد».

۵/۱۵۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از چندین نفر، از علی بن اسباط، از احمد بن عمر حلال، از علی بن سويد، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم، از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۲)؛ یعنی:

«و هر که بر خدا توکل کند و امور خود را به او واگذارد، پس آن جناب، او را بس است». و حضرت فرمود که: «توکل بر خدا چندین پایه دارد. از جمله آنها این است که در همه امور خویش بر خدا توکل کنی؛ پس آن که، آن‌چه با تو بکند، از او راضی باشی و بدانی که آن جناب، در خوبی و افزونی یا روزی تو کوتاهی نمی‌کند، و بدانی که حکم در آن، از برای اوست به خصوص؛ پس بر خدا توکل کن، به وا گذاشتن آن به سوی او، و در آنها و در غیر آنها، بر او اعتماد داشته باش».

۶/۱۵۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از

(۱). دخان، ۵۱.

(۲). طلاق، ۳.

پدرش، و هر دو، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از معاویة بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که سه چیز به او عطا شود، از سه چیز ممنوع و محروم نشود.

هر که دعا به او عطا شود و توفیق دعا کردن بیابد، اجابت به او عطا شود، و خدا دعایش را مستجاب گرداند. و هر که شکر به او عطا شود و توفیق شکرگذاری یابد، زیاده به او عطا شود. و هر که توکل به او عطا شود، کفایت به او عطا شود و خدا مهمات او را کفایت فرماید».

بعد از آن فرمود که: «آیا کتاب خدای عز و جل را تلاوت کرده‌ای که می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۱) و فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۲)؛ یعنی: «هر آینه اگر شکر کنید، البته نعمت شما را می‌افزایم». و فرموده که: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۳)؛ «یعنی: مرا بخوانید، تا اجابت کنم شما را».

۷/۱۵۹۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابوعلی، از محمد بن حسن، از حسین بن راشد، از حسین بن علوان روایت کرده است که گفت: در مجلسی بودیم که در آن علم را طلب می‌نمودیم، و در بعضی از سفرها، خرجی من تمام شد. بعضی از رفقای ما به من گفت که: به کی امیدواری داری، از برای چاره آن‌چه بر تو فرود آمده است؟ گفتم که: به فلانی امیدواری دارم. گفت: به خدا سوگند که در این هنگام حاجت را بر نمی‌آورد و تو را به امید نمی‌رساند و مطلوب تو را روا نمی‌گرداند. گفتم: خدا تو را رحمت کند، تو چه می‌دانی؟ و این را از کجا می‌گویی؟ گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام مرا حدیث فرمود که: «در بعضی از کتاب‌های آسمانی خوانده است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگواری و بلندی که بر عرش خویش دارم، که امید هر صاحب‌امیدی را که به غیر من از مردمان دارد، قطع کنم به نومی‌دی. و هر آینه او را جامه خواری ببوشانم در نزد مردمان، و او را از قرب خویش دور کنم و در ناحیه‌ای اندازم، و او را از فضل (یا وصل) خویش دور گردانم. آیا در سختی‌ها به غیر من امیدواری دارد؟ با آنکه سختی‌ها در دست قدرت من است، غیر مرا امید دارد؟ و به فکر، در غیر مرا می‌کوبد؟ و حال آنکه کلید همه درها به دست من است، و همه آن درها بسته و در من گشوده است از برای هر که مرا بخواند؛ پس کیست آنکه به من امیدواری داشته از برای دفع مصیبت‌ها که به او رسیده، و من او را

(۱). طلاق، ۳.

(۲). ابراهیم، ۷.

(۳). غافر، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۱

در نزد آنها قطع کرده‌ام و امیدش را ناامید نموده‌ام؟ و کیست آنکه مرا امید داشته به جهت امر عظیمی، و من امید او را از خویش بریده‌ام؟ آرزوهای بندگان خویش را در نزد خویش نگاه داشته‌ام، پس به حفظ من راضی نشدند. و آسمان‌های خویش را پر کرده‌ام از فرشتگانی که به تسبیح و تنزیه من، ملال به هم نمی‌رسانند. و ایشان را امر کرده‌ام که درهای میان من و بندگان مرا نبندند؛ پس ایشان بر قول من اعتماد نکردند. آیا آنکه مصیبتی از مصیبت‌های من به او رسیده و در او را کوبیده، نمی‌داند که کسی غیر از من نمی‌تواند که آن را برطرف کند؟ و آن را مالک نمی‌شود، مگر بعد از رخصت من؟ پس مرا چه می‌شود، که او را چنان می‌بینم که از من غفلت دارد؟ به جود و بخشش خود به او عطا کردم، آن‌چه را که از من نخواست، بعد از آن، آن را از دستش گرفتم، و باز گردانیدن آن را از من نخواست و از غیر من خواست. آیا مرا چنان می‌بینید که به عطا ابتدا می‌کنم پیش از خواهش، بعد از آن، از من خواهش می‌شود و سائل خود را اجابت نمی‌کنم؟ آیا بخیل من، که بنده‌ای من را بخیل یابد یا نسبت به بخل دهد؟ یا جود و کرم از برای من ثابت نیست؟ یا عفو و رحمت به دست من نیست؟ یا من محل آرزوها نیستم، که همه امیدها در

ساحت عزت و قدرت من فرود آید؟ پس کی غیر از من آنها را قطع می‌کند؟ آیا امیدواران نمی‌ترسند که به غیر من امیدواری دارند؟! پس اگر همه اهل آسمان‌ها و اهل زمین من، امیدواری داشته باشند، و هر یک از ایشان را، مثل آنچه همه ایشان امیدواری دارند عطا کنم، از ملک و پادشاهی من، مانند عضوی از اعضای مورچه‌ای کم نشود. و چگونه ملک و مملکتی که من قیّم آنم کم شود؛ پس زهی سختی از برای آنها که از رحمت من نومیدند، و زهی شدت از برای کسی که مرا نافرمانی کند و از من و عذاب من غافل باشد و نترسد».

۸/۱۵۹۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از عیاد بن یعقوب رواجی، از سعید بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: با موسی بن عبدالله در ینع بودیم. و در بعضی از سفرها خرجی من تمام شد. بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام به من گفت: که را امیدواری داری، از برای آنچه بر تو فرود آمده است؟ گفتم: موسی بن عبدالله.

گفت: در این هنگام، حاجت روا نمی‌شود، و مطلوبت برآورده نمی‌شود. گفتم که: اینکه می‌گویی، چرا؟ گفت: زیرا که در بعضی از کتاب‌های پدرانم یافتیم که خدای عز و جل می‌فرماید: و مثل حدیث گذشته را ذکر کرد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! این را بگو تا بنویسم؛ پس او

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۳

گفت و من نوشتم. و گفتم: نه، به خدا سوگند که بعد از این، هرگز حاجتی را از او نمی‌خواهم.

باب در بیان خوف و رجا

۳۳. باب در بیان خوف و رجا «۱»

۱/۱۵۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره، یا پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: در وصیت لقمان چه بود؟ فرمود که: «در آن چیزها بود که مردم را به تعجب می‌آورد. و عجیب‌ترین آن‌چه در آن وصیت بود، این است که به پسرش گفت که: از خدای عز و جل چنان بترس که اگر با نیکی و ثواب جنّ و انس به نزد آن جناب آیی، تو را عذاب خواهد کرد. و خدا را چنین امید بدار که اگر با گناهان جنّ و انس به نزد او آیی، تو را رحمت خواهد کرد». بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پدرم علیه السلام می‌فرمود که: هیچ بنده‌ای مؤمنی نیست، مگر آنکه در دلش دو نور هست، یکی نور خوف، و دیگری نور رجا. که اگر این را بسنجند، بر آن زیادتی نکند، و اگر آن را بسنجند، بر این زیادتی نکند».

۲/۱۶۰۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق! چنان از خدا بترس که گویا تو او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. و اگر چنین دانی که او تو را نمی‌بیند، کافر شده‌ای. و اگر می‌دانی که او تو را می‌بیند و معصیت را از برای او ظاهر می‌کنی و در حضور آن جناب مرتکب گناه می‌شوی، او را از همه نظرکنندگان بر خویش، سهل‌تر و خوارتر قرار داده‌ای».

۳/۱۶۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیشم بن واقد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که از خدا بترسد، خدا هر چیزی را از او بترساند. و هر که از خدا نترسد، خدا او را از هر چیزی بترساند».

۴/۱۶۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حمزه بن عبدالله جعفری، از جمیل بن درّاج، از ابوحمزه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و خوف، ترسیدن و رجا، امید داشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۵

فرمود که: «هر که خدا را بشناسد، از خدا می‌ترسد، و هر که از خدا می‌ترسد، نفس او به دنیا رغبت نمی‌کند و آن را ترک می‌نماید».

۵ / ۱۶۰۳. از او، از ابن ابی‌نجران، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: گروهی گناهان را مرتکب می‌شوند و می‌گویند: امید داریم. و پیوسته همچین می‌باشند، تا مرگ بر ایشان وارد شود. فرمود که:

«این گروه، گروهی هستند که در آرزوها خود را حرکت می‌دهند و به آن میلی می‌نمایند، دروغ گفتند، ایشان امیدوار نیستند؛ چرا که، هر که چیزی را امید داشته باشد، آن را جستجو می‌کند، و هر که از چیزی بترسد، از آن می‌گریزد».

۶ / ۱۶۰۴. و علی بن محمد این را روایت کرده و مرفوع ساخته و گفته است که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی از دوستان و موالیان شما در گناهان واقع می‌شوند و می‌گویند: امیدواریم. فرمود: «دروغ می‌گویند. ایشان دوستان ما نیستند، بلکه این جماعت گروهی هستند که آرزوها ایشان را میل داده و به حرکت درآورده است. هر که چیزی را امید داشته باشد، از برای تحصیل آن کار می‌کند، و هر که از چیزی می‌ترسد، از آن می‌گریزد».

۷ / ۱۶۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از صالح بن حمزه آن را مرفوع ساخته، و گفته که، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از جمله عبادت خدا آن است که، کسی سخت از خدای عز و جل بترسد. خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)، و ترجمه آن مذکور شد، «۲» و آن جناب جلّ ثناؤه فرموده است که: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ» (۳)؛ یعنی: «پس مترسید از مردمان، و بترسید از من». و آن جناب - تبارک و تعالی فرموده است که: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۴)؛ یعنی: «و هر که بترسد از خدا، خدا از برایش قرار می‌دهد جای بیرون شدن را؛ یعنی: خلاصی از اندوه دنیا و آخرت». راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که دوستی شرف و بزرگواری و آوازه، در دل کسی که ترسان و لرزان باشد، نمی‌باشد».

(۱). فاطر، ۲۸.

(۲). و از میان بندگان خدا تنها دانایان از او می‌هراسند.

(۳). مائده، ۴۴.

(۴). طلاق، ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۷

۸ / ۱۶۰۶. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن حسین، از محمد بن سنان، از ابوسعید مکاری، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - روایت کرده است که فرمود: «مردی با کسان خود به کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست. و از کسانی که در کشتی بودند کسی از غرق نجات نیافت، مگر زن آن مرد که بر تخته‌ای از تخته‌های کشتی بند شد و نجات یافت و رفت تا به جزیره‌ای از جزیره‌های دریا پناه برد. و در آن جزیره مردی بود که راهزنی می‌نمود و از برای خدا حرمتی را وا نگذاشته بود، مگر آنکه هتک آن کرده، جمیع فسوق و معاصی را به جا آورده بود. و آن فاسق به آمدن آن زن دانا نشد، و مگر در حالی که آن زن بر بالای سرش ایستاده بود؛ پس سر خود را به سوی آن زن بلند کرد و گفت که: انسانی یا جن؟ آن زن گفت: انسانم؛ پس آن مرد فاسق یک سخن با او نگفت، تا آنکه نسبت به او نشست، در حالی که مرد نسبت به زن

خویش می‌نشیند (یعنی در میان دو پایش نشست و به صورت مُجامع درآمد). و در هنگامی که قصد کرد که با آن زن درآمزد، (زن) به لرزه درآمد و مضطرب گردید. فاسق گفت: تو را چه می‌شود که می‌لرزی؟
گفت که: از این می‌ترسم. و به دست خویش به جانب آسمان اشاره کرد (یعنی از خدا می‌ترسم). گفت که: هیچ مرتبه از این کار کرده‌ای؟ گفت: نه سوگند به عزّت خدا. گفت که:

تو چنین می‌ترسی و هرگز از این کار نکرده‌ای، و خود به اختیار خود این کار نمی‌کنی؛ بلکه من تو را به جبر بر این داشته‌ام، پس به خدا سوگند که من به این ترس و بیم، از تو اولی و احقّم).

حضرت فرمود: «پس برخاست، و هیچ چیز به جا نیاورد و ترک آن عمل کرد و به سوی اهل خود برگشت. و او را قصد و همتی نبود، مگر توبه و بازگشت به سوی خدا؛ پس در بین آنکه می‌رفت، ناگاه راهبی به او برخورد که در آن راه می‌رفت. و چون پاره‌ای راه رفتند، آفتاب که بر ایشان تابیده بود، بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که: خدا را بخوان و دعا کن که ابری بفرستد، تا بر سر ما سایه افکند، که آفتاب بر ما تابیده و بسیار گرم شده. جوان گفت که: هیچ خوبی را از برای خویش در نزد پروردگار نمی‌دانم، که به سبب آن جرأت کنم بر آنکه از او چیزی بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین می‌گویی. گفت:

آری؛ پس راهب شروع کرد که دعا می‌کرد و جوان آمین می‌گفت؛ پس چیزی نبود که سریع‌تر باشد از آن که پارچه ابری بر سر ایشان سایه افکند- یعنی بلافاصله ابر ایشان را سایه کرد-.

پس ایشان زمانی دور و دراز، از آن روز، در زیر سایه آن ابر رفتند. بعد از آن، راه

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۹

بعد از آن، راه ایشان جدا شد، که بر سر دو راه رسیدند. بعد از آن، جوان راهی را پیش گرفت و در آن روان شد. و راهب راه دیگر را پیش گرفت و در آن رفت. دیدند که آن ابر با جوان می‌رود. راهب گفت که: تو از من بهتری و دعا از برای تو مستجاب شد، و از برای من مستجاب نشد؛ پس مرا خبر ده که قصّه تو چیست؟ و بگو چه کار کرده‌ای؟ جوان خبر آن را به راهب گفت. راهب گفت که: خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده، به جهت آنکه ترس او در دلت داخل شد؛ پس بنگر که در زمان آینده چگونه خواهی بود».

۹ / ۱۶۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از حمزه بن حرمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آن‌چه حفظ شد از خطبه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله آن است که فرمود: ای گروه مردمان! شما را نشانه‌ها است، پس به نشانه‌های خویش منتهی شوید. و شما را عاقبتی است؛ پس به نهایت و آخر خویش برسید، مگر اینکه مؤمن عمل می‌کند در میان دوترس؛ یعنی میان مدّتی که گذشت، نمی‌داند که خدا در آن چه کرده، و مدّتی که باقی مانده، نمی‌داند که خدا در آن چه مقدر خواهد فرمود. پس باید که بنده مؤمن، از خود برای خود فرا گیرد، آن‌چه را که باید فرا گرفت. و از دنیا برای آخرت خویش ذخیره کند، و اینها را در زمان جوانی، پیش از پیری، و در هنگام زندگی، پیش از مردن، به جا آورد؛ پس سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که جان محمد به دست قدرت او است، که بعد از دنیا چیزی نیست که رضامندی خدا به آن حاصل شود، و بعد از آن خانه‌ای نیست، مگر بهشت یا دوزخ».

۱۰ / ۱۶۰۸. از او، از احمد، از ابن محبوب، از داود رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) که فرمود: «هر که بداند که خدا او را می‌بیند، و آن‌چه می‌گوید، می‌شنود، و آن‌چه را که می‌کند، از خوبی یا بدی، می‌داند، و همین او را از اعمال زشت منع کند، چنین کسی همان است که از مقام؛ یعنی قیام و ایستادن حضرت پروردگار خویش ترسیده، و نفس خود را از هوا و هوس باز داشته است». و بنابراین ترجمه آیه این می‌شود که: «هر که بترسد از

محافظت و نگهداری پروردگار

(۱). الرحمن، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۱

خویش، (و به این جهت جرأت بر معصیت نکند)، در بهشت است.

۱۱/۱۶۰۹. از او، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابن مسکان، از حسن بن ابی ساره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مؤمن، در حقیقت مؤمن نمی باشد، تا ترسان و امیدوار باشد. و ترسان و امیدوار نمی باشد، تا عمل کند به آنچه می ترسد و امید دارد».

۱۲/۱۶۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از فضیل بن عثمان، از ابو عبیده حدّاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن در میان دو ترس است:

یکی ترس گناهی که گذشته است، نمی داند که خدا در آنچه کرده است؛ و دیگری ترس عمری که باقی مانده است، نمی داند که در آنچه کسب می کند از اموری که موجب هلاکت او است؛ پس او هیچ روز صبح نمی کند، مگر آنکه ترسان است، و چیزی او را به اصلاح نمی آورد، مگر ترس خدا».

۱۳/۱۶۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام می فرمود: ...» تا آخر آنچه در آخر حدیث اول این باب گذشت.

باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای داشتن

۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن

۱/۱۶۱۲. چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از داود بن کثیر از ابو عبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خدای تبارک و تعالی فرموده است که: باید عمل کنندگان، بر عمل های خود که آنها را برای من به جا می آورند، اعتماد نداشته باشند؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند، و خویشتن را در مدّت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند، مقصیر باشند، و در عبادتی که کرده اند، به کنه و پایان عبادت من نرسند، در [برابر] آنچه در نزد من طلب می کنند، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت های من است، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من، ولیکن به رحمت و مهربانی من وثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظنّ و گمان نیک به من داشتن، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۳

نزد این اعتقاد، ایشان را دریابد، و رضای من، ایشان را به من رساند، و آمرزش من، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان، و به این نام، خود را نامیده ام».

۲/۱۶۱۳. ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود- در حالی که آن حضرت، بر بالای منبر خویش بود- که: سوگند یاد می کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که هرگز به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت عطا نشده، مگر به گمان نیکی که به خدا داشته باشد، و به امیدش از آن جناب، و خوش خلقی که داشته، و به باز ایستادن از غیبت مؤمنان. و سوگند یاد می کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و طلب آمرزش گناهان عذاب نمی کند، مگر به بدگمانی او

به خدا، و تقصیر کردنش در امید داشتن به خدا، و به بدخلقی که داشته باشد، و به غیبت کردن مؤمنان. و سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که گمان هیچ بنده مؤمنی به خدا نیکو نباشد، مگر آنکه خدا در نزد گمان بنده‌ای مؤمن خود باشد، و بر وفق گمانش با او عمل نماید؛ زیرا که خدا کریم است و همه خوبی‌ها به دست قدرت او است، و شرم می‌کند که بنده مؤمن او چنان باشد که گمان نیک به او برده باشد؛ پس گمان و امید او را خلاف کند، و به خلاف آنها با او عمل نماید؛ پس گمان خود را به خدا نیکو کنید، و به سوی او رغبت نمایید».

۱۶۱۴/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابوالحسن، حضرت امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: «گمان خویش را به خدا نیکو کنید؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: من در نزد گمان بنده مؤمن خودم، و بر وفق گمانش به من با او رفتار می‌کنم. اگر گمانش خوب است، جزای او خوب باشد، و اگر بد است، بد باشد».

۱۶۱۵/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «گمان نیک به خدا داشتن، آن است که غیر خدا را امید نداشته باشی، و ترسی، مگر از گناهان خویش».

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۵

باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا

۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا

۱۶۱۶/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از سعد بن ابی‌خلف، از ابوالحسن - حضرت امام موسی کاظم علیه السلام - روایت کرده است که گفت:

حضرت به بعضی از فرزندان خویش فرمود که: «ای فرزند عزیز من! بر تو باد که سعی و کوشش نمایی و خود را از حد تقصیر بیرون نبری در عبادت و طاعت خدای عز و جل، چنان ندانی که در این باب کوتاهی نکرده‌ای؛ زیرا که کسی نمی‌تواند که او را عبادت کند، چنانچه حق عبادت او است، و آن جناب سزاوار آن است».

۱۶۱۷/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از بعضی از مردم عراق، از محمد بن مثنیٰ حضرمی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «ای جابر! خدا تو را از ناتمامی و کوتاهی کردن بیرون نبرد» (یعنی تو را توفیق دهد که عبادت خویش را ناقص، و خود را مقصر دانی).

۱۶۱۸/۳. از او، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «مردی در میانه بنی اسرائیل، چهل سال خدا را عبادت کرد. بعد از آن، تقرب جست به خدا و قربانی کرد. از او قبول نشد. پس با نفس خود گفت که: این امر به تو نرسید، مگر از خودت. و گناه نیست، مگر از برای تو». حضرت فرمود: «پس خدای تبارک و تعالی به سوی او وحی فرمود که: مذمت کردن تو نفس خود را، از عبادت چهل سالهات بهتر است».

۱۶۱۹/۴. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از فضل بن یونس، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «این را بسیار بگو: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ؛ یعنی: «بار خدایا! مرا از جمله عاریت داده‌شدگان مگردان، و مرا از حد تقصیر بیرون مبر». عرض کردم: اما عاریت داده‌شدگان را شناخته و دانسته‌ام که ایشان کیستند. مردی، دین را به عاریت به او می‌دهند، پس از آن بیرون می‌رود. بفرما که معنی اینکه مرا از حد تقصیر بیرون مبر، چیست؟ فرمود: «هر عملی که به آن رضای خدای عز و جل را خواسته باشی، در باب آن، در پیش خود مقصر باش. و چنان بدان که در آن کوتاهی کرده‌ای؛ زیرا که همه مردمان، در اعماق خویش،

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۷

میان خود و خدا مقصّرند، مگر کسی که خدای عز و جل او را نگاه داشته باشد».

باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری

۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری

۱/۱۶۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد برادر عزام، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مذهب‌های باطله، شما را به جایی نبرد و اعتقاد باطل به هم مرسانید؛ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست، مگر کسی که خدای عز و جل را اطاعت کند».

۲/۱۶۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان! به خدا سوگند که چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک گرداند، و از آتش جهنم شما را دور سازد، مگر آنکه شما را به آن امر کردم. و چیزی نیست که شما را به آتش جهنم نزدیک گرداند، و شما را از بهشت دور سازد، مگر آنکه شما را از آن نهی کردم. بدانید و آگاه باشید! که جبرئیل امین در دل من دمید که هیچ تنی نمی‌میرد، تا آنکه روزی خود را کامل گرداند، و تمام و کمال به او برسد؛ پس از خدا پرهیزید و در جستن روزی نیکویی کنید. و دیرشمردن چیزی از روزی، یکی از شما را بر این ندارد که آن را طلب کند به آنچه حلال نباشد؛ زیرا که نمی‌توان رسید به آنچه در نزد خدا است، مگر به طاعت او».

۳/۱۶۲۲. ابوعلی اشعری، از محمد اشعری، از محمد بن سالم و احمد بن ابی عبدالله، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: حضرت به من فرمود که: «ای جابر! آیا کسی که تشیع را بر خود می‌بندد، اکتفا می‌کند به اینکه بگوید ما اهل بیت را دوست می‌دارد؟ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست، مگر کسی که از خدا پرهیزد و او را اطاعت کند. و شیعیان ما شناخته نمی‌شدند ای جابر، مگر به تواضع و فروتنی و اظهار خشوع و امانت، و بسیاری یاد خدا، و روزه و نماز، و نیکی با پدر و مادر، و بازجویی و رعایت همسایگان، از فقیران و اهل درویشی و بیچارگان، و قرض‌داران و یتیمان، و به راستگویی، و تلاوت قرآن، و بازداشتن زبان‌ها بر مردمان، مگر از خوبی؛ و امینان خویشان خویش بودند، در همه چیز». جابر می‌گوید

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۹

که: عرض کردم: یا بن رسول الله! ما امروز کسی را به این صفت نمی‌شناسیم. فرمود که:

«ای جابر! البته مذهب‌های باطله تو را به جایی نبرد، و به آنچه هر کس می‌گوید، اعتقاد نکنی. مردی پنداشته که می‌گوید: علی را دوست می‌دارم و به آن حضرت موالات می‌ورزد، و با این حال چنان نمی‌باشد، که بسیار عمل را به جا آورد، و او را همین گفتار کفایت می‌کند؛ پس اگر بگوید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارم، بهتر باشد؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است. بعد از آن، سیرت و طریقه آن حضرت را پیروی نکند، و به سنت آن حضرت عمل ننماید. دوستی او با آن حضرت هیچ نفعی به او نمی‌رساند؛ پس از خدا پرهیزید و عمل کنید از برای تحصیل آنچه در نزد خدا است، که در میان خدا و کسی، خویشی نیست. و دوست‌ترین بندگان به سوی خدای عز و جل، پرهیزگارترین ایشان، و عمل‌کننده‌ترین ایشان است به طاعت آن جناب. ای جابر! به خدا سوگند که تقرب جسته نمی‌شود به سوی خدای تبارک و تعالی، مگر به طاعت. و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست، و کسی را بر خدا حجتی نه. هر که خدا را فرمانبردار باشد، دوست ما است، و هر که خدا را نافرمان باشد، دشمن ما است. و به دوستی ما نمی‌توان رسید، مگر به عمل و پارسایی».

۴/۱۶۲۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون روز قیامت شود، جماعتی از مردمان برخیزند و بر در بهشت آیند، و در بهشت را بزنند؛ پس به ایشان گفته شود که: شما کیستید؟ در جواب گویند که: ما ایم، اهل صبر. به ایشان گفته شود که: بر چه چیز صبر کردید؟ می گویند که: بر طاعت خدا صبر می کردیم و آن را به عمل می آوردیم، و از نافرمانی خدا صبر می نمودیم و مرتکب آن نمی شدیم؛ پس خدای عز و جل می فرماید که: راست گفتند، ایشان را داخل بهشت گردانید. و این است معنای قول خدای عز و جل: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱)؛ یعنی: «جز این نیست که تمام داده می شوند صبرکنندگان مزد خویش را، بی آنکه حسابی از برای ایشان باشد».

(و بعضی گمان کرده اند که معنای آن، این است که: مزد بی شمار و اندازه به ایشان دهند،

(۱). زمر، ۱۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۱

یا آن چه گمان نکنند و نیندارند).

۵/۱۶۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از فضیل بن عثمان، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

هیچ عملی با پرهیزگاری کم نمی باشد، و چگونه کم باشد، آن چه قبول در گاه خدا می شود؟!».

۶/۱۶۲۵. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از عمرو بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای گروه شیعیان، که شیعه آل محمدید! چون بالش و فرش میانه باشید، که غالی به سوی شما باز گردد، و تالی به شما برسد و ملحق شود» / پس مردی از جمله انصار که او را سعد می گفتند، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! غالی چیست و چه صفت دارد؟ فرمود که: «گروهی هستند که در شأن ما می گویند، آن چه را که ما در حق خویش نمی گویم؛ پس این گروه از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم». عرض کرد که: تالی چیست؟ فرمود: «آن کس که جویای خیر است و اراده آن دارد، کسی او را به خیر می رساند و بر آن مزد داده می شود». بعد از آن، رو به ما آورد و فرمود:

«به خدا سوگند که با ما از جانب خدا برات بیزاری از آتش جهنم نیست، و در میانه ما و خدا خویشی نمی باشد، و نه ما را بر خدا حجتی است، و به سوی خدا تقرّب نمی جویم، مگر به طاعت؛ پس هر که از شما خدا را فرمانبردار باشد، دوستی ما او را نفع می بخشد، و هر که از شما خدا را نافرمان باشد، دوستی ما او را نفع نمی ماند». و دو مرتبه فرمود: «وای بر شما، فریفته مشوید!».

۷/۱۶۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از مفضل بن عمر که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم؛ پس عمل های نیک را ذکر کردیم. گفتم که: من عملم بسیار ضعیف و کم است. حضرت فرمود که: «این را مگو و از خدا آمرزش طلب کن». بعد از آن به من فرمود که: «کمی از عمل که با پرهیزگاری باشد، بهتر است از بسیاری که بی پرهیزگاری باشد».

عرض کردم که: چگونه بسیار می باشد بی پرهیزگاری. فرمود: «آری، مانند آنکه مردی طعام خویش را به مردم می خوراند، و با همسایگان خود نرمی و مدارایی می نماید، و منزلش پایمال و لگدکوب مردم می شود- که کنایه است از بسیاری میهمان و میهمانی کردن-؛ پس هرگاه دری از حرام از برایش بلند و گشوده شود، در آن داخل شود، و این عملی است بی تقوی. و دیگری هست که هیچ یک از اینها در نزد او نیست؛ پس چون دری از حرام

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۳

از برایش گشوده شود، در آن داخل نمی‌شود».

۸ / ۱۶۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابوداود مسترق، از محسن میثمی، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا هیچ بنده‌ای را از خواری گناهان به سوی عزت تقوی نقل نفرموده، مگر آنکه بی‌مال او را غنی گردانیده، و بی‌عشیره و قبیله او را عزیز و غالب ساخته، و بی‌انسانی او را انیس و مونس داده است».

باب در بیان ورع و پارسایی

۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی

۱ / ۱۶۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابوالمعز، از زید شحام، از عمرو بن سعید بن هلال ثقفی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: من تو را ملاقات نمی‌کنم، مگر در چند سال یکبار؛ پس مرا به چیزی خبر ده، که آن را بگیرم و به آن عمل کنم. فرمود: «وصیت می‌کنم تو را به پرهیز کردن از عذاب خدا، و پارسایی و سعی و کوشش در طاعت. و بدان که سعی‌ای که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی‌بخشد».

۲ / ۱۶۲۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از حدید بن حکیم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید، و دین خویش را به پارسایی محافظت کنید».

۳ / ۱۶۳۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام ما را موعظه فرمود و پند داد، و به چیزی چند امر نمود، و ما را در دنیا بی‌رغبت گردانید. بعد از آن فرمود: «بر شما باد به پارسایی؛ زیرا که به آن‌چه در نزد خدا است نمی‌توان رسید، مگر به پارسایی».

۴ / ۱۶۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابوجمیل از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سعی‌ای که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی‌بخشد».

۵ / ۱۶۳۲. از او، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از حسن بن زیاد صیقل، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که سخت‌ترین عبادت‌ها،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۵

پارسایی کردن است».

۶ / ۱۶۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت: ابوالصباح کنانی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: در باب تو از مردم چه می‌کشیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چیست آن‌چه در خصوص من از مردم می‌کشی؟» عرض کرد که: پیوسته در میان ما و مردی از ایشان سخنی واقع می‌شود؛ پس می‌گویند که: جعفری خبیث است - یعنی مردی است پلید، از اصحاب جعفر بن محمد - حضرت فرمود که: «مردم شما را به من سرزنش می‌کنند؟» ابوالصباح به آن حضرت عرض کرد: آری. فرمود: «به خدا سوگند که آنکه جعفر را پیروی می‌کند از شما، بسیار کم است. جز این نیست که اصحاب من کسانی هستند که پارسایی ایشان سخت باشد، و از برای آفریدگار خویش عمل کنند و ثواب او را امید داشته باشند، این گروهند که اصحاب من‌اند».

۷ / ۱۶۳۴. حنان بن سدیر، از ابوساره غزال، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: ای فرزند آدم! آن‌چه را که من بر تو حرام گردانیده‌ام اجتناب کن، تا از جمله پارساترین مردمان باشی».

۸ / ۱۶۳۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از جعفر بن غیاث که

گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از پارسای از مردم که آن کیست؟ فرمود که: «آنکه از محرماتِ خدای عز و جل پارسایی ورزد».

۹ / ۱۶۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از ابواسامه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر تو باد به پرهیز کردن از خدا و پارسایی و کوشش و راستیِ خبر، که در آن دروغ‌نگویی، و ادای امانت و خوش‌خلقی و خوش‌همسایگی کردن. و خوانندگان مردم باشید به سوی خویش به غیر زبان‌های خود (و مراد این است که اعمال نیک را به جا آورید تا مردم پیرو شما گردند، نه آنکه به زبان آنها را مدح کنید، و خود نکنید)، و باعث زینت و آرایش باشید، و موجب شین و عیب کردن مردمان باشید. و بر شما باد که رکوع و سجود را طول دهید؛ زیرا که چون یکی از شما رکوع و سجود را طول دهد، شیطان از پشت سرش آواز دهد و بگوید که: ای وای بر او! که او فرمان برد و من نافرمانی کردم، و سجده کرد و من سرباز زدم».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۷

۱۰ / ۱۶۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن ابی‌زید، از پدرش روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که عیسی بن عبدالله قمی داخل شد؛ پس حضرت به او فرمود: «مرحبا، خوش آمدی!» و او را نزدیک به خود نشانید. بعد از آن فرمود که: «ای عیسی بن عبدالله! از ما نیست و کرامتی ندارد، هر که در شهری باشد که صد هزار کس یا زیادتر در آن باشند، و در آن شهر یک کس از او پارسا تر باشد».

۱۱ / ۱۶۳۸. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابو کهمس، از عمرو بن سعید بن هلال روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا وصیت کن و بفرما که مرا چه کار باید کرد؟ فرمود: «تو را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن از خدا و ترسیدن از عذاب او، و به پارسایی کردن و کوشش کردن در طاعت. و بدان که کوششی که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی‌بخشد».

۱۲ / ۱۶۳۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوالصباح کنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما را یاری کنید به پارسایی؛ زیرا که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند از شما با پارسایی، او را فرجی خواهد بود در نزد خدای عز و جل. به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱)». «۲» و سخن در آیه، در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت. و حضرت فرمود: «پس از ما است پیغمبر، و از ما است صدیق و شهیدان و صالحان».

۱۳ / ۱۶۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما مردی را مؤمن نمی‌شماریم، تا آنکه همه آن‌چه را که به آن امر کرده‌ایم، پیرو و خواهان باشد. بدانید و آگاه باشید! که از جمله پیروی کردن فرمان ما و اراده داشتن آن، پارسایی است. پس به آن آراسته شوید، تا خدا شما را رحمت کند، و به آن بر جگر دشمنان ما زنید، که جگر ایشان بسوزد، (و بنا بر بعضی از نسخ کافی (۳)، به آن با ایشان مکر کنید) تا خدا شما را از خاک بردارد و بلند گرداند».

(۱). نساء، ۶۹.

(۲). و مطیعان خدا و پیامبرش، با کسانی اند که خدا به آنان نعمت داده است، یعنی پیغمبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و چه همراهان نیکویی!

(۳). در برخی نسخ به جای «کبدو» «کیدوا» است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۹

۱۴/۱۶۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از علاء، از ابن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خوانندگانِ مردم باشید به غیر زبان‌های خویش، تا پارسایی و کوشش و نماز و خوبی را از شما ببینند؛ زیرا که آن باعث خواندنِ ایشان است به سوی حق».

۱۵/۱۶۴۲. حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از محمد بن حمزه علوی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا عبیدالله بن علی از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «بسیاری از اوقات از پدرم علیه السلام می‌شنیدم که می‌فرمود: از شیعه ما نیست هر که زنان مخدره که در پس پرده نشسته‌اند، در پرده‌های خویش، به پارسایی او، با یکدیگر سخن نگویند». (و این کنایه است از انتشار پارسایی؛ زیرا که زنان پرده‌نشین تا چیزی مشهور نشود به آن اطلاع به هم نمی‌رسانند، به خلاف زنان برزه «۱» و مردان)، تتمه حدیث: «و از دوستان ما نیست هر که در ده یا شهری باشد، که ده‌هزار مرد در آن باشند، و در میان ایشان خلقی از برای خدا باشد که از او پارسا تر باشد».

باب در بیان عفت

۳۸. باب در بیان عفت «۲»

۱/۱۶۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا پرستیده نشد به چیزی که از عفت شکم و فرج بهتر باشد» (که در باب خورد و مجامعت مرتکب حرامی نشود).

۲/۱۶۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدر، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که بهترین عبادت‌ها، عفت شکم و فرج است».

۳/۱۶۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرمود که: بهترین عبادت‌ها پرهیز کردن از حرام است».

(۱). یعنی زنانی که به کوی و برزن می‌آیند.

(۲). و عفت - به کسر عین و فتح فاء مشدده - به معنی پرهیزگاری است، چون تقوی، ولیکن مخصوص است به پرهیز کردن در باب فرج و شکم، و تقوی شامل آنها و غیر آنها است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۱

۴/۱۶۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از نصر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از معلی - یعنی ابوعثمان - از ابوبصیر که گفت:

مردی به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: من عملم ضعیف است و روزه گرفتم کم، ولیکن امید دارم که غیر از حلال نخورم - یعنی آن چه می‌خورم حلال باشد - ابوبصیر می‌گوید که:

حضرت به آن مرد فرمود که: «کدام کوشش در طاعت از عفت شکم و فرج بهتر است».

۵/۱۶۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل آتش جهنم می‌شوند، دو چیز میان تهی است، یکی شکم و دیگری فرج».

۶/۱۶۴۸. و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که از آنها بعد از

خود بر ائمتّم می‌ترسم: گمراهی بعد از معرفت، و فتنه‌های گمراه‌کننده، و خواهش شکم و فرج». (۱)

۷/۱۶۴۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از بعضی از اصحاب خویش، از میمون قداح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هیچ عبادتی نیست که از عفتِ شکم و فرج بهتر باشد».

۸/۱۶۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ عبادتی نیست که در نزد خدا از عفتِ شکم و فرج بهتر باشد».

باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرّماتِ الهی

۳۹. باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرّماتِ الهی

۱/۱۶۵۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از داود بن کثیر رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۲) که فرمود: «هر که بداند که خدا او را می‌بیند، و آن‌چه می‌گوید، می‌شنود، و آن‌چه را که می‌کند، از خوبی یا بدی، می‌داند، و همین او را از اعمال زشت منع کند، چنین کسی همان است که از مقام، (یعنی قیام و ایستادن) حضرت پروردگار خویش ترسیده، و نفس خود را

(۱). و این حدیث در نسخه شهید ثانی شیخ زین الدین - علیه الرّحمه - موجود نبود. (مترجم)

(۲). الرحمن، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۳

از هوا و هوس باز داشته است».

۲/۱۶۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر سه چشم؛ چشمی که در راه خدا بیدار خوابی کشیده باشد، و چشمی که از ترس خدا اشک باریده باشد، و چشمی که از محرّماتِ خدا پوشیده باشد».

۳/۱۶۵۳. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در آن‌چه خدای عز و جل به آن با موسی راز گفت، این بود که فرمود: ای موسی! تقرّب جویندگان به سوی من به چیزی تقرّب نجسته‌اند که مانند پارسایی از محرّمات من باشد، و به درستی که من بهشت‌های عدن را از برای ایشان مباح گردانم، و کسی را با ایشان شریک نگردانم».

۴/۱۶۵۴. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از ابوعمیده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سخت‌ترین آن‌چه خدا بر خلق خود واجب گردانیده است، که خدا را بسیار یاد کنند». بعد از آن فرمود که: «مقصود من از یاد خدا «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، و هر چند که این قول از جمله یاد خدا باشد، ولیکن مراد از آن، یاد کردن خدا است در نزد آن‌چه حلال و حرام گردانیده، پس اگر طاعت باشد، به آن عمل کند، و اگر معصیت باشد، آن را وا گذارد».

۵/۱۶۵۵. ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (۱)؛ یعنی: «و قصد کردیم به سوی آن‌چه کردند، از کرداری که در صورت، نیکو نماید (چون صله رحم و میهمان‌داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و مانند آن). پس گردانیدیم آن را ذره یا غبار پراکنده یا خاکستر بر باد داده، که ثوابی بر آن

مترتب نشود». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که عمل‌های ایشان از جامه‌های مصری سفیدتر بود، ولیکن چنان بودند که هرگاه حرامی از برای ایشان رو می‌داد، آن را ترک نمی‌کردند».

(۱). فرقان، ۲۳.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۵

۱۶۵۶/۶. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که معصیت خدا را ترک کند به جهت ترسِ خدای - تبارک و تعالی -، خدا او را در روز قیامت خوشنود گرداند».

باب در بیان ادای واجبات خدا

۴۰. باب در بیان ادای واجباتِ خدا

۱۶۵۷/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از ابو حمزه ثمالی که گفت: حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود که: «هر که عمل کند به آنچه خدا بر او واجب گردانیده، از جمله بهترین مردمان است».

۱۶۵۸/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «اضْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی: صبر کنید بر واجبات خدا».

۱۶۵۹/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از حمّاد بن عیسی، از ابوالسّفاتج، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل:

«اضْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا». که آن حضرت فرمود: «صبر کنید بر واجبات و یکدیگر را بدارید بر صبر کردن بر مصیبت‌ها، و مرابطه کنید بر ائمه - علیهم السلام -، و در کوی ایشان مقیم باشید به جان و مال و غیر آن».

و در روایت ابن‌محبوب از ابوالسّفاتج این زیادتیی نیز هست که: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (۲)؛ یعنی: و «پرهیزید خدا را که پروردگار شما است». و حضرت فرمود: «در آنچه بر شما واجب گردانیده است».

۱۶۶۰/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: عمل کن به واجباتِ خدا، تا از پرهیزگارترین مردمان باشی».

۱۶۶۱/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن‌فضّال، از

(۱). آل عمران، ۲۰۰.

(۲). طلاق، ۱.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۷

ابوجمیل، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - فرموده است که: بنده من اظهار دوستی ننموده به سوی من، به چیزی که دوست [داشتنی] تر باشد از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام».

باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن

۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن

۱/۱۶۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون مردی بر کاری از کارهای خیر باشد، باید که یک سال پیوسته بر آن باشد، بعد از آن اگر خواسته باشد، به سوی غیر آن منتقل شود، و این امر برای آن است که در شب قدر، در سالی که مشغول آن عمل است، آن‌چه خدا خواهد که باشد، خواهد بود.»

۲/۱۶۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حرّیز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «دوست [داشتنی] ترین اعمال به سوی خدای عز و جل، عملی است که بنده بر آن مداومت کند، و اگرچه کم باشد.»

۳/۱۶۶۴. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از فضالّه بن ایوب، از معاویّه بن عمّاد، از نجیّه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ چیز به سوی خدای عز و جل دوست [داشتنی] تر نیست از عملی که بر آن مداومت شود، و اگرچه کم باشد.»

۴/۱۶۶۵. از او، از فضالّه بن ایوب، از معاویّه بن عمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - می‌فرمود که: من دوست می‌دارم که مداومت کنم بر عمل، و اگرچه اندکی باشد.»

۵/۱۶۶۶. از او، از فضالّه، از علاء از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - می‌فرمود که: من دوست می‌دارم که بر پروردگار خویش وارد شوم، و عملم برابر و یکسان باشد، که پیوسته آن را به جا آورده باشم و بر آن مداومت کرده باشم.»

۶/۱۶۶۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد اسماعیل، از جعفر بن بشیر، از عبدالکریم بن عمرو، از سلیمان بن خالد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۹

فرمود: «پرهیز از آنکه واجبی را بر خویش واجب گردانی، و دوازده ماه از آن مفارقت نمایی.»

باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا

۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا

۱/۱۶۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن‌محبوب، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «در تورات نوشته است که، ای فرزندان آدم! خود را از برای بندگی کردن من فارغ ساز، تا من دل تو را پر کنم از بی‌نیازی و تو را به جستجوی خودت وا نگذارم. و بر من است که رخنه حاجتمندی تو را بیندم، و دل تو را از ترس خویش پر گردانم، و اگر خود را از برای عبادت من فارغ نسازی، دل تو را پر کنم از شغل دنیا که به آن پردازی، بعد از آن، رخنه احتیاج تو را نمی‌بینم و تو را به طلب خودت وا می‌گذارم.»

۲/۱۶۶۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - فرموده که: ای بندگان به غایت راستگوی من! در دنیا به عبادت من شاد و خوشحال باشید (یا به ناز و نعمت زیست کنید)، که شما در آخرت به سبب آن به ناز و نعمت زیست خواهید کرد.»

۳/۱۶۷۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین مردمان کسی است که به عبادتِ خدا عشق به هم رسانیده باشد؛ پس دست در گردن آن درآورد، و به دل خویش آن را دوست دارد، و به جسدِ خویش با آن مباشرت کند، که در میانه او و آن حائلی نباشد، و خود را از برای آن فارغ سازد؛ پس چنین کسی پروا ندارد که بر هر حالی صبح کند از دنیا؛ خواه بر وجه دشواری باشد و خواه بر وجه آسانی».

۴/۱۶۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از شاذان بن خلیل روایت کرده است که احمد گفت: از کتاب شاذان نوشتم به اسنادی از برای او که آن را مرفوع می‌ساخت به سوی عیسی بن عبدالله و گفت که: عیسی بن عبدالله به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که:

فدای تو گردم! عبادت چیست؟ فرمود: «نیتِ خوب به طاعت، از آن راه‌ها که خدا از آنها اطاعت می‌شود. ای عیسی! بدان و آگاه باش! که تو مؤمن نمی‌باشی، تا ناسخ را از منسوخ

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۱

بشناسی». عیسی می‌گوید: عرض کردم که: فدای تو گردم! معرفت ناسخ از منسوخ چه چیز است؟ می‌گوید که: حضرت فرمود: «آیا چنان نیستی که با امام، نفسِ خویش را توطین نموده، دل بر حسن نیت در طاعت او گذاشته باشی، پس آن امام از دنیا در می‌گذرد و امامی دیگر می‌آید؛ پس تو نفسِ خویش را توطین می‌کنی، و دل می‌گذاری بر حسن نیت در طاعتِ امام بعد». عیسی می‌گوید: عرض کردم: آری. فرمود که: «مراد از معرفت ناسخ از منسوخ این است».

۵/۱۶۷۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عبادت سه قسم است: گروهی هستند که خدای عز و جل را به جهت ترس، عبادت می‌کنند و این عبادت، عبادتِ بندگان (یعنی غلامان و کنیزان است که به جهت ترس از آقا و بی‌بی «۱» بعضی از اعمال را می‌کنند، که اگر نترسند، نمی‌کنند)، و گروهی هستند که خدای - تبارک و تعالی - را عبادت می‌کنند به جهت طلب ثواب و این عبادت، عبادتِ مزدوران است؛ و گروهی خدای عز و جل را عبادت می‌کنند به جهت آنکه او را دوست می‌دارند و این عبادت، عبادتِ آزادگان است، و این عبادت از همه عبادت‌ها بهتر است».

۶/۱۶۷۳. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چه زشت است درویشی بعد از توانگری، و چه زشت است گناه بعد از بیچارگی (چون ضعف آلت و کمی اسباب آن). و زشت‌تر از این، کسی است که خدا را عبادت کند، بعد از آن عبادتش را ترک کند».

۷/۱۶۷۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عاصم بن حمید، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود: «هر که عمل کند به آن‌چه خدا بر او واجب گردانیده، از جمله عبادت‌کننده‌ترین مردمان است».

باب در بیان نیت

۴۳. باب در بیان نیت

۱/۱۶۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از مالک بن عطیه، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - روایت کرده است که فرمود: «هیچ عمل

(۱). بی بی یعنی زن مالک و ارباب.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۳

درستی دست به هم نمی‌دهد، مگر نیت».

۱۶۷۶ / ۲. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: نیت مؤمن از عملش بهتر است، و نیت کافر از عملش بدتر، و هر عمل‌کننده بر نیت خویش عمل می‌کند».

۱۶۷۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که بنده مؤمن فقیر می‌گوید: ای پروردگار من! مرا روزی کن تا آنکه چنین و چنین از نیکی و راه‌های خیر را به جا آورم؛ پس هر گاه خدای عز و جل این را از او بداند، با صدق نیت که در دلش چنین بوده و غیر از رضای خدا چیزی از امور دنیا در نظر نداشته، خدا از برایش از مزد می‌نویسد، مانند آنچه از برایش می‌نوشت، اگر آن را به عمل می‌آورد. به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است».

۱۶۷۸ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن اسباط، از محمد بن اسحاق بن حسین بن عمرو، از حسن بن ابان، از ابوبصیر که گفت:

سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حد و اندازه عبادتی که هر گاه فاعل آن، آن را به فعل آورد، آنچه باید به جا آورده است. فرمود که: «حسن نیت در طاعت».

۱۶۷۹ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از احمد بن یونس، از ابوهاشم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که اهل جهنم در جهنم مخلد می‌باشند؛ زیرا که نیت‌های ایشان در دار دنیا این بود که اگر در دنیا مخلد باشند، همیشه خدا را نافرمانی کنند. و جز این نیست که اهل بهشت در بهشت مخلد می‌باشند؛ زیرا که نیت‌های ایشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی باشند، همیشه خدا را اطاعت کنند؛ پس به سبب نیت‌ها، این جماعت و آن جماعت در ثواب و عقاب بهشت و دوزخ مخلد شده‌اند». بعد از آن قول خدای - تعالی را تلاوت فرمود که: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (۱) و فرمود: «یعنی هر کسی عمل می‌کند بر نیت خویش».

(۱). اسراء، ۸۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۵

باب

۴۴. باب

۱۶۸۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احوول، از سلام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بدانید و آگاه باشید! که از برای هر عبادتی حرص و تیزی و نشاطی است، بعد از آن به کندی و شکستگی و سستی باز می‌گردد؛ پس هر که تیزی و حرص عبادتش به سوی سنت من باشد، راه راست یافته، و هر که با سنت من مخالفت کند، گمراه شده است و عملش در زیانکاری و تباهی باشد. (۱)»

بدانید که من نماز می‌کنم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌نمایم و می‌خندم و گریه می‌کنم؛ پس هر که از راه‌ها و سنتی که من قرار داده‌ام روگردان باشد، از من نیست. و فرمود که: مرگ از برای پند بس است، و یقین از برای بی‌نیازی کافی است، و عبادت کفایت می‌کند که شغل و کار کسی باشد».

۱۶۸۱ / ۲. چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حجاج، از ثعلبه روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از برای هر کسی تیزی و نشاطی هست، و از برای هر تیزی، کندی و سستی است؛ پس خوشحال کسی که سستی او به سوی

خیر و خوبی باشد».

باب در بیان میانه‌روی در عبادت

۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت

۱۶۸۲ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شوید و سیر کنید، و عبادت خدا را به سوی بندگان خدا مکروه مگردانید و دشمن مسازید، تا آنکه چون سواری باشید از رفتن بریده شده، که نه مسافتی را که قصد آن دارد قطع کرده، و نه مرکوب را باقی گذاشته است» (چه به واسطه افراط در بیراهه، قوت مرکوب تمام می‌شود و به منزل نمی‌رسید).

محمد بن سنان، از مقرن، از محمد بن سوقه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را

(۱). و نظیر این کلام در باب فرا گرفتن سنت پیغمبر و گواهان کتاب خدا، به سندی دیگر با اختلاف در متن حدیث مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۷

روایت کرده است.

۱۶۸۳ / ۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و هر دو، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«عبادت را به سوی خویش مکروه و دشمن مسازید». (۱)

۱۶۸۴ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل چون بنده‌ای را دوست دارد، و آن بنده عمل اندکی را به جا آورد، در مقابل عمل کم، جزای بسیار به او دهد، و بر او بزرگ نماید، که در مقابل کم، بسیار او را جزا دهد».

۱۶۸۵ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن فضال، از حسن بن جهم، از منصور، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پدرم علیه السلام به من گذشت و من مشغول طواف بودم، و من در آن اوقات نوجوان بودم، و در عبادت سعی و کوشش کرده بودم؛ پس مرا دید که عرق از من می‌چکید، به من فرمود که: ای جعفر! ای فرزند دلبند من! به درستی که خدا چون بنده‌ای را دوست دارد، او را در بهشت داخل گرداند، و از او به عملی اندک خوشنود شود».

۱۶۸۶ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در عبادت سعی بلیغی کردم و من نوجوان بودم؛ پس پدرم به من فرمود که: ای فرزند دلبند من! کمتر از آنچه تو را می‌بینم که می‌کنی، بکن؛ زیرا که خدای عز و جل چون بنده‌ای را دوست دارد، به عمل کم از او راضی می‌شود».

۱۶۸۷ / ۶. حمید بن زیاد، از خشاب، از ابن بقاح، از معاذ بن ثابت، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی! به درستی که این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شو و کم سیر کن، و عبادت پروردگار خویش را به سوی دشمن مساز؛ زیرا که مثبت - یعنی آنکه افراط می‌کند و از حد درمی‌گذرد و می‌شتابد - نه مرکوبی را باقی گذاشته و نه زمینی را قطع کرده؛ پس عمل کن مانند عمل کسی که امید دارد که در حال پیری بمیرد، و بترس مثل ترس کسی

(۱). یعنی خود را به زور و از سر بی میلی به عبادت وادار مکنید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۹

که می‌ترسد که در فردا بمیرد».

باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای بر عملی به او می‌رسد

۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد

۱/۱۶۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که چیزی را از ثواب بر کردن چیزی بشنود؛ پس آن را بکند، همان ثواب از برایش باشد، و هر چند که آن امر به وضعی که به او رسیده نباشد».

۲/۱۶۸۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از محمد بن سنان، از عمران زعفرانی، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

«هر که او را ثوابی از جانب خدا بر عملی برسد، پس آن عمل را به جهت طلب آن ثواب به جا آورد، همان ثواب به او داده شود، و هر چند که حدیث چنانچه به او رسیده نباشد».

باب در بیان صبر و شکیبایی

۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی

۱/۱۶۹۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابن‌ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «صبر، سر ایمان است».

۲/۱۶۹۱. ابوعلی اشعری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علا بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر، نسبت به ایمان، به منزله سر است، نسبت به تن؛ پس هر گاه سر برود، تن می‌رود، و همچنین هر گاه صبر برود، ایمان می‌رود».

۳/۱۶۹۲. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای حفص! به درستی که هر که صبر کند، صبر کمی باید کرد، و هر که جزع و بی‌تابی کند، جزع کمی باید کرد». بعد از آن فرمود: «بر تو باد که صبر کنی در همه امور خویش؛ زیرا که خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری مبعوث گردانید؛ پس او را به صبر و مدارایی امر فرمود، و فرمود: «وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُوْنَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا* وَ ذَرْنِی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۱

وَ الْمُكْذِبِیْنَ اُولٰٓئِی النَّعْمَةُ» (۱) (و ترجمه آن در باب آیات ولایت گذشت). و آن جناب- تبارک و تعالی- فرمود که: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ* وَ مَا یُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا وَ مَا یُلْقَاهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیْمٍ» (۲)».

(و در قرآن لفظ السَّیِّئَةُ [که در برخی نسخ کافی هست] بعد از أَحْسَنُ موجود نیست؛ بلکه پیش از لفظ اَدْفَعْ واقع است. و نظم آیه چنین است که: «وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ اَدْفَعُ» (۳) تا آخر آن‌چه مذکور شد. و ترجمه آن این است که: برابر نیستند نیک و بد. دفع کن به آن نیکی که، در نفس الامر آن، نیکوتر است بدی را؛ پس ناگاه آن کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویا

که او دوستی است کارساز، مانند خویشِ مهربان. و داده نشوند این خصلت نیک را که مقابله بدی است به نیکی، مگر آنان که صبر کردند و شکیبایی نمودند. و عطا کرده نمی‌شود این خلیقه پسندیده را، مگر صاحب بهره بزرگ) و حضرت فرمود: «پس آن حضرت صلی الله علیه و آله صبر نمود، تا به مرتبه‌ای که مصیبت‌های بزرگ را به او رسانیدند، و او را در آن ورطه‌ها انداختند؛ پس سینه آن حضرت تنگ شد. بعد از آن، خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» * (۴) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (۵) (و ترجمه آیه اول در باب اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت)، و ترجمه آیه دویم این است که: «پس تسبیح کن در حالی که مقترن باشد به حمد پروردگار تو، و باش از جمله نمازگزارندگان یا سجده‌کنندگان». و حضرت فرمود: «پس آن حضرت را تکذیب کردند و او را متهم ساختند؛ پس از برای آن اندوهناک شد، و خدای عز و جل این آیه را فرستاد که: «فَدَنْعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» * (۶) وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (۷) و ترجمه آیه اول در باب مذکور گذشت، و ترجمه آیه دویم این است که: «و هر آینه به حقیقت که تکذیب شدند پیغمبرانی چند که پیش از تو بودند؛ پس شکیبایی کردند بر آنچه ایشان را تکذیب نمودند، و آزار و

(۱). مزمل، ۱۰ و ۱۱. و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و مرفه و ابگذار.

(۲). فضلت، ۳۴ و ۳۵.

(۳). فضلت، ۳۴.

(۴). و بی گمان ما می‌دانیم که سینه‌ات از گفته‌های آنان تنگ می‌شود.

(۵). حجر، ۹۷ و ۹۸.

(۶). بی گمان می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند، البته آنان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه آن‌ستمکاران آیات الهی را انکار می‌کنند.

(۷). انعام، ۳۳ و ۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۳

رنج به ایشان رسانیدند، تا وقتی که آمد ایشان را یاری کردن ما، که ایشان را بر تکذیب کنندگان یاری دادیم». و حضرت فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس خویش را الزام کرد که صبر کند؛ پس ایشان از حد در گذشتند، و خدای- تبارک و تعالی- را به بدی ذکر کردند و آن جناب را تکذیب نمودند.

پیغمبر فرمود که: در باب خود و کسان خود و عرض خود صبر کردم، و مرا صبوری بر ذکر خدای خویش نیست که او را به بدی یاد کنند؛ پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (۱)؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت که آفریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها و این است، در مقدار شش روز که از یکشنبه است تا جمعه، و نرسید ما را هیچ ماندگی و رنجی تا به سبب آن آسایش کنیم؛ پس شکیبایی کن بر آنچه می‌گویند». حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد در همه حالات خویش. بعد از آن، خدا او را مژده داد در باب خویشانِ خویش به [قراردادن] ائمه- علیهم السّلام- [از میان آنها] و ایشان را به صبر وصف کرد؛ پس آن جناب- جلّ و عزّ- فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوقِنُونَ» (۲)؛ یعنی: «و گردانیدیم و قرار دادیم از ایشان امامان و پیشوایانی چند، که راه نمودند مردم را به فرمان ما، چون صبر کردند و به آیت‌های ما چنان بودند که یقین داشتند». حضرت فرمود: «پس در نزد این بشارت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: صبر نسبت به ایمان، به منزله سر است نسبت به

تن تو. خدای عز و جل این قول را از برای آن حضرت شکر کرد. بعد از آن، خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (۳)؛ یعنی: «و تمام گشت سخن و وعده پروردگار تو بر پسران یعقوب، به سبب آنکه صبر کردند. و خراب کردیم آنچه را که ساخته و راست کرده فرعون و گروه او بود، و آنچه را که ایشان برافراشته بودند از تاک‌ها یا بناها». و حضرت فرمود: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: این بشارت و انتقام است. بعد از آن، خدای عز و جل کارزار با مشرکان را از برای آن حضرت مباح کرد، و این آیه را فرو فرستاد که: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْضُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» (۴)». - و در صدر آیه،

(۱). ق، ۳۸ و ۳۹.

(۲). سجده، ۲۴.

(۳). اعراف، ۱۳۷.

(۴). توبه، ۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۵

فاء موجود است که جواب شرط سابق است - یعنی: «فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ» (۱) و ترجمه آیه:

«پس چون بگذرد ماه‌های حرام - که مراد از آن معلوم شد - پس بکشید مشرکان را در هر جا که ایشان را بیابید، و بگیریید ایشان را به اسیری، و ایشان را باز دارید از طواف مسجدالحرام، و از تصرف کردن در بلاد اسلام، و بنشینید از برای ایشان در هر کمین گاهی - یعنی ممرها را بر ایشان ببندید تا متفرق نشوند». «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ» (۲)؛ یعنی: «و بکشید ایشان را در هر جا که ایشان را بیابید». و حضرت فرمود که: «خدا ایشان را کشت به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستان آن حضرت، و از برایش ثواب صبری که کرده بود قرار داد، با آنچه از برایش ذخیره کرده است در آخرت؛ پس هر که صبر کند و مزد آن را از خدا طلبد، از دنیا بیرون نرود تا آنکه خدا چشم او را روشن گرداند در باب دشمنانش، با آنچه از برایش ذخیره می‌فرماید در آخرت».

۴/۱۶۹۳. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو محمد - یعنی عبدالله سراج - که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «صبر نسبت به ایمان، به منزله سر است نسبت به تن، و هیچ ایمان نیست از برای کسی که او را صبر نباشد».

۵/۱۶۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر، نسبت به ایمان، به منزله سیر است، نسبت به تن؛ پس هرگاه سر برود، تن می‌رود، و همچنین هرگاه صبر برود، ایمان می‌رود».

۶/۱۶۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مرد آزاده در همه حالات خویش و بر هر حالی که باشد آزاده است. اگر مصیبتی به او برسد، برای آن صبر کند. و اگر مصیبت‌ها بر او درهم کوفته شد و بر بالای یکدیگر نشیند، او را نشکند، که نتواند آن بار را بردارد، و هر چند که اسیر شود و مقهور و مغلوب گردد، و آسانی او به دشواری مبدل شود؛ چنانچه یوسف صدیق امین علیه السلام بود که آزادگی

(۱). توبه، ۵.

(۲). بقره، ۱۹۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۷

او را زیان نرسانید؛ آنکه او را بنده قرار دادند و مغلوب و اسیر گردید، و تاریکی چاه و وحشت آن به او ضرر نرسانید، و آنچه به او رسید که خدا بر او منت گذاشت؛ پس پادشاه جناب سرکش را از برایش بنده گردانید، بعد از آنکه مالک بود. بعد از آن، او را رسول گردانید، و به واسطه او گروهی را رحم کرد. و همچنین صبر، خوبی را در پی دارد؛ پس صبر کنید و نفس‌های خویش را بر صبر توطن دهید و دل بر آن بگذارید، تا خدا شما را مزد دهد».

۷/۱۶۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از حمزة بن حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بهشت پیچیده شده است به ناخوشی‌ها و صبر؛ پس هر که در دنیا بر ناخوشی‌ها صبر کند، داخل بهشت شود. و دوزخ پیچیده شده است به خوشی‌ها و خواهش‌های نفس؛ پس هر که به نفس خویش عطا کند خوشی و خواهش آن را، در آتش جهنم داخل شود».

۸/۱۶۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن مرحوم، از ابوسیّار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون مؤمن در قبر خویش داخل شود، نماز در جانب راست او باشد، و زکات در جانب چپش، و نیکی بر او سایه افکنده باشد، و صبر دور شود و در گوشه‌ای قرار گیرد؛ پس چون آن دو فرشته‌ای که متوجه سؤال او می‌شوند بر او داخل شوند، صبر، به نماز و زکات و نیکی گوید که: پیش روید و صاحب خود را دریابید و او را نگاهداری کنید؛ پس اگر شما از آن درمانید، من در نزد او خواهم بود و او را نگاهداری می‌کنم».

۹/۱۶۹۸. علی، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد می‌شد، ناگاه دید که مردی افسرده‌خاطر و غمناک بر در مسجد است. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود که:

تو را چه می‌شود؟ عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به مصیبت پدر و برادرم مبتلی شده‌ام، و می‌ترسم که دل باختی باشم. امیرالمؤمنین فرمود: بر تو باد که پرهیزی از خدا، و صبر کنی که فردا بر او وارد می‌شوی؛ پس صبر در کارها، به منزله سر است نسبت به بدن، و هر گاه سر از بدن مفارقت کند، بدن فاسد و تباه می‌شود؛ پس هر گاه صبر از امور مفارقت کند، امور فاسد می‌شد».

۱۰/۱۶۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سماعة بن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۹

مهران، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «چه چیز تو را از حج منع کرده؟ و چرا به حج نمی‌روی؟».

راوی می‌گوید که عرض کردم: فدای تو کردم! قرض بسیاری بر گردن من افتاده و مالم تلف شده، و قرضی که دارم و در گردن من است، بیشتر و بزرگ‌تر است از تلف مال من و بر من مشکل‌تر است؛ پس اگر نه این بود که مردی از اصحاب و یاوران ما، مرا بیرون آورد، نمی‌توانستم که بیرون آیم و به خدمت تو برسم.

حضرت فرمود که: «اگر صبر می‌کنی، شاد و خوشحال می‌شوی، و اگر صبر نمی‌کنی، خدا تقدیرات خود را جاری می‌گرداند؛ خواه تو خوشنود باشی، و خواه ناخوش داشته باشی».

۱۱/۱۷۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابوالجارود، از اصبع روایت کرده است که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «صبر دو قسم است: یکی صبر در نزد مصیبت، و آن خوب و نیکو است؛ و بهتر از آن صبر است در نزد آنچه خدا بر تو حرام گردانیده، که مرتکب آن نشوی. و ذکر دو قسم است: یکی ذکر خدای عز و جل در نزد مصیبت؛ و بهتر از آن ذکر

خدای تعالی است در نزد آن‌چه خدای عز و جل بر تو حرام گردانیده، او را به یادآوری، و همان مانع تو باشد از آنکه مرتکب آن شوی».

۱۲/۱۷۰۱. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از عزمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زود باشد که بر مردم روزگاری بیاید که در آن به پادشاهی نتوان رسید، مگر به کشتن و گردنکشی کردن، و بی‌نیازی نتوان یافت، مگر به غضب و بخل ورزیدن، و نه دوستی می‌توان یافت، مگر به بیرون شدن از دین یا صرف کردن آن و پیروی کردن هوا و هوس؛ پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر و درویشی صبر کند، با آنکه بر بی‌نیازی قادر باشد، و بر دشمنی مردم صبر کند، با آنکه بر دوستی ایشان قادر باشد، و بر خواری صبر کند، با آنکه قادر بر عزت باشد، خدا او را ثواب پنجاه صدیق عطا کند؛ از آن صدیقانی که به خدا تصدیق کرده‌اند و آن‌چه فرموده باور داشته‌اند».

۱۳/۱۷۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از اسماعیل بن مهران، از درست بن ابی‌منصور، از عیسی بن بشیر، از ابوحمزه که گفت: امام محمد باقر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۱

فرمود که: «چون پدرم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را هنگام وفات رسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند دل‌بند من! تو را وصیت می‌کنم به آن‌چه پدرم علیه السلام مرا به آن وصیت فرمود، در هنگامی که وفاتش رسیده بود- یعنی در وقت شهادت- و تو را وصیت می‌کنم به آن‌چه پدرم ذکر فرمود، که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام او را وصیت فرموده بود. ای فرزند دل‌بند من! صبر کن بر حق، هر چند که تلخ باشد».

۱۴/۱۷۰۳. از او، از پدرش روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «صبر دو قسم است: یکی صبر در نزد بلاء، و آن خوب و نیکو است؛ و بهتر این دو صبر، پارسایی کردن است از محرّمات الهی».

۱۵/۱۷۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا یحیی بن سلیمان طائفی و گفت که: خبر داد مرا عمرو بن شمر یمانی و حدیث را مرفوع می‌ساخت به سوی علی علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه قسم است:

یکی صبر در نزد مصیبت که جزع نکنند؛ و دیگری صبر بر طاعت که آن را به عمل آورد؛ و سیم صبر از معصیت که مرتکب آن نشود؛ پس هر که بر مصیبت صبر کند، تا آنکه آن را به نیکی تسلی از آن رد کند، خدا از برایش سیصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان آسمان است تا زمین. و هر که بر طاعت صبر کند، خدا از برایش ششصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان اصل زمین (و آخر آن) است تا ابتدای عرش. و هر که از معصیت صبر کند، خدا از برایش نهصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان اصل زمین است تا منتهای عرش».

۱۶/۱۷۰۵. از او، از علی بن حکم، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام مرا امر فرمود که: به نزد مفضل آیم و او را در باب اسماعیل تعزیت بگویم. و فرمود که: «مفضل را سلام برسان، و به او بگو که ما به مصیبت اسماعیل مبتلی شدیم و صبر کردیم؛ پس تو نیز صبر کن، چنانچه ما صبر کردیم. ما امری را خواستیم و خدای عز و جل امری دیگر خواست؛ پس از برای امر خدای عز و جل تسلیم شدیم و گردن نهادیم».

۱۷/۱۷۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که از مؤمنان به بلایی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۳

مبتلا شود و بر آن صبر کند، او را مانند اجر هزار شهید باشد».

۱۸ / ۱۷۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل بر گروهی انعام می‌فرماید و شکر نمی‌کنند، و آن نعمت بر ایشان وبال می‌شود، و قومی را به مصیبت‌ها مبتلی می‌گرداند و صبر می‌کند، و آن مصیبت بر ایشان نعمت می‌شود».

۱۹ / ۱۷۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابان بن ابی مسافر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا» (۱) که فرمود:

«یعنی: صبر کنید بر مصیبت‌ها».

و در روایت ابن ابی‌یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: «یکدیگر را بدارید به صبر کردن بر مصیبت‌ها».

۲۰ / ۱۷۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از علی بن محمد بن ابی‌جمیله، از جدش ابوجمیله، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: «اگر نه این بود که صبر پیش از بلاه خلق شده بود، هر آینه مؤمن می‌شکافت، چنانچه تخم مرغ بر روی سنگ سخت می‌شکافت».

۲۱ / ۱۷۱۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای عز و جل فرمود که: من دنیا را در میان بندگان خویش به قرض قرار دادم؛ پس هر که از آن چیزی به من قرض دهد، او را به هر یکی ده عطا کنم تا هفتصد چندان و آنچه از آن خواسته باشم، و هر که از آن چیزی به من قرض ندهد و به جبر چیزی از او بگیرم، سه خصلت به او عطا کنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش عطا کنم، هر آینه به آن از من راضی شوند».

راوی می‌گوید: پس حضرت صادق علیه السلام قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود که: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ»

(۱). آل عمران، ۲۰۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۵

حضرت فرمود که: «این یک خصلت است از سه خصلت». و «رُحْمَةٌ» حضرت فرمود: «این دو خصلت». «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۱) حضرت فرمود: «این سه خصلت».

بعد از آن فرمود که: «این از برای کسی است که خدا به جبر از او چیزی را فرا گرفته باشد». و ترجمه آیه این است که: مژده ده صبرکنندگان را؛ یعنی: آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد می‌گویند: ... تا آخر آنچه پیش از این مذکور شد.

۲۲ / ۱۷۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از یحیی بن آدم، از شریک، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مرّوت و جوانمردی، صبر در حال حاجت و حاجتمندی [! ست]، و عفت و وزیدن و بی‌نیازی از مردمان، از مرّوت عطا کردن بیشتر است».

۲۳ / ۱۷۱۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند! صبر نیکو چیست؟ فرمود که: «آن صبری است که در آن هیچ شکایت به سوی مردم نیست».

۲۴ / ۱۷۱۳. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعة، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از عبدالرحمان بن سیّابه، از ابونعمان،

از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که صبر را از برای سختی‌ها و مصیبت‌های روزگار آماده نسازد، در می ماند».

۲۵ / ۱۷۱۴. ابوعلی اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما صبرکنندگانیم و شیعیان ما از ما صبرکننده‌ترند». عرض کردم که: فدای تو گردم! چگونه شیعیان از شما صبرکننده‌تر شده‌اند؟

فرمود: «زیرا که ما صبر می‌کنیم بر آنچه می‌دانیم، و شیعیان ما صبر می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند».

(۱). بقره، ۱۵۶ و ۱۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۷

باب در بیان شکر

۴۸. باب در بیان شکر «۱»

۱ / ۱۷۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از برای صاحب طعام شاکر است از اجر، مانند اجر روزه‌داری که مزد خویش را از خدا طلبد. و از برای صاحب عافیت شاکر است از اجر، مانند اجر مبتلی و صاحب مصیبتی که صابر باشد. و از برای عطاکننده‌ی شاکر است از اجر، مانند اجر محروم و بی‌بهره‌ای که قانع باشد».

۲ / ۱۷۱۶. و به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا بر هیچ بنده‌ای در شکر را نگشود، که در زیادتی را از او پوشیده داشته باشد».

۳ / ۱۷۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از جعفر بن محمد بغدادی، از عبدالله بن اسحاق جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در تورات نوشته است که شکر کن، هر که را که بر تو انعام کرده، و انعام کن، بر هر که تو را شکر کرده؛ زیرا که نعمت‌ها را زوالی نیست، چون شکر آن گفته شود، و آنها را بقایی نیست، چون کفران شود. و شکر باعث زیادتی است در نعمت‌ها، و موجب ایمنی است از تغیر حال و انتقال آن از صلاح به سوی تباهی».

۴ / ۱۷۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از برای صاحب عافیت شاکر است از اجر، مانند آنچه از برای مبتلای صابر است. و از برای عطاکننده‌ی شاکر است از اجر، مانند اجر بی‌بهره‌ای که قانع باشد».

۵ / ۱۷۱۹. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از داود بن حصین، از فضل بقباق روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» «۲» فرمود که: «حدیث کن به نعمت آنکه بر تو انعام فرموده، به آنچه تو را زیادتی داده و به تو عطا فرموده و با تو احسان نموده». بعد از آن فرمود که: «پس پیغمبر به دین خود و به آنچه خدا او را عطا فرموده، و به آنچه به آن بر او انعام نموده بود، حدیث کرده [است]».

(۱). و شکر- به ضمّ شین و سکون کاف- اظهار نعمت و اعتراف به آن است، به خلاف کفر و کفران که پوشیدن آن است.

(مترجم)

(۲). ضحی، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۹

۶/۱۷۲۰. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عایشه بود در شبِ نوبتش؛ پس عایشه عرض کرد که: یا رسول الله! چرا نفس خود را به تعب می‌اندازی و حال آنکه از برایت آمرزیده شده، آنچه پیش گذشت از گناهان تو و آنچه بعد از این باشد. فرمود که: ای عایشه! آیا بنده‌ای شاکر نباشم». و حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اطراف انگشتان پاهای خویش می‌ایستاد و به عبادت قیام می‌فرمود؛ پس خدای - سبحانه و تعالی - این آیه را فرو فرستاد که: «طه* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۱)؛ یعنی: «ای طه! - یا ای ماه شب چهارده!، یا سوگند به چهارده معصوم!، یا به طهارت ایشان!، یا ای محمد! - کف پاهای خود را بر زمین گذار، که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را، از برای آنکه تو در رنج افتی».

۷/۱۷۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از ابوالیقظان، از عبیدالله بن ولید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «سه چیز است که به او، وجود آنها چیزی زیان نمی‌رساند: یکی دعا در نزد اندوه؛ و دیگری طلب آمرزش در نزد گناه؛ و سیم شکر در نزد نعمت».

۸/۱۷۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که شکر به او عطا شود، زیادتى به او عطا می‌شود. خدای عز و جل می‌فرماید که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۲)؛ یعنی: «هر آینه اگر شکر کنید، البته نعمت شما را می‌افزایم» (۳)».

۹/۱۷۲۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از دو مردی که این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدند روایت کرده است که فرمود: «خدا بر هیچ بنده‌ای نعمتی را انعام نفرموده، که آن بنده آن نعمت را به دل خویش بشناسد، و در ظاهر خدا را به زبان خویش حمد و ستایش کند، و سخنش تمام شود، مگر آنکه از برای او به زیادتى امر شود».

۱۰/۱۷۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن هشام، از میسر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شکر نعمت

(۱). طه، ۱ و ۲.

(۲). ابراهیم، ۷.

(۳). و همین حدیث در باب تفویض و توکل گذشت و در آنجا جزو حدیث بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۱

دوری کردن است از محرمات الهی، و تمام شکر گفتن مرد است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱).

۱۱/۱۷۲۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عیینه، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شکر هر نعمتی و هر چند که آن نعمت بزرگ باشد، آن است که خدای عز و جل را حمد کنی».

۱۲/۱۷۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابوبصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا شکر را اندازه‌ای هست که هرگاه بنده آن را به فعل آورد، شاکر باشد؟

فرمود: «آری». عرض کردم که: آن چیست؟ فرمود که: «خدا را حمد می‌کند بر هر نعمتی در باب اهل و مال. و اگر در آنچه خدا

بر او انعام فرموده در باب مالش حقی باشد، آن را ادا کند.

و از این است قول خدای عز و جل «سَيَجْعَلُ اللَّهُ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۲)؛ یعنی: «پاک و منزّه می‌شمارم آن خدایی را که مسخر و رام گردانیده از برای ما این مرکوب را، که کشتی است یا حیوان، تا به مدد سواری آن قطع دریا و بیابان کنیم، و نیستیم ما این مرکوب را به قوت خود طاقت‌داشتگان بر فرمانبردار گردانیدن و ضبط نمودن آن». و حضرت فرمود: «و از این باب است قول آن جناب- تعالی- «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (۳)؛ یعنی:

«پروردگارا! فرود آور ما را فرود آوردنی با برکت یا در منزلی با برکت، و تو بهترین فرودآورندگانی». و از این باب است قول آن جناب «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» (۴)؛ یعنی: «پروردگارا! درآور مرا در قبر، در آوردنی پسندیده و باکرامت، و بیرون آور مرا از آن، در وقت بعث در قیامت، بیرون آوردنی ستوده و باکرامت، و قرار ده از برای من از نزد خود حاجتی یاری‌دهنده».

۱۳/۱۷۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «هر که خدا را به جهت نعمتی حمد کند، شکر او را به جا آورد، و حمد خدا از آن نعمت فاضل تر و بهتر است».

۱۴/۱۷۲۸. محمد بن احمد، از علی بن حکم، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «خدا نعمتی را بر هیچ بنده‌ای انعام

(۱). فاتحه، ۲.

(۲). زخرف، ۱۳.

(۳). مؤمنون، ۲۹.

(۴). اسراء، ۸۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۳

نفرموده؛ خواه آن نعمت کوچک باشد و خواه بزرگ، که آن بنده گفته باشد که: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مگر آنکه شکر آن نعمت را به جا آورده است».

۱۵/۱۷۲۹. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از قاسم بن محمد، از اسماعیل بن ابوالحسن، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که خدا نعمتی را بر او انعام کند، پس آن نعمت را به دل خویش بشناسد، به حقیقت که شکر آن را به جا آورده است».

۱۶/۱۷۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که مردی از شما شربت آبی می‌نوشد، بعد از آن خدا را حمد می‌کند؛ پس خدا از برایش به همان شربت آب، بهشت را واجب می‌گرداند».

بعد از آن فرمود که: «کسی ظرف آب را می‌گیرد و آن را بر دهان خویش می‌گذارد و بسم الله می‌گوید و آب می‌نوشد؛ پس آن ظرف را از دهان دور می‌سازد با آنکه هنوز سیراب نشده و خواهش آن دارد؛ پس خدا را حمد می‌کند و برمی‌گردد و می‌نوشد، و باز آن از دهان دور می‌سازد و خدا را حمد می‌کند و باز می‌گردد و می‌نوشد، و باز آن را دور می‌سازد و خدا را حمد می‌کند؛ پس خدای عز و جل به آن شربت آب، بهشت را از برایش واجب می‌گرداند».

۱۷/۱۷۳۱. ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام

عرض کردم که: من از خدای عز و جل سؤال کردم که مرا مالی روزی کند؛ پس مرا روزی کرد. و خدا را سؤال کردم که مرا فرزندی روزی کند؛ پس مرا فرزندی روزی کرد. و از او سؤال کردم که مرا خانه‌ای روزی کند؛ پس مرا روزی کرد. و می‌ترسم که این اعطا بر سبیل استدراج باشد که اندک اندک به ازدیاد نعمت مرا به عقوبت خود نزدیک گرداند. فرمود که: «به خدا سوگند که با حمد خدا استدراج نخواهد بود».

۱۸ / ۱۷۳۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد و اسب آن حضرت گم شده بود.

فرمود که: «اگر خدا آن را به من برگرداند، خدا را شکر می‌کنم چنان که حق شکر او باشد».

راوی می‌گوید که: درنگی نفرمود که آن اسب را به خدمتش آوردند. فرمود: «الحمد لله».

کسی به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو کردم! آیا نفرمودی که خدا را شکر می‌کنم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۵

چنان که حق شکر او باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا از من نشنیدی که گفتم:

الحمد لله؟!».

۱۹ / ۱۷۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از قاسم یحیی، از جدش حسن بن راشد، از مثنی حنط، از امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امری بر او وارد می‌شد که

او را شاد و خوشحال می‌ساخت، می‌فرمود که: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ؛ یعنی: «حمد و ستایش از برای خدا است، به ازای این ناز

و نعمت». و چون امری بر او وارد می‌شد که او را غمگین می‌گردانید، می‌فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ یعنی: «حمد از برای خدا است بر هر حال».

۲۰ / ۱۷۳۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب خزاز، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است

که فرمود: «چون نظر کنی به کسی که به ناخوشی مبتلا شده باشد، سه مرتبه می‌گویی، بی آنکه به او بشنوانی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي

مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ فَعَلَ؛ یعنی: «حمد از برای خدایی که مرا عافیت داده، از آن چه تو را به آن مبتلی ساخته، و اگر می‌خواست

با من چنین می‌کرد». و حضرت فرمود که: «هر که این را بگوید هرگز آن بلاء به او نرسد».

۲۱ / ۱۷۳۵. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان بن عثمان، از حفص کناسی، از امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که مبتلایی را ببیند، پس بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ فَضَّلَنِي عَلَيْكَ بِالْعَافِيَةِ اللَّهُمَّ عَافِنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَهُ بِهِ، مگر اینکه هرگز به آن بلاء مبتلی نشود». و ترجمه دعا این است که:

«حمد از برای خدایی که گردانیده از من، آن چه را که تو را به آن مبتلی ساخته و آزموده، و مرا بر تو زیادتی داده به عافیت و

سلامتی. بار خدایا! همیشه مرا عافیت بخش، از آن چه او را به آن مبتلی گردانیده‌ای».

۲۲ / ۱۷۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از امام جعفر

صادق علیه السلام که فرمود: «چون مردی را ببینی که به بلایی مبتلی شده و بر تو به صحت انعام شده باشد بگو که: اللَّهُمَّ انِي

لَأَشِيخُرُ وَلَا أَفْخُرُ وَلَكِنْ أَحْمَدُكَ عَلَى عَظِيمِ نِعْمَاتِكَ عَلَيَّ؛ یعنی: «بار خدایا! به درستی که من ریشخند نمی‌کنم و نمی‌نازم، ولیکن

حمد می‌کنم تو را بر نعمت‌های بزرگ تو بر من».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۷

۲۳ / ۱۷۳۷. علی، از پدرش، از هارون بن جهم، از حفص بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا علیه السلام فرمود که: چون اهل بلاء و صاحبان زحمت را ببینید، خدا را ستایش کنید و به ایشان مشنوانید؛ زیرا که آن،

ایشان را اندوهناک می‌گرداند».

۱۷۳۸ / ۲۴. او، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر ناقه خویش سوار بود و می‌رفت، که ناگاه فرود آمد و پنج سجده به جا آورد. و چون سوار شد، صحابه عرض کردند که: یا رسول الله! ما تو را دیدم که کاری کردی که هرگز آن را نکرده بودی؟ فرمود: آری، جبرئیل علیه السلام رو به من آورد و مرا از جانب خدای عز و جل به بشارتی چند بشارت داد؛ پس من از برای خدا سجده کردم از روی شکر، برای هر بشارتی یک سجده».

۱۷۳۹ / ۲۵. از او، از عثمان بن عیسی، از یونس بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون یکی از شما نعمت خدای عز و جل را به یاد آورد، رخسار خویش را بر خاک گذارد، به جهت شکر خدا. او اگر سواره باشد، فرود آید و رخسار خود را بر خاک گذارد، و اگر به جهت خوف شهرت بر فرود آمدن قادر نباشد، رخسار خود را بر قربوس و زین کوبه گذارد؛ پس اگر نتواند، رخسار خود را بر کف دست خویش گذارد. بعد از آن، خدای - تعالی - را حمد کند، بر آنچه بر او انعام فرموده است».

۱۷۴۰ / ۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه، از هشام بن احمر، روایت کرده است که گفت: با امام موسی کاظم علیه السلام در بعضی از نواحی مدینه می‌گشتم. ناگاه پای خود را جمع کرد و از اسبش فرود آمد و بر رو درافتاد سجده کنان، و سجده را طول داد.

بعد از آن، سر از سجده برداشت و بر اسب خویش سوار شد. عرض کردم که: فدای تو گردم! سجده را طول دادی؟ فرمود: «نعمتی را که خدا به آن بر من انعام فرموده بود به خاطر آوردم؛ پس دوست داشتم که پروردگار خویش را شکر کنم».

۱۷۴۱ / ۲۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو عبدالله صاحب سابری در آنچه می‌دانم یا غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که: ای موسی! آیا شکر کردی چنان که حق شکر من است، و سزاوار است که به آن نحو به جا آورده شود؟ عرض کرد که: ای پروردگار من! چگونه تو را شکر کنم، حق شکر تو، و هیچ شکری نیست که من تو را به آن شکر کنم، مگر آنکه تو به آن بر من انعام کرده‌ای؟!»

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۹

فرمود که: ای موسی! اکنون مرا شکر کردی، در هنگامی که دانستی که آن شکر، از من است».

۱۷۴۲ / ۲۸. ابن ابی عمیر، از ابن رئاب، از اسماعیل بن فضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون صبح و شام کنی ده مرتبه بگو که: اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتُ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَخَدَّكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا؛ یعنی: «بار خدایا! آنچه صبح کرده‌ام که با من است، هر ناز و نعمت یا سلامت و عافیت در امر دین یا دنیا، پس همه آنها از تو است، در حالتی که تنهایی و تو را شریکی نیست. و تو را است ستایش و تو را است سپاس، به سبب آنها بر من. ای پروردگار من! تا آنکه تو خوشنود شوی و بعد از خوشنودی». و حضرت فرمود: «به درستی که تو هرگاه این را بگویی، به جا آورده‌ای شکر آنچه را که خدا به آن بر تو انعام فرموده در آن روز و در آن شب».

۱۷۴۳ / ۲۹. ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون نوح علیه السلام صبح می‌کرد، این دعا را که (در حدیث سابق) مذکور شد می‌خواند، و به این سبب بنده شاکر نامیده شد». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا را تصدیق کند، نجات یابد».

۱۷۴۴ / ۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از عمار دهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که می‌فرمود:

«به درستی که خدا دوست می‌دارد هر دلی را که اندوهناک باشد، و هر بنده شاکری را دوست می‌دارد. خدای- تبارک و تعالی- در روز قیامت به بنده‌ای از بندگان خود می‌فرماید که: آیا فلانی را شکر کردی؟ عرض می‌کند که: ای پروردگار من! بلکه تو را شکر کردم. حق تعالی می‌فرماید که: مرا شکر نکردی، به جهت آنکه او را شکر نکردی». بعد از آن حضرت فرمود که: «شکرکننده‌ترین شما از برای خدا، شکرکننده‌ترین شما است از برای مردمان».

باب در بیان خوش خلقی

۴۹. باب در بیان خوش خلقی

۱ / ۱۷۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن درّاج یا صالح، (بنابر اختلاف نسخ کافی) از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که کامل‌ترین مؤمنان از روی ایمان، آن است که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۱

خُلُقش از همه ایشان خوش‌تر باشد».

۲ / ۱۷۴۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از مردی از اهل مدینه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت در ترازوی اعمال مردی چیزی گذاشته نمی‌شود که بهتر باشد از خوش خلقی».

۳ / ۱۷۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابوولاد حنّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، ایمانش کامل و تمام است، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد، کثرت گناه آن را ناقص و تمام نکند». و فرمود که: «آنها راستی و ادای امانت و حیا و خوش خلقی است».

۴ / ۱۷۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از عنبسه عابد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «مؤمن بر خدای عز و جل وارد نمی‌شود و پیش نمی‌آید با عمل بعد از واجبات، که دوست‌تر باشد به سوی خدای- تعالی-، از اینکه مردم را به خلق نیک خود فراگیرد» (که خلُقش به هر کسی برسد و با هیچ کس کج خلقی نکند).

۵ / ۱۷۴۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ذریح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که از برای صاحب خلق خوش است، مانند اجر روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد».

۶ / ۱۷۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل بهشت می‌شوند، پرهیز کردن است از نافرمانی خدا و خوش خلقی».

۷ / ۱۷۵۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین احمسی و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خلق خوش گناه را می‌گذارد و نابود می‌گرداند؛ چنان چه آفتاب شب‌نم را می‌گذارد و نابود می‌سازد».

۸ / ۱۷۵۲. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۳

روایت است که فرمود: «نیکی و خوش خلقی، خان‌ها (۱) و ولایت‌ها را آبادان می‌کنند، و در عمرها می‌افزایند».

۹ / ۱۷۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید که گفت: حدیث کرد مرا یحیی بن عمرو، از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای - تبارک و تعالی - وحی فرمود به سوی بعضی از پیغمبران خویش که: خلق خوش گناه را می‌گدازد؛ چنان که آفتاب شب‌نم را می‌گدازد».

۱۰ / ۱۷۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی و شاء، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هلاک شد. و حضرت به نزد قبرکن‌ها تشریف آورد و دید که ایشان هیچ نکرده‌اند، و این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند و عرض کردند که: یا رسول الله! آهنی که با ما است از کلنگ و امثال آن، در این زمین کار نمی‌کند، و گویا که آن را در سنگ سخت می‌زنیم.

فرمود که: چرا چنین است؟ به درستی که صاحب شما - یعنی آن میت - خوش خلق بود. و فرمود که: قدحی از آب به نزد من آورید؛ پس آن را به نزد حضرت آوردند، و دست خویش را در آن داخل کرد و آن را بر روی زمین پاشید و زمین را اندکی آب زد. بعد از آن فرمود که:

«بکنید». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «قبرکن‌ها قبر را کنند؛ پس گویا که آن ریگ بود که بر ایشان می‌ریخت».

۱۱ / ۱۷۵۵. از او، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خلق خوش، عطیه و بخششی است که خدای عز و جل آن را به خلق خویش عطا می‌فرماید؛ پس پاره‌ای از آن خلق، خو و طبیعت است، و برخی از آن، نیت، که به قصد کردن آن به عمل می‌آید». عرض کردم که: کدام یک از این دو بهتر است؟ فرمود که: «صاحب خو و طبیعت، مخلوق است بر آن و غیر آن را نمی‌تواند، و صاحب نیت، بر طاعت، منتهای صبر به عمل می‌آورد و سعی می‌نماید؛ پس آن افضل فردین است که از دیگری بهتر است».

۱۲ / ۱۷۵۶. از او، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابوعلی لهبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و

(۱). خان، همان خانه و نیز کاروان‌سرا است.

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۵

تعالی - بنده‌ای را از ثواب عطا می‌کند بر حسن خلق، چنان که عطا می‌کند به آنکه در راه خدا جهاد می‌کند و صبح و شام بر سر آن می‌رود» (که همیشه مشغول آن است).

۱۳ / ۱۷۵۷. از او، از عبدالله حجاج، از ابوعثمان قابوسی، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - اخلاقی چند از اخلاق دوستان خویش را به رسم عاریه به دشمنان خود داده، تا دوستانش با دشمنانش در دولت‌های ایشان زندگانی کنند».

و در روایت دیگر است که: «اگر این نبود، دوستی را از برای خدا و نمی‌گذاشتند، مگر آنکه او را می‌کشند».

۱۴ / ۱۷۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از علا بن کامل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون با مردم به هم آمیزی، پس اگر بتوانی که آمیزش نکنی با یکی از مردمان، مگر آنکه دست بلندتر تو که دست بخشنده است، بر او باشد، چنان کن؛ زیرا که در بنده‌ی خدا بعضی از تقصیر و کوتاهی در امر عبادت می‌باشد و او را خلق خوشی می‌باشد که خدا او را به آن خلقی که دارد، به درجه روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد، می‌رساند».

۱۵ / ۱۷۵۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از بحر

سَقَاءَ که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای بحر! خوش خلقی باعث سرور و شادی است». پس فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم، به حدیثی که در دست هیچ‌یک از اهل مدینه نیست؟ که هیچ‌کدام آن را نمی‌دانند؟».

عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود: «در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بود، ناگاه کنیز بعضی از انصار آمد، و آن انصاری ایستاده بود؛ پس آن کنیز گوشه جامه حضرت را گرفت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن کنیز برخاست و آن کنیز هیچ نگفت. و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او هیچ نفرمود، تا آنکه سه مرتبه چنین کرد. و پیغمبر در مرتبه چهارم به جهت او برخاست، و آن کنیز در پشت سر حضرت بود؛ پس قطعه‌ای را از جامه حضرت گرفت و برگشت.

مردم به آن کنیز گفتند که: خدا با تو بکند، آنچه باید کرد. سه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را حبس کردی که به او هیچ نمی‌گفتی، و آن حضرت هیچ با تو نمی‌فرمود. چه حاجت به آن حضرت داشتی؟ گفت: بیماری داشتیم، و کسان من مرا فرستادند که پاره‌ای از جامه آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۷

حضرت را فرا گیرم که به آن شفا جویم، و چون خواستم که آن را فرا گیرم، مرا دید و برخاست. من شرم کردم که آن را فرا گیرم، و آن حضرت مرا ببیند. و ناخوش داشتم که در باب فرا گرفتن آن، با حضرت مشورت کنم؛ پس آن پاره را فرا گرفتم».

۱۶/۱۷۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از حبیب خثعمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترهای شما، آنانند که اخلاق ایشان خوش‌تر باشد، و در اطراف و نواحی ایشان پا توان گذاشت (یعنی کسانی که با ایشان مصاحبت می‌کنند، متأذی نمی‌شوند) و ایشان، آنانند که الفت می‌کردند و الفت می‌دهند، و منزل‌های ایشان لگدکوب می‌شود» که مردم به جهت زیارت و ضیافت پا بر آن می‌گذارند).

۱۷/۱۷۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مؤمن، مردم به او الفت دارند. و هیچ خوبی نیست در کسی که به کسی الفت نمی‌گیرد، و کسی با او الفت نمی‌گیرد».

۱۸/۱۷۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خوش خلقی، صاحب خویش را می‌رساند به درجه روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد».

باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی

۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی

۱/۱۷۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسن بن حسین که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای پسران عبدالمطلب! به درستی که شما به مال‌های خویش همه مردم را فرا نمی‌توانید گرفت، و هرگز مال‌های شما به تمام ایشان نمی‌رسد؛ پس ایشان را ملاقات کنید به گشاده‌رویی و ظاهر نیکو».

و همین حدیث را، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است، مگر آنکه در این حدیث است که فرمود: «ای پسران هاشم!».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۹

۲/۱۷۶۴. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه خصلت است که هر که با یکی از اینها به نزد خدا آید، خدا بهشت را از برای او واجب گرداند: یکی نفقه کردن با درویشی و تنگدستی؛ و

دیگری گشاده‌رویی از برای همه عالم؛ و سیم انصاف دادن از خویش». (و انصاف، داد دادن است و مسلّم داشتن چیزی را که حق باشد).

۳/ ۱۷۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت کن و بفرما چه کنم. و در آن چه پیغمبر او را وصیت کرد، این بود که فرمود: برادر خود را ملاقات کن با روی گشاده».

۴/ ۱۷۶۶. از او، از ابن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود که:

«بال خویش را نرم می‌سازی که متکبر و جفاکار نباشی، و سخن خود را خوش می‌گردانی، و برادرت را ملاقات می‌کنی با روی گشاده».

۵/ ۱۷۶۷. از او، از پدرش، از حمّاد، از ربیع، از فضیل روایت است که گفت: کردارهای نیک و گشاده‌رویی، کسب دوستی می‌کنند و باعث دخول بهشت می‌شوند. و بخل و ترش‌رویی، صاحب خویش را از خدا روی می‌گردانند و موجب دخول آتش جهنم می‌شوند.

۶/ ۱۷۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

گشاده‌رویی، کینه دیرینه را می‌برد».

باب در بیان راستگویی و ادای امانت

۵.۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت

۱/ ۱۷۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی‌العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل هیچ

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۱

پیغمبری را مبعوث نگردانیده، مگر با راستگویی در خبر، و ادای امانت به سوی نیکوکار و بدکار نابکار».

۲/ ۱۷۷۰. از او، از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عمّاد و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به نماز و روزه ایشان فریفته مشوید؛ زیرا که مرد بسا است که به نماز و روزه حریص شده، به مرتبه‌ای که اگر آن را ترک کند، غمگین می‌شود و می‌رمد، ولیکن ایشان را آزمایش کنید، در نزد راستی در خبر و ادای امانت».

۳/ ۱۷۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن ابی‌نجران، از مثنی حنّاط، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه باشد».

۴/ ۱۷۷۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدّم روایت کرده است که گفت: در اوّل مرتبه‌ای که بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم به من فرمود که: «راستگویی را پیش از حدیث بیاموزید».

۵/ ۱۷۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو‌کهمس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

عبدالله بن ابی‌یعفور تو را سلام می‌رساند. فرمود: «و سلام بر او و بر تو باد. هرگاه به نزد عبدالله بیایی، سلام مرا به او برسان و به او بگو که: جعفر بن محمد به تو می‌گوید که: نظر کن به آنچه علی علیه السلام به آن رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، و

از آن دست بردار؛ زیرا که علی علیه السلام نرسید به آنچه رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، مگر به راستی خبر و ادای امانت».

۶ / ۱۷۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابواسماعیل بصری، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای فضیل! به درستی که راستگو، اول کسی که او را تصدیق می کند، خدای عز و جل است که می داند که او راستگو است، و نفس او را تصدیق می کند و می داند که او راستگو است».

۷ / ۱۷۷۵. ابن ابی عمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اسماعیل نامیده نشد به صادق الوعد - یعنی راست وعده -، مگر از برای آنکه با کسی وعده کرد در جایی، و یک سال او را انتظار کشید؛ پس خدای عز و جل او را صادق الوعد نامید. بعد از آن، آن مرد به نزد اسماعیل آمد. اسماعیل به او گفت که: در عرض این مدت پیوسته

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۳

منتظر تو بودم» (و مراد از این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است. و قصه او در سوره مریم مذکور است).

۸ / ۱۷۷۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر خزازی، از جدش ربیع بن سعد روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «ای ربیع! به درستی که مرد پیوسته راست می گوید، تا به مرتبه ای که خدا او را صدیق می نویسد».

۹ / ۱۷۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشاء از علی بن ابی حمزه، از ابویصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که بنده پیوسته راست می گوید، تا آنکه در نزد خدا از جمله راست گویان نوشته می شود، و پیوسته دروغ می گوید، تا آنکه در نزد خدا از جمله دروغ گویان نوشته می شود؛ پس هرگاه راست گوید، خدای عز و جل می فرماید که: راست گفت و نیکو کار شد، و چون دروغ گوید، خدای عز و جل می فرماید که: دروغ گفت و نابکار شد».

۱۰ / ۱۷۷۸. از او، از ابن محبوب، از علاء بن زرین، از عبدالله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خوانندگان مردم باشید به خیر و خوبی، به غیر زبان های خویش، تا سعی و کوشش و راستگویی و پارسایی را از شما ببینند» (و همین حدیث در باب ورع مذکور شد، با اختلافی در سند).

۱۱ / ۱۷۷۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت: ابوالولید حسن بن زیاد صیقل گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه شود. و هر که قصدش خوب باشد، در روزیش افزونی به هم رسد. و هر که نیکیش با اهل بیت و عیالش خوب باشد، در عمرش امتدادی حاصل شود و دراز گردد».

۱۲ / ۱۷۸۰. از او، از ابوطالب روایت است که آن را مرفوع ساخت و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نظر مکنید به طول رکوع و سجود مرد؛ زیرا که این چیزی است که آن را عادت کرده است؛ پس اگر آن را ترک کند، به جهت آن وحشت به هم می رساند، ولیکن نظر کنید به راستی حدیث و ادای امانت او».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۵

باب در بیان حیا

۵۲. باب در بیان حیا «۱»

۱ / ۱۷۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده حداء، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حیا از ایمان است، و ایمان در بهشت است».

۲ / ۱۷۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: امام

جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حیا و عفت و درماندن، از ایمان است». و فرمود که: «مقصودم از درماندگی، درماندگی زبان است از سخن گفتن؛ نه درماندن دل از ایمان».

۳/۱۷۸۳. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از مصعب بن یزید، از عوام بن زبیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که رویش تنگ؛ یعنی حیایش کم باشد، علمش تنگ و کم باشد». «۲»

۴/۱۷۸۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از یحیی برادر دارم، از معاذ بن کثیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «حیا و ایمان در یک ریسمان بسته و به یکدیگر پیوسته‌اند؛ پس هرگاه یکی از این دو برود، دیگری در پی آن می‌رود».

۵/۱۷۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن یقظین، از فضیل بن کثیر، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ایمان نیست از برای کسی که او را حیا نباشد».

۶/۱۷۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «حیا دو قسم است: یکی حیایی است که از عقل ناشی می‌شود؛ و دیگری حیایی که از حمق و بی‌عقلی برمی‌خیزد؛ پس حیای عقل، علم است، و حیای حمق، جهل و نادانی».

(۱). و حیاء، شرم و شرم داشتن است. و آن گرفتگی نفس است از آن‌چه زشت باشد. و مرکب است از جبن و بیدلی و عفت و پرهیزگاری، و لهذا با شجاعت و فسق کم جمع می‌شود. (مترجم)

(۲). مقصود آن است که در طلب علم، کمرویی، نادرست و نابجا است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۷

۷/۱۷۸۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابوعلی لهبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، و از فرق سر تا پاهایش گناهان باشد، خدا آن گناهان را به نیکی‌ها بدل کند، و آنها: راستگویی و حیا و خوش‌خلقی و شکر است».

باب در بیان عفو

۵۳. باب در بیان عفو «۱»

۱/۱۷۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خویش فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بهترین طبیعت‌ها و اخلاق در دنیا و آخرت؟! و آن عفو است از کسی که بر تو ستم کرده باشد؛ و پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و نیکی کردن با کسی که با تو بد کرده باشد؛ و عطا کردن به کسی که تو را محروم و بی‌بهره کرده باشد».

۲/۱۷۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از غزّه بن دینار رقی، از ابواسحاق سبئی که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را دلالت کنم بر بهترین اخلاق در دنیا و آخرت؟! و آن این است که: پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و عطا کنی به کسی که تو را محروم و بی‌نصیب کرده باشد؛ و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کرده باشد».

۳/۱۷۹۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابوعبدالله نشیب لفائفی، از حمران بن اعین

روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که از مکارم اخلاق است در دنیا و آخرت، و آن این است که: عفو کنی از آنکه بر تو ستم کرده؛ و پیوند کنی با آنکه از تو بریده؛ و بردباری نمایی هرگاه بر تو جهالت شود».

۱۷۹۱ / ۴. علی، از پدرش روایت کرده است و محمد بن اسماعیل، از فضیل بن شاذان، و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن

(۱). و عفو، از گناه و بدی کسی در گذشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۹

الحسین علیهما السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «چون روز قیامت شود، خدای - تبارک و تعالی - اولین و آخرین را در روی زمینی جمع کند. بعد از آن، منادی ای ندا کند که: کجا ایند اهل فضل و صاحبان افزونی؟» حضرت فرمود: «پس طائفه‌ای از مردم برخیزند، و فرشتگان ایشان را پیش‌باز کنند و بگویند که: فضل شما چه بود؟ در جواب می گویند که: پیوند می کردیم با کسی که از ما بریده بود؛ و عطا می کردیم به هر که ما را محروم ساخته بود؛ و عفو می کردیم از کسی که بر ما ستم کرده بود». فرمود: «پس به ایشان می گویند که: راست گفتید، داخل شوید در بهشت».

۱۷۹۲ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از جهم بن حکم مدائنی، از اسماعیل بن ابی‌زیاد سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد که عفو کنید؛ زیرا که عفو، غیر از عزت چیزی را از برای بنده نمی‌افزاید؛ پس یکدیگر را عفو کنید، تا خدا شما را عزیز گرداند».

۱۷۹۳ / ۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو خالد قَمَاط، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرموده: «پشیمانی بر عفو، بهتر و آسان‌تر است از پشیمانی بر عقوبت؛ چه آن‌چه نکرده‌ای، می‌توان کرد، و آن‌چه شد، چاره‌ای ندارد».

۱۷۹۴ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از سعدان، از معتب که گفت: ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در یکی از باغ‌های خویش بود و خرما می‌برید؛ پس نظر کردم به غلامی از غلامان آن حضرت، و دیدم که یک پشته از خرما که به کول (/ دوش) توان برداشت فرا گرفت، و آن را در پس دیوار باغ انداخت. من به نزد او آمدم و او را گرفتم و بردم به خدمت حضرت، و عرض کردم که: فدای تو گردم! من این غلام و این قدر خرما را یافتم. حضرت به آن غلام فرمود که: «ای فلان!» عرض کرد: لَبَّيْكَ.

فرمود: «آیا گرسنه‌ای؟» عرض کرد: نه، ای آقای من! فرمود که: «برهنه‌ای؟» عرض کرد: نه، ای سید من! فرمود: «پس از برای چه چیز این را فرا گرفته‌ای؟» عرض کرد که: این را خواهش داشتم. فرمود: «برو و این خرمایی را که برداشته‌ای از برای تو». و فرمود که: «او را وا گذارید، و به او کار مدارید».

۱۷۹۵ / ۸. از او، از ابن فضال روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۱

که می فرمود: «هرگز دو گروه در جنگ به هم نرسیدند، مگر آنکه هر یک از ایشان که عفو ایشان بزرگ‌تر و بیشتر بود، منصور و مظفر شدند. و خدا ایشان را بر گروه دیگر یاری کرد».

۱۷۹۶ / ۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «زن یهودیه‌ای که گوسفند بریان را از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله زهر آلود ساخته بود، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. به آن زن فرمود:

چه تو را داشت، بر آن چه کردی؟ عرض کرد: با خود گفتم که اگر پیغمبر باشد، او را زینانی نرساند، و اگر پادشاه باشد، مردم را از او در راحت و آسایش اندازم». حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عفو فرمود».

۱۰ / ۱۷۹۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سه چیز است که خدا به آنها چیزی را غیر از عزّت، از برای مرد مسلمان نمی‌افزاید: یکی اعراض کردن و گذشتن از انتقام کسی که بر او ستم کرده، و دیگری عطا کردن به کسی که او را محروم ساخته، و سیم پیوند کردن با کسی که از او بریده باشد».

باب در بیان فرو خوردن خشم

۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم

۱ / ۱۷۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود:

«دوست نمی‌دارم که شتران سرخ‌مو از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من. و هیچ جرعه‌ای را ننوشیدم که دوست تر باشد به سوی من، از جرعه‌ای خشمی که صاحب آن را به سبب آن سزا ندهم». (و جرعه - به ضمّ جیم و سکون راء - مقدار یکبار آشامیدن از آب است و امثال آن).

۲ / ۱۷۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان و علی بن نعمان، از عمّار بن مروان، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«خوب جرعه‌ای است خشم از برای کسی که بر آن صبر کند؛ زیرا که مزد بزرگ از بلائی بزرگ حاصل می‌شود. و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته، مگر آنکه ایشان را آزمایش نموده، و به بلائی مبتلی فرموده است».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۳

۳ / ۱۸۰۰. از او، از علی بن نعمان و محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «صبر کن بر اذیت دشمنانِ نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در حقّ تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد، از آنکه خدا را در حقّ او فرمانبرداری کنی».

۴ / ۱۸۰۱. از او، از محمد بن سنان، از ثابت مولای آل‌حریز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «فرو خوردن خشم از دشمن در زمان دولت‌های ایشان، تقیه و هوشیاری است، از برای کسی که آن را فرا گیرد و به آن عمل کند. و کناره‌جویی است، از متعرض شدن بلاء و زحمت در دنیا، و عناد دشمنان در زمان دولت‌های ایشان. و منازعه و مخاصمه با ایشان در غیر تقیه، ترک کردن امر خدا است؛ پس با مردمان نیکو معامله کنید، که همان از برای شما در نزد ایشان پرورش می‌یابد و نشو و نما می‌نماید، و با ایشان دشمنی نکنید، که ایشان را بر گردن‌های خویش بار و سوار می‌کنید، و به این سبب ذلیل و خوار می‌شوید».

۵ / ۱۸۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از مالک بن حصین سکونی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که خشمی را فرو خورد، مگر آنکه خدای عز و جل عزّت او را در دنیا و آخرت زیاد کند. و خدای عز و جل فرمود که: «وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱)؛ یعنی: «و دیگر پرهیزگاران آنانند که فرو می‌خورند خشم را، و آنان که عفو می‌کنند از مردمان، و ترک می‌کنند عقوبت کسی را که مستحقّ عقوبت باشد. و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را». و حضرت فرمود که: «خدا او را به جای این خشمی که داشته ثواب می‌دهد».

۶ / ۱۸۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره که گفت:

حدیث کردم آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود که می‌فرمود: «هر که خشمی را فرو خورد، و چنان باشد که اگر خواهد آن را روان گرداند، و به مقتضای آن عمل نماید، تواند که آن را جاری سازد، خدا در روز قیامت دل او را پر کند از خوشنودی خویش».

(۱). آل عمران، ۱۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۵

۷/۱۸۰۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از غالب بن عثمان، از عبدالله بن منذر، از وصابی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که خشمی را فرو خورد، و حال آنکه او قادر باشد بر امضای آن، خدا در روز قیامت دل او را پر گرداند از ایمنی و ایمان».

۸/۱۸۰۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابواسامه - یعنی زید شحام - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

حضرت به من فرمود که: «ای زید! صبر کن بر اذیت دشمنان نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او فرمانبرداری کنی. ای زید! به درستی که خدا دین اسلام را برگزیده و آن را اختیار کرده؛ پس صحبت آن را نیکو گردانید به سخاوت و خوش خلقی».

۹/۱۸۰۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حفص جامه سابری فروش، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله دوست‌ترین راه‌ها به سوی خدای عز و جل دو جرعه است:

یکی جرعه خشمی که آن را به بردباری رد کنی؛ و یکی جرعه مصیبتی که آن را به صبر برگردانی».

۱۰/۱۸۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حیداد، از ربیع، از آنکه او را حدیث کرده از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پدرم به من فرمود که: ای فرزند عزیز من! چیزی نیست که چشم پدرت را بیشتر روشن کند، از جرعه خشمی که عاقبت آن صبر باشد. و مرا شاد نمی‌کند که شتران سرخ مو از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من».

۱۱/۱۸۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن وهب، از معاذ بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر کنید بر اذیت دشمنان نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او اطاعت کنی».

۱۲/۱۸۰۹. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از خلاد، از ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که گفت: آن حضرت فرمود: «دوست نمی‌دارم که شتران سرخ مو

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۷

از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من. و هیچ جرعه‌ای را ننوشیدم که دوست‌تر باشد به سوی من، از جرعه‌ای خشمی که صاحب آن را به آن سزا ندهم».

۱۳/۱۸۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از و شاء، از مثنی حنّاط، از ابوحمزه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هیچ جرعه‌ای که بنده آن را فرو خورد، دوست‌تر نیست به سوی خدا، از جرعه خشمی که آن را فرو خورد، در نزد گردیدن آن در دلش (۱)»، یا به صبر و شکیبایی، یا به حلم و بردباری».

باب در بیان حلم و بردباری

۵۵. باب در بیان حلم و بردباری

۱/۱۸۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن عبیدالله روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود: «مرد، عابد نمی باشد تا حلیم باشد. و به درستی که در میانه بنی اسرائیل بنا چنین بود که چون مردی عبادت می نمود، او را عابد نمی شمردند، تا آنکه ده سال پیش از آن سکوت می کرد».

۲/۱۸۱۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: مؤمن کسی است که عمل خود را به حلم بیامیزد.

می نشیند از برای آنکه بداند، و سخن می گوید از برای آنکه بفهمد، و امانت خویش را به آشنایان خود خبر نمی دهد، و شهادتی که دارد از دشمنان خویش نمی پوشد، و چیزی از حق را از ریا و دیدن مردم به جا نمی آورد، و آن را به جهت حیا ترک نمی کند. اگر مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند، از آن چه می گوید، بترسد، و از خدا آمرزش طلبد از آن چه ایشان نمی دانند، و گفتار آنکه احوال او را نمی داند او را گول نزنند، و از احصا و ضبط آن چه عمل نموده، به غایت بترسد.

۳/۱۸۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین صلی الله علیه و آله می فرمود: مرا به شگفت می آورد و خوشم می آید که حلم مرد او را دریابد، در هنگامی که خشم می گیرد».

۴/۱۸۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن

(۱). یعنی بالا و پایین رفتن خشم و پایداری در برابر امضا و بیرون دادن آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۹

حکم، از ابو جمیل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل بنده صاحب شرم بردبار را دوست می دارد».

۵/۱۸۱۵. از او، از علی بن حفص عوسی کوفی روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا هرگز کسی را به جهل و نادانی عزیز نگرداند، و هرگز به بردباری کسی را ذلیل نساخته است».

۶/۱۸۱۶. از او، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کافی است حلم که یاور باشد». و فرمود که: «هر گاه حلم نداشته باشی، به زحمت و مشقت، خود را بر آن بدار».

۷/۱۸۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالله حجاج، از حفص بن ابی عایشه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام یکی از غلامان خود را در پی کاری فرستاد. و آن غلام دیر کرد؛ پس حضرت صادق علیه السلام به دنبال او بیرون رفت، به جهت آنکه دیر کرده بود. و او را یافت که خوابیده و در خواب است. حضرت در نزد سر آن غلام نشست و او را باد می زد، تا آنکه بیدار شد. و در هنگامی که بیدار شد، حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: «ای فلان! به خدا سوگند که تو را نمی رسد که چنین کنی و در شب و روز هر دو بخوابی. شب از برای تو است و روز از برای ما است که از تو منتفع شویم و مشغول خدمت ما باشی».

۸/۱۸۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا دوست می دارد صاحب شرم بردباری را که عقیف

و پارسا باشد، و به زحمت و مشقت، خود را بر عفت بدارد».

۱۸۱۹ / ۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن علی بن محبوب، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد مسلی، از ابو محمد، از عمران، از سعید بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون در میان دو مرد منازعه و گفتگو واقع شود، دو فرشته فرود آیند، و با سفیه و بی عقل از ایشان که سبکی کند، می گویند که: گفتی و درست نگفتی، و تو سزاواری از برای آنچه گفتی، و زود باشد که جزا داده شوی به آنچه گفتی. و به صاحب حلم از ایشان می گویند که: صبر کردی و متحمل آزار و اذیت شدی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۱

خدا تو را می آموزد، اگر این صبر و تحمل را به اتمام برسانی». و فرمود: «پس اگر صاحب حلم بر او رد کند و جواب گوید، آن دو فرشته به سوی آسمان بالا روند».

باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان

۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان

۱۸۲۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «از نشانه‌های دانشمندی، بردباری و علم و خاموشی است. خاموشی دری است از درهای حکمت، و خاموشی کسب دوستی می کند، و آن دلیل است بر هر خوبی».

۱۸۲۱ / ۲. از او، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «جز این نیست که شیعیان ما گنگاناند» (یعنی آنچه نباید بگویند، نمی گویند).

۱۸۲۲ / ۳. از او، از ابن محبوب، از ابوعلی جوانی روایت است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم و آن حضرت به یکی از غلامان خود که او را سالم می گفتند می فرمود- و دست مبارک را بر لب‌های خویش گذاشت- و فرمود که: «ای سالم! زبان خود را نگاه دار تا سالم بمانی، و مردم را بر گردن‌های ما بار و سوار مکن».

۱۸۲۳ / ۴. از او، از عثمان بن عیسی روایت است که گفت: در خدمت امام موسی کاظم علیه السلام حضور داشتم، و مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا وصیت فرما. فرمود: «زبان خود را نگاه دار تا عزیز شوی، و مردم را بر افسار خویش دست مده، که گردنت رام می شود و به هر سمتی که آن را می کشند می رود، مانند حیوانی که رام باشد».

۱۸۲۴ / ۵. از او، از هشتم بن ابی مسروق، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که به خدمت آن حضرت آمده بود فرمود که: آیا نمی خواهی تو را دلالت کنم بر امری که خدا تو را به سبب آن داخل بهشت گرداند؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله! می خواهم. فرمود: عطا کن از آنچه خدا به تو عطا فرموده. عرض کرد: پس اگر پریشان تر باشم از کسی که خواسته باشم که به او عطا کنم؟ فرمود: پس ستم رسیده را یاری کن. عرض کرد که: اگر ضعیف تر باشم از کسی که خواهم او را یاری کنم؟

فرمود که: از برای احمق نادان صنعتی به عمل آور- یعنی بر او اشاره نما و او را دلالت کن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۳

بر آنچه نمی داند- عرض کرد که: اگر نادان تر باشم از آنکه خواهم او را اعانت کنم و تعلیم دهم. فرمود: پس زبان خویش را خاموش کن، مگر از خوبی. آیا تو را شاد نمی گرداند، آن یک خصلت از این خصلت‌ها در تو باشد و تو را بکشد به سوی بهشت؟».

۱۸۲۵/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «لقمان به پسرش فرمود که: ای فرزند دل‌بند من! اگر گمان می‌کنی که سخن از نقره است، خاموشی از طلا است». ۱۸۲۶/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زبان خود را نگاه دار، که آن صدقه‌ای است که آن را بر نفس خویش تصدق می‌کنی». بعد از آن فرمود که: «هیچ بنده‌ای حقیقت را نمی‌شناسد، تا زبان خویش را نگاه دارد».

۱۸۲۷/۸. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از عبدالله بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی: زبان‌های خویش را باز دارید از سخن گفتن». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «آیا نظر نکردی به سوی آنان که گفته شد به ایشان، که باز دارید دست‌های خویش را؟!».

(و بنابر تفسیر حضرت علیه السلام از قبیل ذکر مسبب است و اراده سبب، چه جنبانیدن زبان موجب جنبانیدن دست است.)

۱۸۲۸/۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نجات و رهایی مؤمن در نگاه داشتن زبان او است».

۱۸۲۹/۱۰. یونس، از مثنی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ابوذر- علیه‌الرحمة- می‌گفت: ای جوینده علم! به درستی که این زبان کلید هر خوبی و کلید هر بدی است؛ پس مهر گذار بر زبان خویش، چنان که بر طلا و نقره خویش مهر می‌گذاری».

(۱). نساء، ۷۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۵

۱۸۳۰/۱۱. حمید بن زیاد، از خشّاب، از ابن بقّاح، از معاذ بن ثابت، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: سخن را در غیر یاد خدا بسیار مکنید؛ زیرا آنان که سخن را در غیر ذکر خدا بسیار می‌کنند، دل‌های ایشان سخت و سنگین است، ولیکن نمی‌دانند».

۱۸۳۱/۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از اسماعیل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از ابوجمیل، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ روزی نمی‌آید، مگر آنکه هر عضوی از اعضای تن از برای زبان سر فرود می‌آورد و کرنش می‌کند؛ یعنی آن را تعظیم می‌نماید و خواری و فروتنی به ظهور می‌رساند، و می‌گوید: تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا ما به سبب تو معذب شویم- یعنی چیزی نگویی که موجب عذاب ما باشد».

۱۸۳۲/۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابراهیم بن مهزم اسدی، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که زبان فرزند آدم در صبح هر روز بر همه اعضای او مشرف می‌شود و می‌گوید:

چگونه صبح کرده‌اید؟ و چه حال دارید؟ در جواب می‌گویند که: صبح کرده‌ایم به خیر و خوبی، اگر تو ما را به حال خود وا گذاری. و می‌گویند: از خدا بترس در حق ما، و خدا خدا می‌کنند و او را سوگند می‌دهند و می‌گویند که: ما مثاب و معاقب نمی‌شویم، مگر به سبب تو که آلت و اسباب ثواب و عقاب مایی».

۱۸۳۳/۱۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم

بن عبدالحمید، از قیس پدر اسماعیل - و ابراهیم ذکر کرده که: قیس ناخوشی و باکی ندارد، و از جمله اصحاب ما است - و قیس این روایت را مرفوع ساخته و گفته است که: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت فرما. فرمود: «زبان خویش را نگاه دار». عرض کرد: یا رسول الله! مرا وصیت فرما.

فرمود: «زبان را نگاه دار. وای بر تو! آیا چیزی مردم را سرنگون می‌سازد بر سوراخ‌های بینی ایشان - یعنی برو در آتش جهنم - غیر از حاصل سخنان ایشان که به داس زبان‌های خویش آنها را درو کرده‌اند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۷

۱۵ / ۱۸۳۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که سخن خویش را از کار خویش نشمارد یا نپندارد، گناهان او بسیار و عذابش حاضر است».

۱۶ / ۱۸۳۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا زبان را به عذابی معذب گرداند که هیچ عضوی از اعضا را به آن عذاب، معذب نکند؛ پس زبان عرض می‌کند که:

ای پروردگار من! مرا به عذابی معذب ساختی که هیچ عضوی را به آن عذاب، معذب نساختی؛ پس به زبان گفته می‌شود که: از تو سخنی بیرون آمد و به همه شرق و غرب زمین رسید، و به سبب آن سخن، خونی که ریختنش حرام بود و احترامی داشت، ریخته شد، و به واسطه آن، مال صاحب حرمت به غارت رفت، و فرج حرام پرده حرمتش به جهت آن درید.

سوگند یاد می‌کنم به عزت خویش، که هر آینه تو را به عذابی معذب سازم که هیچ‌یک از اعضای صاحب تو را به آن عذاب، معذب نسازم».

۱۷ / ۱۸۳۶. و به همین اسناد روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شومی و نامبارکی باشد، در زبان خواهد بود».

۱۸ / ۱۸۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد، از معلی بن محمد هر دو، از وشاء که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «چون مردی از بنی اسرائیل می‌خواست که عابد شود، بنا چنین بود که ده سال پیش از آن خاموش می‌شد».

۱۹ / ۱۸۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از غفاری، از جعفر بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که جای سخن خویش را از عملش ببیند و آن را از جمله عمل داند، سخنش کم باشد، مگر در آن چه خواهد و به کار او آید».

۲۰ / ۱۸۳۹. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار، از منصور بن یونس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در حکمت آل داود است که بر عاقل لازم است که عارف و شناسا باشد بروزگار خویش، و به کار خود رو آورده، زبان خویش را نگاه دارد».

۲۱ / ۱۸۴۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسین رباط، از بعضی از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۹

مردان خویش که راوی حدیث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«پیوسته، بنده مؤمن نیکوکار نوشته می‌شود، در مدتی که ساکت و خاموش باشد؛ پس هرگاه سخن گوید، نیکوکار یا بدکار نوشته

شود».

باب در بیان مدارات

۵۷. باب در بیان مدارات «۱»

۱ / ۱۸۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر که آنها در او نباشد، عملش تمام و کامل نخواهد بود: یکی پارسایی که او را از نافرمانی‌های خدا باز دارد؛ و دیگر خلقی که به آن با مردم به مدارایی رفتار کند؛ و سیم بردباری که جهل و نادانی جاهل را به آن رد نماید».

۲ / ۱۸۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن حسن روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر علیه السلام که می‌فرمود: «جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا محمد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید که: با خلق من مدارا کن».

۳ / ۱۸۴۳. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از حبيب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «در تورات نوشته است، در آنچه خدای عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام، به آن راز گفت که: ای موسی! راز پوشیده مرا در نهان خویش ببوش، و در آشکار خویش، مدارایی را ظاهر کن، از من برای دشمن من، و دشمن خود از خلق من. و به اظهار کردن راز پوشیده من، باعث دشنام من مشو در نزد ایشان، که با دشمن من و دشمن خویش در دشنام دادن به من شریک خواهی بود».

۴ / ۱۸۴۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از حمزة بن، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پروردگار مرا امر فرموده که با مردمان مدارایی کنم، چنان که مرا به جا آوردن واجبات امر فرموده است».

۵ / ۱۸۴۵. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام

(۱). و مدارات- به ضمّ میم-، با کسی نرمی کردن و همدیگر را دفع کردن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۱

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مدارایی با مردمان نصف ایمان است، و همراهی و نرمی با ایشان نصف عیش و زندگانی». بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با نیکوکاران در نهان آمیزش کنید، و با نابکاران در آشکار مخالفت نمایید، و بر ایشان میل مکنید، که بر شما ستم می‌کنند؛ پس به درستی که زود باشد که روزگاری بیاید که در آن روزگار، کسی از صاحبان دین نجات نیابد، مگر کسی که مردم گمان کنند که ابله و بی‌عقل است، و نفس خویش را صبر فرماید، بر آنکه مردم بگویند که او ابله است و عقل ندارد».

۶ / ۱۸۴۶. علی بن ابراهیم، از بعضی از اصحاب خویش که او را ذکر کرده، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که گروهی از مردمان مدارایی ایشان با مردم کم بود، و به این سبب از قریش انداخته شدند. و به خدا سوگند که حسب‌های ایشان هیچ ناخوشی نداشت و چنان نبود که حرام‌زاده باشند. و به درستی که گروهی از غیر قریش مدارایی ایشان نیکو بود، و به این سبب به خانه بلندپایه ملحق شدند و از اهل بیت محسوب گردیدند». راوی می‌گوید: بعد از آن حضرت فرمود که: «هر که دست خود را از مردم باز دارد و به ایشان اذیت نرساند،

جز این نیست که یک دست از ایشان باز می‌دارد، و ایشان دست‌های بسیار را از او باز دارند».

باب در بیان رفق

۵۸. باب در بیان رفق «۱»

۱/ ۱۸۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی‌لیلی، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که هر چیزی را قفلی هست، و قفل ایمان رفق و نرمی است».

۲/ ۱۸۴۸. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:

«هر که رفق و نرمی از برایش تقسیم شده و از آن بهره‌ای به او رسیده، ایمان نیز از برایش تقسیم شده و از آن بهره‌ای دارد».

۳/ ۱۸۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از یحیی ارزق، از حماد بن

(۱). و رفق - به فتح و کسر راء و سکون فاء - نرمی و خوشی نمودن و یاری و همراهی کردن است. یا به کسر راء، آن چیزی است که حاصل می‌شود از اینها. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۳

بشیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - صاحب رفق است، و رفق را دوست می‌دارد. پس از جمله رفق آن جناب با بندگان خویش، بیرون کشیدن او است - به رفق و مدارایی - کینه‌ها و ضدیت ایشان را با هوا و هوس و دل‌های ایشان، چنان که تیغ را از نیام بیرون می‌کشند. و از جمله رفق او با ایشان، آن است که ایشان را و می‌گذارد بر امری که اراده دارد که ایشان را از آن دور گرداند، از روی نرمی کردن با ایشان، تا آنکه دسته‌های ایمان و سنگینی آن را یکبار بر ایشان نیندازد «۱» تا ضعیف و ناتوان شوند؛ پس هر گاه این را اراده فرماید، آن امر را به امری دیگر نسخ و برطرف سازد؛ پس این امر منسوخ شود و تکلیف در باب آن باقی نماند».

۴/ ۱۸۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌محبوب، از معاویه بن وهب، از معاذ بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نرمی نمودن با مردم مبارک است، و درشتی نمودن شوم و نامبارک».

۵/ ۱۸۵۱. از او، از ابن‌محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل صاحب رفق است. رفق را دوست می‌دارد و بر رفق عطا می‌کند، آنچه را که بر عنف و درشتی کردن عطا نمی‌کند».

۶/ ۱۸۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: رفق بر چیزی گذاشته نشد، مگر آنکه آن را آرایش داد، و از چیزی برداشته نشد، مگر آنکه آن را زشت گردانید».

۷/ ۱۸۵۳. علی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عمرو بن ابی‌المقدام روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «به درستی که زیادتی و برکت در رفق است. و هر که از رفق محروم شود، از هر خوبی محروم گردد».

۸/ ۱۸۵۴. از او، عبدالله بن مغیره، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رفق از خاندانی دور نشد، مگر آنکه هر خوبی از ایشان دور شد».

۱۸۵۵ / ۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از اسماعیل بن یسار، از احمد بن زیاد بن ارقم (و بنا بر بعضی

(۱). مقصود آن است که همه واجبات را یکباره نازل و واجب نمی‌کند.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۵

از نسخ کافی، از ارقم کوفی)، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر خاندانی که بهره خویش را از رفق عطا شدند، خدا در باب روزی بر ایشان وسعت داد. و رفق در اندازه کردن معیشت و اسباب زندگانی، بی‌زیاده و نقصان، از وسعت در مال و کثرت آن بهتر است. و رفق چیزی از آن درنماند، و اسراف کردن چیزی با آن باقی نماند. به درستی که خدای عز و جل صاحب رفق است، و رفق را دوست می‌دارد».

۱۸۵۶ / ۱۰. علی بن ابراهیم روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته، از صالح بن عقبه، از هشام بن احمر، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: حضرت به من فرمود- در حالی که میان من و مردی از اهل سنت سخنی جاری شده بود- که: «با ایشان نرمی کن؛ زیرا که کفر یکی از ایشان در خشم او است. و هیچ خوبی نیست در کسی که کفرش در خشمش باشد، که به محض خشم، شروع کند در کفر گفتن».

۱۸۵۷ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «رفق نصف زندگانی است».

۱۸۵۸ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا رفق را دوست می‌دارد و بر آن یاری می‌دهد؛ پس چون بر حیوان‌های لاغر سوار شوید، آنها را در منزل‌های خودشان فرود آورید؛ پس اگر زمین خشک و بی‌گیاه باشد، از آن دور شوید و منزل مکنید، و اگر زمین پر گیاه باشد، آنها را در منزل‌های ایشان فرود آورید».

۱۸۵۹ / ۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر رفق آفریده‌ای بود که دیده می‌شد، چیزی از آن چه خدا آفریده از آن نیکوتر نبود».

۱۸۶۰ / ۱۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از آنکه او را حدیث کرده، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود:

«به درستی که خدا صاحب رفق است و رفق را دوست می‌دارد. و از جمله رفق آن جناب نسبت به شما، بیرون کشیدن کینه‌ها و مضاده و مخالفت دل‌های شما است از آنها به رفق و نرمی؛ چنان که شمشیر از غلاف می‌کشند؛ زیرا که آن جناب اراده می‌فرماید که بنده را از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۷

امری بگرداند؛ پس او را بر آن امر وا می‌گذارد، تا هنگامی که او را به واسطه ناسخ از آن امر می‌گرداند، به جهت ناخوش داشتن سنگینی حق بر او».

۱۸۶۱ / ۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هرگز دو کس با یکدیگر صحبت نداشته‌اند، مگر آنکه بزرگ‌ترین ایشان از روی اجر، و دوست‌ترین ایشان به سوی خدای عز و جل، نرم‌ترین ایشان به یار خویش بوده است».

۱۶/۱۸۶۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن حسان، از حسن بن حسین، از فضیل بن عثمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در امر خود صاحب رفق باشد، آنچه از مردم اراده کند می‌یابد».

باب در بیان تواضع و فروتنی کردن

۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن

۱/۱۸۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نجاشی (یعنی پادشاه حبشه که اصحمه نام داشت) به سوی جعفر بن ابی طالب و رفقای او که در حبشه بودند فرستاد و ایشان را طلبید؛ پس بر او داخل شدند و دیدند که در حجره‌ای از حجره‌های خویش بر روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است». حضرت فرمود که: «جعفر علیه السلام گفت که: ما از نجاشی ترسیدیم، در هنگامی که او را بر این حالت دیدیم؛ پس چون دید که به ما چه رسید و روی‌های ما متغیر گردید و رنگ‌های ما زرد شد، گفت: ستایش از برای خدایی که محمد را یاری کرد و چشم او را روشن گردانید. آیا نمی‌خواهید که شما را مژده دهم؟ من گفتم: بلی، ای پادشاه! ما را مژده ده. نجاشی گفت که: در این ساعت جاسوسی از جاسوس‌های من، از جانب زمین شما که در آنجا می‌بود به نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای عز و جل پیغمبر خود، محمد صلی الله علیه و آله، را یاری نمود، و دشمنان او را هلاک گردانید، و فلان و فلان اسیر و دستگیر شدند، و در وادی‌ای به هم رسیدند که آن را بدر می‌گویند و اراک «۱» بسیاری در آن جاست.

نجاشی گفت: به خدا سوگند که گویا من به آن موضع نظر می‌کنم و الحال آن را می‌بینم؛ زیرا که من در آنجا از برای سید خود شبانی می‌کردم و گوسفند می‌چرانیدم. و سید من مردی از

(۱). و اراک- به فتح همزه درختی است که از چوب آن سواک گیرند. و بعضی گفته‌اند: درخت شور و تلخ است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۹

بنی ضمیره بود.

جعفر با نجاشی گفت که: ای پادشاه! پس مرا چه می‌شود که تو را می‌بینم که بر روی خاک نشسته‌ای و این جامه‌های کهنه را پوشیده‌ای؟ گفت: ای جعفر! به درستی که ما در آنچه خدا بر حضرت عیسی علیه السلام فرو فرستاده می‌یابیم که: از جمله حق خدا بر بندگان خویش آن است که در نزد نعمتی که از برای ایشان تازه پدید می‌آورد، از برای آن جناب فروتنی را اظهار کنند. و چون خدای عز و جل از برای من این نعمت را به محمد صلی الله علیه و آله احداث فرمود، این تواضع را از برای خدا احداث نمودم؛ پس در هنگامی که این خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحاب خویش فرمود: به درستی که صدقه مال صاحب خود را می‌افزاید و بیش از پیش می‌کند؛ پس تصدق کنید تا خدا شما را رحم کند. و به درستی که تواضع، رفعت صاحب را زیاد می‌گرداند؛ پس تواضع کنید تا خدا شما را بلند گرداند. و عفو، عزت صاحب خود را زیاد می‌سازد؛ پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز سازد».

۲/۱۸۶۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن عمیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که در آسمان دو فرشته‌اند که بر بندگان گماشته‌اند؛ پس هر که از برای خدا تواضع کند، او را بلند گردانند و هر که تکبر کند، او را پست کنند».

۳/۱۸۶۵. ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبانگاه روز پنجشنبه در مسجد قبا روزه گشود و فرمود:

آیا هیچ آشامیدنی هست که بیاشامم؟ اوس بن خولی انصاری قدح بزرگی از دوغ که با عسل به هم آمیخته بود به نزد آن حضرت آورد. و چون قدح را بر دهان مبارک گذاشت، آن را دور ساخت. بعد از آن فرمود: و آشامیدنی که به یکی از آنها از دیگری که با آن است، اکتفا توان نمود، من آن را نمی‌آشامم، و آن را بر کسی حرام نمی‌گردانم، ولیکن از برای خدا تواضع می‌کنم؛ زیرا که هر که از برای خدا تواضع کند، خدا او را بلند گرداند، و هر که تکبر نماید، خدا او را پست سازد، و هر که در معیشت خویش میانه‌روی پیش گیرد بی‌اسراف و تنگ‌گیری، خدا او را روزی دهد، و هر که اسراف کند، خدا او را محروم گرداند، و هر که مرگ را بسیار یاد کند، خدا او را دوست دارد».

۱۸۶۶/۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از داود حمار، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۱

امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده و گفته است که: «هر که خدا را بسیار یاد کند، خدا او را در بهشت خویش در سایه رحمتش جا دهد».

۱۸۶۷/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که ذکر می‌فرمود که: «فرشته‌ای به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: خدای - تعالی - تو را مخیر ساخته که بنده و رسول متواضع باشی یا پادشاه و رسول». حضرت فرمود که: «پیغمبر به جبرئیل علیه السلام نظر فرمود، و جبرئیل به دست خویش اشاره کرد که تواضع و فروتنی کن؛ پس پیغمبر فرمود که: بنده متواضع و رسول می‌باشم؛ پس آن فرشته‌ای که خدا او را فرستاده بود به پیغمبر عرض نمود که: با آنکه پادشاهی چیزی را از آنچه در نزد پروردگار تو است، از تو کم نمی‌کند». و حضرت فرمود که: «با آن فرشته، کلیدهای تمام خزینه‌های زمین بود».

۱۸۶۸/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله تواضع آن است که راضی باشی به مجلس و نشستگاهی که پست تر باشد از جای تو؛ و آنکه سلام کنی بر هر که او را ملاقات نمایی؛ و آنکه ستیزه را ترک کنی، و هر چند که محق باشی و حق با تو باشد؛ و دوست نداری که کسی تو را بر تقوی و پرهیزگاری مدح و ثنا گوید».

۱۸۶۹/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقظین، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که: ای موسی! آیا می‌دانی که چرا تو را به سخن گفتن با خویش بی‌واسطه برگزیدم، و با سایر خلق خود چنین نکردم؟ موسی عرض کرد که: ای پروردگار! چرا چنین کردی؟» حضرت فرمود: «می‌فرماید که: خدای - تبارک و تعالی - به سوی او وحی فرمود که: ای موسی! من همه بندگان خویش را گردانیدم و ایشان را پشت و رو کردم، پس در میانه ایشان یکی را نیافتم که از تو، خویش را خوارکننده تر باشد از برای من. ای موسی! به درستی که تو چون نماز را به جا می‌آوری، رخ خود را بر خاک می‌گذاری - یا آنکه فرمود که - بر زمین می‌گذاری».

(و این تردید از راوی حدیث است نه از حضرت علیه السلام).

۱۸۷۰/۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۳

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به جماعتی گذشت که خوره داشتند. و آن حضرت بر الاغ خویش سوار بود و آن جماعت چاشت می‌خوردند؛ پس آن حضرت را به چاشت خوردن دعوت نمودند و تکلیف کردند که با ایشان طعام تناول فرماید. فرمود: اگر نه این بود که من روزه دارم، هر آینه [تناول] می‌کردم و با شما چاشت می‌خوردم؛ پس در هنگامی که به منزل خویش رسید، امر فرمود که طعامی بسازند، و شروع شد به ساختن طعام. و امر فرمود که در

باب آن سعی بلیغی به عمل آورند و نیکو بسازند. بعد از آن ایشان را طلبید، و در نزد آن حضرت چاشت خوردند و حضرت با ایشان چاشت میل فرمود.»

۱۸۷۱ / ۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از جمله تواضع آن است که مردی در جایی بنشیند که پست‌تر از شرف و بزرگواری او باشد.»

۱۸۷۲ / ۱۰. از او، از ابن فضال و محسن بن احمد، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به سوی مردی از مردم مدینه نظر فرمود که از برای عیال خود چیزی خریده و آن را برداشته بود؛ پس چون آن مرد حضرت را دید از او شرم نمود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «این را از برای عیال خود خریده‌ای و برداشته‌ای که به سوی ایشان بری.

بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر ترس مردم مدینه نبود، دوست می‌داشتم که از برای عیال خود چیزی را بخرم و آن را برداشته به سوی ایشان ببرم.»

۱۸۷۳ / ۱۱. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در آنچه خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود این بود که: ای داود! چنان که نزدیک‌ترین مردمان به خدا متواضعانند، همچنین دورترین مردمان از خدا متکبرانند.»

۱۸۷۴ / ۱۲. از او، از پدرش، از علی بن حکم روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی ابویصیر که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم در سالی که روح مطهر امام جعفر صادق علیه السلام در آن قبض شد. و عرض کردم که: فدای تو گردم! تو را چه می‌شود که گوسفندی را سر بریدی و فلان کس شتری را به جهت قربانی نحر کرد. فرمود:

«ای ابامحمد! نوح علیه السلام در کشتی بود، و در آن بود، آنچه خدا می‌خواست. و آن کشتی پر بود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۵

یا مأمور بود به طواف؛ پس در خانه کعبه طواف نمود، و آن طواف نساء است؛ پس نوح علیه السلام آن را وا گذاشت و افسار آن را رها کرد. بعد از آن، خدای عز و جل به کوه‌ها وحی فرمود که: من کشتی بنده خود، نوح را بر کوهی از شما می‌گذارم؛ پس آنها گردن‌کشی کردند و بلند شدند. و جودی فروتنی نمود، و جودی کوهی است در نزد شما؛ پس کشتی سینه خود را به آن کوه زد». حضرت فرمود که: «نوح علیه السلام در آن هنگام گفت: یا ماری اتقن! و آن به لغت سریانی به این معنی است که: ای پروردگار من! امور مرا به اصلاح آور.»

ابویصیر می‌گوید که: گمان کردم که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به خویش کنایه فرمود. (و مراد این است که اشاره کرد به تواضع جودی، و به آن تواضع، نفس مقدس خویش را اراده نمود).

۱۸۷۵ / ۱۳. از او، از چند نفر، از اصحاب خویش، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت فرمود: «تواضع، آن است که به مردم عطا کنی، آنچه را که دوست می‌داری که آن را به تو عطا کنند.»

۱۸۷۶ / ۱۴. و در حدیث دیگر است که گفت: عرض کردم که: چیست اندازه تواضعی که چون بنده‌ای آن را به فعل آورد، متواضع باشد. فرمود که: «تواضع چندین درجه است: از جمله آنها این است که مرد قدر خویش را بشناسد و آن را در مرتبه خویش فرود آورد با دل سالم، و دوست ندارد که با کسی کاری بکند، مگر مثل آنچه با او می‌شود. اگر بدی را ببیند، به نیکی دفع کند، و خشم فرو خورنده و از مردم عفوکننده باشد، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله

۱/ ۱۸۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و علی بن ابراهیم، از پدرش و سهل بن زیاد و همه، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذاء، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در راه خدا یا از برای او با کسی دوستی کند، و در راه خدا یا از برای او با کسی دشمنی ورزد، و از برای خدا عطا کند، از

(۱). یعنی: دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا، که در دوستی و دشمنی، منظور و مطمع نظر، خدا باشد و چیزی غیر خدا ملاحظه نشود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۷

جمله کسانی است که ایمان ایشان کامل و تمام است».

۲/ ۱۸۷۸. ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از سعید اعرج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله محکم‌ترین دسته‌های ایمان آن است که کسی دوستی کند در راه خدا، و دشمنی کند در راه خدا، و عطا کند در راه خدا، و منع کند در راه خدا، که دوستی و دشمنی و دادن و ندادنش همه از برای خدا باشد».

۳/ ۱۸۷۹. ابن محبوب، از ابوجعفر محمد بن نعمان احول صاحب طاق، از سلام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

دوستی با مؤمن در راه خدا از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید که هر که در راه خدا دوستی کند، و در راه خدا دشمنی کند، و در راه خدا عطا کند، و در راه خدا منع کند، از جمله برگزیدگان خدا است».

۴/ ۱۸۸۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شفاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «کسانی که با یکدیگر دوستی می‌کنند در راه خدا، در روز قیامت بر منبرهای از نور باشند، و نور روی‌های ایشان، و نور بدن‌های ایشان، و نور منبرهای ایشان، هر چیزی را روشن ساخته، به مرتبه‌ای که به آن نور، مشهور و معروف شوند و همه کس ایشان را بشناسند و بگویند که: این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۵/ ۱۸۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّار، از حریز، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از دوستی و دشمنی، که آیا هر یک از اینها از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود که: «مگر ایمان چیزی غیر از دوستی و دشمنی هست». بعد از آن آیه را تلاوت فرمود که: «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (۱) و ترجمه آیه در باب آیات ولایت گذشت (۲)، مگر آخر آن که ترجمه‌اش این است که: «آن گروه، ایشانند که راه راست یافتگانند».

۶/ ۱۸۸۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن عیسی، از ابوالحسن علی بن یحیی در آنچه من می‌دانم، از عمرو بن مدرک طائی، از امام

(۱). حجرات، ۷.

(۲). و ایمان را محبوب شما کرد و آن را در نظران آراست و کفر و فسق و نافرمانی را برایتان ناپسند ساخت.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۹

جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که: کدام دسته از دسته‌های ایمان استوارتر است؟ صحابه عرض کردند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. و بعضی از ایشان گفت که: نماز، دسته استوارتر است. و

بعضی از ایشان گفت که: زکات استوارتر است. و بعضی از ایشان گفت: روزه. و بعضی از ایشان گفت: حج و عمره. و بعضی از ایشان گفت: جهاد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از برای هر یک از آن چه گفتید فضل و افزونی هست، اما هیچ‌یک، آن دسته محکم‌تر نیستند، ولیکن محکم‌ترین دسته‌های ایمان، دوستی در راه خدا است، و دشمنی در راه خدا، و دوست داشتن دوستان خدا، و بیزاری جستن از دشمنان خدا».

۱۸۸۳ / ۷. از او، از محمد بن علی، از عمر بن جبلة احمسی، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در راه خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند، در روز قیامت بر روی زمینی از زیر جرد سبز باشند، در سایه عرش خدا، در جانب راست آن، و هر دو دست آن راست است. و روی‌های ایشان از آفتاب تابان سفیدتر و نورانی‌تر باشد، و هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسلی بر ایشان غبطه برد، به آن منزل و مرتبه‌ای که دارند، و آن را آرزو کند. و مردم گویند که: این گروه کیستند؟ به ایشان گفته شود که: این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۱۸۸۴ / ۸. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از هشام بن سالم، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «چون خدای - تعالی - خلق اولین و آخرین را جمع کند، منادی برخیزد و ندا کند که همه مردمان بشنوند، و بگویند که: کجایند آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند؟» حضرت فرمود: «پس طائفه‌ای از مردمان برخیزند. و به ایشان گفته شود که بروید به جانب بهشت، بی حساب». فرمود که: «پس فرشتگان ایشان را پیش‌باز کنند و بگویند: به کجا می‌روید؟ می‌گویند: به سوی بهشت می‌رویم، بی حساب». فرمود که: «فرشتگان می‌گویند که: شما کدام قسم و چه گروه از مردمانید؟ می‌گویند: ما ایم آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌ایم». فرمود که:

«فرشتگان می‌گویند که: اعمال شما چه بود؟ می‌گویند که: عادت ما این بود که در راه خدا دوستی می‌کردیم و در راه خدا دشمنی می‌نمودیم». فرمود که: «فرشتگان می‌گویند که: نیکو است مزد کارکنان خدا».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۱

۱۸۸۵ / ۹. از او، از علی بن حسان، از آنکه او را ذکر کرده، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه چیز است که از نشانه‌های مؤمن است: یکی علمش به خدا، که خدا را بشناسند (یا علمش به جهت خدا باشد)؛ و کسی که با کسی به سبب خدا دوستی کند، و کسی که به سبب خدا با کسی دشمنی کند».

۱۸۸۶ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی شما را دوست می‌دارد و آنچه را که شما بر آن هستید از امر تشیع نمی‌داند و نمی‌شناسد، و خدا او را به سبب دوستی با شما داخل بهشت می‌گرداند. و مردی شما را دشمن می‌دارد و آنچه را که شما بر آن هستید نمی‌شناسد، و خدا او را به سبب دشمنی با شما در آتش جهنم داخل می‌گرداند».

۱۸۸۷ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن‌عزرمی، از پدرش، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون خواهی که بدانی که در تو خوبی هست، به دل خویش نظر کن؛ پس اگر امر چنان باشد که اهل طاعت خدا را دوست داری و اهل معصیت او را دشمن داری، در تو خیری هست، و خدا تو را دوست می‌دارد. هر گاه چنان باشد که اهل طاعت خدا را دشمن، و اهل معصیت او را دوست می‌داری، در تو خیری نیست، و خدا تو را دشمن می‌دارد. و هر مردی محشور می‌شود با کسی که او را دوست دارد».

۱۸۸۸ / ۱۲. از او، از ابوعلی واسطی، از حسین بن ابان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر مردی، مردی را از برای خدا دوست دارد، خدا او را بر دوستی که به آن مرد دارد ثواب دهد، و هر چند که آن محبوب، در علم خدا از اهل جهنم باشد. و اگر مردی، مردی را از برای خدا دشمن دارد، خدا او را بر دشمنی که با آن مرد دارد

ثواب دهد، و هر چند که آن مبعوض، در علم خدا از اهل بهشت باشد».

۱۳/۱۸۸۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از یحیی حلبی، از بشیر کناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«گاهی دوستی در راه خدا و رسول او باشد، و گاهی دوستی در امر دنیا باشد؛ پس آنچه در راه خدا و رسول او باشد، ثواب آن بر خدا است، و آنچه در امر دنیا باشد، هیچ نیست».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۳

۱۴/۱۸۹۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «دو مسلمان به یکدیگر می‌رسند؛ پس بهتر ایشان، سخت‌تر ایشان است از روی دوستی با یار خویش».

۱۵/۱۸۹۱. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر و ابن فضال، از صفوان جمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هرگز دو مؤمن به هم نرسیدند، مگر آنکه بهتر ایشان آن بوده که دوستی او با برادرش سخت‌تر بوده است».

۱۶/۱۸۹۲. حسین بن محمد، از محمد بن عمران سیعی، از عبدالله بن جبهه، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که بر دین دوستی نکند، و بر دین دشمنی نکند، دین ندارد».

باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن

۶۱. باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن

۱/۱۸۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن واقد حریری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، خدا حکمت را در دل او ثابت گرداند، و زبانش را به آن گویا نماید، و او را به عیب‌های دنیا و درد و دواي آن بینا سازد، و او را سالم از دنیا بیرون برد به سوی دارالسلام».

۲/۱۸۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدا همه خیر و خوبی را در خانه‌ای قرار داد و کلید آن خانه را به بی‌رغبتی در دنیا ساخت». بعد از آن فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرد شیرینی ایمان را در دل خویش نمی‌یابد، تا آنکه پروا نداشته باشد، هر که دنیا را بخورد و از آن منتفع گردد». بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «حرام است بر دل‌های شما که شیرینی ایمان را بشناسد، تا آنکه در دنیا بی‌رغبت شود».

(۱). یعنی خانه‌ای که هیچ آفت در آن نیست، یا خانه‌ای که تحیت آن سلام است، چه تحیت خدا و تحیت فرشتگان بر اهل آن، یا تحیت بهشتیان به یکدیگر سلام است، یا مراد خانه خدا است، و مقصود از همه بهشت است، و اضافه آن به سوی خدا به جهت تعظیم آن است، چنان که در دنیا خانه کعبه معظم و سایر مساجد را بیت الله می‌گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۵

۳/۱۸۹۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابویوب خزازی، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به درستی که از جمله اخلاقی که بر دین بیشتر اعانت می‌کند، بی‌رغبتی در دنیا است».

۴/۱۸۹۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از علی بن هاشم بن یزید، از پدرش که مردی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال کرد از زهد و بی‌رغبتی در دنیا. فرمود که: «زهد

ده چیز است؛ پس درجه بلندتر زهد پارسایی است، و درجه بلندتر پارسایی، پست‌تر درجه یقین است. و درجه بلندتر یقین، پست‌تر درجات رضا است. بدان و آگاه باش! که زهد در یک آیه از کتاب خدای عز و جل مذکور است و آن این است که: «لَکَیْلًا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ» (۱) و ترجمه آیه مذکور شد. (۲)

۱۸۹۷ / ۵. و به همین اسناد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت می‌فرمود که: «هر دلی که شک یا شرک در آن باشد، ساقط و افتاده است. و جز این نیست که به زهد این را اراده کردند، که دل‌های ایشان فارغ باشد از برای امور آخرت».

۱۸۹۸ / ۶. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: نشانه آنکه در ثواب آخرت رغبت دارد، بی‌رغبتی او است در آرایش و به جهت دنیای شتابان که مال و منال است. و بدانید که بی‌رغبتی آنکه در این دنیا رغبت ندارد، او را کم نمی‌کند از آنچه خدای عز و جل از برایش در آن تقسیم فرموده، و اگرچه بی‌رغبت باشد. و به درستی که حرص صاحب حرص بر آرایش و به جهت دنیای شتابان، او را زیاد نمی‌کند در آن، و هر چند که حرص داشته باشد؛ پس مغبون و گول‌خورده کسی است که از بهره آخرت خویش محروم و بی‌بهره باشد».

۱۸۹۹ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خثعمی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چیزی از دنیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به

(۱). حدید، ۲۳. تا بر آنچه از دستتان رفته غم مخورید و به آنچه به شما رسیده شادی مکنید.

(۲). و در باب «رضا به قضای خدا» نظیر این حدیث مذکور شد، با اختلاف در متن و سند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۷

شگفت نیارود و از آن خوشش نیامد، مگر آنکه در آن، گرسنه و ترسان باشد».

۱۹۰۰ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و اندوهناک بود؛ پس فرشته‌ای به خدمت آن حضرت آمد و با او کلیدهای همه خزینه‌های زمین بود. و عرض کرد که: یا محمد! اینها کلیدهای خزینه‌های دنیا است. پروردگارت با تو می‌فرماید که: خزینه‌ها را بگشا و آنچه خواسته باشی از آنها فراگیر، بی آنکه چیزی را در نزد من کم کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد، و آن را جمع می‌کند، کسی که عقل ندارد. فرشته عرض کرد که: سوگند به آن خدایی که تو را به راستی و درستی به پیغمبری مبعوث گردانیده، که من شنیدم از فرشته‌ای که این سخن را می‌گفت در آسمان چهارم، در هنگامی که این کلیدها به من عطا شد».

۱۹۰۱ / ۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت به بزغاله گوش بریده‌ای که در کنار مزبله‌ای افتاده و مرده بود؛ پس به اصحاب خود فرمود که: این بزغاله به چند می‌ارزد؟ عرض کردند: شاید که این اگر زنده می‌بود به یک درم نمی‌ارزید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است، که هر آینه دنیا در نزد خدا خوارتر و بی‌مقدارتر است از این بزغاله در نزد صاحبش».

۱۹۰۲ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از آنکه او را ذکر کرده، از عبدالله بن قاسم، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «چون خدا خیر و خوبی را به بنده‌ای اراده فرماید، او را در دنیا بی‌رغبت گرداند، و در امر دین او را دانشمند سازد، و او را به عیب‌های دنیا بی‌نا کند. و هر که اینها به او عطا شود، خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است.»
و فرمود که: «کسی حق را طلب نکرده به دری که از بی‌رغبتی در دنیا بهتر باشد، و آن ضد آن چیزی است که دشمنان حق طلب کرده‌اند.»

عرض کردم که: فدای تو کردم! این از چیست؟ فرمود که: «از رغبت در دنیا.» و فرمود:

«مگر از کسی که بسیار صابر و صاحب کرم باشد.» و احتمال دارد که معنی این باشد که آیا هیچ صبرکننده‌ای نیست که به واسطه بی‌رغبتی در دنیا کریم باشد؟ و ظاهر این است که این معنی ظاهرتر باشد؛ زیرا که بعد از این می‌فرماید: «پس جز این نیست که دنیا چند روزی است بسیار کم. و بدانید که حرام است بر شما که مزه ایمان را بیابید، تا وقتی که در دنیا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۹

رغبت نداشته باشید.»

عبدالله می‌گوید: و نیز شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون مؤمن خود را از دوستی دنیا خالی سازد، بلند شود و شیرینی دوستی خدا را بیابد، و در نزد اهل دنیا چنان باشد که گمان برند که دیوانه شده، و جز این نیست که شیرینی دوستی خدا به آن گروه آمیخته، و به این سبب به غیر خدا مشغول نشده‌اند.»

راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که دل چون صاف شود و خباثت نفسانی و رذائل شیطانی در آن نباشد، زمین بر او تنگ گردد و قرار نگیرد، تا از این عالم به سوی عالم بالا بلند شود.»

۱۱/۱۹۰۳. علی، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری - یعنی محمد بن مسلم بن شهاب - روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - سؤال شد که:

کدام یک از عمل‌ها در نزد خدای عز و جل بهتر است؟ فرمود که: «بعد از معرفت خدای عز و جل و معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ عملی از بغض دنیا بهتر نیست. و به درستی که آن را شعبه‌های بسیار باشد، و معصیت‌ها را شعبه‌ای چند است؛ پس اول چیزی که خدا به آن نافرمانی شده، تکبر است، و آن معصیتی است که از شیطان سر زد، در هنگامی که از سجده آدم اباء و امتناع نمود و گردنکشی کرد و از جمله کافران محسوب شد. و دیگر حرص است، و آن معصیت آدم و حوا است، در هنگامی که خدای عز و جل به ایشان فرمود که: «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱) (و در قرآن «فَكُلَا» با فاء است) یعنی: «پس بخورید از هر جا که خواهید، و به این درخت نزدیک مشوید و از آن مخورید، که از جمله ستمکاران بر خویش می‌شوید.» حضرت فرمود: «پس ایشان چیزی را فرا گرفتند که به آن احتیاج نداشتند، و به این سبب حرص بر ذریه ایشان داخل شد تا روز قیامت. و بیان این آن است که، بیشتر آن‌چه فرزند آدم طلب می‌کند، چیزی است که به آن احتیاج ندارد. بعد از آن، حسد و بدخواهی مردم است، و آن معصیت قابیل پسر آدم است؛ زیرا که، بر هابیل برادر خویش حسد برد و او را کشت. بعد از آن، دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و مهتری و دوستی

(۱). اعراف، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۱

راحت [ی] و دوستی سخن گفتن و دوستی علو و برتری و دوستی ثروت و بسیاری مال، از آن متشعب گردید؛ پس اینها هفت خصلت شدند که همه آنها در دوستی دنیا جمع گردیدند، و لهذا پیغمبران و دانایان بعد از شناخت این امر گفتند که: دوستی دنیا،

سر همه گناهان است.

و دنیا دو قسم است: یکی دنیای بلاغ، که به قدر کفایت و رسانیدن است؛ و دیگری دنیای ملعون، و آن دنیایی است که به قدر کفاف افزون باشد.

۱۲/۱۹۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در طلب کردن دنیا، گزند رسانیدن است به آخرت. و در طلب کردن آخرت، ضرر رسانیدن است به دنیا؛ پس به دنیا ضرر برسانید؛ زیرا که آن سزاوارتر است به ضرر رسانیدن به آن».

۱۳/۱۹۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابویوب خزّاز، از ابو عبیده حدّاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا حدیث فرما به چیزی که به آن منتفع شوم. فرمود که: «ای ابو عبیده! بسیار مرگ را یاد کن؛ زیرا که هیچ آدمی مرگ را بسیار یاد نکند، مگر آنکه در دنیا بی رغبت شود».

۱۴/۱۹۰۶. از او، از علی بن حکم، از حکم بن ایمن، از داود ابزاری روایت است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «فرشته‌ای هست که پیوسته ندا می‌کند در هر روز، که ای فرزند آدم! بزای از برای مردن، و جمع کن از برای نیست شدن، و بساز از برای ویران گشتن» (چه عاقبت آنکه زاد، می‌میرد، و آنچه جمع شده، فانی می‌شود، و آنچه ساخته شده، ویران می‌گردد).

۱۵/۱۹۰۷. از او، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - فرمود که: دنیا، بار بسته، پشت به شما نموده، و آخرت، بار بسته، رو به شما می‌آید. و هر یک از دنیا و آخرت را پسرانی چند هستند؛ یعنی کسانی که به هر یک از اینها منسوبند؛ پس از جمله پسران آخرت و اهل آن باشید، و از پسران دنیا و اهل آن مباشید. و از جمله زاهدان در دنیا باشید که در آخرت رغبت دارند. و به درستی که زاهدان در دنیا، زمین را فرش و خاک را فراش - یعنی رختخواب - خویش گردانیدند، و آب را داروی خوشبو فرا گرفتند، و به مقرر امن جدایی از دنیا به غایت بریده شدند. و بدانید که هر که به سوی بهشت مشتاق باشد، از خواهش‌های

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۳

نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود. و هر که از آتش جهنم بترسد، از محرّمات الهی باز گردد و رو به آن نرود. و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، مصیبت‌های دنیا بر او سهل و آسان باشد. به درستی که خدا را بندگانی چند هستند که در یقین به امور آخرت، چون کسی هستند که اهل بهشت را در بهشت مخدّ و جاوید دیده باشد، و مانند کسی هستند که اهل دوزخ را در دوزخ معدّب دیده باشد. بدی‌های ایشان مأمون است که مردم از آنها ایمن و در امانند، و دل‌های ایشان اندوهناک و نفس‌های ایشان با عفت، و حاجت‌های ایشان در غایت آسانی و خفت. چند روز کمی صبر کردند، پس به عاقبت نیکو که خوشی و آسایش طولانی است منتقل شدند. اما در شب می‌ایستند و پای‌های خود را به صف می‌کشند - یعنی جفت می‌کنند - و قطرات آب دیده‌های ایشان بر رخسارهای ایشان روان می‌گردد، و ایشان به سوی پروردگار خویش تضرّع و زاری می‌نمایند و فریاد و استغاثه می‌کنند، و در آزادی تن و رهایی کردن خویش از آتش و قید عذاب سعی و کوشش به جا می‌آورند. و اما در روز بردبارانی چندند، داناان و نیکان و پرهیزگاران که در باریکی و لاغری شباهت به تیرها دارند، و خوف از عبادت، ایشان را تراشیده، و ناخن ترس، صفحه بدن ایشان را خراشیده است. آنکه به سوی ایشان نظر می‌کند می‌گوید که: ایشان بیمارند، و حال آنکه با ایشان هیچ دردی نیست و بیماری ندارند، یا می‌گوید که: دیوانه شده‌اند، و این گروه را امر عظیمی آمیخته، از یاد آتش جهنم و آنچه در آن است».

۱۶/۱۹۰۸. از او، از علی بن حکم، از ابو عبد الله مؤمن، از جابر روایت است که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم: فرمود که: «ای جابر! به خدا سوگند که من محزون و اندوهناکم و دلم مشغول است». عرض کردم: فدای تو گردم! چه چیز تو را

مشغول ساخته؟ و چه دلت را اندوهناک گردانیده است؟ فرمود که: «ای جابر! به درستی که کسی که خالص دین خدا، که صاف و بی غش باشد، در دلتش داخل شود، دل او را رو گردان کند، از آن چه غیر خدا باشد. ای جابر! دنیا چیست؟ و چه امیدواری به دنیا می‌باشد؟ آیا دنیا چیزی هست غیر از طعامی که آن را خورده‌ای، یا جامه‌ای که آن را پوشیده، یا زنی که به آن رسیده‌ای و با او جماع کرده‌ای؟ ای جابر! به درستی که مؤمنان به سوی دنیا مطمئن نشدند به بقای خویش در آن، و از ورود و آمدن خویش در آخرت ایمنی ندارند. ای جابر! آخرت، خانه‌ای است که آماده گردیده از برای آرام گرفتن، و دنیا، خانه فنا و نیستی است، ولیکن اهل دنیا، اهل غفلت‌اند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۵

و گویا مؤمنانند که دانشمندانند و اهل اندیشه و پندند، که آن چه به گوش‌های خویش شنیدند، ایشان را از ذکر خدا- جل اسمه- کر نساخت، و آن چه را که دیدند به چشم‌های خویش از آرایش دنیا، ایشان را از یاد خدا کور نگردانید؛ پس به ثواب آخرت رستگاری یافتند، چنان که به این علم و دانش رستگار شدند. و بدان ای جابر! که صاحبان تقوی، اخراجات (وهزینه‌های) ایشان از همه اهل دنیا آسان‌تر است، و یاری ایشان، تو را از اهل دنیا بیشتر. حاجت خویش را ذکر می‌کنی، پس تو را یاری می‌کنند، و اگر فراموش نمایی، به خاطر می‌آورند، و به امر خدا بسیار سخن گویند، و بر سر امر خدا به غایت ایستادگی داشته باشند و آن را محافظت نمایند. دوستی خود را به دوستی پروردگار خویش بریدند، و به جهت طاعت پادشاه و مالک خویش از دنیا وحشت به هم رسانیدند، و به سوی خدای عز و جل و به دوستی آن جناب به دل‌های خویش نظر نمودند، و دانستند که آن جناب کسی است که باید هر کسی به سوی او نظر کند، به جهت شأن بزرگی که دارد؛ پس دنیا را فرود آور، مانند منزلی که در آن فرود آمدی، بعد از آن بار بربستی و از آن کوچ کردی، یا مانند مالی که آن را در خواب خویش یافتی، بعد از آن بیدار شدی و از آن مال چیزی با تو نیست. و من این را از برای مثل نزدم، مگر از برای آنکه دنیا در نزد اهل لب و صاحبان مغز که قشری نیستند، و خداوند علم و معرفت به خدا، چون برگشته از سایه‌ها است «۱». ای جابر، پس محافظت کن آن چه را که خدای عز و جل رعایت آن را از تو خواسته از دین و حکمت خویش. و البته سؤال مکن از آن چه از برای تو در نزد او است از روزی، ولیکن سؤال کن آن چه را که از برای او است در نزد تو از طاعت، تا تو را بر ادای آن توفیق دهد». (و عبادت احتمال غیر از این معنی نیز دارد، ولیکن آن چه مذکور شد ظاهرتر است).

تتمه حدیث آنکه حضرت به جابر می‌فرماید: «پس اگر دنیا به وضعی دیگر باشد، غیر از آن چه من از برای تو وصف کردم، منتقل شو از آن و برو به خانه آنکه رضاجویی می‌کند و آشتی می‌طلبد- یعنی آخرت-». چه هر یک از اهل دنیا و آنکه به آن میل دارد، در روز قیامت رضاجویی می‌کند و آشتی می‌طلبد، و هر چند که مقصود ایشان به عمل نیاید. و حضرت می‌فرماید: «پس به جان خودم سوگند که بسا کسی هست که حریص است در کاری، که در

(۱). یعنی دنیا نزد خردمند مانند سایه‌ای در حال زوال است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۷

هنگامی که بر او وارد شده، به واسطه آن بدبخت شده. و بسا کسی هست که امری را ناخوش دارد، و در هنگامی که بر او وارد شده، به سبب آن نیک‌بخت گردیده، و این است معنی قول خدای عز و جل «وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» «۱»؛ یعنی: «و نیز گردانیدن دولت و عشرت و نکبت و عسرت در میان مردمان، از برای آن است که پاک و پاکیزه گرداند خدا آنان را که ایمان آورده‌اند، و کافران را نیست سازد و هلاک گرداند».

۱۷/۱۹۰۹. از او، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر گفت که: خدا

دنیا را از جانب من مذمت جزا دهد، بعد از دو گرده از نان جو که به یکی از آنها چاشت کنم و به دیگری شام کنم، و بعد از دو جامه پشمینه که یکی رالنگک و دیگری را ردا گردانم».

۱۸/۱۹۱۰. و از او، از علی بن حکم، از مثنی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر در خطبه خویش می گفت که: ای جوینده علم! گویا چیزی از دنیا هیچ نبوده، مگر آنچه خوب آن نفع بخشد، و بد آن ضرر رساند، مگر کسی که خدا او را رحم کند. ای جوینده علم! هیچ یک از اهل و مال، تو را از نفس تو مشغول نسازند که به کار خویش پردازد. تو در روزی که از ایشان جدا می شوی، مانند میهمانی هستی که در میان ایشان شب را به روز آورده باشی، و بعد از آن صبح کردی، و از ایشان درگذشتی و به سوی غیر ایشان رفتی. و دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن به غیر آن منتقل کردی، مابین مردن و زنده شدن و برانگیخته شدن از قبرها. نیست مرگ مانند خوابکی که آن را به عمل آوری و در آن بخوابی؛ پس از آن خواب، بیدار شوی. ای جوینده علم! از برای ایستادن خویش در نزد خدای عز و جل عمل خیر را پیش دار؛ زیرا که تو به عمل خویش مثاب و مأجور خواهی بود.

ای جوینده علم! چنان که می کنی جزا داده می شوی».

۱۹/۱۹۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چه کار؟! و من و دنیا با هم چه مناسبت داریم؟! جز این نیست که داستان من چون داستان سواره‌ای است که در روز بسیار گرمی درختی از برایش نمودار شود؛ پس در زیر آن

(۱). آل عمران، ۱۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۹

درخت قیلوله کند، بعد از آن برود و آن درخت را وا گذارد».

۲۰/۱۹۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یحیی بن عقبه ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود که: داستان حریص بر دنیا، چون داستان کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود می پیچید، دوریش از بیرون آمدن بیشتر باشد، تا آنکه از روی غم و اندوه بمیرد». یحیی می گوید: و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در آنچه لقمان پسر خویش را به آن پند داد این بود که: ای فرزند عزیز من! به درستی که مردمان پیش از تو، از برای فرزندان خود جمع کردند؛ پس آن چه جمع کردند، و آنکه آن را برایش جمع کردند، هیچ یک نماندند. و نیستی تو، مگر بنده اجیر شده، که خدا تو را اجیر و مزدور خود گردانیده، تا از برای او کار کنی. و به کاری مأمور شده‌ای، و بر آن به مزدی وعده داده شده‌ای؛ پس کار خود را تمام کن و مزد خویش را تمام بگیر. و در این دنیا به منزله گوسفندی مباش که در کشت سبزی افتد، پس بخورد تا فربه شود، بعد از آن مرگش، در نزد فربه شدنش باشد؛ چه گوسفند چون فربه شد، او را سر می برند. و لکن دنیا را به منزله پلی قرار داده که بر روی نهری بسته باشد که تو بر بالای آن بگذری، و آن را بگذاری، و تا آخر دهر و عمر خویش به سوی آن باز نگردی. دنیا را خراب بگذار و تعمیر مکن آن را؛ زیرا که تو مأمور به عبادت آن نشده‌ای. و بدان که زود باشد که تو در فردا سؤال شوی، چون در نزد خدای عز و جل بایستی، از چهار چیز: یکی جوانی خویش، که آن را در چه چیز کهنه گردانیدی و به پیری رسانیدی؛ دویم عمر خویش را، که آن را در چه چیز فانی و تمام کردی؛ سیم و چهارم از مال خویش، که آن را از چه راه کسب کردی و پیدا نمودی؟ و در چه مصرف آن را صرف کردی؟ پس از برای این امر آماده شو و از برایش جوابی را آماده کن. و اندوه مخور بر آنچه از دنیا تو را فوت شود؛ زیرا که، کمی از دنیا، پیوسته باقی نباشد و دوامی ندارد، و بسیار آن از بلایش ایمن

نمی‌توان بود؛ پس آنچه را که باعث حفظ و نگاهداری تو است فرا گیر، و در کار خویش جد و جهد به عمل آور، و پرده را از روی خویش زائل کن، و متعرض نیکی پروردگار خود شو، و توبه را در دل خود تازه کن، و در هنگام فراغ خویش، دامن همت را بر زن و شتاب کن و کوشش به جا آور، پیش از آنکه به جانب تو قصد شود، و فضای تو گذارده شود، و حیلولة و منع واقع شود در میان تو و آنچه می‌خواهی» (یعنی پیش از مردن).

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۱

۱۹۱۳ / ۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از ابن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «در آنچه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز فرمود این بود که: ای موسی! میل مکن به سوی دنیا، مانند میل کردن ستمکاران، و مثل میل کردن کسی که آن را پدر و مادر خویش گردانیده باشد. ای موسی! اگر تو را به خودت وا گذارم که خود متوجه باشی، در آن هنگام، دوستی دنیا و آرایش و به جهت آن از مال و منال، بر تو غالب شود. ای موسی! با اهل خیر و خوبی در خوبی رغبت کن به طور مغالبه، که نگذاری که بر تو پیشی گیرد، و تو ایشان را به سوی آن پیشی گیر؛ زیرا که خیر و خوبی مانند نام آن است. و ترک کن از دنیا آنچه را که با تو از آن بی‌نیازی حاصل است. و باید که چشمت نگاه نکند به سوی هر فریفته به دنیا، و آنکه به خود وا گذاشته شده. و بدان که هر فتنه‌ای آغاز آن دوستی دنیا است. و بر کسی به بسیاری مال غبطه مبر و حسرت او مخور؛ زیرا که با بسیاری مال، گناهان بسیار می‌شود، به جهت حقوق واجبی که در مال می‌باشد. و البته بر کسی غبطه مبر به خوشنودی مردم از وی، تا بدانی که خدا از او خشنود است. و البته بر آفریده‌ای غبطه مبر به آنکه مردم او را اطاعت می‌کنند؛ زیرا که اطاعت کردن مردمان برای او، و پیروی کردن ایشان او را، بر امری که حق نباشد، سبب هلاکت است از برای او، و از برای آنکه او را پیروی نموده است».

۱۹۱۴ / ۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام مذکور است که: جز این نیست که داستان دنیا، چون داستان مار است که بدن آن و آنچه دست به آن می‌رسد بسیار نرم است، و در اندران آن زهری است به غایت کشنده، و مرد عاقل از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، و کودک جاهل با نهایت شوق به سوی آن میل می‌نماید».

۱۹۱۵ / ۲۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به سوی بعضی از اصحاب خویش نوشت و او را پند می‌داد که: تو را و خویش را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا، آن که نافرمانی او روا نباشد، و از غیر او امیدواری نیست، و بی‌نیازی به هم نرسد، مگر به واسطه او؛ زیرا که هر که از خدا پرهیزد، عزت یابد و قوت به هم رساند، و سیر و سیراب گردد، و عقلش از اهل دنیا بلند شود؛ پس تنش با اهل دنیا باشد، و دل و عقلش

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۳

آخرت را ببیند، و به روشنی دل خویش، فرو نشاند آنچه را که چشمه‌هایش دیده از دوستی دنیا. و حرام آن را پلید داند و به آن میل نکند، و از آن چه شبهه‌ناک باشد دوری نماید. و به خدا سوگند که به حلال صاف که غبار کدورت شبهه بر آن ننشسته باشد، بدن خود را ضرر رساند، و از آن نیز نخورد، مگر آنچه او را چاره‌ای از آن نباشد؛ از نان پاره‌ای که پشت خود را به آن سخت کند، و جامه‌ای که عورت خویش را به آن بیوشاند. و پنهان کند از ستبرتر و درشت‌ترین آنچه بیابد و از برایش میسر شود. و در آنچه او را از آن چاره‌ای نباشد، او را عمید و امیدی نباشد؛ پس اعتماد و امیدش بر خدا که آفریننده چیزها است واقع شود، و جد و جهد کند و سعی و کوشش بلیغی به جا آورد، و بدن خود را در تعب و رنج اندازد، تا آنکه استخوان‌های دنده‌اش ظاهر و نمایان شود، و چشمه‌هایش در سرش فرود رود. بعد از آن خدا او را بدل این، یک نوع قوتی در بدن، و یک قسم شدتی در عقلش عطا

کند، و آنچه از برای او ذخیره فرمود در آخرت، از این بیشتر است؛ پس دنیا را ترک کن؛ زیرا که دوستی دنیا کور و کر و گنگ می‌گرداند، و گردن‌ها را ذلیل و رام می‌سازد؛ پس آنچه را که از عمرت باقی مانده دریاب، و مگو که فردا یا پس‌فردا چنین خواهم کرد؛ زیرا که کسانی که پیش از تو بوده‌اند هلاک نشدند، مگر به سبب ایستادگی ایشان بر سر آرزوها، و وپس‌انداختن کارها، تا آنکه عذاب خدا بر ایشان وارد شد ناگاه، و ایشان بی‌خبران بودند؛ پس ایشان را بر بالای چوب‌های جنازه گذاشتند، و به سوی قبرهای تاریک و تنگ خویش نقل کردند، و فرزندان و کسانی که داشتند ایشان را وا گذاشتند؛ پس از همه جهانیان بریده شو، و به سوی درِ خدا بگریز، و پناه بر با دل بازگردانیده به سوی آن جناب، از وا گذاشتن دنیا، و عزم و دل‌بستگی که در آن شکستگی و بریدگی نباشد. (و احتمال دارد که معنی این باشد که هر که دنیا را ترک کند و دل بر ترک آن بیند، شکستگی و بریدگی در او نباشد). خدا ما و تو را بر طاعت خویش یاری نماید، و خدا ما و تو را از برای رضای خویش توفیق دهد».

۱۹۱۶/۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره و غیر او، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «داستان دنیا چون داستان آب دریا است، که تشنه هر چه از آن بنوشد، تشنگی‌اش بیفزاید، تا آنکه او را بکشد».

۱۹۱۷/۲۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «عیسی بن مریم به حواریان فرمود که: ای فرزندان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۵

یعقوب! اندوه مخورید بر آنچه از شما فوت شده از دنیا، چنانچه اهل دنیا اندوه نمی‌خورند بر آنچه از ایشان فوت شود از دین ایشان، هر گاه به دنیای خویش برسند و آن را بیابند».

باب

۶۲. باب

۱۹۱۸/۱. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از عاصم بن حمید، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگی و برتری و رفعت مکان خویش، که هیچ بنده‌ای خواهش و امر مرا بر خواهش خود برنگزیند، مگر آنکه پیشه‌ای او را بر او به قدر کفاف قرار دهم، و چنان کنم که از برای قوت او بس باشد. و روزی او را در ضمن آسمان‌ها و زمین قرار دهم، یا آنها را ضامن روزی او گردانم، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم». و ظاهر این است که مراد این باشد که، آنچه به هر تاجری می‌رسد از نفع، به او می‌رسانم.

۱۹۱۹/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از ابن سنان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگی و نیکویی و زیبایی و برتری رفعت خویش، که هیچ بنده مؤمنی خواهش مرا بر خواهش خویش برنگزیند در باب چیزی از امر دنیا، مگر آنکه بی‌نیازی او را در خودش قرار دهم، که به هیچ کس احتیاج نداشته باشد، و همت او را در امر آخرتش مقصود گردانم، که مشغول و مبتلی به امور دنیا نباشد، و روزی او را در ضمن آسمان‌ها و زمین قرارداد کنم، که از هر جا به او برسد، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم» به آن معنی که در حدیث پیش گذشت.

باب در بیان قناعت

۶۳. باب در بیان قناعت «۱»

۱/۱۹۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از زید شحام، از عمرو بن هلال روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «بپرهیز از آنکه دیده‌ات بنگرد به کسی که از تو بالاتر است. و کافی است آنچه»

(۱). و آن راضی شدن است به اندک و زیاد نخواستن، و راضی شدن به هر چه باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۷

خدای عز و جل به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ» (۱) (و در قرآن (فَلا) با فاء است، و در موضعی که با واو است، (وَأَوْلَادُهُمْ)، بدون لا- است) یعنی: «پس باید که متعجب نسازد تو را و به شگفت نیآورد مال‌های ایشان- یعنی منافقان-، و نه فرزندان ایشان». و فرمود که: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۲)؛ یعنی:

«و باز مگشا نظر هر دو چشم خود را به سوی آنچه بهره‌مند گردانیدیم به آن صنف‌ها را از ایشان، در حالی که به جهت و آرایش زندگی دنیا است». و حضرت فرمود: «پس اگر به جهت این، چیزی در دلت داخل شود، زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور، که قوت آن حضرت غیر از نان جو چیزی نبود، و حلوا و شیرینی آن حضرت منحصر بود در خرما، و هیزمش نبود، مگر شاخ درخت خرما، خشکیده، چون آن را می‌یافت و از برایش دست به هم می‌داد، و اگر نمی‌یافت، آن هم نبود».

۲/۱۹۲۱. حسین بن محمد بن عامر روایت کرده است، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد و هر دو، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه سالم بن مکرم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از ما سؤال کند، به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند».

۳/۱۹۲۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیثم بن واقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به اندک از اسباب زندگانی از خدا خشنود باشد، خدا به اندک از عمل خیر از او راضی شود».

۴/۱۹۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدام، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم! به هر وضع و کیفیتی که خواهی باش، چنان که می‌کنی، جزا داده می‌شوی. هر که به کمی از روزی راضی باشد از خدا، خدا اندکی از عمل را از او بپذیرد، و هر که به کمی از حلال راضی باشد، مؤنتش [هزینه‌اش] سبک گردد، و طلب کردن روزیش پاک و پاکیزه باشد، یا کسبش برکت به هم رساند، و از حد نافرمانی خدا بیرون رود».

۵/۱۹۲۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن عرفه، از ابوالحسن حضرت

(۱). توبه، ۵۵.

(۲). طه، ۱۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۹

امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از روزی او را قانع نکند، مگر آنچه بسیار باشد، کفایت نکند او را از عمل، مگر آنکه بسیار باشد، و هر که اندکی او را از روزی‌ای کفایت کند، اندکی از عمل خیر او را کفایت کند».

۶/۱۹۲۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: ای فرزند آدم! اگر چنانی که از دنیا می‌خواهی آن‌چه تو را کفایت کند، کمتر چیزی که در آن است، تو را کفایت می‌کند. و اگر چنانی که نمی‌خواهی، مگر آن‌چه تو را کفایت نکند، آن‌چه در آن است، تو را کفایت نخواهد کرد».

۷/۱۹۲۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن محمد اسدی، از سالم بن مکرّم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حال مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار سخت و پریشان شد. زن آن مرد به وی گفت که: کاش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفتی و از آن حضرت چیزی طلب می‌کردی! پس آن مرد به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که: هر که از ما چیزی خواهد، به او می‌دهیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند. آن مرد گفت که: از این سخن غیر مرا قصد ندارد و مقصود آن حضرت منم. بعد از آن، به سوی زنش برگشت و او را اعلام کرد. زنش گفت که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است؛ یعنی معلوم نیست که این امر را بداند؛ زیرا که این غیب است، و چون چنین است او را اعلام کن؛ پس آن مرد دوباره به خدمت حضرت آمد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که: هر که از ما سؤال کند، به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند. تا آنکه آن مرد سه مرتبه چنین کرد. بعد از آن رفت و تبریشه‌ای را از کسی به عاریت گرفت و به کوه آمد، و بر آن بالا رفت و قدری هیزم کند؛ پس آن را آورد و فروخت به نیم مدّ «۱» [حدود ۳۷۵ گرم] از آرد، به خانه برگشت و آن را خورد. و در فردا رفت و بیش از آن‌چه در روز اول آورده بود هیزم آورد، و پیوسته کار می‌کرد و جمع

(۱). و مدّ، به ضمّ میم و تشدید دال - صد و پنجاه و سه مثقال و نیم مثقال صیرفی است. و بنابراین بهای هیزمش هفتاد و شش مثقال و سه چهار یک مثقال آرد بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۱

می‌نمود تا آنکه تبر تیشه‌ای را خرید. بعد از آن، جمع کرد تا آنکه دو کنیز و یک غلام خرید.

بعد از آن، مالش بسیار شد، تا آنکه توانگر گردید؛ پس به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت را اعلام کرد که چگونه آمده بود که از آن حضرت چیزی طلب کند، و چگونه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: با تو گفتم که هر که از ما سؤال کند، به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند».

۸/۱۹۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از حسین بن فرات، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواهد که بی‌نیازترین مردم باشد، باید که اعتمادش بر آن‌چه در دست قدرت خدا است، بیشتر باشد از اعتمادش به آن‌چه در دست غیر آن جناب است» (یعنی به غیر خدا اصلاً اعتماد نداشته باشد).

۹/۱۹۲۸. از او، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «هر که قناعت کند به آن‌چه خدا او را روزی کرده، از جمله بی‌نیازترین مردمان است».

۱۰/۱۹۲۹. از او، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حمزه بن حرمان روایت است که گفت:

مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کرد که طلب می‌کند و به مطلوب خویش می‌رسد، و قناعت نمی‌کند، و نفسش با او منازعه می‌نماید و او را می‌دارد بر اینکه برود به سوی آن‌چه از آن بیشتر است. و عرض کرد که: چیزی به من تعلیم کن که به آن منتفع شوم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «اگر آنچه تو را بس باشد، تو را بی‌نیاز می‌گرداند، پست‌ترین آنچه در آن است، تو را بی‌نیاز می‌گرداند، و اگر چنان باشد که آنچه تو را بس باشد، تو را بی‌نیاز نگرداند، همه آنچه در آن است، تو را بی‌نیاز نمی‌گرداند».

۱۱/۱۹۳۰. از او، از چند نفر از اصحاب ما، از حنان بن سدیر روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: هر که راضی باشد از دنیا به آنچه او را مجزی و کافی باشد، کمترین آنچه در آن است او را بس باشد، و هر که از دنیا به آنچه او را کافی باشد، راضی نباشد، در آن چیزی نباشد که او را بس باشد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۳

باب در بیان کفاف

۶۴. باب در بیان کفاف (۱)

۱/۱۹۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از چندین نفر، از عاصم بن حمید، از ابو عبیده حذاء روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده که: از جمله خوشحال‌ترین دوستان من در نزد من، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند، مردی است که میان پشتش سبک باشد (و این کنایه است از آنکه مال و عیالش بسیار نباشد که پشت او را سنگین کرده باشند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، مردی است که حالش به دشواری و درویشی گذرد در زندگانی دنیا)، و صاحب بهره و بخت باشد از نماز، و عبادت پروردگار خویش را در پنهانی نیکو کند، و در میان مردم گمنام باشد، و روزی خود را به قدر کفاف قرار داده و بر آن صبر کند، و مرگ به سوی او بشتابد، و میراثش کم و گریه‌کنندگان بر او اندک باشند».

۲/۱۹۳۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشحال کسی که مسلمان باشد و اسباب زندگانی اش به قدر کفاف باشد».

۳/۱۹۳۳. نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بار خدایا! محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد، عفت، و به قدر کفاف روزی کن، و آنکه محمد و آل محمد را دشمن دارد، مال و فرزندان روزی کن».

۴/۱۹۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابراهیم بن محمد نوفلی که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شترچرانی گذشت؛ پس کسی را فرستاد که از او شیر طلب کند. شترچران گفت که: اما آنچه در پستان‌های شتر است، شربت بامدادی این قبیله است که در بامداد می‌نوشند، و اما آنچه در ظرف‌های ما است، شراب شبانگاهی».

(۱). و کفاف - به فتح کاف -، آن قدر قوت است که بس باشد و مانند [این چنین] چیزی، و اما کفاف - به کسر کاف -: گرداگرد چیزی و دامن‌های ریگ پشت‌ها و دامن‌های پیراهن‌ها است و آن، در این مقام، درست نیست و مناسبتی با آنچه عقد باب از برای آن شده، ندارد. ولیکن آنچه در فارسی مشهور شده، کفاف به کسر کاف است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۵

ایشان است. بعد از آنکه فرستاده خیر آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! مال و فرزند او را بسیار گردان. بعد از آن به گوسفندچرانی گذشت، و کسی را به سوی آن شبان فرستاد که از او شیر طلب کند؛ پس شبان آنچه را که در پستان‌های

گوسفندان بود، از برای او دوشید، و آنچه شیر در ظرفش بود، در ظرف رسول خدا صلی الله علیه و آله سرنگون کرد و در آن ریخت، و آن را با یک گوسفند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت که: اینک، آن چیزی است که در نزد ما بود، و اگر خواسته باشی زیادتیر به تو دهیم، تو را زیادتیر می‌دهیم». حضرت فرمود که: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! او را به قدر کفاف روزی ده. بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! از برای آنکه تو را رد کرد، دعا کردی به دعایی که ما همه آن را دوست می‌داریم و می‌خواهیم، و دعا کردی از برای آنکه حاجتت را روا کرد، به دعایی که ما همه آن را ناخوش داریم و نمی‌خواهیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه بسیار باشد و این کس را مشغول گرداند.

بار خدایا! محمد و آل محمد را به قدر کفاف روزی ده».

۱۹۳۵/۵. از او، از پدرش، از ابوالبختری، از امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: بنده مؤمن من اندوهناک می‌شود اگر نفقه را بر او تنگ کنم، و حال آنکه آن تنگ گیری او را به من نزدیک تر می‌گرداند، و بنده مؤمن من شاد می‌شود اگر بر او توسعه و گشادی دهم و روزی او را فراخ گردانم، با آنکه آن توسعه او را از من دورتر می‌گرداند».

۱۹۳۶/۶. حسین بن محمد از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: از جمله خوشحال‌ترین دوستان من در نزد من، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند، بنده مؤمنی است که صاحب بهره و بخت باشد، از صلاح و شایستگی و عبادت پروردگار. خویش را نیکو کند، و خدا را در نهانی عبادت کند، و در میان مردم گمنام باشد که به انگشتان به سویش اشاره نشود و انگشت نما نباشد، و روزیش به قدر کفاف باشد و بر آن صبر کند، و مرگ او را بشتاباند و میراثش کم و گریه کنندگان بر او اندک باشند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۷

باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک ...

۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آن چه نیکو باشد

۱۹۳۷/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حمزه بن حرمان و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون یکی از شما کار خوبی را قصد کند که به جا آورد، باید که آن را به تأخیر نیندازد؛ زیرا که بنده بسا است که نماز را به جا می‌آورد، یا روزی را روزه می‌گیرد، پس به او گفته می‌شود که: بعد از این، آنچه خواهی بکن، که تو آمرزیده شدی».

۱۹۳۸/۲. از او، از علی بن حکم، از ابوجمیله روایت است که گفت، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «روز خویش را به خوبی بگشایید و آغاز کنید، و در اول آن عمل خیری را بر حافظان اعمال خویش املاء کنید (و به زبان قلم ایشان دهید)، و در آخر آن نیز عمل خیری را بر ایشان املاء کنید، تا آنچه در میانه اینها است از برای شما آمرزیده شود. انشاء الله؛ یعنی اگر خدا بخواهد.

۱۹۳۹/۳. از او، از ابن‌ابی‌عمیر، از مرزم بن حکیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پدرم می‌فرمود که: چون قصد کار خوبی کردی، مبادرت کن و زود به عمل آور؛ زیرا که تو نمی‌دانی که چه روی خواهد داد».

۱۹۴۰/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابن‌اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا دوست می‌دارد از کار خوب، آنچه را که در آن تعجیل شود».

۱۹۴۱/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از بشیر بن یسار،

از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون چیزی را از خوبی اراده کنی، آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا که بنده روز گرمی را روزه می‌گیرد، و به آن روزه آن‌چه را که در نزد خدا است اراده دارد، نه امر دنیوی، و به سبب آن خدا او را از آتش جهنم آزاد می‌گرداند. و کم‌مشمار آن‌چه را که به واسطه آن به سوی خدای عز و جل تقرّب جسته می‌شود، و هر چند که نصف یک دانه خرما باشد».

۱۹۴۲/۶. از او، از ابن فضال، از ابن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۹

روایت است که فرمود: «هر که کار خوبی را قصد کند که به جا آورد، باید که در آن تعجیل کند و آن را به تأخیر نیفکند؛ زیرا که بنده بسا است که عمل خیری را به جا می‌آورد؛ پس خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: تو را آمرزیدم، و هرگز چیزی از گناه را بر تو نمی‌نویسم. و هر که گناهی را قصد کند، باید که آن را به عمل نیاورد؛ زیرا که بسا است که بنده‌ای گناهی می‌کند و پروردگار - سبحانه و تعالی - او را می‌بیند؛ پس می‌فرماید که: به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که بعد از این گناه، هرگز تو را نمی‌آمرزم».

۱۹۴۳/۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون چیزی از خوبی را قصد کنی که به عمل آوری، آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا که خدای عز و جل بسا است که بر بنده‌ای مطلع می‌شود و می‌بیند که آن بنده مشغول چیزی از طاعت است، پس می‌فرماید که: به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که بعد از این طاعت، هرگز تو را عذاب نمی‌کنم. و چون گناهی را قصد کردی آن را به عمل مياور؛ زیرا که بسا است که خدا بر بنده‌ای مطلع می‌شود و می‌بیند که آن بنده مشغول چیزی از معصیت است؛ پس می‌فرماید که: به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که بعد از این معصیت، تو را هرگز نمی‌آمرزم».

۱۹۴۴/۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال از ابوجمیل، از محمد بن حرمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون یکی از شما عمل خیر یا بخششی را قصد کند، پس به درستی که در جانب راست و چپ او دو شیطان باشند که او را وسوسه کنند، پس باید که مبادرت کند و آن را به عمل آورد، تا شیطان‌ها او را از آن امر باز ندارند».

۱۹۴۵/۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هر که چیزی را از خوبی قصد کند، باید که در آن تعجیل نماید؛ زیرا که هر چیزی که تأخیر در آن باشد، شیطان را در آن مهلتی هست».

۱۹۴۶/۱۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از علا، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا خوبی را بر اهل دنیا گران گردانیده، مانند گرانی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۱

قیامت. و به درستی که خدای عز و جل بدی را بر اهل دنیا سبک گردانیده، مانند سبکی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز قیامت».

باب در بیان انصاف و عدل

۶۶. باب در بیان انصاف و عدل «۱»

۱۹۴۷/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسن بن حمزه، از جدّش از ابوحمزه ثمالی، از

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خویش می فرمود که: خوشا حال کسی که خلقش خوش و پاکیزه، و طبیعتش پاک، و نهانی اش شایسته، و آشکارش نیکو باشد، و زیادتی مال خود را انفاق کند، و زیادتی گفتار خویش را نگاه دارد و سخن لغو و بی مصرف نگوید، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد».

۲/۱۹۴۸. از او، از محمد بن سنان، از معاویة بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «کی چهار خصلت را از برای من ضامن می شود که در مقابل آنها چهار خانه در بهشت به او داده شود؟» و فرمود که: «انفاق کن در راه خدا، و از فقر و درویشی مترس، و سلام را در جهان آشکار کن که بر هر کسی که رسی سلام کن، و ستیزه را وا گذار و هر چند که محق باشی، و مردم را از نفس خویش انصاف بده».

۳/۱۹۴۹. از او، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از جارود پدر منذر روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «سید و بهترین عمل ها سه چیز است: انصاف دادن به مردم از نفس خویش، تا آنکه از برای خویش به چیزی راضی نشوی، مگر آنکه از برای ایشان راضی شوی به چیزی که مثل آن باشد؛ و برابری کردن است با برادر خویش در مال، که او را به مال خویش یاری کنی؛ و ذکر خدا بر هر حالی و آن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به تنهایی نیست، ولیکن یاد خدا آن است که چون چیزی که خدای عز و جل به آن امر فرموده بر تو وارد شود، آن را بگیری و به آن عمل کنی، و هرگاه چیزی بر تو وارد گردد که خدای عز و جل از آن نهی فرمود، وا گذاری».

۴/۱۹۵۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از

(۱). وانصاف، مسلم داشتن است چیزی را که حق باشد. و به معنی داد دادن نیز می باشد. و عدل- به فتح عین- داد و داد دادن و راستی و برابری و حق است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۳

ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از یحیی بن احمد، از ابومحمد میثمی، از رومی بن زراره، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنان خویش فرمود که: بدانید و آگاه باشید! که هر که مردم را از خویش انصاف دهد، خدا او را چیزی غیر از عزت نینفازد».

۵/۱۹۵۱. از او، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه کس اند که در روز قیامت از همه خلائق به خدای عز و جل نزدیک ترند، تا آن جناب از حساب خلائق فارغ شود: یکی مردی که در حالت خشمش، قدرت و توانایی، او را نخوانده باشد به سوی اینکه بر کسی که زیر دست او است جور و ستم کند؛ و دیگری مردی که در میان دو کس سخن گفته باشد، و به قدر دانه جوی با یکی از ایشان بر دیگری میل نکرده باشد به طرف گیری (که یکی را بر دیگری ترجیح دهد) و بر او ستم کند؛ و سیم مردی که به حق گویا شده باشد، در آنچه به او نفع رساند یا به او ضرر داشته باشد».

۶/۱۹۵۲. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از هشام بن سالم، از زراره، از حسن بزاز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در حدیث خویش فرمود: «آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که از همه آنچه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده سخت تر است؟! پس سه چیز را ذکر فرمود، و اول آنها این بود که: «با مردم از نفس خود انصاف دهی».

۷/۱۹۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سید و بهترین عمل ها، انصاف دادن با مردم است از نفس خویش، و برابری کردن با برادر خویش در راه خدا که به جهت رضای خدا او را به مال خود یاری کنی، و مانند خود قرار دهی، و ذکر خدای عز و جل بر هر حالی

که باشی».

۸ / ۱۹۵۴. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از زراره، از حسن بزاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به سه چیزی که از همه آنچه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده، سخت‌تر است؟!» عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود: «انصاف دادن با مردم از نفس خود، و آنکه با برادر خویش مواسات و برابری کنی، و یاد خدا در هر جا. و بدان که من این را نمی‌گویم که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۵

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، و هر چند که این از جمله ذکر خدا باشد. ولیکن مقصود یاد خدا است در هر جا، در وقتی که بر سر طاعت یا معصیتی در آیی».

۹ / ۱۹۵۵. ابن محبوب، از ابواسامه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مؤمن به چیزی آزموده نشد که بر او سخت‌تر باشد از سه خصلت که از آنها محروم می‌شود». عرض شد که: آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود: «مواسات کردن در آنچه در دست او است، و انصاف دادن از نفس خویش، و بسیار خدا را یاد کردن. و بدان که من این را نمی‌گویم که: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، ولیکن یاد خدا در نزد آنچه از برایش حلال کرده، و ذکر خدا در نزد آنچه بر او حرام گردانیده». (و مراد از یاد خدا در آن هنگام، آن است که آن جناب، داعی و مانع او در فعل و ترک شود).

۱۰ / ۱۹۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از یحیی بن ابراهیم بن ابی‌البلاد، از پدرش، از جدش ابوالبلاد، که آن را مرفوع ساخته و گفته است که:

یکی از بادیه‌نشینان به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت اراده داشت که به جنگی از جنگ‌های خویش بیرون رود؛ پس آن اعرابی رکاب پالان شتر سواری آن حضرت را که از پوست یا چوب ساخته بودند گرفت، و عرض کرد که: یا رسول الله! کاری را به من بیاموز که به واسطه آن داخل بهشت شوم. فرمود که: «آنچه دوست می‌داری که مردم با تو بکنند، همان را با مردم بکن. و آنچه ناخوش داری که مردم با تو بکنند، آن را با ایشان مکن». و فرمود که: «راه شتر را واگذار و بگذار که برود».

۱۱ / ۱۹۵۷. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از عبدالکریم، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عدل، شیرین‌تر است از آبی که تشنه‌ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد، به آن رسد. و عدل، بسیار وسیع و گشاده است، هرگاه در آن عدالت شود و اگرچه کم باشد».

۱۲ / ۱۹۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که با مردم از نفس خود انصاف دهد، به او رضامندی به عمل می‌آید که حاکم باشد از برای غیر خویش».

۱۳ / ۱۹۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از یوسف بن عمران بن میثم، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۷

«خدای عز و جل به سوی آدم علیه السلام وحی فرمود که زود باشد که من همه سخن‌ها را از برای جمع کنم در چهار سخن. عرض کرد که: ای پروردگار من! آنها چیست؟ فرمود: یک سخن از برای من و یک سخن از برای تو، و یکی در میانه من و تو، و یکی در میانه تو و مردمان است. عرض کرد که: ای پروردگار من! آنها را بیان فرما تا من آنها را بدانم. فرمود: اما یک سخن که از برای من است، آن است که مرا عبادت کنی و چیزی را با من شریک نگردانی، و اما آن یکی که از برای تو است، آن است که من تو را به عملت جزا دهم در وقتی که از همه اوقات به سوی آن محتاج‌تر باشی، و اما آنکه در میان من و تو است، آن است که تو دعا کنی و من اجابت نمایم؛ پس دعا کردن بر تو است، و اجابت نمودن بر من. و اما آنچه در میان تو و مردمان است، آن است که

از برای مردم راضی شوی، به آن چه از برای خویش راضی می شوی، و ناخوش داری از برای ایشان، آن چه را که از برای خود ناخوش داری». (از کس میسند، آن چه تو را نیست پسند).

۱۴/۱۹۶۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از غالب بن عثمان، از روح پسر خواهر معلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از خدا بپرهیزید و به عدل کوشید؛ زیرا که شما عیب می کنید بر گروهی که به عدل رفتار نمی کنند».

۱۵/۱۹۶۱. از او، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «عدل از غسل شیرین تر است و از مسک [کره] نرم تر و از مشک خوشبو تر».

۱۶/۱۹۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از عثمان بن جبلة، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه خصلت است که هر که آن خصلت ها یا یکی از آنها در او باشد، در سایه عرش خدا خواهد بود، در روزی که هیچ سایه ای نباشد، مگر سایه آن: یکی مردی که به مردم عطا کند از خویش، آن چه را که او از ایشان می خواهد؛ دویم مردی که یک پا را پیش نگذارد و یک پا را به عقب نگذارد، تا آنکه بداند که آن کار باعث خشنودی خدا است؛ و سیم مردی که برادر مسلمان خود را به چیز ناپسندیده ای عیب نکند، تا آنکه آن عیب را از خود برطرف کند؛ زیرا که از نفس خویش عیب را برطرف نکند، مگر آنکه عیبی دیگر از برایش ظاهر شود، و مرد را همین شغل بس است که متوجه خود باشد، تا به مردم کار نداشته باشد».

۱۷/۱۹۶۳. از او، از عبدالرحمان بن حماد کوفی، از عبدالله بن ابراهیم غفاری، از جعفر بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۹

ابراهیم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

هر که با فقیر و درویش از مال خود مواسات کند، و او را با خود برابر سازد، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد، چنین کسی مؤمن است از روی حق و راستی».

۱۸/۱۹۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از خالد بن نافع، جامه سابری فروش، از یوسف بزّاز روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هرگز دو کس در امری با یکدیگر خلاف نکردند که یکی از ایشان صاحب خود را انصاف دهد و او قبول نکند، مگر آنکه خدا او را یاری دهد، و بر صاحبش غالب گرداند».

۱۹/۱۹۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا را بهشتی است که در آن داخل نمی شوند، مگر سه کس، که یکی از ایشان کسی است که در باب خود، و بنا بر بعضی از نسخ، بر نفس خود - به حق حکم کند».

۲۰/۱۹۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عدل، شیرین تر است از آبی که تشنه ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد، به آن رسد. و عدل، بسیار وسیع و گشاده است، هر گاه در آن عدالت شود، اگر چه کم باشد».

باب در بیان بی نیازی جستن از مردمان

۶۷. باب در بیان بی نیازی جستن از مردمان

۱/۱۹۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شرف و بزرگواری مؤمن، ایستادنش به عبادت است در شب، و عزّتش، بی نیازی جستن او است از

مردمان».

۱۹۶۸/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون یکی از شما خواهد که از پروردگار خویش چیزی را سؤال نکند، مگر آنکه به او عطا فرماید، باید که از همه مردمان نومید باشد و او را امیدی نباشد، مگر در نزد خدا؛ پس هر گاه خدای عز و جل این را از دل او بداند، چیزی را از خدا نخواهد، مگر آنکه به او عطا فرماید».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۱

۱۹۶۹/۳. و به همین اسناد، از منقری، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «همه خوبی را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آنچه در دست مردمان است. و هر که مردم را در هیچ چیز امید نداشته باشد، و امر خود را به سوی خدای عز و جل رد کند در همه کارهای خود، خدای - تعالی - در هر چیزی او را اجابت کند».

۱۹۷۰/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«طلب کردن حاجت‌ها از مردمان و پناه بردن به ایشان، باعث ربودن عزت و آلت بردن حیا است. و نومی‌دی از آنچه در دست مردم است، موجب عزت است از برای مؤمن در دینش، و طمع، درویشی است حاضر و موجود».

۱۹۷۱/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! فرمانی برای من به اسماعیل بن داود نویسنده بنویس، شاید که از او چیزی بیابم.

فرمود که: «من در باب تو بخل می‌کنم از آنکه مثل این را از مانند او طلب کنی، ولیکن بر مال من یا بر آنچه من دارم اعتماد کن» (یعنی آنچه می‌خواهی من از مال خود به تو می‌دهم).

۱۹۷۲/۶. از او، از پدرش، از حماد بن عیسی، از معاویة بن عمارة، از نجم بن حطیم غنوی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «نومی‌دی از آنچه در دست مردم است، عزت مؤمن است در دین او. آیا گفته حاتم را نشنیدی که می‌گوید:

اِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ الْفَيْتَةَ الْغِنَى إِذَا عَرَفْتَهُ النَّفْسُ وَالطَّمْعُ الْفَقْرُ

یعنی: «هر گاه نومی‌دی از خلق را عزم کنی و دل بر آن گذاری، آن را بی‌نیازی یابی؛ بلکه بی‌نیازی را منحصر در آن بینی، هر گاه نفس تو آن را بشناسد. و طمع و امید داشتن از مردم، عین فقر و درویشی است».

۱۹۷۳/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمارة ساباطی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: باید در دلت احتیاج به سوی مردمان و بی‌نیازی جستن از ایشان جمع شود؛ پس احتیاجت به سوی ایشان، در نرمی سخن و گشادگی روی تو باشد، و بی‌نیازی جستن از ایشان، در

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۳

دوری عرضت از بدی و بقای عزتت باشد» «۱».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا علی بن عمر، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود» بعد از آن، مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

باب در بیان صله رحم

۱/۱۹۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای - و جلّ ذکره -: «وَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۳)؛ یعنی: «و پرهیزید از خدایی که شما به واسطه او با خویشان از یکدیگر سؤال می‌کنید. - چه دأب عرب این بود که در وقت طلب حاجت از یکدیگر، متمسک می‌شدند به نام خدا و ذکر خویشان، و می‌گفتند که: به حق خدا و حق خویشان، چنین و چنان کن - به درستی که خدا بر شما مطلع و نگهبان بوده و خواهد بود». و بعضی گفته‌اند که معنی آیه این است که: «بترسید از نافرمانی خدا، و پرهیزید از بریدن خویشان؛ بلکه خدا را اطاعت کنید و صله رحم را رعایت نمایید». و مؤید این معنی است آنچه جمیل روایت کرده و گفته است که: حضرت فرمود که: «مراد از این ارحام، ارحام مردمان است. به درستی که خدای عز و جل به صله و پیوند آنها امر فرموده، و آنها را تعظیم نموده و به بزرگی یاد کرده. آیا نمی‌بینی که آن جناب آنها را از خود قرار داده؟» (۴)

۲/۱۹۷۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که علی گفت: اسحاق گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث به من رسیده که مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! خاندان من از هر چیزی سر باز زده‌اند، مگر از غالب شدن بر من از روی ستم، و آنکه از من جدایی کنند و مرا دشنام دهند؛ پس آیا ایشان را واگذارم؟ حضرت فرمود که: «در آن هنگام، خدا همه شما

(۱). یعنی آبروداری با درخواست نکردن از ایشان و خوار نمودن خود.

(۲). و آن پیوند خویشی است به نحوی که مذکور می‌شود. (مترجم)

(۳). نساء، ۱.

(۴). و ظاهر این است که مراد از این عبارت، آن باشد که در حدیث قدسی وارد شده است که خدای - تعالی - می‌فرماید که: من رحمانم و رحم را آفریدم، و اسم آن را از اسم خود گرفتم، تا آخر آنچه فرموده است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۵

را واگذارند». عرض کرد: پس چه کنم؟ فرمود که: «پیوند می‌کنی با آنکه از تو بریده، و عطا می‌کنی به هر که تو را محروم و بی‌بهره گردانیده، و عفو می‌کنی از هر که بر تو ستم نموده؛ زیرا که تو چون چنین کنی، تو را از جانب خدا بر ایشان پستی باشد که تو را یاری دهد بر ایشان».

۳/۱۹۷۶. و از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن عبیدالله روایت است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مردی چنان باشد که رحم خویش را پیوند کند و از عمرش سه سال باقی مانده باشد؛ پس خدا آن سه سال را سی سال می‌گرداند، و خدا آن چه می‌خواهد، می‌کند».

۴/۱۹۷۷. و از او، از علی بن حکم، از خطّاب اعور، از ابو حمزه روایت است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «پیوند رحم‌ها عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و مال‌ها را زیاد می‌کند، و بلا را دفع می‌نماید، و حساب را آسان می‌سازد، و در اجل زمان می‌دهد، و مرگ را به عقب می‌اندازد».

۵/۱۹۷۸. از او، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی المقدم، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: وصیت می‌کنم آن که را که حاضر است از امت من، و آن که غائب است از ایشان، و هر که در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان است تا روز قیامت، به اینکه رحم را پیوند کند، و هر چند که نسبت به او یک ساله راه باشد؛ زیرا که، این از جمله دین است، و دین بی این تمام نباشد».

۶/۱۹۷۹. و از او، از علی بن حکم، از حفص بن ابی حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «صله ارحام و

پیوند به خویشان، خلق و خوی را نیکو کند، و کف را بخشنده دارد، و نفس را پاکیزه سازد، و در روزی بیفزاید، و در مدت عمر زمان دهد که مرگ را به تأخیر اندازد».

۷/۱۹۸۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از حسن بن علی و شَاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که رحم به عرش آویخته می‌گوید: بار خدایا! پیوند کن هر که مرا پیوند کند، و ببر از هر که از من ببرد، و آن رحم آل محمد است. و این است معنی قول

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۷

خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۱)، و نیز رحم هر صاحب رحمی که باشد».

۸/۱۹۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اول گوینده از اعضا و جوارح در روز قیامت، رحم است. عرض می‌کند که: ای پروردگار من! هر که در دنیا مرا وصل کرده، امروز در میان خود و او پیوند ده، و هر که در دنیا مرا قطع کرده، امروز در میان خود و او قطع کن».

۹/۱۹۸۲. از او، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: رحم خویش را وصل کن، و هر چند که به یک شربت آب باشد، و بهتر چیزی که رحم را به آن وصل می‌کنی، باز داشتن اذیت است از آن. و صله رحم موجب تأخیر در اجل، و باعث دوستی است در اهل و خویشان».

۱۰/۱۹۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که رحم در روز قیامت به عرش خدا آویخته، عرض می‌کند: بار خدایا! پیوند کن هر که مرا پیوند کرده، و ببر از هر که از من بریده است».

۱۱/۱۹۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر رضی الله عنه گفت:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: دو کناره صراط در روز قیامت رحم و امانت است؛ پس هر گاه کسی که رحم را وصل نموده و امانت را به صاحبش رد کرده بر آن بگذرد، به سوی بهشت روان شود. و هر گاه آن که امانت را خیانت کرده و رحم را قطع نموده بر آن بگذرد، هیچ کرداری او را نفع نبخشد با وجود این دو صفت، و صراط او را در آتش جهنم نگونسار کند».

۱۲/۱۹۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن قرط، از ابوحوزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «صله ارحام، خلق را نیکو کند، و کف را بخشنده دارد، و نفس را پاکیزه سازد، و در روزی بیفزاید، و در

(۱). رعد، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۹

اجل تأخیر کند». (۱)

۱۳/۱۹۸۶. از او، از عثمان بن عیسی، از خطّاب اعور، از ابوحوزه روایت است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله ارحام، عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و بلاء و زحمت را دفع می‌کند، و مال‌ها را می‌افزاید، و از برای وصل کننده در عمرش تأخیر به هم می‌رساند، و در روزی او توسعه و گشادگی می‌دهد، و او را در میانه

خاندانش محبوب می‌گرداند، که همه او را دوست دارند؛ پس باید که از خدا بپرهیزد و رحم خود را پیوند کند».

۱۴/۱۹۸۷. علی بن ابراهیم روایت کرده است که پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن‌ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از حکم خَیاط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله رحم و خوب همسایگی کردن، خانه‌ها را آبادان می‌کند و در عمرها می‌افزاید».

۱۵/۱۹۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از ابوعبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که عمل خیری که ثوابش از همه اعمال خیر شتابان‌تر است، صله رحم است».

۱۶/۱۹۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که تأخیر در اجل و زیادتى در روزی او را شاد می‌گرداند، باید که رحم خود را وصل کند».

۱۷/۱۹۹۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «نمی‌دانم چیزی را که در عمر بیفزاید، مگر صله رحم. تا آن که گاه است که مردی عمرش سه سال می‌باشد، و رحم را وصل کننده می‌باشد، و به این سبب خدا سی سال در عمرش می‌افزاید و آن را سی و سه سال می‌گرداند، و گاه است که عمرش سی و سه سال است، و قاطع رحم می‌باشد، و به این جهت خدا سی سال از عمرش را کم می‌کند و اجلش را تا سه قرار می‌دهد».

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابوالحسن حضرت

(۱). و همین متن به سند دیگر مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۱

امام رضا علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۱۸/۱۹۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه بیرون آمد و اراده داشت که به جانب بصره رود، و در ربنده فرود آمد؛ پس مردی از قبیله محارب به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! در میان قوم خود متحمل دینی شده‌ام که بر دیگری لازم بود، و قبول کرده‌ام که آن را ادا کنم. و در طایفه‌ای چند از ایشان سؤال کردم که با من مواسات و برابری نمایند و مرا یاری کنند؛ پس زبان‌های ایشان به سوی من پیشی گرفت، به منع آن‌چه از ایشان خواستم. یا امیرالمؤمنین! پس تو ایشان را امر کن به یاری کردن من، و برانگیختن ایشان بر مواسات با من. حضرت فرمود که: ایشان در کجایند؟ عرض کرد که: این جماعت گروهی از ایشانند، در آنجا که می‌بینی». حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس امیرالمؤمنین ناچه خویش را حرکت دادند، به وضعی که آن ناچه را در رفتار بیش از آن ممکن نبود؛ پس آن ناچه گام‌های خُرد برمی‌داشت، و در رفتار به شتر مرغ شباهت داشت. بعد از آن، بعضی از اصحاب آن حضرت در طلب ناچه به این طریق می‌رفت، و بعد از مشقّت‌ها و شدّت‌های پی در پی، آخر به آن ناچه نرسید. و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن قوم رسید، و بر ایشان سلام کرد و از ایشان پرسید که: چه چیز ایشان را از مواسات و یاری کردن صاحب و یار خویش منع می‌کند؟ پس آن قوم از آن مرد شکایت کردند و او از ایشان شکایت نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: هر مردی با عشیره و قبیله خود پیوند می‌کند (یعنی باید که صله ایشان را به جا آورد) زیرا که ایشان از دیگران به نیکی او، و به آن‌چه در دست دارد سزاوارترند. و باید که هر قبیله‌ای با برادر و کسان خویش پیوند کنند، اگر روزگار او را به سر درآورد، و دنیا از او روی بگرداند؛ زیرا که کسانی که به هم می‌پیوندند و به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند، مأجور و مثاب

خواهند بود، و آنان که از یکدیگر می‌برند و پشت به هم می‌کنند، مؤزور باشند که گناه و وبال بر ایشان بار شود. بعد از آن، ناقه خود را برانگیخت و به جهت ترغیب آن در رفتن، فرمود: «حل» (۱).
 ۱۹/۱۹۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از یحیی،

(۱). و حل - به فتح حا و سکون لام یا به کسر و تنوین -، آن صوتی است که از برای راندن و از جا به در آوردن ناقه می‌گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مرد هرگز نباید که رو گردان شود از قبیله خود، و اگرچه صاحب مال و فرزندان باشد، و نه از دوستی و گرامی داشتن و دفع کردن ایشان، به دست‌ها و زبان‌های ایشان؛ زیرا که ایشان سخت‌ترین مردمانند از روی رعایت و نگهداری از پس پشت او، و بر او از همه ایشان مهربان‌ترند، و امور پراکنده او را از همه ایشان بیشتر جمع می‌کنند، اگر مصیبتی به او برسد یا پاره‌ای از امرهای ناخوش بر او فرود آید. و هر که دستش را از پیوند خویشانش در هم گیرد و به ایشان عطا نکند، جز این نیست که یک دست از ایشان در هم گیرد، و از ایشان دست‌های بسیار از او در هم گرفته می‌شود. «۱» و هر که طرف و کنارش نرم و ملایم باشد، دوست و آشنایی که دارد، دوستی را از او می‌شناسد و می‌داند. و هر که دست خویش را به معروف و نیکی بگشاید، چون او را یابد، خدا او را در آنچه انفاق کرده عوض و جانشین خواهد داد در دنیا، و در آخرت از برایش مضاعف می‌گرداند. و زبان راست که دروغ نگوید، منفعتش از برای مرد آن است که خدا آن را در میان مردمان بهتر از مالی قرار می‌دهد که یا آن را می‌خورد، یا به دیگران میراث می‌دهد. و البته باید که یکی از شما تکبر و بزرگی را در نفس خویش، و دوری را از خویشان خویش، نیفزاید، اگر در باب مال، توانگر باشد «۲». و البته باید که یکی از شما بی‌رغبتی را در حق برادر خویش، و دوری را از او نیفزاید، هرگاه جوانمردی از او نبیند، و در امر مال درویش و محتاج باشد. و باید که یکی از شما غافل نباشد از صاحبان خویشی که با ایشان فقر و احتیاج باشد، و از بستن رخنه آن احتیاج، به چیزی که او را نفع نبخشد، اگر آن را نگاه دارد، و او را زیان نرساند، اگر آن را نیست و نابود گرداند» (یعنی به مال بی‌خاصیت او را اعانت کند).

۲۰/۱۹۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از سلیمان بن هلال که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فرزندان فلان کس با یکدیگر نیکویی می‌کنند و به هم می‌پیوندند. فرمود: «چون امر چنین است، مال‌های ایشان زیاد می‌شود و برکت می‌کند، و خود نیز زیاد می‌شوند، و پیوسته در

(۱). و احتمال دارد که گرفتن دست، کنایه باشد از باز ایستادن از اذیت. (مترجم)

(۲). و می‌تواند که معنی این باشد که، توانگری یکی از شما، این صفات ناپسندیده را در او زیاد نکند، ولیکن اول، به حسب لفظ، ظاهرتر است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۵

این نعمت زیادتی باشند، تا آنکه از یکدیگر بترسند؛ پس هرگاه چنین کنند، پراکنده شوند و نیست و نابود گردند».
 ۲۱/۱۹۹۴. از او، از چندین نفر، از زیاد قندی، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: گروهی نابکار می‌باشند و نیکوکار نمی‌باشند؛ پس رحم‌های خویش را پیوند می‌کنند، و به این سبب مال‌های ایشان زیاد می‌شود، و عمرهای ایشان دراز می‌گردد؛ پس چگونه خواهد بود هرگاه نیک و نیکو کردار و پرهیزگار

باشند».

۱۹۹۵/۲۲. و از او، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: رحم‌های خویش را پیوند کنید، و هر چند که به سلام کردن باشد. خدای- تبارک و تعالی- می‌فرماید که:

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۱)».

۱۹۹۶/۲۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از صفوان جمال روایت کرده است که گفت: در میان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن گفتگویی واقع شد، تا آنکه کار به جایی رسید که آواز و غوغا در میان ایشان بلند گردید و مردم جمع شدند. و در شبانگاه حضرت و عبدالله با این حال از یکدیگر جدا شدند. راوی می‌گوید که: من صبح زود در پی کاری رفتم. ناگاه دیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر در خانه عبدالله بن حسن ایستاده و می‌فرماید که: «ای کنیز! به ابو محمد- یعنی عبدالله بن حسن- بگو که بیرون آید». صفوان می‌گوید که: عبدالله بیرون آمد و عرض کرد که: یا ابا عبدالله! چه چیز تو را در این صبح زود به اینجا آورده است؟ حضرت فرمود که: «من دوش آیه‌ای را از کتاب خدای عز و جل تلاوت کردم که آرام مرا ربود؟» عرض کرد که: آن کدام آیه است؟ فرمود که: «قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (۲)». (و در صدر آیه او نیز هست. و ترجمه آن این است: «و نیز خداوندان عقول صافی از معارضه وهم و شبهه، آنانند که پیوند می‌کنند آنچه را که خدا امر فرموده به آن: و به آنکه پیوند شود چون رحم، و به غایت می‌ترسند از پروردگار خویش،

(۱). نساء، ۱. و از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا همواره مراقب شما است.

(۲). رعد، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۷

و می‌ترسند از بدی و سختی حساب».

صفوان می‌گوید که: عبدالله عرض کرد که: راست گفتی، و گویا که من هرگز این آیه را از کتاب خدا نخوانده‌ام؛ پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند.

۱۹۹۷/۲۴. و از او، از علی بن حکم، از عبدالله سنان روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا پسرعمویی است که مکرر به او می‌پیوندم و او از من می‌بُرد، تا آنکه به جهت جدایی و بریدنش از من، قصد کرده‌ام که از او ببُرم. فرمود که: «چون تو به او پیوندی و او از تو ببرد، خدا به هر دو پیوندد، و اگر تو از او ببری و او از تو ببرد، خدا از هر دو خواهد برید».

۱۹۹۸/۲۵. از او، از علی بن حکم، از داود بن فرقد روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «من دوست می‌دارم که خدا بداند که من در باب رحم و خویش خود گردنم را خوار کرده‌ام و ذلت را بر خود قرار داده‌ام. به درستی که من پیشی می‌گیرم خاندان خود را و به ایشان می‌پیوندم، پیش از آنکه از من بی‌نیازی جویند».

۱۹۹۹/۲۶. از او، از وشاء، از محمد بن فضیل صیرفی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که رحم آل محمد- یعنی ائمه- به عرش آویخته عرض می‌کند:

بار خدایا! هر که به من پیوندد، به او پیوندد، و هر که از من ببرد، از او ببرد. و بعد از رحم ایشان، رحم و احکام آن، در رحم‌های

مؤمنان جاری است؛ پس این آیه را تلاوت فرمود که:

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (۱).

۲۷/۲۰۰۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عمر بن یزید که گفت: امام

جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۲). فرمود که: «آن خویش تو است».

۲۸/۲۰۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان و هشام بن حکم و درست بن ابی منصور، از عمر بن یزید

روایت کرده است که گفت: به خدمت امام

(۱). نساء، ۱. واز خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا همواره مراقب شما است.

(۲). رعد، ۲۱. کسانی که با آنچه خدا دستور داده پیوندند، می‌پیوندند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۹

جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ». فرمود که: «این آیه در باب رحم آل محمد علیهم السلام نازل شده، و گاه است که در باب خویش تو می‌باشد». بعد از آن فرمود که: «البته از [دسته] آن مباش که در شأن چیزی می‌گویند که در یک چیز است». (۱)

۲۹/۲۰۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از ابوجمیل، از و صفی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که او را شاد می‌کند، که خدا در عمرش بکشد و آن را دراز گرداند، و از برایش در روزی گشایش دهد، رحم خود را پیوند کند؛ زیرا که در روز قیامت رحم را زبانی است در نهایت فصاحت و بلاغت، و عرض می‌کند که: ای پروردگار من! هر که به من پیوسته، به او پیوند، و هر که از من بریده، از او ببر؛ پس مردی که در راه خیر دیده می‌شود و به ظاهر خوب می‌نماید، ناگاه رحمی که آن را قطع کرده به نزد او می‌آید، و او را به اسفل قعر جهنم می‌افکند، که در جهنم جایی از آن پایین تر و ته تر نباشد».

۳۰/۲۰۰۳. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسن بن علی، از صفوان، از جهم بن حمید روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خویشانی باشند بر غیر امر من، و با من هم‌مذهب نیستند. آیا ایشان را بر من حقی است؟

فرمود: «آری، حق رحم چنان است که هیچ چیز آن را قطع نمی‌تواند کرد، و چون بر امر و اعتقاد تو باشند، ایشان را دو حق باشد: یکی حق رحم، و دیگری حق اسلام».

۳۱/۲۰۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که صله رحم و نیکی، حساب را سهل و آسان می‌گرداند، و از گناهان نگاه می‌دارند؛ پس رحم‌های خود را پیوند کنید، و با برادران خود نیکی به جا آورید، و هر چند که به خوش سلامی و رد جواب آن باشد».

۳۲/۲۰۰۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالصمد بن بشیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله رحم، حساب را سهل و آسان

(۱). و مراد این است که آیه شامل ارحام همه مؤمنان است، پس به اختصاص آن قائل مشو. و از اینجا معلوم می‌شود که آنها که

خصوص مورد را مخصّص آیه نمی‌دانند، و آن را حمل بر عموم می‌کنند، درست فهمیده‌اند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۱

می‌کند در روز قیامت، و آن باعث تأخیر اجل و زیادتی در عمر است، و از مکان‌های لغزش بد نگاه می‌دارد. و صدقه دادن در شب، خشم پروردگار را فرو می‌نشانند.

۳۳/۲۰۰۶. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن عثمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که صله رحم، عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و مال‌ها را زیاد می‌کند، و حساب را آسان می‌سازد، و بلا و زحمت را دفع می‌نمایند، و در روزی می‌افزاید».

باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر

۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر

۱/۲۰۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از حسن بن محبوب، از ابولّاد حنّاط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱) و عرض کردم که: مراد از این احسان چیست؟ فرمود که: «احسان، آن است که صحبت پدر و مادر را نیکو کنی، و آنکه ایشان را تکلیف نکنی که از تو سؤال کنند چیزی را، از آن‌چه به آن احتیاج دارند، و کلفت خواهش را بر ایشان نگذاری؛ بلکه بی‌خواهش کردن ایشان به ایشان دهی، و اگر چه بی‌نیاز باشند. آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۲)؛ یعنی: «هرگز نرسید به حقیقت نیکی، تا آنکه انفاق کنید از آن‌چه دوست می‌دارید». ابولّاد می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و امّا قول خدای عز و جل: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا» (۳)» (۴) می‌فرماید که: اگر تو را گزند رسانند، به ایشان اف مگو، و ایشان را زجر مکن، و بانگ بر ایشان مزن، و هر چه که تو را بزنند».

راوی عرض کرد که: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (۵) حضرت فرمود: «اگر تو را بزنند، به ایشان بگو که خدا شما را بیامرزد. و قول کریم و سخن خوب از تو این است». عرض کرد که:

«وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (۶) فرمود که: «میل مده چشم‌های خویش را از نظر کردن

(۱). اسراء، ۲۳.

(۲). آل عمران، ۹۲.

(۳). اسراء، ۲۳.

(۴). اگر یکی از آن دو یا هر دوی ایشان نزد تو به کهنسالی رسیدند، به آنان اف (/وای بر شما) مگو و آنها را مران و بر سرشان فریاد مکش.

(۵). اسراء، ۲۳.

(۶). اسراء، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۳

به سوی ایشان، یا نگاه طولانی به ایشان مکن، مگر نگاهی که با رحمت و رأفت و نهایت مهربانی باشد. و آواز خود را بلند مکن در بالای آواز ایشان (یعنی در وقت سخن گفتن، آواز خود را بلندتر از آواز پدر و مادر مگردان). و دست خویش را بالای دست‌های ایشان بلند مکن، و در پیش روی ایشان مرو) (یعنی در وقت رفتن بر ایشان پیشی مگیر. و ترجمه آیه با ماقبل و مابعد آن مذکور

شد).

۲/۲۰۰۸. ابن محبوب، از خالد بن نافع بجلی، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت کن و بفرما چه کنم؟ فرمود: چیزی را با خدا شریک مگردان، و هر چند که به آتش سوزانیده شوی (که تو را در قبول نکردن شرک بسوزانند و تو را عذاب کنند) مگر در حالی که در ظاهر آن را اظهار کنی، و دلت به ایمان آرمیده باشد. و پدر و مادر خود را فرمانبرداری کن، و با ایشان نیکی کن؛ خواه زنده باشند و خواه مرده. و اگر تو را امر کنند که از زن و مال خویش بیرون روی که آنها را وا گذاری و از خود دور کنی، چنان کن؛ زیرا که این از جمله ایمان است».

۳/۲۰۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یوسف، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در روز قیامت چیزی مانند کلمه «۱» ریسمان می‌آید، پس در پشت مؤمن دفع می‌شود و او را داخل بهشت می‌گردانند، و به او گفته می‌شود که: این، نیکی با پدر و مادر یا جزای آن است».

۴/۲۰۱۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم که: کدام یک از عمل‌ها بهتر است؟ فرمود: «نماز که در وقت خود به جا آورده شود، و نیکی با پدر و مادر، و جهاد کردن در راه خدا».

۵/۲۰۱۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از درست بن ابی منصور، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که: حق پدر و مادر بر فرزندش چیست؟ فرمود

(۱). یعنی کلاف و گلوله نخ و ریسمان و کنایه از هر چیز سنگین است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۵

که: او را به نامش نخواند و نامش را نبرد (بلکه بگوید: ای پدر و پدرم)، و پیشاپیش او راه نرود، و پیش از او ننشیند، و کاری نکند که باعث دشنام او باشد».

۶/۲۰۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن بحر، از عبدالله بن مسکان، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: من در نزد آن حضرت بودم که به عبدالواحد انصاری در باب نیکی با پدر و مادر فرمود که: در قول خدای عز و جل است که: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱)؛ پس ما گمان کردیم که این آیه همان آیه‌ای است که در سوره بنی اسرائیل است، و آن، این است که: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۲). و چون بعد شد، از آن حضرت سؤال کردم. فرمود که: «آن آیه‌ای است که در سوره لقمان است و آن، این است که: «و وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (۳)، پس راوی عرض کرد: به درستی که این یعنی شرک پدر و مادر-، بزرگ‌تر است از آنکه قول خدای- تعالی-: «و إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» امر کند به صله و پیوند با ایشان و حق ایشان. بر هر حال حضرت فرمود:

«نه، چنین است؛ بلکه به صله ایشان امر می‌کند، و اگر بر سر شرک با او مجاهده و گفتگو کنند، غیر از بزرگی، چیزی بر حق ایشان نیفزاید» (۴).

۷/۲۰۱۳. از او، از محمد بن علی، از حکم بن مسکین، از محمد بن مروان روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چه چیز، مردی از شما را منع می‌کند که با پدر و مادر خویش نیکی کند، در حالی که زنده و مرده باشند؛ که به نیابت

ایشان نماز کند، و به نیابت

(۱). بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۶؛ اسراء، ۲۳.

(۲). اسراء، ۲۳.

(۳). لقمان، ۱۴. (و آیه با ترجمه پیش از این مذکور شد. و لفظ «حُسیناً» در آن نبود. و در میانه «بِوَالِدَيْهِ» و «إِنْ جَاهِدَاكَ»، بسیار کلمات فاصله بود، چنان که معلوم شد، مگر آنکه «حُسیناً» از قول امام علیه السلام باشد، بر وجه تفسیر و بیان مراد از مقدری که مقصود است. و شاید که امام در ذکر آیه اکتفا به ذکر مقصود فرموده باشد، و عدم اشاره به سوی آن چه اجمال فرموده و ذکر نفرموده، به جهت اعتماد و اطلاع بر علم و اطلاع راوی باشد). آیا نظر نمی‌کنی به تتمه روایت و آن، این است که [در داخل متن آمده است].

(۴). تفسیر این روایت مشکل است و شاید معنای آن این باشد که از میان آیات متعدد قرآن در سفارش به حق پدر و مادر، آیه ۱۳ و ۱۴ سوره لقمان که در این حدیث نقل تفسیر گونه شده بیشترین تاکید را بر حق پدر و مادر دارند زیرا حتی در صورت مشرک بودن و حتی کوشش آنان برای مشرک کردن فرزند چیزی از حق آنان کاسته نمی‌شود و معاشرت نیکو با آنان به وجوب خود باقی می‌ماند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۷

ایشان تصدّق کند، و به نیابت ایشان حجّ را به جا آورد، و به نیابت ایشان روزه بگیرد؛ پس آن چه کرده، ثوابش از برای ایشان باشد، و از برای او نیز مانند آن از ثواب خواهد بود. و خدای عز و جل به سبب نیکی و پیوند که کرده، او را خیر بسیار بیفزاید.

۸ / ۲۰۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: آیا دعا کنم از برای پدر و مادرم، هر گاه حق را نشناسند و شیعه نباشند؟ فرمود که: «از برای ایشان دعا کن، و به نیابت ایشان تصدّق نما، و اگر زنده باشند و حق را نشناسند، با ایشان [در] مدارا باش، و به نرمی با ایشان سلوک کن؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: خدا مرا با رحمت مبعوث گردانیده، نه با عقوب و نافرمانی کردن کسی که حق گزاردن او واجب باشد» (مانند پدر و مادر).

۹ / ۲۰۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! با که نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. عرض کرد که: بعد از آن با که؟ فرمود: با مادرت. عرض کرد که: بعد از آن با که؟ فرمود: با پدرت».

۱۰ / ۲۰۱۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! من در جهاد رغبت دارم و به آن شاد و خرم می‌شوم».

حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: پس در راه خدا جهاد کن؛ زیرا که تو اگر شهید شوی، زنده خواهی بود در نزد خدا و روزی داده می‌شوی - یعنی از میوه‌های بهشت - و اگر بمیری، مزدت بر خدا واقع شده که آن را به تو عطا فرماید؛ مانند چیزی که واجب باشد. و اگر برگردی، برگردی از گناهان و از آنها پاک شوی، چنانچه از مادر متولّد شده‌ای. عرض کرد که: یا رسول الله! پدر و مادر پیری دارم که گمان می‌کنند و چنان می‌دانند که ایشان به من انس دارند، و بیرون رفتن مرا ناخوش دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون چنین است، با پدر و مادر قرار و آرام گیر. پس سوگند یاد می‌کنم به

آن خدایی که جانم به دست قدرت او است، که هر آینه انس ایشان با تو، روزی و شبی، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۹

جهاد یک‌ساله بهتر است».

۱۱/۲۰۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از زکریا بن ابراهیم که گفت: من نصاری بودم؛ پس مسلمان شدم و به حج رفتم، و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: من بر دین نصرانیت و ترسایی بودم و اسلام آوردم. فرمود که: «در اسلام چه چیز دیدی که آن را اختیار کردی؟» عرض کردم که: قول خدای عز و جل: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ» (۱) (و ترجمه بعضی از این آیه با صدر آن در باب روح گذشت، و ترجمه باقی مانده این است که: «ولیکن گردانیدیم آن را؛ یعنی کتاب یا ایمان را- چنان که ظاهر این حدیث است- نور و روشنی، که راه می‌نمایم به آن، هر که را خواهیم». حضرت فرمود که: «هر آینه خدا تو را هدایت فرموده و راه راست نموده است». بعد از آن سه مرتبه فرمود: «بار خدایا! او را هدایت کن»؛ یعنی او را بر آن ثابت و باقی بدار. و فرمود که: «ای فرزند من! از آن چه خواهی سؤال کن». عرض کردم: به درستی که پدر و مادر و خاندانم همه بر دین نصرانیت‌اند، و مادرم چشمش نابینا است؛ پس با ایشان باشم و در ظرف‌های ایشان چیز بخورم؟ فرمود که: «گوشت خوک می‌خورند؟» (۲) عرض کردم: نه، و دست به آن نمی‌گذارند.

فرمود: «باکی نیست و ناخوشی ندارد؛ پس متوجه مادرت باش و با او نیکی کن، و چون بمیرد امر او را به غیر خود وا مگذار؛ بلکه خود کسی باش که به حال و کارش قیام نمایی. و در هنگامی که در منی به نزد من می‌آیی ان شاء الله، البته کسی را خبر مده به اینکه تو در نزد من آمده‌ای». زکریا می‌گوید که: پس من در منی به خدمتش آمدم، در حالی که مردم گرداگرد او بودند، و گویا آن حضرت معلّم کودکان و مکتب‌دار بود؛ چه از هر طرف کسی سؤال می‌کرد، این یکی از آن حضرت سؤال می‌نمود، و آن یکی سؤال می‌نمود، و پیوسته حال بدان منوال بود؛ پس در هنگامی که به کوفه آمدم، با مادرم نیکویی کردم، و چنان بودم که چیزی به خوردش می‌دادم، و جامه و سرش را بجوریدم، و او را خدمت می‌کردم؛ پس مادرم با من گفت که: ای فرزند دل‌بند من! تو با من این چنین نمی‌کردی، در حالی که تو بر دین من بودی،

(۱). شورا، ۵۲. تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان (معارف دین) چیست.

(۲). و بنابر بعضی از نسخ کافی، گوشت خوک را که نمی‌خورند، و مال [و مقصود] هر دو یکی است به حسب معنی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۱

پس چیست آن چه از تو می‌بینم، از آن زمان که مهاجرت کردی و از دین من بیرون رفتی، و در ملت حنیفیه که دین اسلام است داخل شدی؟ گفتم که: مردی از فرزندان پیغمبر ما مرا به این امر فرمود. مادرم گفت که: این مرد پیغمبر است؟ گفتم: نه، ولیکن پسر پیغمبر است. گفت که: ای فرزند عزیز من! اینک پیغمبر است؛ زیرا که اینها وصیت‌های پیغمبران است. گفتم که:

ای مادر من! بعد از پیغمبر ما پیغمبری نخواهد بود، ولیکن آن حضرت پسر پیغمبر است.

مادرم گفت که: ای فرزند عزیز من! دین تو از هر دینی بهتر است، آن را بر من عرضه کن؛ پس من آن را بر مادرم عرضه کردم و مادرم در دین اسلام داخل شد، و او را تعلیم دادم که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا که آخر نمازها است به جا آورد. و در همان شب او را عارضه‌ای روی داد و ناخوش شد؛ پس گفت که: ای فرزند عزیز من! آن چه را که به من تعلیم دادی بر من اعاده کن و دو مرتبه بگو؛ پس من آن را بر مادرم اعاده کردم، و به آن اقرار نمود و وفات کرد، و در هنگامی که صبح کرد، مسلمانان کسانی بودند که او را غسل دادند، و من کسی بودم که بر او نماز کردم و در قبرش فرود آمدم.

۱۲/۲۰۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از اسماعیل بن مهران و هر دو، از سیف بن عمیره، از عبدالله بن مسکان، از عمّار بن حیّان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را خبر دادم به نیکی پسر اسماعیل. به من فرمود که: «هر آینه او را دوست می‌داشتم و دوستیم به او زیاد شد. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت، و به خدمت آن حضرت آمد.

چون پیغمبر به خواهر خود نظر کرد، به دیدنش شاد و خوشحال شد، و لحاف خود را از برایش گسترد و او را بر بالای آن لحاف نشانید. بعد از آن شروع فرمود که با او حدیث می‌کرد و سخن می‌گفت و در رویش می‌خندید. بعد از مدتی آن زن برخاست و رفت و برادرش آمد؛ پس پیغمبر آن تعارف و نوازشی که با خواهر کرده بود، با برادر نکرد. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! با خواهرش نوازشی کردی که با او نکردی، با آنکه او مرد است.

فرمود: زیرا که خواهرش به پدر و مادرش از او نیکوکارتر بود».

۱۳/۲۰۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبدالله بن مسکان، از ابراهیم بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده است، و چون کاری را اراده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۳

داشته باشد، ما او را برمی‌داریم؛ چه خود قادر بر راه رفتن نیست. فرمود که: «اگر توانی که این را نسبت به او متوجه شوی، چنان کن، و به دست خود لقمه را در دهانش بگذار؛ زیرا که همین دو، فردا از برای تو بهشت، و باعث دخول آن است».

۱۴/۲۰۲۰. از او، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوالصّباح، از جابر روایت است که گفت: شنیدم از مردی که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض می‌کرد که: پدر و مادری دارم که مخالف‌اند. فرمود که: «با ایشان نیکی کن، چنان که نیکی می‌کنی با پدر و مادر مسلمان، از آنان که ما را دوست می‌دارند».

۱۵/۲۰۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن‌محبوب، از مالک بن عطیة، از عنبسة بن مصعب، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سه چیز است که خدای عز و جل کسی را در ترک آنها رخصت نداده است: یکی ادای امانت به نیکوکار و بدکار؛ و دیگری وفا کردن به عهد از برای نیکوکار و نابکار؛ و سیم نیکی با پدر و مادر؛ خواه نیکوکار باشند و خواه نابکار و بدکردار».

۱۶/۲۰۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سنت و طریقه پیغمبر و نیکی آن است که، مرد کنایه گوید به نام پدرش و تصریح به نام او نکند».

۱۷/۲۰۲۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی‌حمّاد هر دو روایت کرده‌اند، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخیجه سالم بن مکرم، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مردی آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را از نیکی با پدر و مادر سؤال کرد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: با مادرت نیکی کن. و سه مرتبه فرمود: با پدرت نیکی کن. و به مادر و امر به نیکی با او، ابتدا فرمود، پیش از پدر و امر به نیکی با او».

۱۸/۲۰۲۴. وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: دختری از من متولد شد و او را تربیت کردم و پرورش دادم، تا وقتی که به حد بلوغ رسید؛ پس او را لباس پاکیزه پوشانیدم و زیورش دادم. بعد از آن او را آوردم تا بر سر چاهی، و او را در اندرون چاه انداختم، تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۵

و آخر سخنی که از او شنیدم این بود که می‌گفت: ای پدر! به دادم رس؛ پس کفاره آن چه کرده‌ام چه چیز است؟ پیغمبر صلی الله

علیه و آله فرمود که: آیا مادری داری که زنده باشد؟ عرض کرد: نه.

فرمود: پس خاله‌ای داری که زنده باشد؟ عرض کرد: آری. فرمود: پس با خاله خود نیکی کن؛ زیرا که خاله به منزله مادر است، تا بپوشاند از تو آن چه را که کرده‌ای، و کفّاره آن باشد».

ابو خدیجه می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: این در چه زمان بود؟ فرمود که: «در زمان جاهلیت بود، و عادت ایشان این بود که دختران خود را می‌کشتند، به جهت ترس آنکه اسیر شوند و در گروه دیگر بزنند» (یعنی شوهری غیر از قبیل خود داشته باشند).

۱۹/۲۰۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدر، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که:

آیا می‌شود که فرزند، پدر خود را جزا دهد و حق او را ادا کند؟ فرمود که: «او را جزایی نیست، مگر در دو خصلت: یکی آنکه پدر، بنده مملوک باشد و پسرش او را بخرد و آزاد کند؛ و دیگر آنکه بر او قرضی باشد، و پسر آن را از جانب او ادا کند».

۲۰/۲۰۲۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: من مردی نوجوان و خرم و شادانم و جهاد را دوست می‌دارم، و مادری دارم که آن را خوش ندارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود که: «برگرد و با مادرت باش؛ پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که مرا به حق به پیغمبری مبعوث گردانیده، که هر آینه انس مادرت به تو در یک شب، که انیس او باشی، بهتر است از آنکه یک سال در راه خدا جهاد کنی».

۲۱/۲۰۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده‌ای هست که با پدر و مادر خود نیکوکار می‌باشد در زمان حیات ایشان. بعد از آن می‌میرند، پس قرض‌های ایشان را ادا نمی‌کند و از برای ایشان طلب مغفرت نمی‌نماید؛ پس خدای عز و جل او را عاق و نافرمان می‌نویسد. و به درستی که بنده‌ای هست که در زمان حیات پدر و مادر، عاق و نافرمان ایشان می‌باشد، و با ایشان نیکی نمی‌کند، و چون می‌میرند، قرض ایشان را ادا می‌کند، و از برای ایشان طلب مغفرت می‌نماید؛ پس خدای عز و جل او را نیکوکار می‌نویسد».

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۷

باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن ...

۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان «۱»

۱/۲۰۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست».

۲/۲۰۲۹. به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: عابدترین مردمان از روی خداپرستی، آن است که گریبان‌ش از همه ایشان بی‌غش و صافی‌تر باشد» (۲).

۳/۲۰۳۰. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر تو باد که خیرخواهی کنی به جهت رضای خدا در حق آفریدگانش؛ زیرا که تو هرگز آن جناب را ملاقات نخواهی کرد، به عملی که از آن بهتر باشد».

۴/۲۰۳۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن قاسم هاشمی، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «هر که به امور مسلمانان اهتمام نکند، مسلمان نیست».

۲۰۳۲ / ۵. از او، از سلمة بن خطاب، از سلیمان بن سماعه، از عمویش عاصم کوزی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد، از جمله ایشان نیست. و هر که بشنود که مردی مسلمانان را آواز می‌کند؛ پس او را اجابت نکند، مسلمان نیست».

۲۰۳۳ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خلائق به منزله عیال خدایند (و عیال، زن و فرزند و توابع را گویند). پس دوست‌ترین خلائق به سوی خدا، کسی است که عیال خدا را نفع بخشد و شادی را بر خاندانی داخل کند».

(۱). و اهتمام، به معنی همت داشتن و اندوه خوردن و خواستن و تیمار کردن و تیمار داشتن است. (مترجم)

(۲). و این کنایه است از آنکه دل و سینه‌اش خالص باشد و در آن غشی نباشد، و دلش نسبت به همه مسلمانان از همه کس سالم‌تر باشد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۹

۲۰۳۴ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره که گفت: حدیث کرد مرا کسی که شنیده بود از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که: دوست‌ترین مردم در نزد خدا کیست؟ فرمود که: نافع‌ترین مردم به مردم».

۲۰۳۵ / ۸. از او، از علی بن حکم، از مثنی بن ولید حنّاط، از فطر بن خلیفه، از عمر بن علی بن الحسین، از پدرش صلوات الله علیه روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که ضرر آب یا آتش را از گروهی از مسلمانان برگرداند، و نگذارد که به ایشان برسد، بهشت از برایش واجب شود».

۲۰۳۶ / ۹. از او، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۱)، که فرمود: «غیر از خوبی چیزی مگویید، تا بدانید که [آن شخص] خوب [آدمی] نیست».

۲۰۳۷ / ۱۰. از او، از ابن ابی نجران، از ابوجمیله - یعنی مفصل بن صالح - از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت در قول خدای عز و جل: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»، فرمود که: «از برای مردمان بگویید، نیکوتر از آنچه دوست می‌دارید که در حق شما گفته شود».

۲۰۳۸ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در قول خدای عز و جل: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۲)؛ یعنی: «به غایت نفع‌بخشنده گردانیده است».

باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر

۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر

۲۰۳۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله اجلال و تعظیم خدا، آن است که کسی صاحب موی سفید مسلمان را بزرگ دارد».

۲۰۴۰ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه

السلام فرمود که: «از ما نیست هر که بزرگ و پیران ما

(۱). بقره، ۸۳.

(۲). مریم، ۳۱. و مرا در هر جا مبارک قرار داد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۱

را توقیر و تعظیم نکند، و خُردان ما را رحم نمایند».

۳/۲۰۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن ابان، از وصیافی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق

علیه السلام فرمود که: «پیران و بزرگان خویش را تعظیم کنید و بزرگ دارید، و با خویشان بیوندید. و چنان نیست که شما به ایشان

بیوندید به چیزی که بهتر باشد از باز داشتن آزار از ایشان، که ایشان را اذیت نکنید».

باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر

۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر

۱/۲۰۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از مفضل بن عمر که گفت: امام

جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۱)، جز این نیست که مؤمنان برادران یک پدری و یک مادری‌اند، و چون

بر مردی از ایشان رگی زده شود، یا آن رگ به شدت حرکت کند، دیگران از برایش بیدار خوابی می‌کشند».

۲/۲۰۴۳. از او، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان، از جابر جعفی روایت است که گفت: در پیش روی امام محمد باقر

علیه السلام درهم کشیده شدم و گرفتگی به هم رسانیدم؛ پس عرض کردم که: فدای تو گردم! بسا است که اندوهناک می‌شوم،

بی‌آنکه مصیبتی به من رسد یا امری بر من فرود آید، تا آنکه کسان و آشنایان من، اندوه را در روی من می‌شناسند و می‌فهمند.

فرمود: «آری، ای جابر! به درستی که خدای عز و جل مؤمنان را از طینت و سرشت بهشت‌ها آفرید، و در ایشان از نسیم و باد روح

خود جاری گردانید، و از برای همین، مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ پس هرگاه در شهری از شهرها اندوهی به روحی از

آن روح‌ها برسد، این روح اندوهناک شود؛ زیرا که این روح از جمله آن روح‌ها است و به هم پیوسته‌اند».

۳/۲۰۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است، و دیده‌بان و جاسوس او در خیرات، و رهنمای او که با او خیانت نمی‌کند، و بر او ستم

نمی‌کند، و او را عیب نمی‌کند، و او را وعده‌ای نمی‌دهد که آن را خلف کند».

۴/۲۰۴۵. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از

(۱). حجرات، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۳

اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابوبصیر که گفت:

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است و مانند یک تن‌اند، اگر از عضوی از آن بنالد، به واسطه

علتی که دارد، درد آن را در باقی تن خویش بیابد. و روح‌های دو مؤمن، از یک روح است. و به درستی که اتصال و پیوستگی

روح مؤمن به روح خدا، سخت‌تر است از اتصال تیغ و روشنی آفتاب به جرم آن» (۱).

۵/۲۰۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از مثنی حنّاط، از حارث بن مغیره

که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«مسلمان برادر مسلمان است. و او دیده‌بان و آینه و رهنمای او است که با او خیانت نمی‌کند، و او را فریب نمی‌دهد، و بر او ستم نمی‌کند، و او را به دروغ نسبت نمی‌دهد، و در غیاب او سخن بد نمی‌گوید».

۶/۲۰۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حفص بن بختری روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی بر آن حضرت داخل شد؛ پس حضرت به من فرمود که: «او را دوست می‌داری؟» عرض کردم: آری. بعد از آن به من فرمود که: «چرا او را دوست نداری، و حال آنکه او برادر تو است، و شریک در دینت، و یاور تو بر دشمنت، و روزیش [بر عهده] غیر تو است».

۷/۲۰۴۸. ابوعلی اشعری، از حسین بن حسن، از محمد بن اورمه، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن حسین، از محمد بن فضل، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود که: «مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ زیرا که خدای عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشتی‌ها آفرید، و در روح‌های ایشان از بادها و نسیم بهشت جاری گردانید، و از برای همین ایشان برادران پدری و مادری‌اند».

۸/۲۰۴۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن برادر مؤمن است، و

(۱). و مراد از روح خدا، چیزی است که دل‌ها به آن زنده می‌شود، و به جهت شرافت، به خدا منسوب شده است، چنان که پیش از این مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۵

دیده‌بان و رهنمای او که با او خیانت نمی‌کند، و بر او ستم نمی‌کند، و او را عیب نمی‌کند، و او را وعده‌ای نمی‌دهد که آن را خلف کند».

۹/۲۰۵۰. احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن عبدالله (و بنا بر بعضی از نسخ کافی از احمد بن محمد بن عبدالله)، از مردی، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مؤمنان خدمتکاران یکدیگرند که یکدیگر را خدمت می‌کنند». عرض کردم که: چگونه خادم یکدیگر می‌باشند؟ فرمود که: «حدیث را به یکدیگر می‌رسانند و از همدیگر فرا می‌گیرند» (۱).

۱۰/۲۰۵۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو، از ابن‌ابی‌عمیر، از اسماعیل بصری، از فضیل بن یسار که گفت:

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جماعتی از مسلمانان به سوی سفری که در نظر داشتند، بیرون رفتند. بعد از آن راه را گم کردند و از آن بیرون افتادند؛ پس تشنگی سختی به ایشان رسید. بعد از آن کفن پوشیدند و در نزد ریشه‌های درخت که در آنجا بود ماندند، که ناگاه پیری که جامه‌های سفید در بر داشت به نزد ایشان آمد و گفت: برخیزید که بر شما باکی نیست و این آب است؛ پس ایشان برخاستند و آب نوشیدند و سیراب شدند، و به آن شخص گفتند که: تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند! گفت که: من از آن جنانم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند. به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، و دیده‌بان و رهنمای او؛ پس چنان نیست که شما در حضور من ضایع و هلاک شوید».

۱۱/۲۰۵۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است که، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از حماد بن عیسی، از ربیع، از فضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم

نمی‌کند، و او را عیب نمی‌کند، و یاری او را ترک نمی‌کند، و او را و نمی‌گذارد، و در غیاب او سخن بد نمی‌گوید، و با او خیانت نمی‌نماید، و او را محروم نمی‌گرداند».

(۱). مترجم در اینجا گرفتار درج کلمه «الحديث» در متن حدیث شده و روایت را نادرست ترجمه کرده و ترجمه درست چنین است: چگونه خادم یکدیگر می‌باشند؟ فرمود: به یکدیگر فایده می‌رسانند. (مترجم)
تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۷
باب در بیان آن چه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ...

۷۳. باب در بیان آن چه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می‌بندد، و آن چه آن حق را نقض می‌کند «۱»

۲۰۵۳ / ۱. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود- در حالی که از آن حضرت سؤال شده بود: از ایمان آنکه حق او و برادری با او بر ما لازم و واجب باشد، چگونه است؟ و به چه چیز ثابت می‌شود؟ و به چه چیز باطل می‌گردد؟- فرمود: «به درستی که ایمان به دو طریق فرا گرفته می‌شود و ثابت می‌گردد: ایا یکی از آن دو طریق آن است که از صاحبت برای تو ظاهر می‌شود؛ پس هر گاه مثل آن چه تو به آن قائلی و اعتقاد داری، از او برایت ظاهر شود، دوستی و برادری کردن با وی ثابت و واجب می‌شود، مگر آنکه از او چیزی بیاید که موجب نقض و بطلان باشد، از برای آن چه از خود وصف کرده و آن را از برای تو اظهار نموده؛ پس اگر از او چیزی بیاید؛ یعنی قول یا فعلی از او سرزند که به واسطه آن استدلال توانی کرد بر نقض آن چه از برای تو اظهار کرده در نزد تو، بیرون می‌رود از آن چه برای تو وصف کرده و اظهار نموده، و چنین کسی ناقض خواهد بود آن چه را که از برای تو اظهار نموده، مگر آنکه ادعا کند که آن را به عمل نیاورده، مگر به جهت تقیه و ترس از مخالفان، و با این ادعا، در آن چه گفته یا کرده، نظر می‌شود، پس اگر چنان باشد که آن قول یا عمل، از آن چیزها باشد که تقیه در مثل آن ممکن نباشد، این ادعا از او قبول نمی‌شود؛ زیرا که تقیه را موضعی چند است، که هر که آن را از مواضعی که دارد دور گرداند، از برایش استقامت به هم نرساند و راست نایستد. و تفسیر و بیان آن چه پرهیز می‌شود، داستان گروه بدی است، که حکم و فعل ایشان ظاهر «۲» و هویدا است، و آنها بر غیر حکم حق و فعل حق است، و هر چیزی که مؤمن در میانه ایشان به عمل آورد، به جهت بودن تقیه، از آن چه به فساد و تباهی در دین نرساند، روا باشد».

(۳)

(۱). و نقض،- به فتح نون و سکون قاف با ضاد ضَغْغ- در اصل به معنی واشکافتن عمارت است و شکستن عهد و بیعت، و تاب باز دادن ریسمان. و مراد از آن در اینجا، گفتار و کرداری است که با ایمان و اظهار آن ن سازد. (مترجم)
(۲). ظاهر در اینجا یعنی مسلط و چیره.
(۳). و حضرت در این حدیث، طریق دیگر را از برای ثبوت ایمان، که به شهادت شهود است، ذکر فرمود، به جهت اتحاد حکم آن، با طریقی که مذکور شد. (مترجم)
تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۹
باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده ...

۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن

۲۰۵۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حمزه بن محمد طیار، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شما بر این امر - یعنی تشیع - برادری نکردید، و جز این نیست که بر آن با یکدیگر [فقط] آشنایی دارید و همدیگر را شناختید».

۲۰۵۵ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان و سماعه هر دو، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ... تا آخر آن چه گذشت.
باب در بیان حق مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حق او

۷۵. باب در بیان حق مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حق او

۲۰۵۶ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله حق مؤمن بر برادر مؤمنش، آن است که گرسنگی او را سیر گرداند، و عورتش را بیوشاند، و اندوه او را از او برطرف کند، و قرضش را ادا نماید، و چون بمیرد، در اهل و فرزندش خلیفه و جانشین او باشد».

۲۰۵۷ / ۲. از او، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر هجری، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود که: «او را هفت حق واجب است، و از آن حقوق حقی نیست، مگر آنکه بر او واجب است که اگر چیزی از آنها را ضائع کند، از ولایت و دوستی خدا و طاعت آن جناب بیرون می‌رود، و خدا را در او هیچ بهره‌ای نباشد». به آن حضرت عرض کردم که:

فدای تو گردم! آن حقوق چیست؟ فرمود که: «ای معلی! به درستی که من بر تو مهربانم، می‌ترسم که آنها را ضائع گردانی و نگاه نداری، و بدانی و عمل نکنی». معلی می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: هیچ قوت و توانایی بر طاعت نیست، مگر به یاری خدا. فرمود که:

«آسان‌تر حقی از آنها، آن است که از برایش دوست داری، آنچه را که از برای خویش دوست می‌داری، و ناخوش داری از برای او، آنچه را که از برای خود ناخوش

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۱

می‌داری و حق دویم، آن است که از خشم او اجتناب کنی و آنچه را که موجب آن است به عمل نیاوری، و خشنودی او را پیروی نمایی و آنچه را که باعث آن است به عمل آوری، و امر او را فرمانبری، و حق سیم، آن است که او را به جان و مال و زبان و دست و پای خویش یاری کنی، و در هیچ‌یک از اینها با او مضائقه نکنی، و حق چهارم، آن است که دیده یا دیده‌بان، یا حافظ و رهنما و آینه او باشی، که آن چه چشم فکرش از دیدن آن عاجز باشد، در تو ببیند، و حق پنجم، آن است که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد، و سیراب نباشی و او تشنه باشد، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد، و حق ششم، آن است که اگر تو را خدمتکاری باشد و برادرت را خادمی نباشد، واجب است که خادم خویش را بفرستی، تا جامه‌های او را بشوید و طعامش را بسازد و رختخوابش را بگستراند، و حق هفتم آن است که، سوگند او را باور کنی، و دعوت او را اجابت نمایی، و بیمارش را عیادت کنی، و در جنازه‌اش حاضر شوی، و چون دانستی که او را حاجتی است، به سوی روا کردن آن بر او پیشی گیری، و او را ناچار و مضطر نگردانی که آن را از تو خواهش کند، ولیکن او را پیشی گیر، پیشی گرفتنی به غایت؛ پس چون چنین کردی، دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خود پیوسته‌ای».

۳/۲۰۵۸. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از پدرش سیف بن عمیره، از عبدالاعلی بن اعین روایت است که گفت: اصحاب و یاوران ما عریضه‌ای نوشتند که امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی چند سؤال کنند، و مرا امر کردند که آن حضرت را سؤال کنم، از حقّ مسلمان بر برادرش. بعد از آنکه از آن حضرت سؤال کردم، مرا جواب فرمود، و در هنگامی که آمدم تا آن حضرت را وداع کنم، عرض کردم که: از تو سؤالی کردم و مرا جواب فرمودی؟ فرمود که: «من می‌ترسم که کافر شوید؛ زیرا که از جمله سخت‌ترین آنچه خدا بر بندگان خویش واجب گردانیده، سه چیز است: یکی انصاف دادن مرد از نفس خود، تا آنکه راضی نشود از برای برادرش از نفس خود، مگر به آنچه از برای خود از او راضی می‌شود؛ و دیگر مواسات با برادر در باب مال، که او را با خود در آن برابر سازد؛ و سیم ذکر خدا، و ذکر خدا این قول نیست که سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، ولیکن مراد یاد او است، در نزد آنچه بر او حرام گردانیده، به وضعی که سبب باشد از برای آنکه آن حرام را وا گذارد».

۴/۲۰۵۹. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل، از مرازم، از امام

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۳

جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدا پرستیده نشد به چیزی که از ادا کردن و رسانیدن حقّ مؤمن بهتر باشد».

۵/۲۰۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حقّ بر مسلمان آن است که سیر نباشد و حال آنکه برادرش گرسنه باشد، و سیراب نباشد و برادرش تشنه باشد، و جامه درنپوشد و برادرش برهنه باشد؛ پس چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش». و فرمود که: «از برای برادر مسلمانان دوست دار، آنچه را که از برای خود دوست می‌داری. و چون محتاج شدی، از او بخواه، و اگر از تو خواهد، به او بده. و او را در خیر و خوبی انتظار مده، و مدّت او را دراز مکن، و باید که او نیز آن را از برای تو طول ندهد، و مدّت آن را دراز نگرداند (و احتمال دارد که معنی این باشد که خوبی را از او میل مده و از او مگردان، و او نیز آن را از تو میل ندهد). و از برای او پشت و یاور باش، که او تو را پشت و یاور است. و چون غائب باشد، او را در حال غیبتش محافظت کن، و حفظ الغیب او را منظور دار. و چون حاضر باشد، او را دیدن کن، و او را اجلال و تعظیم نما و اکرام کن؛ زیرا که او از تو است، و تو از اوئی؛ پس اگر بر تو عتاب‌کننده باشد، از او مفارقت مکن، تا از او درخواستی که مسامحه کند- و بنابر بعضی از نسخ تا آنکه کینه او را از دلش بیرون کنی- و اگر خوبی به او برسد، خدا را حمد کن، و اگر به بلایی مبتلی شود، او را اعانت و نصرت ده، و اگر با او حيله و مکر شود، او را یاری کن. و چون مردی اف به برادر خود بگوید، آنچه در میان ایشان است از دوستی بریده شود. و چون بگوید که تو دشمن منی، یکی از این دو کافر شود (یعنی اگر راست گوید مخاطب کافر است، و اگر دروغ گوید خود کافر است). و چون او را متهّم سازد و بهتانی بر او بزند، ایمان در دلش بگدازد، چنان که نمک در آب می‌گدازد». و ابراهیم می‌گوید که: خبر به من رسید که آن حضرت فرمود: «به درستی که نور مؤمن از برای اهل آسمان می‌درخشد، چنانچه ستارگان آسمان از برای اهل زمین می‌درخشند». و فرمود: «به درستی که مؤمن ولیّ و دوست خدا است، که خدا او را اعانت می‌کند، و از برای او کار می‌کند، و بر خدا دروغ نمی‌بندد، و چیزی که غیر حق باشد بر او نمی‌گوید، و از غیر او نمی‌ترسد».

۶/۲۰۶۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از برای مسلمان بر برادر مسلمانش، از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۵

جمله حقوقی که هست، آن است که بر او سلام کند، چون او را ملاقات نماید، و او را عیادت کند، چون بیمار شود، و از برایش خیرخواهی کند، چون پنهان باشد، و او را دعا کند، چون عطسه کند (مانند آنکه بگوید: يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ)، و او را اجابت نماید، چون به میهمانش طلبد و او را به سوی طعام خواند، و چون بمیرد، در پی جنازه او رود».

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از علی بن عقبه مثل این را روایت کرده‌اند.

۷/۲۰۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوالمأمون حارثی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حقّ مؤمن بر مؤمن چه چیز است؟ فرمود: «به درستی که از جمله حقّ مؤمن بر مؤمن، آن است که در دل خویش او را دوست دارد، و در مال خود با او مواسات و برابری کند، و در اهل او جانشین او باشد، و او را بر آنکه بر او ستم کرده یاری دهد، و اگر غنیمتی در میان مسلمانان باشد و او غائب باشد، بهره او را از برایش بگیرد، و چون بمیرد، بر سر قبرش رود و او را زیارت کند، و آنکه بر او ستم نکند، و او را عیب نکند، و با او خیانت ننماید و او را وا گذارد، و او را تکذیب نکند و به دروغ نسبت ندهد، و اف به او نگوید، و چون اف به او گوید، در میانه ایشان دوستی نباشد. و چون به او بگوید که تو دشمن منی، یکی از ایشان کافر شود. و چون بر او بهتان بزند، ایمان در دلش بگدازد، چنان که نمک در آب می‌گدازد».

۸/۲۰۶۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابوعلی صاحب پرده‌های باریک «۱»، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام طواف می‌کردم؛ پس مردی از اصحاب ما از برای من پیدا شد، و پیش از آن از من خواهش کرده بود که با او در پی کاری رویم؛ پس به سوی من اشاره کرد، و من ناخوش داشتم که حضرت صادق علیه السلام را وا گذارم و به سوی او روم؛ پس در بین اینکه طواف می‌کردم، ناگاه دو مرتبه به سوی من اشاره نمود، و حضرت صادق علیه السلام او را دید؛ پس فرمود که:

«ای ابان! این مرد تو را می‌خواهد؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «این کیست؟» عرض کردم که: مردی است از اصحاب ما. فرمود که: «این مرد بر مثل آن چیزی است که تو بر آنی»

(۱). یعنی فروشنده پارچه‌های نازک و توری مانند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۷

- یعنی شیعه است-؟» عرض کردم: آری. فرمود: «پس به سوی او برو». عرض کردم که:

طواف را قطع کنم و تمام نکنم؟ فرمود: «آری». عرض کردم: و اگر چه طواف واجب باشد؟

فرمود: «آری». ابان می‌گوید که: با آن مرد رفتیم. بعد از آن بر حضرت داخل شدم و او را سؤال نمودم و عرض کردم که: مرا خبر ده از حقّ مؤمن بر مؤمن. فرمود که: «ای ابان! این را وا گذار و اراده مکن که این را بدانی». عرض کردم: بلی، اراده دارم، فدای تو گردم! پس پیوسته بر آن حضرت تکرار می‌کردم تا آنکه فرمود: «ای ابان! با او مقاسمه می‌کنی و نصف مال خویش را به او می‌دهی». بعد از آن به من نظر فرمود و دید که در من چه داخل شد و چه حال به من رخ داد. فرمود که: «ای ابان! آیا نمی‌دانی که خدای عز و جل ذکر فرموده است آنان را که غیر را بر خود برمی‌گزینند؟» عرض کردم: بلی، می‌دانم، فدای تو گردم! فرمود: «اما چون تو با او مقاسمه نمایی و با او چیزی را بخش کنی، او را هنوز بر خود اختیار نکرده‌ای، و جز این نیست که تو با او برابری و او را بر خود اختیار نمی‌کنی، مگر در وقتی که تو آن نصف دیگر را به او عطا کنی».

۹/۲۰۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضال بن ایوب، از عمر بن ابان، از عیسی بن ابی منصور که گفت: من و ابن ابی یعفور و عبدالله بن طلحه در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم؛ پس حضرت، خود آغاز به سخن فرمود، بی آنکه ما سؤال کنیم و فرمود که: «ای پسر ابی یعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: شش خصلت است که هر که آن خصلت‌ها در او باشد، در پیش روی خدای عز و جل و در جانب راست خدا باشد» (و هر دو کنایه است از نهایت قرب معنوی و سرافرازی به جمیع انواع خوبی‌ها).

ابن‌ابی‌یعفور عرض کرد که: فدای تو کردم! آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود: «آن است که مرد مسلمان از برای برادر خویش، دوست دارد آن‌چه را که از برای عزیزترین خویشان و کسان خود دوست می‌دارد، و ناخوش دارد از برای او، آن‌چه را که از برای عزیزترین اهل خویش ناخوش می‌دارد، و دوستی را با او اندازه‌کند». ابن‌ابی‌یعفور گریست و عرض کرد که:

چگونه دوستی را با او اندازه می‌کند؟ فرمود که: «ای پسر ابن‌یعفور! چون نسبت به او به این منزله و مرتبه باشد، مقصود خود را به او اظهار می‌کند و آن‌چه در دل دارد به او می‌گوید؛ پس اگر او شاد باشد، او نیز به جهت شادی او شاد شود، و اگر اندوهناک باشد، به جهت اندوهش اندوهناک شود، و اگر در نزد او چیزی باشد که موجب بردن غم و اندوه باشد، غم و اندوه را تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۹

از او ببرد، و اگر نباشد، برایش دعا کند که خدا اندوه را از او زائل گرداند». عیسی می‌گوید که:

بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «سه چیز از برای شما است، و سه چیز از برای ما، و آن این است که: فضل و افزونی ما را بشناسید؛ و در عقب ما راه روید؛ و عاقبت ما را انتظار کشید؛ پس آنها که چنین باشند، در پیش روی خدای عز و جل باشند، و کسانی که از ایشان پایین‌ترند، به نور ایشان روشنی طلبند، و اما آنان که در طرف راست خدا باشند، اگر آنها که پست‌تر از ایشانند، ایشان را ببینند، زندگانی بر ایشان گوارا نباشد، به جهت آن‌چه از فضل و افزونی ایشان می‌بینند». ابن‌ابی‌یعفور عرض کرد که: ایشان را چه می‌شود که دیده نمی‌شوند با آنکه ایشان در طرف راست خدا می‌باشند؟ فرمود که: «ای پسر ابن‌یعفور! به درستی که ایشان به نور خدا در پرده شده‌اند، و حجاب نور، ایشان را فرو گرفته، که کسی ایشان را نمی‌تواند دید. آیا این حدیث به تو نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: خدا را خلقی هست در جانب راست عرش، در پیش روی خدا و در جانب راست خدا، و روی‌های ایشان از برف سفیدتر و از آفتاب آشکار تابان روشن‌تر است. و سائل سؤال می‌کند که این جماعت کیستند؟ در جواب گفته می‌شود که: این گروه، آنانند که در جلال و عظمت خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۱۰ / ۲۰۶۵. از او، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان روایت است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و سلام کرد؛ پس حضرت از او سؤال کرد که:

«چگونه‌اند آنان که ایشان را وا گذاشتی از برادران خویش؟» راوی می‌گوید که: آن مرد ثنای نیکو به ایشان گفت و ستایش نمود و مدح زیادی کرد. حضرت فرمود که: «عیادت مال‌داران ایشان بر درویشان ایشان چگونه است؟» عرض کرد که: کم است. فرمود که: «دیدن مال‌داران ایشان و حضور آنها در جایی با درویشان ایشان به چه وضع است؟» عرض کرد که: آن نیز کم است. فرمود که: «پیوند و بخشش مال‌داران ایشان به درویشان ایشان، در آن‌چه در دست ایشان است به چه کیفیت است؟» عرض کرد که: تو اخلاقی چند را ذکر می‌فرمایی که آنها در کسانی که در نزد ما هستند بسیار کم است. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «این گروه، چگونه گمان می‌کنند که شیعه‌اند».

۱۱ / ۲۰۶۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از ابواسماعیل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم! شیعیان در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۱

نزد ما بسیارند. فرمود: «آیا مال‌دار بر درویش مهربانی می‌کند، و نیکوکار از بدکار در می‌گذرد، و با یکدیگر مواسات و برابری می‌کنند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «این گروه شیعه نیستند، و شیعه کسی است که اینها را به جا آورد».

۱۲ / ۲۰۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علی بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم ابو جعفر - صلوات الله علیه - می‌فرمود که: اصحاب خویش را تعظیم و توقیر کنید و ایشان را بزرگ دارید، و با روی‌های ناخوش یکدیگر را ملاقات مکنید، و همدیگر را ضرر مرسانید، و بر یکدیگر حسد مبرید، و بهره‌زید از

بخل کردن، و بندگان خالص خدا باشید».

۱۳/۲۰۶۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از عمر بن ابان، از سعید بن حسن روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «آیا یکی از شما به نزد برادرش می‌آید که دست خویش را در کیسه او داخل کند و آنچه را که احتیاج دارد برگیرد و صاحب کیسه او را باز ندارد؟» عرض کردم که: چنین کسی را در میانه خود نمی‌شناسم.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس در این هنگام چیزی نیستند». عرض کردم: چون چنین است، هلاک خواهند شد. فرمود که: «این قوم هنوز عقلی که باید داشته باشند، به ایشان عطا نشده است».

۱۴/۲۰۶۹. علی بن ابراهیم، از حسین بن حسن، از محمد بن اورمه روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته، از معلی بن خنیس که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حق مؤمن. فرمود که: «هفتاد حق است و من تو را خبر نمی‌دهم، مگر به هفت حق از آنها؛ زیرا که من بر تو مهربانم، می‌ترسم که تاب تحمل آنها را نداشته باشی». عرض کردم: بلی، متحمل آنها می‌شوم اگر خدا خواهد. فرمود که: «سیر نباشی و او گرسنه باشد، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد، و راهنما و پیراهن او باشی که آن را در می‌پوشد (یعنی با او در نهایت خلط و آمیزش و محرمیت باشی)، و زبان او باشی که به آن سخن می‌کند، و از برایش دوست داری آنچه را که از برای خود دوست می‌داری، و اگر کنیزی داشته باشی او را بفرستی که رختخوابش را بگستراند و در حوائج او در شب و روز سعی کنی؛ پس چون چنین کردی، دوستی خود را به دوستی ما، و دوستی ما را به دوستی خدای عز و جل پیوسته‌ای».

۱۵/۲۰۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۳

از ابوالمغرا، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم نمی‌کند، و او را و نمی‌گذارد، و با او خیانت نمی‌کند. و واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند، و با اهل حاجت مواسات نمایند، و بر یکدیگر عطف و مهربانی کنند، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جل ایشان را امر فرموده است که: نرم‌دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان، و اندوهناکند از برای آنچه از شما پنهان بوده از امر ایشان، بر آنچه گروه انصار بر آن درگذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله».

۱۶/۲۰۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: لازم است بر مسلمان، چون خواهد به سفر رود، که برادران خود را اعلام کند، و لازم است بر برادران او، چون از سفر بیاید، که به نزدش آیند و او را دیدن کنند».

باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر

۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر

۱/۲۰۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از شعیب عرقوفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به اصحاب خود می‌فرمود که: «از خدا پرهیزید، و برادران نیکوکار باشید که در راه خدا با یکدیگر دوستی و پیوند کنید، و بر یکدیگر رحم کنید، و به زیارت همدیگر روید، و یکدیگر را ملاقات کنید، و امر ما را با همدیگر یاد کنید، و آن را زنده گردانید».

۲/۲۰۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از کلیب صیداوی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به هم بیونید، و باهم نیکی کنید، و بر یکدیگر رحم نمایید، و برادران نیکوکار باشید، چنان که

خدای عز و جل شما را امر فرموده است».

۲۰۷۴/۳. از او، از محمد بن سنان، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به هم پیوندید، و با هم نیکی کنید، و بر یکدیگر رحم نمایید، و با همدیگر مهربانی کنید».

۲۰۷۵/۴. از او، از علی بن حکم، از ابوالمغرا، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۵

فرمود: «واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند، و با اهل حاجت مواسات نمایند، و بر یکدیگر عطف و مهربانی کنند، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جل ایشان را امر فرموده است که: نرم‌دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان، و اندوهناکند از برای آن‌چه از شما پنهان بوده از امر ایشان، بر آن‌چه گروه انصار بر آن در گذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله».

باب در بیان زیارت برادران دینی

۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی «۱»

۲۰۷۶/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش را زیارت کند به جهت رضای خدا، نه برای غیر او، به جهت طلب کردن وعده خدا و خواهش راست شدن وعده و آن‌چه در نزد خدا است، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که او را ندا کنند که: بدان و آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۲۰۷۷/۲. از او، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از خیمه روایت است که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم که آن حضرت را وداع کنم. فرمود که: «ای خیمه! هر که از دوستان ما را که دیدی، سلام ما را به او برسان، و ایشان را وصیت کن به پرهیز و ترسیدن از خدای بزرگ، و به اینکه مال‌دار ایشان به فقیر ایشان، و توانای ایشان بر ضعیف ایشان باز گردد به نفع، و بر ایشان ترحم کند. و آنکه زنده ایشان در جنازه مرده ایشان حاضر شود، و در خانه‌های خود یکدیگر را ملاقات کنند؛ پس اگر یکدیگر را ملاقات کنند به جهت زنده کردن امر ما، خدا بنده‌ای را که امر ما را زنده گرداند، رحمت کند. ای خیمه! به دوستان ما برسان، که ما چیزی را از عذاب خدا از ایشان دفع نمی‌توانیم کرد، و آنکه ایشان هرگز به دوستی ما نمی‌رسند، مگر به پارسایی. و به دوستی که سخت‌ترین مردم از روی حسرت و ندامت در روز قیامت، کسی است که عمل خیری را وصف و بیان نموده باشد، بعد از آن، آن را ترک کرده باشد، و به غیر آن عمل نموده باشد».

۲۰۷۸/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

(۱). و زیارت- به کسر زای هوز- دیدن است و دریافتن مقام تبرک یا شخصی عزیز. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۷

جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که خدای عز و جل فرشته‌ای را به سوی زمین فرو فرستاده؛ پس آن فرشته شروع کرد که راه می‌رفت، تا به در خانه‌ای رسید که مردی بر در آن خانه ایستاده بود و بر صاحبخانه رخصت می‌طلیید. فرشته به آن مرد گفت که: حاجت به صاحب این خانه چیست؟ و چه باعث شده که تو را به اینجا آورده است؟ گفت: مرا برادری است مسلمان که در راه

خدای- تبارک و تعالی- به زیارتش آمده‌ام. فرشته به او گفت که: حاجتی غیر از این نداری؟ و غیر از این مطلب چیزی دیگر باعث آمدنت نشده؟ گفت که: غیر از این مطلب چیزی مرا به اینجا نیاورده است. فرشته گفت که: من فرستاده خدایم به سوی تو، و آن جناب تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: بهشت از برایت واجب شد. و فرشته گفت که:

خدای عز و جل می‌فرماید که: هر مسلمانی که مسلمانی را زیارت کند، در حقیقت او را زیارت نکرده؛ بلکه مرا زیارت کرده است، و ثوابش بر من بهشت است».

۴/۲۰۷۹. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از علی‌نهدی، از حصین، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش را زیارت کند در راه خدا، خدای عز و جل می‌فرماید که: مرا زیارت کردی و ثواب تو بر من است، و من از برای تو به ثوابی غیر از بهشت راضی نمی‌شوم».

۵/۲۰۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از یعقوب بن شعیب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه‌السلام که می‌فرمود:

«هر که برادر خویش را در گوشه شهر زیارت کند، به جهت طلب کردن رضای خدا، چنین کسی زائر خدا است که به زیارت او رفته، و بر خدا لازم است که زیارت‌کننده خود را نوازش فرماید و گرامی دارد».

۶/۲۰۸۱. از او، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از جابر، از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود که: هر که برادر خود را در خانه‌اش زیارت کند، خدای عز و جل به او می‌فرماید که: تو میهمان من و زیارت‌کننده منی، و میزبانی و نوازش تو بر من است، و من بهشت را از برای تو واجب گردانیدم، به سبب دوستی که با او داری».

۷/۲۰۸۲. از او، از علی بن حکم، از اسحاق بن عمّار، از ابوغزّه روایت است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: «هر که برادر خود را زیارت کند در راه خدا؛ خواه در حال بیماری و خواه در تندرستی، و از روی فریب و طمع بازدید به نزد او نیامده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۹

باشد، خدای- تعالی- هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که در پشت سرش ندا کنند که: پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد، و شما زیارت‌کنندگان خدایید، و شما یید واردشوندگان بر خداوند بسیار بخشاینده (چنان که وافدان را به درگاه ملوک می‌برند بر وجه اکرام و تعظیم، در حالتی که سوار باشید؛ چه وافد، کسی است که به نزدیک پادشاه رود، و آنکه بر مرکب نجیب خوب سوار باشد) و فرشتگان پیوسته ندا می‌کنند، تا آن زیارت‌کننده به منزل خود بیاید؛ پس یسیر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! اگر مکانش دور باشد نیز چنین خواهد بود؟ فرمود: «آری، ای یسیر! و اگرچه مکانش به قدر یک ساله راه باشد؛ زیرا که خدا صاحب جود و بخشش است و فرشتگان بسیارند، او را مشایعت می‌کنند تا به منزل خود بازگردد».

۸/۲۰۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از علی بن نهدي، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خود را در راه خدا و برای خدا زیارت کند، در روز قیامت می‌آید، در حالی [که] می‌خرامد در میانه نوری سفید چون جامه‌های مصری، و به چیزی نمی‌گذرد، مگر آنکه به جهت آن روشن می‌شود، تا در نزد خدای عز و جل بایستد؛ پس خدای عز و جل به او می‌فرماید: مرحبا! خوش آمدی. و در گشادگی خواهی بود، و چون خدا مرحبا بفرماید، عطای او را جزیل می‌کند و بخشش او را عظیم می‌گرداند».

۹/۲۰۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، و حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از بشیر، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «به درستی که بنده مسلمان چون از خانه خود بیرون آید، در حالتی که اراده داشته باشد که برادر خود را زیارت کند از برای خدای- تعالی-، نه به جهت غیر آن جناب، به جهت

طلب کردن رضای خدا از روی رغبت در آنچه در نزد او است، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که از پشت سرش او را ندا کنند، تا آنکه به منزل خود برگردد، که بدان و آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۱۰/۲۰۸۵. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مسلمانی برادر مسلمان خود را زیارت نکرده است در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۱

راه خدا و از برای خدا، مگر آنکه خدای عز و جل او را ندا فرمود که: ای زیارت کننده! پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۱۱/۲۰۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد همه روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل را بهشتی است که در آن داخل نمی‌شوند، مگر سه کس: یکی مردی که بر نفس خود به حق حکم کند؛ و دویم مردی که برادر مؤمن خود را در راه خدا زیارت کند؛ و سیم مردی که برادر مؤمن خود را بر خود اختیار کند در راه خدا».

۱۲/۲۰۸۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن بیرون می‌رود به سوی برادر خویش که او را زیارت کند؛ پس خدای عز و جل فرشته‌ای را بر او می‌گمارد که یک بال را در زمین می‌گذارد، و یک بال را در سمت آسمان بر او سایه می‌کند؛ پس چون در منزل برادرش داخل شود، خداوند جبار - تبارک و تعالی - ندا فرماید که: ای بنده‌ای که حق مرا بزرگ شمردی، و آثار پیغمبر مرا پیروی کردی، بر من لازم است که تو را بزرگ گردانم، از من سؤال کن تا تو را عطا کنم، و مرا بخوان تا تو را اجابت کنم، و ساکت شو تا به تو ابتدا کنم. و چون برگردد همان فرشته او را مشایعت کند، به بال خویش بر او سایه اندازد، تا او را به منزل خود داخل کند. بعد از آن، خدای - تبارک و تعالی - او را ندا فرماید که: ای بنده‌ای که حق مرا بزرگ شمردی، بر من لازم است که تو را اکرام کنم و نوازش نمایم، بهشت خود را از برای تو واجب گردانیدم، تو را در بندگان خود شفیع ساختم».

۱۳/۲۰۸۸. صالح بن عقبه، از عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر آینه زیارت مؤمن در راه خدا، بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن، و هر که یک بنده مؤمن را آزاد کند، هر عضوی از او، عضوی از آزادکننده را از آتش جهنم نگاه دارد، تا آنکه فرج باعث نگاهداری فرج می‌شود».

۱۴/۲۰۸۹. صالح بن عقبه، از صفوان جمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر سه نفر مؤمن که جمع شدند در نزد برادر خویش که از بدی‌ها و ستم‌های او ایمن باشند، و از سختی‌ها و گزندهای او نترسند، و آنچه را که در نزد او است امید داشته باشند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۳

اگر خدا را بخوانند، ایشان را اجابت فرماید، و اگر سؤال کنند، ایشان را عطا فرماید، و اگر طالب زیادتی باشند، ایشان را بیفزاید، و اگر خاموش شوند، ایشان را ابتدا نماید».

۱۵/۲۰۹۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابو حمزه که می‌گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «هر که برادر مؤمن خود را زیارت کند از برای خدا، نه به جهت غیر او، در حالی که طلب کند به آن ثواب خدا و راست شدن آنچه را که خدای عز و جل او را وعده فرموده، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد، از وقتی که از منزل خود بیرون می‌رود، تا هنگامی که به سوی آن برمی‌گردد، که او را ندا کنند که: آگاه

باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد، و از بهشت منزلی را فرا گرفتی و آن را مکان خود ساختی».

۱۶/۲۰۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: ملاقات برادران دینی، غنیمت بزرگی است و اگر چه کم باشند».

باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن

۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن

۱/۲۰۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از یحیی بن زکریا، از ابو عبیده که گفت: هم کجاوه امام محمد باقر علیه السلام بدم و من به سواری آغاز می‌کردم. بعد از آن، آن حضرت سوار می‌شد، و چون درست می‌نشستیم و قرار می‌گرفتیم، سلام می‌کرد و احوال می‌پرسید؛ مانند احوال پرسیدن مردی که هیچ خبر از حال صاحب و یار خود نداشته باشد و او را ندیده باشد، و مصافحه می‌فرمود. ابو عبیده می‌گوید: و چون فرود می‌آمد، پیش از من فرود می‌آمد، و چون من و آن حضرت بر بالای زمین قرار می‌گرفتیم، سلام می‌کرد و احوال می‌پرسید، چون احوال پرسیدن کسی که هیچ خبر از صاحب خود نداشته باشد و او را ندیده باشد. به آن حضرت عرض کردم که:

یابن رسول الله! تو کاری می‌کنی که کسی که در نزد ما است، آن را نمی‌کند، و اگر یک مرتبه به فعل آورد، بسیار است. فرمود که: «آیا نمی‌دانی که در مصافحه چه ثواب است؟ به درستی که دو مؤمن به هم می‌رسند، پس یکی از آنها با صاحب خود مصافحه می‌کند، و به سبب آن پیوسته گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد، و خدا نظر رحمت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۵

به ایشان می‌کند، تا از یکدیگر جدا شوند».

۲/۲۰۹۳. از او، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابو خالد قماط، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که دو مؤمن چون به هم رسند و مصافحه کنند، خدا دست قدرت خویش را در میان دست‌های ایشان درآورد، و با آنکه دوستیش با صاحب خود سخت تر باشد از این دو نفر، مصافحه کند».

۳/۲۰۹۴. ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب، از سمیدع، از مالک بن اعین جهنی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند، خدای عز و جل دست قدرت خود را در میانه دست‌های ایشان داخل کند، و روی خویش را به جانب آن آورد که دوستی‌اش با صاحب خود سخت تر است از این دو، و چون خدای - تعالی - روی خویش را به جانب ایشان آورد، گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد».

۴/۲۰۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبیده حداء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند، خدای عز و جل روی خویش را به ایشان آورد، و گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد».

۵/۲۰۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از ابو عبیده حداء که گفت: با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه بودیم در یک تایی محمل از مدینه تا مکه؛ پس در عرض راه در جایی فرود آمد، و چون قضای حاجت کرد و برگشت، فرمود که: «ای ابو عبیده! دستت را بیار». من دست خود را به آن حضرت دادم؛ پس آن را فشاری سخت داد، به مرتبه‌ای که در انگشتان خویش آزار آن فشار را یافتم و انگشتانم به درد آمد. بعد از آن فرمود که: «ای ابو عبیده! هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمان خود را ملاقات کند و با او مصافحه نماید و انگشتان خویش را در انگشتانش در برد، مگر آنکه گناهان از ایشان فرو ریزد و به هم پاشیده شود، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد و به هم پاشیده می‌شود در

فصل زمستان.

(۱). و رو آوردن خدا به کسی، عبارتی است مشهور در میان عرب و عجم، و مراد از آن زیادتی التفات و لطف است که اثرش زیادتی ثواب است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۷

۶/۲۰۹۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلی، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای مالک! شما شیعیان مایید، و چنان اعتقاد نداشته باشی که تو در امر ما افراط می کنی و از حد در می گذری؛ زیرا که کسی قدرت بر صفت خدا ندارد و نمی تواند که صفات او را وصف و شرح نماید؛ پس چنان که قدرت بر صفت خدا نمی توان داشت، همچنین کسی قدرت بر صفت ما ندارد، و چنان که قدرت بر صفت ما نمی توان داشت، همچنین کسی قدرت بر صفت مؤمن ندارد. به درستی که مؤمن مؤمنی را ملاقات می کند و با او مصافحه می نماید؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می کند، و گناهان از روی های ایشان فرو می ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد، تا وقتی که از هم جدا شوند؛ پس تو چگونه قدرت داری بر صفت کسی که همچنین باشد».

۷/۲۰۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه شدیم؛ پس بار فرود آوردیم و حضرت اندکی راه رفت. بعد از آن، آمد و دست مرا گرفت و آن را فشاری سخت داد. عرض کردم: فدای تو گردم! آیا من با تو در محمل نبودم؟ فرمود:

«آیا ندانسته ای که مؤمن چون قدری بگردد، بعد از آن دست برادر خود را بگیرد، خدا به ایشان رو آورد و به سوی ایشان نظر کند، و پیوسته رو به ایشان داشته باشد و به گناهان ایشان بفرماید که: از ایشان فرو ریزد. ای ابوحمزه! پس گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد. بعد از آن از هم جدا می شوند و برایشان گناهی نیست».

۸/۲۰۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از حد مصافحه.

فرمود: «به قدر آنکه دور یک درخت خرما بگردد».

۹/۲۱۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمرو بن افرق، از ابوعبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار است دو مؤمن را، چون یکی از ایشان از صاحبش پنهان و ناپدید شود به واسطه درختی، بعد از آن به هم رسند، که با یکدیگر مصافحه کنند».

۱۰/۲۱۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن یزید- یا زید بنابر اختلاف نسخ

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۹

کافی-، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون یکی از شما برادر خویش را ملاقات کند، باید که بر او سلام کند و با او مصافحه نماید؛ زیرا که، خدای عز و جل فرشتگان را به این امر گرامی داشته و نواخته؛ پس کردار فرشتگان را بکنید».

۱۱/۲۱۰۲. از او، از محمد بن علی، از ابن بقیح، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون ملاقات از برای شما دست به هم دهد، با یکدیگر ملاقات کنید با سلام کردن و مصافحه نمودن، و چون جدا شوید از یکدیگر، جدا شوید با استغفار، که هر یک طلب مغفرت کنید از برای دیگری».

۱۲/۲۱۰۳. از او، از موسی بن قاسم، از جدش معاویة بن وهب یا غیر او، از رزین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «عادت مسلمانان این بود که چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ می‌رفتند و در جای پر درختی می‌گذشتند، بعد از آن بیرون می‌رفتند و به فضای بی‌درختی می‌رسیدند، به یکدیگر نظر می‌نمودند و با هم مصافحه می‌کردند».

۱۳/۲۱۰۴. از او، از پدرش، از آنکه او را حدیث کرده، از زید بن جهم هلالی، از مالک بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون مردی با صاحب خود مصافحه کند، آنکه ملازم مصافحه باشد و پیوسته آن را به جا آورد، مزدش بزرگ‌تر و پیشتر است از آنکه آن را وا می‌گذارد. آگاه باشید که گناهان در میانه ایشان فرو می‌ریزد، تا آنکه گناهان از برای ایشان باقی نماند».

۱۴/۲۱۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم؛ پس به سوی من نگریست با روی در هم کشیده. عرض کردم که: چیست آن‌چه تو را با من متغیر گردانیده؟ فرمود: «همان که تو را به برادرانت متغیر ساخته؟ ای اسحاق! خبر به من رسیده که تو دربانی را بر در خانه خویش نشانیده‌ای که فقرا شیعیان را از تو بازگرداند و نگذارد که بر تو داخل شوند». عرض کردم که: فدای تو گردم! من از شهرت ترسیدم. فرمود که: «آیا از بلیه و رنج و سختی نترسیدی؟ آیا ندانسته‌ای که چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، خدای عز و جل رحمت خود را بر ایشان فرو فرستد، و نود و نه جزو آن از برای کسی باشد که دوستیش با صاحب خود سخت‌تر است از این دو، و هرگاه در دوستی با هم برابر باشند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۱

رحمت خدا ایشان را ببوشاند، و از سر ایشان به در رود و در گرداب دریای مغفرت غرق شوند؛ پس چون بنشینند و با یکدیگر حدیث گویند، فرشتگانی که نگاهبانان اعمال‌اند به یکدیگر می‌گویند که: بیاید تا از ایشان دور شویم و در گوشه‌ای روییم، شاید که ایشان را رازی باشد که خواهند با هم بگویند، و حال آنکه خدا برایشان پوشیده و از برای ایشان پرده‌ای قرار داده است». راوی می‌گوید که: عرض کردم: آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمْ دَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱)؛ یعنی: «آدمی بیرون نمی‌افکند از دهان خود هیچ سخنی را، و به چیزی متکلم نمی‌شود، مگر آنکه در نزد او با آن سخن نگهبانی است مهیا و آماده». حضرت فرمود که: «ای اسحاق! اگر حافظان اعمال نمی‌شنوند، خدای دانای راز می‌شنود و می‌بیند». (حاصل آنکه راوی گمان کرد که رقیب، فرشتگان حافظان اعمال‌اند، چنان که اکثر مفسرین چنین فهمیده‌اند، و لهذا بر حضرت این آیه را ایراد نمود، و حضرت در جواب فرمود که: رقیب، شامل جناب اقدس الهی است؛ بلکه فی الحقیقه، رقیب حقیقی او است، که چیزی بر او پوشیده نمی‌تواند شد).

۱۵/۲۱۰۶. از او، از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردی مصافحه نفرمود که دست خود را بکشد، تا آنکه آن کس دست خود را از دست آن حضرت می‌کشید».

۱۶/۲۱۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حیداد، از ربیع، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل به وصف درنیاید، و چگونه به وصف درآید، و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۲)؛ پس خدا به اندازه‌ای وصف نشود، مگر آنکه از آن بزرگ‌تر باشد. (۳) و به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به وصف درنیاید، و چگونه به وصف درآید بنده‌ای که خدا او را به هفت حجاب محجب ساخته، و فرمانبرداری او را در زمین چون فرمانبرداری خویش در آسمان قرار داده است (۴) و فرموده که: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

(۱). ق، ۱۸.

(۲). انعام، ۹۱.

(۳). - چنان که در کتاب توحید تا اینجا، به سندی دیگر مذکور شد. (مترجم)

(۴). و در بعضی از نسخ کافی «در آسمان» ندارد؛ و معنی این می‌شود که، او را در زمین چون خود مطاع گردانیده، یا اطاعت او را چون اطاعت خود ساخته است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۳

فَأْتَهُوا» (۱). و حضرت فرمود که: هر که این را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است، و امر دین را به او مَفْوض فرمود. و به درستی که ما به وصف درنیاییم، و چگونه به وصف درآیند گروهی که خدا رجس را از ایشان برداشته - و مراد از آن رجس شک است. - و مؤمن به وصف در نمی‌آید. و به درستی که مؤمن برادر خویش را ملاقات می‌کند و با یکدیگر مصافحه می‌کنند؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می‌کند، و گناهان از روی‌های ایشان فرو می‌ریزد، چنان که برگ از درخت فرو ریزد».

۱۷/۲۱۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از فضیل بن عثمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

«چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، خدا روی خود را به ایشان آورد، و گناهان از روی‌های ایشان فرو ریزد تا از هم جدا شوند».

۱۸/۲۱۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با یکدیگر مصافحه کنید؛ زیرا که مصافحه کینه دیرینه را می‌برد».

۱۹/۲۱۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله حذیفه را ملاقات کرد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خویش را کشید و پیش آورد، و حذیفه دست خود را نگاه داشت و پیش نیاورد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حذیفه! من دست خویش را به سوی تو گشودم و دراز نمودم، و تو دست خود را از من باز داشتی. حذیفه عرض کرد که: یا رسول الله! هر کسی به دست تو رغبت دارد و خواهان مصافحه با تو می‌باشد، ولیکن من جنب بودم، و لهذا دوست نداشتم که دستم به دست مبارکت برسد و حال آنکه من جنب باشم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی که چون دو مسلمان به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، گناهان ایشان فرو می‌ریزد، چنان که برگ از درخت فرو ریزد».

۲۰/۲۱۱۱. حسین بن محمد بن، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که هیچ کس قدر و اندازه

(۱). حشر، ۷. آنچه را پیامبر برایتان آورد بپذیرید و از آنچه نهی کرد دست کشید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۵

خدای عز و جل را نمی‌شناسد، و همچنین کسی قدر پیغمبر او را نمی‌شناسد و مرتبه آن حضرت را نمی‌داند، و همچنین کسی قدر مؤمن را نمی‌شناسد؛ زیرا که مؤمن برادرش را ملاقات می‌کند و با یکدیگر مصافحه می‌کنند، پس خدای - تعالی - به سوی ایشان نظر می‌کند، و گناهان از روی‌های ایشان فرو می‌ریزد تا از هم جدا شوند، چنان که باد سخت برگ را از درخت فرو می‌ریزد».

۲۱/۲۱۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از رفاعه روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مصافحه مؤمن از مصافحه فرشتگان بهتر است».

باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن

۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن

۱/۲۱۱۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «هر مؤمنی که بیرون رود به سوی برادرش که او را زیارت کند، در حالی که حق او را بشناسد، خدا به هر گامی یک حسنه از برایش بنویسد، و یک گناه از او محو شود، و یک درجه از برایش بلند شود. و چون در خانه او را بکوبد، درهای آسمان از برایش گشوده شود. و چون به هم رسند و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر درآورند، خدای روی خویش را به ایشان آورد. بعد از آن به سبب ایشان با فرشتگان تفاخر کند و بنزد و بفرماید که: بنگرید به دو بنده من، که به زیارت یکدیگر رفتند و با هم دوستی کردند در راه من، و بر من لازم است که بعد از این موقف، ایشان را عذاب نکنم. و چون برگردد، به شماره نفسی که کشیده و گامی که برداشته و سخنی که گفته، فرشتگان او را مشایعت و همراهی کنند، و او را از بلای دنیا و بدی‌ها و سختی‌های آخرت محافظت نمایند، تا مثل این شب از سال آینده؛ پس اگر در ما بین این دو بمیرد، از حساب روز قیامت معاف باشد. و اگر آن کسی که زائر به زیارتش رفته، از حق زائر بشناسد آن چه را که زائر از حق او می‌شناسد، از برایش مثل اجر زائر خواهد بود».

۲/۲۱۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون دو مؤمن من دست در گردن یکدیگر کنند، رحمت ایشان را فرو گیرد. و چون یکدیگر را در بر گیرند و به آن،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۷

چیزی را غیر از رضای خدا اراده نداشته باشند و غرضی از اغراض دنیا را نخواستند، به ایشان گفته شود که: آمرزیده باد شما را، و خدا شما را آمرزید، پس عمل را از سر گیرید و بنای نو بگذارید. و چون رو آورند که از یکدیگر احوال پرسند، فرشتگان به یکدیگر گویند که: از ایشان دور شوید و در جانی روید که ایشان را رازی است و خدا برایشان پوشیده». اسحاق می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم! پس گفته ایشان برایشان نوشته نمی‌شود و حال آنکه خدای عز و جل فرموده است که: «ما یَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱). اسحاق می‌گوید که:

حضرت صادق علیه السلام آهی سرد از دل پر درد برکشید و گریست تا آنکه آب دیده‌اش ریش مبارکش را تر کرد و فرمود: «ای اسحاق! به درستی که خدای - تبارک و تعالی - فرشتگان را امر فرموده که از مؤمنان دور شوند چون به هم رسند، به جهت اجلال و تعظیم ایشان، و هر چند که فرشتگان لفظ ایشان را نویسند و سخن ایشان را نشناسند، لیکن خدای دانای راز و پنهان‌تر از آن، آن را می‌شناسد و برایشان حفظ و نگاهداری می‌نماید».

باب در بیان بوسه دادن

۸۰. باب در بیان بوسه دادن

۱/۲۱۱۵. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شما را نوری است که به آن در دنیا شناخته می‌شوید، تا آنکه یکی

از شما چون برادر خود را ملاقات کند، در موضع نور از پیشانی او را بوسه می‌دهد».

۲/۲۱۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از رفاعه بن موسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «باید که سر و دست کسی بوسه داده نشود، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اراده شود».

۳/۲۱۱۷. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از زید نرسی، از علی بن مؤید صاحب جامه سابری روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و دست آن حضرت را گرفتم و آن را بوسه دادم. فرمود: «به درستی که این بوسه دادن صلاحیت ندارد، مگر از برای پیغمبر یا وصی پیغمبر».

۴/۲۱۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از یونس بن یعقوب

(۱). ق، ۱۸. لب به سخنی نمی‌گشاید جز آن که مراقب حاضر و آماده‌ای نزد او هست.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۹

روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: دست خود را به من ده تا آن را بوسه دهم؛ پس آن را به من عطا فرمود. عرض کردم که: فدای تو گردم! سر خویش را نزدیک آور؛ پس حضرت چنان کرد و من بوسه بر سر مبارکش دادم. و عرض کردم که: فدای تو گردم! پاهای مبارکت را بده تا ببوسم. سه مرتبه فرمود که: «قسم یاد کرده‌ای؟» و سه مرتبه فرمود که: «چیزی باقی مانده است». «۱»

۵/۲۱۱۹. محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به جهت خویشی و رحم، زنی «۲» را که خداوند خویشی باشد، بوسه دهد، بر او چیزی نیست و گناهی ندارد. و بوسه برادر در رخ او است، و بوسه امام در میان دو چشم مبارکش».

۶/۲۱۲۰. و از او، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از ابو صبح مولا آل‌سام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بوسه بر دهان، از برای کسی نیست، مگر از برای زن و فرزند خرد».

باب در بیان تذاکر برادران

۸۱. باب در بیان تذاکر برادران «۳» ۱/۲۱۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از علی بن ابی‌حمزه که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«شیعیان ما رحم کنندگانند در میان خویش، که بر یکدیگر رحم می‌کنند. و آنانند که چون

(۱). و مراد حضرت، چنان که بعضی گفته‌اند، آن است که سوگند یاد کرده‌ای که این سه چیز را بوسه دهی، و دو چیز از آنها را بوسه دادی و یک چیز مانده و آن پاها است؛ پس آنها را بوسه ده تا قَسَمَت راست شود. و بعضی گفته‌اند که: شاید اقسام از قسم- به کسر قاف- باشد، و آن به معنی حَظ و نصیب است. و معنی این است که: حَظ و نصیب خود را فرا گرفتی، و باید که یک چیز باقی باشد که بوسه دادن بر آن روا نیست. و من می‌گویم که: اظهر به حسب لفظ و معنی آن است که کلام بر وجه اخبار نباشد؛ بلکه به طریق استفهام و انکار باشد. و معنی این باشد که: آیا سوگند یاد کرده‌ای که این اعضا را بوسه دهی؟ که در بوسه دادن یک عضو باقی مانده که عبارت است از پا، نیز دست بر نمی‌داری؟!.

و این معنی، به حسب معنی، قریب است به معنی دوم، ولیکن به حسب لفظ، تفاوت دارند و خلاف ظاهری که در معنی دوم است به حسب لفظ بنا بر وجهی، در این نیست و بنا بر وجهی دیگر، تفاوتی ندارند. و اما معنی اول بسیار سست است. (مترجم)

(۲). در متن حدیث «ذا قرابة» است که به معنای خویشاوند مذکر است.

(۳). و تذاکر، با همدیگر یاد کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۱

خلوت کنند، خدا را یاد می‌کنند. و به درستی که یاد ما از جمله یاد خدا است، و یاد دشمنان ما یاد شیطان است». و بنابر بعضی از نسخ کافی: «به درستی که ما چون یاد شویم خدا یاد می‌شود، و هرگاه دشمنان ما یاد شوند شیطان یاد می‌شود».

۲/۲۱۲۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از یزید بن عبدالمملک، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«یکدیگر را زیارت کنید؛ زیرا که در زیارت شما زنده گردانیدن دل‌های شما، و یاد کردن احادیث ما است، و احادیث ما باعث مهربانی شما است با یکدیگر؛ پس اگر آنها را فرا گیرید و عمل کنید، راه راست و نجات یابید، و اگر آنها را وا گذارید، گمراه شوید و هلاک گردید؛ پس آنها را فرا گیرید، و من به نجات یافتن شما کفیل و ضامنم».

۳/۲۱۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از وشاء، از منصور بن یونس، از عبّاد بن کثیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من به یکی از قاضیان گذشتم که حکم می‌کرد و می‌گفت: این مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن بدبخت نمی‌شود. راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بسیار دور است آنچه گفته، و مقعدهای ایشان گودال را غلط کرده است» (یعنی سخن ایشان از موضع خود تجاوز کرده و سوراخ دعا را گم کرده‌اند).
(۱)

تتمه حدیث آنکه حضرت فرمود: «به درستی که خدا را فرشتگانی چندانی چندند که در زمین می‌گردند، غیر از کرام‌الکاتبین که حافظان اعمال‌اند؛ پس چون به گروهی بگذرند که محمد و آل محمد را یاد می‌کند، می‌گویند که: بدانید و آگاه باشید! (یا بایستید) که به حاجت خود رسیدید؛ پس می‌نشینند و دانشمند می‌شوند، و چون برخاستند، بیماران ایشان را عیادت می‌کنند، و در جنازه‌های مردگان ایشان حاضر می‌شوند، و غائب ایشان را جستجو و یادآوری می‌نمایند؛ پس این مجلس، مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن

(۱). در این کلام، تعبیر شده از دهان ایشان به مقعد، و از آنچه از آن بیرون می‌آید، به آنچه از این بیرون می‌آید، به علاقه مشابَهت در قباحت و پلیدی و قذارت. و در مستقصی‌الأمثال زمخشری مذکور است که: أَخْطَأْتُ اسْتِئْكَ الْحُفْرَةَ؛ یعنی: مقعدت گودال را غلط کرده است. و گفته است که این مثلی است که زده می‌شود از برای کسی که به موضع حاجت نرسیده و آن را درست نیافته است؛ پس آنچه حضرت فرموده است که: أَخْطَأْتُ اسْتِئْهُمُ الْحُفْرَةَ، به آن معنی که مذکور شد، مضمون این مثل است که در آن به جهت غرضی که معلوم است تغییری واقع شده است، ولیکن مقصود از آن، همان مقصود از مثل است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۳

بدبخت نمی‌شود».

۴/۲۱۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مستورد نخعی، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«به درستی که جماعتی از فرشتگان که در آسمانند مطلع می‌شوند و نظر می‌کنند به سوی یک کس و دو کس و سه کس، در حالی که ایشان فضل و افزونی آل محمد را یاد می‌کنند».

حضرت فرمود: «پس فرشتگان می‌گویند که: آیا به سوی این گروه نظر نمی‌کنید که با وجود [دوستان] کمی که دارند و بسیاری

دشمنان ایشان، فضل آل محمد را شرح و بیان می‌کنند؟» فرمود: «پس طائفه‌ای دیگر از فرشتگان می‌گویند که: «ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)؛ یعنی: «این فضل و افزونی از جانب خدا است که آن را عطا می‌کند به هر که خواسته باشد، و خدا صاحب افزونی و فضل بزرگ است».

۵/ ۲۱۲۵. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن مسکان، از میسر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا خلوت می‌کنید و حدیث ما را ذکر می‌کنید و آنچه خواهید، می‌گویید؟» عرض کردم: آری، به خدا سوگند که ما خلوت می‌کنیم و حدیث شما را یاد می‌نماییم و آنچه خواهیم، می‌گوییم؛ پس فرمود: «بدان! به خدا سوگند که بسیار دوست می‌دارم که من در بعضی از این مواضع با شما باشم. آگاه باش! به خدا سوگند که من بوی شما و روح‌های شما را دوست می‌دارم، و به درستی که شما بر دین خدا و دین فرشتگان اوید؛ پس به سبب پارسایی و کوشش در عبادت، (مرا یا خود را) یاری کنید».

۶/ ۲۱۲۶. حسین بن محمد، و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن سعید، از محمد بن مسلم، از احمد بن زکریا، از محمد بن خالد بن میمون، از عبدالله بن سنان، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز سه نفر از مؤمنان و بیشتر در جایی جمع نشده‌اند، مگر آنکه از فرشتگان، مانند ایشان در آنجا حاضر شده‌اند؛ پس اگر دعای خیری کنند و چیز خوبی را از خدا طلبند، فرشتگان آمین گویند، و اگر از بدی و ناخوشی به خدا پناه خواهند، ایشان خدا را می‌خوانند و دعا می‌کنند که آن بلای را از ایشان بگرداند، و اگر حاجتی را سؤال کنند، به سوی خدا شفاعت می‌کنند و از آن جناب

(۱). جمعه، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۵

می‌خواهند که آن حاجت را روا کند. و هرگز سه کس از منکران در جایی جمع نشده‌اند، مگر آنکه ده برابر ایشان از شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند؛ پس اگر سخن گویند، شیاطین به سخنی که مانند سخن ایشان باشد تکلم می‌نمایند، و چون بخندند، با ایشان می‌خندند، و چون در دوستان خدا افتند و در باب ایشان سخنان بد گویند، با ایشان موافقت کنند و در ایشان افتند؛ پس هر که از مؤمنان به مصاحبت ایشان مبتلی شود، هرگاه در این امر فرو روند، برخیزد، و شریک شیطان و همنشین او نباشد؛ زیرا که چیزی تاب مقاومت با خشم خدای عز و جل [را] ندارد، و در برابر آن نمی‌تواند ایستاد، و هیچ چیز لعنت او را رد نمی‌توان نمود» پس آن حضرت - صلوات الله علیه - فرمود که: «اگر نتواند برخیزد، باید در دل خویش انکار کند و برخیزد، و اگرچه به قدر دوشیدن گوسفند یا زمان میان دو دوشیدن شتر باشد» (چه در وقت دوشیدن شتر اندک زمانی صبر می‌کنند، و بچه آن را سُر می‌دهند که شیر خورد تا شتر به شیر آید).

۷/ ۲۱۲۷. و به همین اسناد، از محمد بن سلیمان، از محمد بن محفوظ، از ابوالمغرا روایت است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «چیزی بیشتر از زیارت برادران دینی در راه خدا که به زیارت یکدیگر می‌روند، شیطان و لشکریان او را مغلوب و منکوب نمی‌گرداند». و فرمود که: «دو مؤمن به هم می‌رسند و خدا را یاد می‌نمایند و فضل ما اهل بیت را ذکر می‌کنند؛ پس به قدر پاره‌ای گوشت خاییده [جویده]، گوشت بر روی شیطان باقی نمی‌ماند، مگر آنکه می‌ریزد و لاغر می‌شود، تا به مرتبه‌ای که روح آن لعین به جهت سختی آن‌چه از درد می‌یابد، استغاثه و فریاد می‌کند که شاید کسی به فریادش برسد.

بعد از آن فرشتگان آسمان و خازنان بهشت‌ها، آواز آن ملعون را می‌شنوند و او را لعنت می‌کنند، تا آنکه هیچ فرشته مقرب باقی نمی‌ماند، مگر آنکه او را لعنت می‌کند؛ پس آن ملعون می‌افتد در حالتی که دور است از آن‌چه مطلوب او است، و مانده و رانده شده».

باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن

۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن

۱/ ۲۱۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که مؤمنی را شاد کند، به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۷

حقیقت که مرا شاد کرده، و هر که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است».

۲/ ۲۱۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از مردی از اهل کوفه که مکنی است به ابومحمد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «تبسم و لب‌خنده مرد در روی برادرش حسنه است، و صرف کردن خار و خاشاک که در چشم می‌افتد و گردانیدن امثال آن از برادر دینی حسنه است، و خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او دوست‌تر باشد از ادخال سرور بر مؤمن».

۳/ ۲۱۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از عبید الله بن ولید و صفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در آن‌چه خدای عز و جل با بنده خود موسی علیه السلام راز گفت این بود که فرمود: به درستی که مرا بندگانی چندند که بهشت خویش را از برای ایشان مباح می‌گردانم و ایشان را در آن حاکم می‌سازم. عرض کرد که: ای پروردگار من! آن گروهی که تو بهشت خود را از برای ایشان مباح می‌کنی و ایشان را در آن حاکم می‌گردانی، کیانند؟ فرمود که: هر که سرور را بر مؤمنی داخل کند». بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مؤمنی در مملکت پادشاه جباری ستمکار بود؛ پس آن جبار در گرفتن و اذیت رسانیدن به او حریص شد. مؤمن از آن جبار گریخت و به جانب بلاد مشرکان رفت و بر مردی از اهل شرک فرود آمد. آن مشرک او را جای داد و با او مدارایی و مهربانی نمود و او را میهمانی کرده، میزبان او بود؛ پس در هنگامی که آن مشرک را مرگ در رسید، خدای عز و جل به سوی او وحی فرمود که: به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که اگر تو را در بهشت جا و مسکنی می‌بود، هر آینه تو را در آن ساکن می‌گردانیدم، ولیکن بهشت حرام است بر کسی که بمیرد و مشرک باشد به من و از برای من شریکی را اعتقاد داشته باشد. ای آتش! او را برترسان، ولیکن او را آزار مرسان، و روزیش در دو طرف روز- یعنی صبح و شام- به او عطا می‌شود». عرض کردم که: آن روزی از بهشت می‌آید؟ فرمود که: «از آنجا که خدا می‌خواهد می‌آید».

۴/ ۲۱۳۱. از او، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابی‌علی، از امام جعفر صادق، از پدرش، از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی دوست‌ترین اعمال به سوی خدای- تعالی- ادخال سرور و شادی است بر مؤمن».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۹

۵/ ۲۱۳۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که:

بنده‌ای از بندگان من با ثوابی به نزد من می‌آید و به سبب آن بهشت خویش را از برایش مباح می‌گردانم. داود علیه السلام عرض کرد که: ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که: شادی را بر بنده مؤمن من داخل می‌کند، و اگر چه به یک دانه خرما باشد. داود عرض کرد که:

ای پروردگار من! سزاوار است از برای کسی که تو را شناسد، که امید خویش را از تو نبرد و به تو امیدوار باشد».

۶/۲۱۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «یکی از شما چنین نپندارد، چون شادی را بر مؤمنی داخل می‌کند، آنکه شادی را بر آن مؤمن تنها داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که شادی را بر ما اهل بیت داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که آن سرور را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده است».

۷/۲۱۳۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که دوست‌ترین اعمال به سوی خدای عز و جل، ادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه آن سرور سیر کردن مسلمانی باشد، و خواه دادن قرضی که او دارد».

۸/۲۱۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث طویلی فرمود که: «چون خدا مؤمن را از قبرش برانگیزد، مثال و صورتی با او بیرون آید که در پیش روی او برود. و در هر زمان که آن مؤمن هولی از هول‌های روز قیامت را ببیند، آن مثال به او می‌گوید که: مترس و اندوهناک مباش، و مژده باد تو را به شادی و کرامت از جانب خدای عز و جل، تا در نزد خدای عز و جل بایستد و به موقف حساب درآید؛ پس خدا با او حساب کند، حسابی آسان، و امر فرماید که او را به سوی بهشت برند؛ پس برود و آن مثال در پیش روی او باشد؛ پس مؤمن به آن مثال می‌گوید که: خدا تو را رحمت کند! خوب کسی هستی که با من از قبرم بیرون آمدی، و پیوسته مرا به سرور و کرامت از جانب خدا بشارت می‌دادی، تا آنکه آن را دیدم. بعد از آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۱

می‌گوید که: تو کیستی؟ می‌گوید که: منم آن سروری که تو آن را بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دار دنیا، خدای عز و جل مرا از آن آفریده که تو را بشارت دهم».

۹/۲۱۳۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیاری، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: نجاشی که مردی است از دهقانان و کدخدایان، عامل دیوان بود که بر اهواز و فارس گماشته بود. بعضی از کارکنانش به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: در دیوان نجاشی بر من خراجی هست- و خراج، به فتح خاء، حاصل ملکی است که به پادشاهان دهند- و نجاشی مؤمن است که به طاعت تو دینداری می‌کند و به امامت تو اعتقاد دارد؛ پس اگر صلاح دانی که در باب من نامه‌ای به او بنویسی، بسیار لطف فرموده‌ای. راوی می‌گوید که: حضرت صادق به نجاشی نوشت که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ برادرت را شاد گردان تا خدا تو را شاد گرداند». راوی می‌گوید که: پس در هنگامی که نامه حضرت بر نجاشی وارد شد، صاحب نامه بر او داخل شد و او در مجلس خود نشست. و چون مجلس خلوت شد نامه مبارک را به نجاشی داد و گفت که: اینک نامه امام جعفر صادق علیه السلام است؛ پس نجاشی نامه را بوسید و آن را بر چشم‌های خود گذاشت و به صاحب نامه گفت که: چه حاجت داری؟

گفت که: بر من خراجی است در دیوان تو. نجاشی با او گفت که: دادنی تو چه قدر می‌شود؟

گفت که: ده هزار درم؛ پس نجاشی نویسنده خود را طلبید و او را امر فرمود که ده هزار درم به نیابت او بدهد. بعد از آن، او را از آن مبلغ خلاص کرد و اسمش را از دفتر بیرون کرد و نویسنده را امر فرمود که همین ده هزار درم را در سال آینده از برایش ثابت دارد. بعد از آن به صاحب نامه گفت که: آیا تو را شاد گردانیدم؟ گفت: آری، فدای تو گردم! پس امر کرد که یک اسب و یک کنیز و غلامی به او دهند، و امر کرد که یک صندوق از جامه نیز به او دهند. و در هر یک از آنها که به او می‌داد می‌گفت که: آیا

تو را شاد گردانیدم؟ و او می‌گفت: آری، فدای تو کردم! و در هر مرتبه که می‌گفت: آری، از برایش زیاد می‌کرد تا آن که فارغ گردید. بعد از آن با وی گفت که: بردار فرش این حجره را که من در آن نشسته بودم در هنگامی که به من تسلیم کردی نامه آقای مرا- که آن نامه را در آن به من دادی- و حوائج خود را به من خبر ده و هر مطلبی که داری به من برسان.

راوی می‌گوید که: آن مرد چنین کرد و هر مطلبی که به نجاشی داشت برمی‌آورد. و آن مرد بعد از آن بیرون آمد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و آن حضرت را به این قصه خبر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۳

داد؛ به طوری که اتفاق افتاده بود؛ پس حضرت شروع کرد که اظهار شادی می‌فرمود به آنچه نجاشی کرده بود. آن مرد عرض کرد که: یا بن رسول الله! گویا که آنچه با من کرده است تو را شاد گردانیدی؟ فرمود: «آری، به خدا سوگند که خدا و رسول او را شاد گردانید».

۲۱۳۷ / ۱۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از منصور، از عمّار؛ یعنی ابوالیقطان، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حق مؤمن بر مؤمن. فرمود که: «حق مؤمن بر مؤمن از آن عظیم‌تر است که کسی از آن سؤال کند. و اگر شما را خبر دهم کافر می‌شوید. به درستی که مؤمن چون از قبرش بیرون آید، مثالی با او بیرون آید از قبرش و به او می‌گوید که: بشارت باد تو را به نوازش از جانب خدا و سرور و خوشحالی؛ پس مؤمن به آن مثال می‌گوید که: خدا تو را به خیر و خوبی بشارت دهد». حضرت فرمود: «پس آن مثال با مؤمن می‌رود و او را بشارت می‌دهد به مثل آنچه در اول گفته بود. و چون به چیزی بگذرد که موجب هول و ترس باشد می‌گوید که: این از برای تو نیست و به تو رجوعی ندارد. و چون به چیز خوبی بگذرد می‌گوید که: این از برای تو است؛ پس پیوسته با او باشد و او را از آنچه می‌ترسد ایمنی دهد و به آنچه دوست می‌دارد او را بشارت دهد تا آنکه با او در نزد خدای عز و جل بایستد. و چون امر می‌شود که او را به بهشت برند، مثال با وی می‌گوید: بشارت باد تو را که خدای عز و جل امر فرمود که تو را به سوی بهشت برند». حضرت فرمود که: «مؤمن می‌گوید: خدا تو را رحمت کند! تو کیستی که پیوسته مرا بشارت می‌دهی از آن وقتی که از قبرم بیرون آمده‌ام، و در راه که آمدم با من خو کردی و انیس و مونس من بودی و مرا از جانب پروردگارم خبر دادی؟» فرمود: «پس آن مثال می‌گوید که:

منم آن سرور و شادی که تو آن را بر برادرانت در دار دنیا داخل می‌کردی. از آن آفریده شده‌ام که تو را بشارت دهم و در وحشت و تنهایی به تو خو کنم و انیس و مونس تو باشم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال مثل این را روایت کرده است.

۲۱۳۸ / ۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دوست‌ترین اعمال در نزد خدا، سروری است که آن را بر مؤمنی داخل کنی؛ مانند آنکه گرسنگی او را از او برانی و به سیری مبدل گردانی، و اندوهی که دارد از او زائل کنی».

۲۱۳۹ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حکم بن مسکین، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۵

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که سروری را بر مؤمنی داخل کند، خدای عز و جل از آن سرور خلقی را بیافریند که در هنگام مردنش او را ملاقات کند و به او بگوید که: ای ولی! خدا بشارت باد تو را به نوازش و خشنودی از خدا؛ پس پیوسته با او باشد تا آنکه او را در قبرش داخل کند و مانند این را با او بگوید. و چون مبعوث شود و از قبر بیرون آید، او را استقبال کند و مثل آن را با وی بگوید. بعد از آن پیوسته با او باشد در نزد هر هولی و او را بشارت دهد و مثل آن را با او بگوید؛ پس به آن بشارت‌دهنده گوید که: تو کیستی خدا تو را رحمت کند؟! می‌گوید که: منم آن سروری که تو آن را بر فلان کس

داخل گردانیدی».

۱۳/۲۱۴۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بود؛ پس این آیه را خواند که: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَيَّا اُكْتَسَبُوا فَقَدِ اِخْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا» (۱)؛ یعنی:

«و آنان که می‌رنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به غیر آن‌چه کرده‌اند؛ یعنی بی گناهی که مستوجب رنجانیدن باشند؛ پس به حقیقت که برداشته‌اند دروغ بزرگی را و گناهی آشکار را». راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پس ثواب کسی که شادی را بر او داخل کند چه باشد؟» من عرض کردم که: فدای تو گردم! ده حسنه. فرمود: «بلی، به خدا سوگند و هزار هزار حسنه».

۱۴/۲۱۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از علی بن یحیی، از ولید بن علاء، از ابن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند، آن شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده. و هر که شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گرداند، آن شادی را به خدا رسانیده. و همچنین هر که اندوهی را بر او داخل کند».

۱۵/۲۱۴۲. از او، از اسماعیل بن منصور، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر مسلمانی که مسلمانی را ملاقات کند، پس او را شاد گرداند، خدای عز و جل او را شاد گرداند».

۱۶/۲۱۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام

(۱). احزاب، ۵۸.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۷

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله دوست‌ترین اعمال در نزد خدای عز و جل ادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه سیر کردن گرسنگی او باشد، و خواه او بردن اندوه او، و خواه ادا نمودن قرضی که دارد».

باب در بیان قضای حاجت مؤمن

۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن «۱»

۱/۲۱۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی، از بکار بن کردم، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «ای مفضل! بشنو آن‌چه را که با تو می‌گویم و بدان که آن حق است. و آن را به فعل آور و علیه برادران خویش را به آن خبر ده». عرض کردم که: فدای تو گردم! علیه برادران من چیست؟ و مراد از آن کیست؟ فرمود که: «آنکه در قضای حوائج برادران خویش بسیار رغبت دارد» (۲).

مفضل می‌گوید که: بعد از آن فرمود که: «هر که از برای برادر مؤمن خود یک حاجت را روا کند، خدای عز و جل در روز قیامت صد هزار حاجت را از برایش به جهت آن روا کند که اول آنها بهشت باشد. و از جمله آنها این است که خویشان و آشنایان و برادران او را در بهشت داخل گرداند، بعد از آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت نباشد». و عادت مفضل چنین بود که چون حاجتی را از برادری از برادرانش سؤال می‌نمود می‌گفت که: آیا خواهش نداری که از جمله علیه برادران باشی.

۲/۲۱۴۵. از او، از محمد بن زیاد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا خالد بن زیاد (۳) کثیر، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل خلقی از خلائق خود را آفریده که ایشان را از برای قضای حوائج

فقرای شیعیان ما برگزیده، تا آنکه در مقابل آن بهشت را به ایشان پاداش دهد؛ پس اگر بتوانی که از ایشان باشی، باش». بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که ما را پروردگاری است که او را عبادت می‌کنیم و چیزی را با

(۱). و قضا به معنی گذاردن چیزی است؛ خواه واجب باشد و خواه غیر آن. و به معنی تمام کردن و رسانیدن نیز می‌باشد. و همه محتمل است، اگرچه اول ظاهرتر است. و لهذا مترجمین قضای حاجت را بر او کردن و بر آوردن آن ترجمه می‌نمایند. (مترجم)

(۲). و در قاموس مذکور است که علیه مردمان و علی ایشان - به کسر هر دو - مُعْظَم ایشان است.

(۳). خالد بن یزید - بنابر اختلاف نسخه کافی -.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۹

او شریک نمی‌گردانیم».

۲۱۴۶/۳. از او، از محمد بن زیاد، از حکم بن ایمن، از صدقه احدب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «قضای حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده بهتر است، و بهتر است از سواران هزار اسب که در راه خدا جهاد کنند» (۱).

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن زیاد مثل این دو حدیث را روایت کرده است.

۲۱۴۷/۴. علی، از پدرش، از محمد بن زیاد، از صندل، از ابوالصّیّاح کنانی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر آینه قضای حاجت مرد مؤمنی دوست‌تر است در نزد خدا از بیست حجّ، که هر حجی صاحبش صد هزار (دینار یا درم) در آن خرج کند».

۲۱۴۸/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهّم، از اسماعیل بن عمّار صیرفی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: این امر چگونه و به چه کیفیت است؟ فرمود که: «هر مؤمنی که در باب حاجتی به نزد برادرش آید، جز این نیست که آن رحمتی است از جانب خدا که آن را به جانب او رانده و از برایش آن حاجت را سبب ساخته؛ پس اگر حاجتش را روا کند و کارش را فیصل دهد، آن رحمت را به واسطه قبول کردن آن قبول کرده. و اگر او را رد کند از حاجتی که دارد با آنکه توانایی داشته باشد، جز این نیست که از خود ردّ کرده رحمتی را که از جانب خدای - تعالی - است، که آن جناب آن رحمت را به سوی او رانده و آن را از برایش سبب ساخته. و خدای عز و جل آن رحمت را ذخیره فرماید تا روز قیامت، تا آنکه کسی که از حاجت خویش رد شده و از برایش روا نشده، در آن رحمت حاکم باشد. اگر خواهد، آن را به سوی خود برگرداند و اگر خواهد، به سوی غیر خود صرف نماید. ای اسماعیل! پس هرگاه روز قیامت شود و او حاکم باشد در رحمت خدای عز و جل که از برایش ظاهر و هویدا شده است، به سوی که پنداری که آن را صرف خواهد کرد؟» عرض کردم که: گمان ندارم که آن را از خود صرف کند. فرمود که:

«گمان نداری، ولیکن یقین بدان؛ زیرا که آن رحمت را از خود صرف نمی‌کند و به

(۱). یعنی پرداختن هزینه هزار سوار.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۱

غیر خود نمی‌دهد. ای اسماعیل! هر که برادرش به نزد او آید در پی حاجتی که او بر روا کردن آن حاجت قدرت داشته باشد، و معذک آن را از برایش روا نکند، خدا ماری را بر او مسلط گرداند که انگشت مهین (۱) او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود و خواه معذب باشد».

۶/۲۱۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حکم بن ایمن، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در دور خانه کعبه هفت شوط طواف کند، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند کند».

راوی می‌گوید که: اسحاق بن عمّار در این حدیث این فقره را زیاد کرد که: «و شش هزار حاجت را از برایش روا کند» و نیز می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی» و لفظ طواف را مکرّر فرمود تا آنکه ده طواف را شمرد.

۷/۲۱۵۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند، مگر آنکه خدای - تبارک و تعالی - او را ندا فرموده که: ثواب تو بر من است و من از برای تو به غیر بهشت راضی نمی‌شوم».

۸/۲۱۵۱. از او، از سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: حضرت فرمود که: «هر که در دور خانه کعبه یک طواف را به جا آورد، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند گرداند، تا وقتی که در نزد ملترم شود (۲)»، خدا هفت در از درهای بهشت از برایش بگشاید». عرض کردم که: فدای تو کردم! این همه فضیلت در طواف است؟ فرمود:

«آری. و تو را خبر دهم به چیزی که فضیلتش از این بیشتر باشد. قضای حاجت مسلمان بهتر است از طوافی و طوافی». و لفظ طواف را مکرّر فرمود تا به ده طواف رسید.

۹/۲۱۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌محبوب، از ابراهیم خارق‌ی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در

(۱). یعنی انگشت بزرگ، (شصت).

(۲). یعنی به پشت کعبه و روبروی در آن برود که محل توبه و استجاب دعا است.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۳

حاجت برادر مؤمن خود راه رود در حالی که به آن، آنچه را که در نزد خدا است طالب باشد، تا آنکه از برایش روا کند یا روا شود، خدای عز و جل از برای او به واسطه آن بنویسد مانند اجر یک حج و یک عمره‌ای که مقبول باشند و مانند اجر روزه دو ماه از ماه‌های حرام و اعتکاف آن دو ماه در مسجد الحرام. و هر که در حاجت برادر مؤمن خود راه رود با نیت و روا نکند یا نشود، خدا از برایش به همان رفتن و نیت، مثل ثواب یک حج مقبول بنویسد؛ پس در خیر و خوبی رغبت کنید و خواهان آن باشید».

۱۰/۲۱۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از حسن بن علی بن ابی‌حمزه، از پدرش، از ابوبصیر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«در معروف و نیکی با برادران خویش رغبت کنید و از اهل آن باشید؛ زیرا که بهشت را دری است که آن را معروف می‌گویند، و در آن در داخل نمی‌شوید، مگر کسی که معروف را برگزیده باشد و به عمل آورده باشد در وقت زندگانی در دنیا؛ زیرا که بنده‌ای در حاجت برادر مؤمن خویش راه می‌رود، پس خدای عز و جل دو فرشته را بر او می‌گمارد، یکی در جانب راستش و دیگری در جانب چپش، که از برای او از پروردگارش طلب آمرزش می‌نمایند و قضای حاجت او را از خدا می‌طلبند». بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قضای حاجت مؤمن از صاحب حاجت شادتر باشد؛ چون آن حاجت و قضای آن به حضرت یا صاحب حاجت برسد».

۲۱۵۴ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از بعضی اصحاب خویش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به خدا سوگند که اگر یک حج را به جا آورم، در نزد من دوست‌تر است از آنکه بنده‌ای و بنده‌ای را آزاد کنم. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر فرمود تا آنکه به ده رسید. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر کرد تا آنکه به هفتاد رسید. و فرمود که: «هر آینه اگر خاندانی از مسلمانان را عیال خود گردانم و رخنه گرسنگی ایشان را ببندم و عورت ایشان را بپوشانم و روی‌های ایشان را از مردمان باز دارم که نباید رو به کسی زنند و از ایشان چیزی خواهش کنند، دوست‌تر است در نزد من از آنکه حجی و حجی و حجی را به جا آورم». و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر فرمود تا آنکه به ده رسید. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر کرد تا آنکه به هفتاد رسید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۵

۲۱۵۵ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابوعلی صاحب شعیر، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسی وحی فرمود که: به درستی که از جمله بندگان من کسی است که به ثوابی به سوی من تقرب می‌جوید و به سبب آن او را در بهشت حاکم می‌گردانم. موسی علیه السلام عرض کرد که: ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که: با برادر مؤمن خود در قضای حاجت او راه می‌رود؛ خواه آن حاجت روا شود، و خواه روا نشود».

۲۱۵۶ / ۱۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «هر که برادر مؤمنش به نزد او آید در پی حاجتی، جز این نیست که آن حاجت رحمتی است از جانب خدای - تبارک و تعالی - که آن را به جانب او رانده؛ پس اگر آن را قبول کند، البته آن را به دوستی ما پیوند نموده و آن به دوستی خدا پیوند شده. و اگر او را رد کند از حاجتی که دارد با آنکه بر روا کردن آن قدرت داشته باشد، خدا ماری را از آتش بر او مسلط گرداند که او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود، و خواه معذب باشد؛ پس اگر طالب حاجت او را معذور دارد و عذر او را بپذیرد، حالش بدتر خواهد بود».

۲۱۵۷ / ۱۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بر مؤمن حاجتی از برای برادر مؤمنش وارد می‌شود و در نزد او چاره‌ای نیست و نمی‌تواند که آن را روا کند، لیکن دلش قصد آن می‌کند و می‌خواهد که اگر بتواند آن را روا کند؛ پس خدای - تبارک و تعالی - او را داخل بهشت می‌گرداند به سبب آن قصدی که کرده است».

باب در بیان سعی در حاجت مؤمن

۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن «۱»

۲۱۵۸ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود: «رفتن مردی در حاجت برادر مؤمنش باعث این می‌شود که ده حسنه از برایش نوشته شود و ده گناه از او

(۱). و سعی - به فتح سین و سکون عین - کوشیدن است و دویدن و شتافتن و کاری کردن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۷

محو شود و ده درجه از برایش بلند شود». راوی می‌گوید که: آن حضرت را نمی‌دانم که چیزی فرموده باشد، مگر آنکه فرمود: «و

برابری می‌کند با آزاد کردن ده بنده و بهتر است از آنکه یک ماه در مسجد الحرام معتکف باشد».

۲/۲۱۵۹. از او، از احمد بن محمد، از معمر بن خلّاد روایت است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا را بندگانی چندند در زمین که در حوائج مردم سعی می‌کنند و ایشانند که در روز قیامت ایمنند. و هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند، خدا در روز قیامت دل او را شاد گرداند».

۳/۲۱۶۰. از او، از احمد، از عثمان بن عیسی، از عبیده حذاء روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر که در حاجت برادر مسلمان خویش راه رود، خدا او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته قرار دهد. و گامی برندارد، مگر آنکه خدا ثوابی از برایش بنویسد، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد، و به جهت آن درجه از برایش بلند شود. و چون از حاجتش فارغ شود، خدای عز و جل بنویسد از برای او به واسطه آن حاجت، مزد کسی که حج کرده و آنکه عمره‌ای به جا آورده».

۴/۲۱۶۱. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از هارون بن خارجه، از صدقه، از مردی از اهل حلوان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر در حاجت یکی از برادران مسلمانم راه روم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه هزار بنده را آزاد کنم و هزار کس را بر اسب زین و لجام‌شده سوار گردانم که در راه خدا جهاد کنند» (و من متحمّل اخراجات ایشان باشم).

۵/۲۱۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش از حمّاد، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی از برای برادر مسلمان مؤمن خویش در حاجتی نرود، مگر آنکه خدای عز و جل به هر گامی از برایش حسنه‌ای بنویسد، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد، و به آن درجه‌ای از برایش بلند گرداند، و بعد از آن او را ده حسنه بیفزاید و در ده حاجت شفیع گرداند».

۶/۲۱۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابویوب خزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند به جهت طلب کردن رضای خدا، خدای عز و جل از برایش به سبب آن هزار هزار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۹

حسنة بنویسد که در آن یا به سبب آن، خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او را بیامرزد. و هر که با مؤمنی در دنیا نیکی کرده باشد، چون روز قیامت شود به او گفته شود که:

در آتش دوزخ داخل شو و هر که را در آن بیابی که در دنیا با تو نیکی کرده باشد، او را به اذن خدای عز و جل بیرون آور، مگر آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت پیغمبر باشد».

۷/۲۱۶۴. از او، از پدرش، از خلف بن حمّاد، از اسحاق بن عمّار، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند و نهایت جدّ و جهد در آن به عمل آورد و خدا روا شدن آن را بر دست او جاری گرداند، خدای عز و جل ثواب یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه که در مسجد الحرام باشد و روزه آن دو ماه [را] از برایش بنویسد. و اگر سعی خود را به عمل آورد و خدا قضای آن را بر دستش جاری نسازد، ثواب حجّی و عمره‌ای از برای او بنویسد».

۸/۲۱۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مرد را در اعتماد کردن بر برادرش، همین بس است که حاجت خویش را بر او فرود آورد».

۹/۲۱۶۶. از او، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از صفوان جمّال روایت است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام نشستیم بودم که ناگاه مردی از اهل مکه که او را میمون می‌گفتند بر آن حضرت داخل شد، و به سوی آن حضرت شکایت نمود که

کرایه دادن خویش بر او دشوار شده، کسی را نمی‌یابد که خویش را کرایه دهد؛ پس حضرت به من فرمود که: «برخیز و برادر خود را یاری کن». پس من برخاستم و با آن مرد همراه شدم و رفتم و خدا کرایه دادن او را میسر و آسان گردانید. بعد از آن به جای خود برگشتم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در باب حاجت برادرت چه کردی؟» عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد! خدا آن را روا کرد. فرمود که: «بدان و آگاه باش! که یاری کردن تو برادر مسلمان خود را، دوست‌تر است در نزد من از هفت شوط طواف خانه کعبه، در حالتی که ابتداکننده باشی». بعد از آن فرمود که: «مردی به خدمت حضرت حسن بن علی علیهما السلام آمد و عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! مرا بر قضای حاجتی اعانت کن. حضرت نعلین خویش را پوشید و

(۱). چه، اگر نهایت اعتماد بر او نداشته باشد و احتمال قوی ندهد که حاجتش را روا می‌کند، از او خواهش نمی‌کند، مگر کسی که از روی اضطرار به احتمالات نیش غولی عمل کند این خیال او را بر در هر دری دواند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۱

برخاست و با آن مرد همراه شد؛ پس در عرض راه به حضرت امام حسین علیه السلام گذشت و آن حضرت ایستاده بود و نماز می‌کرد. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: چرا به نزد حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام نرفتی که بر حاجت خویش از او استعانت و یاری جویی؟ عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد! چنین کردم و به خدمتش رفتم و ذکر فرمود که معتکف است.

حضرت به آن مرد فرمود: بدان که اگر آن حضرت تو را اعانت می‌کرد، از برایش بهتر بود از آنکه یک ماه معتکف باشد. (۱) ۲۱۶۷ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از ابوجمیل، از ابن‌سنان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: خلائق عیال من‌اند؛ پس دوست‌ترین ایشان به سوی من، آن است که از همه ایشان نسبت به ایشان مهربان‌تر، و سعی‌اش در حوائج ایشان از همه بیشتر باشد».

۲۱۶۸ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی، از اصحاب خویش، از ابوعمار که گفت: عادت حماد بن ابی‌حنیفه این بود که چون به من می‌رسید می‌گفت که: حدیث خود را بر من مکرر کن؛ پس من او را حدیث می‌کردم. گفتم که: روایت به ما رسیده که عابد بنی‌اسرائیل چون در عبادت به منتهی می‌رسید، شغل او این می‌شد که در حوائج مردم سعی می‌کرد و راه می‌رفت و اهتمام داشت به آنچه ایشان را به اصلاح می‌آورد.

باب در بیان بردن اندوه مؤمن

۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن

۲۱۶۹ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌محبوب، از زید شحام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «کسی که فریادرسی کند برادر مؤمن خود را که اندوهناک و حسرت‌خورنده باشد در نزد مشقت و رحمتی که

(۱). و ظاهر این است که ترک اعانت از حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - مبنی بر مصلحت بیان خاصیت سعی در حاجت مؤمن باشد؛ چه به علم لدنی می‌دانست که آنچه اتفاق افتاد، اتفاق خواهد افتاد. یا عذری داشت که نمی‌توانست در حاجت سائل سعی کند و همان عذر با سعی معارضه نمود و بر آن راجح آمد؛ زیرا که هرگز خلاف اولی از آن حضرت و غیر او از ائمه -

صلوات الله عليهم - سر نزد، و کلام حضرت امام حسن علیه السلام با این منافاتی ندارد؛ چه بنای آن بر معارضه سعی و اعتکاف است، بلکه بنا بر وجه اول مبین مطلب است؛ چه مجالس و افعال و اقوال ایشان در حکم یک مجلس و یک فعل و یک قول است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۳

به او رسیده، و اندوه او را ببرد و او را بر آوردن حاجتش یاری کند، خدای عز و جل به سبب آن از برایش هفتاد و دو رحمت واجب گرداند، و از جمله هفتاد و دو رحمت، یک رحمت را از برایش تعجیل ذخیره فرماید و در دنیا قرار دهد که امر زندگانی او را به آن اصلاح کند، و هفتاد و یک رحمت را از برایش ذخیره فرماید از برای فزع و هولی چند که در روز قیامت باشد.

۲/۲۱۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را اعانت کند، خدای عز و جل هفتاد و سه اندوه را از او ببرد، یکی را در دنیا و هفتاد و دو اندوه را در نزد اندوه بزرگ. و فرمود: در وقتی که همه مردمان به خود مشغول باشند» (یعنی در روز قیامت که هیچ کس به دیگری نتواند پرداخت).

۳/۲۱۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن نعیم، از مسمع - یعنی ابوسیار - روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هر که اندوهی را از مؤمنی ببرد، خدا اندوه‌های آخرت را از او ببرد، و از قبر خویش بیرون آید در حالی که دلش آرمیده و ساکن باشد و از جا به در نیاید. و هر که مؤمنی را از گرسنگی طعام دهد، خدا او را از میوه‌های بهشت بخوراند. و هر که مؤمنی را شربت آبی دهد، خدا او را از شراب سر به مهر بهشت آب دهد».

۴/۲۱۷۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شفاء، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که اندوه مؤمنی را برطرف کند، خدای عز و جل اندوه را از دل او ببرد و آن را گشاده گرداند در روز قیامت».

۵/۲۱۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ذریح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مؤمنی که اندوه مؤمنی را ببرد و او پریشان باشد، خدا حوائج او را در دنیا و آخرت از برایش آسان گرداند».

و فرمود که: «هر که بر مؤمن عورتی را بپوشاند که از آن می ترسد، خدا هفتاد عورت از عورت‌های دنیا و آخرت را بر او بپوشاند» (۱).

(۱). و عورت هر چیزی است که موضع ستر باشد و هر چه از آن شرم شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۵

و فرمود که: «خدا در کار یاری کردن مؤمن است، مادامی که مؤمن مشغول یاری برادرش باشد؛ پس به موعظه و پند منتفع شوید و در خوبی‌ها رغبت کنید».

باب در بیان اطعام مؤمن

۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن «۱»

۱/۲۱۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابویحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را سیر گرداند، بهشت از برای او واجب شود. و هر که کافری را سیر گرداند، بر خدا واجب باشد که اندران او را از زقوم «۲» پر کند؛ خواه مؤمن باشد و خواه کافر».

۲/۲۱۷۵. از او، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مردی از مسلمانان را طعام دهم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را طعام دهم». عرض کردم که:

افق چیست؟ فرمود: «صد هزار کس یا زیادتر باشد». (۳)

۳/۲۱۷۶. از او، از احمد، از صفوان بن یحیی، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که سه کس یا سه گروه از مسلمانان را طعام دهد، خدا او را از سه بهشت طعام دهد که در ملکوت آسمان‌ها است، یکی: فردوس و دیگری: بهشت عدن و سیم: طوبی، و [نیز] از درختی که بیرون آید از بهشت عدن که

(۱). و اطعام به معنی طعام دادن است و طعام خوردنی باشد. و دور نیست که در اینجا به معنی چشانیدن باشد که شامل شراب دادن نیز باشد. (مترجم)

(۲). و زقوم- به فتح زای هوز و ضمّ قاف مشدّد- نام درختی است در دوزخ که میوه‌اش همچو سرهای شیاطین باشد و بار آن تلخ است. و در مؤیدالفضلاء مسطور است که درختی است در بادیه که سقمونیا صمغ و جدوی آن است. (مترجم)

(۳). و أفق- به ضمّ همزه و سکون فاء و به ضمّ آن-، به معنی کنار جهان است یا آنچه هویدا باشد از کنارهای آسمان یا محلّ وزیدن باد صبا و شمال و دبور و جنوب. و آنچه حضرت علیه السلام در تفسیر آن فرموده است، در هیچ کتابی از کتب لغت مذکور نیست؛ پس آنچه در این حدیث است یا بنا بر حذف مضاف است؛ یعنی اهل افق، یا آنکه این معنی از جمله آنها است که اهل لغت اطلاع بر آن به هم نرسانیده‌اند. و زمخشری در فائق خویش گفته است که: حکایت می‌شود که یزیدی به کسائی گفت که: از جانب تو چیزی چند از لغت بر ما وارد می‌شود که ما آنها را نمی‌شناسیم؛ پس کسائی گفت که: تو با این چه نسبت داری. با مردم از این علم نیست، مگر زیادتی آب دهان من؛ پس یزیدی از روی خواری خاموش شد. و مؤید وجه اول است آنچه در حدیث بعد از این می‌آید که حضرت آن را به ده هزار کس تفسیر فرموده؛ چه اهل آفاق مختلف‌اند در کمی و بسیاری. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۷

پروردگار ما آن را به دست قدرت خود نشانیده». (۱)

۴/۲۱۷۷. علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مردی نیست که دو مؤمن را در خانه خویش داخل گرداند و ایشان را طعام دهد به قدری که سیر شوند، مگر آنکه بهتر باشد از آزاد کردن یک بنده».

۵/۲۱۷۸. از او، از پدرش، از حماد، از ابراهیم، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «هر که مؤمنی را طعام دهد از گرسنگی، خدا او را از میوه‌های بهشت طعام دهد. و هر که مؤمنی را آب دهد از تشنگی، خدا او را از شراب سر به مهر بهشت آب دهد».

۶/۲۱۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که مؤمنی را طعام دهد تا آنکه او را سیر گرداند، کسی از خلق خدا نداند که در آخرت چه مزد از برای او است؛ نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، مگر خدای پروردگار عالمیان که او می‌داند». بعد از آن فرمود که: «از جمله موجبات مغفرت، طعام دادن مسلمان گرسنه است». پس قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (۲)؛ یعنی: «یا عقبه! طعام دادن است در روز صاحب گرسنگی- یعنی در وقتی که طعام به دشواری دچار شود- بی‌پدری را که خداوند خویشی است؛ یعنی آن یتیم، خویش مُطعم باشد، یا درویش و بی‌چاره‌ای را که خاک‌نشین

باشد» (و این کنایه است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی).

۷/۲۱۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را شربت آبی دهد در جایی که قادر بر آب باشد، خدا او را به هر شربتی هفتاد هزار حسنه عطا کند، و اگر او را

(۱). و مخفی نماند که این حدیث مصحح قول کسی است که می‌گوید: طوبی بهشت است، ولیکن قول آنکه آن را درختی در بهشت می‌داند رد نمی‌کند؛ چه احادیث در خصوص درخت طوبی بسیار است. بلی، اگر مثال این احادیث را در مباحث الفاظ حجت دانیم، چنان که اظهر و اقوی است، بر اهل لغت وارد می‌آید که تردید ایشان درست نباشد؛ چه ایشان می‌گویند: طوبی نام بهشت است یا درختی است در آن. یا می‌گوید که: طوبی نام بهشت است. و بعضی گفته‌اند که: نام درختی است که در آن است. و امثال این عبارت که در نفی اشتراک آن شرکت دارند. (مترجم)

(۲). بلد ۱۴-۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۹

آب دهد در جایی که قادر بر آب نباشد، گویا ده کس از فرزندان اسماعیل را از قید بندگی خلاص کرده و آزاد نموده است».

۸/۲۱۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از حسین بن نعیم صحاف که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای حسین! آیا برادران دینی خود را دوست می‌داری؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به فقرای ایشان نفع می‌بخشی؟» عرض کردم: آری. فرمود: «بدان و آگاه باش! که بر تو واجب است که دوست داری هر که خدا را دوست می‌دارد. و به خدا سوگند که به یکی از ایشان نفع نمی‌بخشی تا آنکه او را دوست داری. آیا ایشان را به منزل خویش می‌طلبی که ضیافت کنی؟» عرض کردم:

آری، چیز نمی‌خورم، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بدان که فضل ایشان بر تو از فضل تو بر ایشان بزرگ‌تر است».

عرض کردم که: فدای تو گردم! طعام خویش را به ایشان می‌خورانم و منزل و فرش خویش را پایمال ایشان می‌گردانم و با وجود اینها فضل ایشان بر من بزرگ‌تر است؟ فرمود: «آری؛ زیرا که ایشان چون در منزلت داخل شوند، با آمرزش گناهان تو و آمرزش گناهان زن و فرزندان و تابعان تو داخل می‌شوند، و چون از منزلت بیرون روند، با گناهان تو و گناهان عیال تو بیرون می‌روند».

۹/۲۱۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابومحمد و ابی‌شعیب روایت کرده است که: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر اصحاب ما شد. من گفتم که: هرگز چاشت و شام نمی‌خورم، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است. حضرت علیه السلام فرمود که: «فضل ایشان بر تو عظیم‌تر است از فضل تو بر ایشان». عرض کردم که: فدای تو گردم! این امر چگونه است با آنکه من طعام خود را به ایشان می‌خورانم و از مال خود برایشان انفاق می‌کنم و عیال را خادم ایشان می‌گردانم؟ فرمود: «زیرا که ایشان چون داخل می‌شوند و به سوی تو می‌آیند، داخل می‌شوند با روزی بسیاری از جانب خدای عز و جل، و چون بیرون روند، با مغفرت تو بیرون می‌روند».

۱۰/۲۱۸۳. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن مقرن، از عبیدالله و صافی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مرد مسلمانی را طعام دهم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را آزاد کنم». عرض کردم که: افق چه قدر است؟

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۱

فرمود: «ده هزار کس».

۲۱۸۴/۱۱. علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع روایت کرده است که گفت:

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «هر که برادر خود را در راه خدا طعام دهد، آن قدر از اجر از برای او باشد؛ مانند آنکه فثامی از مردم را طعام دهد». عرض کردم که: فثام چیست و چه قدر است؟ فرمود: «صد هزار نفر از مردمان». (۱)

۲۱۸۵/۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکیم، از سدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که: «چه چیز تو را منع کرده است از آنکه در هر روز بنده‌ای را آزاد کنی؟» عرض کردم که: مال من تاب این را ندارد. فرمود که:

«هر روز مسلمانی را طعام می‌دهی، چنان است که بنده‌ای را آزاد کرده‌ای». عرض کردم که:

آن مسلمان توانگر باشد یا پریشان؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که توانگر نیز گاهی خواهش طعام دارد».

۲۱۸۶/۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «یک لقمه‌ای که برادر مسلمانم آن را بخورد در نزد من، دوست‌تر است به سوی من از آنکه بنده‌ای را آزاد کنم».

۲۱۸۷/۱۴. از او، از اسماعیل بن مهران، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مردی از برادران خود را سیر گردانم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه در این بازار شما داخل شوم و از آن بازار یک سر بنده را بخرم و او را آزاد کنم».

۲۱۸۸/۱۵. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی‌عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر پنج درم را فرا گیرم و به سوی این بازار شما روم و در آن داخل شوم و به آن درم‌ها طعامی را بخرم و گروهی از مسلمانان را جمع کنم که آن را بخورند، دوست‌تر است در نزد من از آنکه بنده‌ای را آزاد کنم».

۲۱۸۹/۱۶. از او، از وشاء، از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «از حضرت محمد بن علی - صلوات الله علیهما - سؤال شد که: چه چیزی

(۱). و در کتب لغت، فثام را به گروه از مردمان تفسیر کرده‌اند و از این قبیل مسامحات بسیار دارند. و در فثام دو وجه جاست: یکی فثام به همزه بعد از آن یاء، و دیگری با یاء حطّی و هر دو به کسر فاء و فتح، دویم آن است بر وزن کتاب و اصل ماده آن به معنی کثرت و بسیاری و پری است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۳

برابری می‌کند با آزاد کردن بنده؟ فرمود که: طعام دادن مردی که مسلمان باشد».

۲۱۹۰/۱۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین بن ابی‌الخطّاب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از ابوشبل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چیزی را نمی‌بینم که با زیارت مؤمن برابری کند، مگر طعام دادن او. و بر خدا لازم است که از طعام بهشت طعام دهد، هر که مؤمنی را طعام داده است».

۲۱۹۱/۱۸. محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از رفاعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر آینه اگر مؤمن محتاجی را طعام دهد، دوست‌تر است در نزد من از آنکه او را زیارت کنم. و هر آینه اگر او را زیارت کنم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه ده بنده را آزاد کنم».

۲۱۹۲/۱۹. صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد، از امام جعفر صادق و یزید بن عبدالملک، از آن حضرت روایت کرده‌اند که

فرمود: «هر که مؤمن توانگری را طعام دهد، از برایش در برابر و همتای آن باشد که یکی از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن رهایی دهد. و هر که مؤمن محتاجی را طعام دهد، از برایش در برابر آن باشد که صد کس از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن خلاصی دهد».

۲۱۹۳ / ۲۰. صالح بن عقبه، از نصر بن قابوس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر آینه طعام دادن یک مؤمن، دوست تر است در نزد من از آزاد کردن ده بنده و ده حج». راوی می گوید که: عرض کردم: ده بنده و ده حج؟! فرمود که: «ای نصر! اگر او را طعام ندهید می میرد، یا او را فرو می گذارید و آن باعث این می شود که بیاید به نزد کسی که دشمن اهل بیت باشد و از او سؤال کند. و مردن از برایش بهتر است از سؤال کردن از ناصبی».

ای نصر! هر که مؤمنی را زنده گرداند؛ یعنی باعث زنده بودن مؤمنی شود، گویا که همه مردمان را زنده گردانیده؛ پس اگر او را طعام ندهید، او را میرانیده‌اید، و اگر او را طعام دهید، او را زنده گردانیده‌اید».

باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاند

۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاند

۲۱۹۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۵

را بپوشاند به جامه‌ای که در زمستان یا تابستان می پوشند، بر خدا سزاوار و لازم است که او را از جامه‌های بهشت بپوشاند، و سختی‌های مرگ را بر او آسان گرداند، و بر او در قبرش وسعت دهد و گشاده گرداند، و فرشتگان را به استقبال او فرستد، یا به استقبال آیند با بشارت، چون از قبرش بیرون آید. و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می فرماید: «وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۱)؛ یعنی: «و پیش‌باز آیند و پیش‌استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور، و ایشان را تهنیت می گویند و می گویند که این روز، روز شما است که در دنیا پیوسته وعده داده می شدید» (یعنی روز ثواب و کرامت شما است و رسیدن به مطالب خویش).

۲۱۹۵ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که یکی از فقرای مسلمانان را جامه‌ای بپوشاند از برهنگی - یعنی بعد از آنکه به سبب شدت فقر و فاقه برهنه باشد- یا او را اعانت کند به چیزی از آنچه او را تقویت دهد، یا قوت خود سازد از اسباب زندگانی که به آن محتاج است، خدای عز و جل هفت هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که طلب آموزش کنند از برای هر گناهی که آن را به عمل آورده تا آنکه در صورت دیده شود».

۲۱۹۶ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که یکی از فقرای مسلمان را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، یا او را اعانت کند به چیزی از آنچه او را تقویت دهد بر زندگانی یا اسباب آن، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که استغفار کنند از برای هر گناهی که آن را کرده است، تا روزی که در صورت دیده شود».

۲۱۹۷ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، خدا او را از جامه‌های سندس یا استبرق سبز بپوشاند».

و در حدیث دیگر فرمود که: «پیوسته در ضمان خدا باشد در مدتی که بر آن فقیر تاری از آن جامه باشد».

(۱). انبیا، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۷

۵/۲۱۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت مکرر می‌فرمود که: «هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، خدا او را جامه‌ای از استبرق بهشت بپوشاند (و استبرق، دیبای سبز است یا دیبای محکم بافته با درخشندگی) و هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند از بی‌نیازی (یعنی با وجود آنکه به سبب غنا و بی‌نیازی احتیاج به آن نداشته باشد) پیوسته در سزی از جانب خدا باشد مادامی که از آن جامه پاره‌ای باقی مانده باشد».

باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن

۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن «۱»

۱/۲۱۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن هاشم، از سعدان بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از روی برادر مؤمن خویش پاره‌ای کاه یا خاک یا گل یا چرک و امثال آن را فرا گیرد، خدای عز و جل ده حسنه از برایش بنویسد. و هر که در روی برادرش تبسم کند، او را یک حسنه باشد».

۲/۲۲۰۰. از او، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن درّاج، از سعدان بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که با برادر خویش بگوید که:

مرحبا!- یعنی خوش آمدی- خدا از برایش مرحبا بنویسد تا روز قیامت». (۲)

۳/۲۲۰۱. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که برادر مسلمانش به نزد وی آید، پس او را اکرام کند، جز این نیست که خدای عز و جل را اکرام کرده است».

۴/۲۲۰۲. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از نصر بن اسحاق، از حارث بن نعمان، از هیشم بن حمّاد، از ابوداود، از زید بن ارقم روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «در امت من بنده‌ای نیست که برادر خویش را نوازش کند در راه خدا به چیزی از نوازش، هر چه باشد، مگر آنکه خدمتکاران بهشت را به او عطا فرماید که او را خدمت کند».

(۱). و الطاف- به کسر همزه- نیکویی کردن و نواختن است. و اکرام، مانند الطاف، نواختن و بخشش کردن و بزرگ داشتن باشد. (مترجم)

(۲). یعنی گویا که با برادر خویش گفته است که: مرحبا! تا روز قیامت؛ پس آن از برایش نوشته می‌شود و مزد آن به او عطا می‌شود، یا به او گفته می‌شود که: مرحبا! تا روز قیامت، در مقابل آن چه گفته است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۹

۵/۲۲۰۳. و از او، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

هر که برادر خویش را اکرام کند به سخنی که به واسطه آن با وی نرمی و مهربانی کند و اندوه را از او ببرد، پیوسته در سایه کشیده و گسترده خدا باشد که هرگز کم نشود و زائل نگردد. و مادامی که در آن باشد، رحمت خدا بر او فرود آید».

۶/۲۲۰۴. از او، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آن‌چه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص ساخته، آن است که نیکی [به] برادرانش را به او شناسانیده و اگرچه آن نیکی کم باشد، و نیکی به کثرت و بسیاری نیست. و بیان این، آن است که خدای عز و جل در کتاب خویش می‌فرماید که: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۱)؛ یعنی: «و برمی‌گزینند بر نفس‌های خود که از خود باز می‌گیرند و به دیگران می‌دهند و هر چند که با ایشان فقر و پریشانی باشد». بعد از آن فرموده است که: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)؛ یعنی: «و هر که نگاه داشته شود از بخل خویش، پس آن گروه، ایشان ستمکارانند. و هر که خدای عز و جل او را به این طریق بشناسد، او را دوست دارد. و هر که خدای - تبارک و تعالی - او را دوست دارد، مزد او را در روز قیامت تمام و کمال به او عطا فرماید به چیزی که به شماره درنیاید یا نیندازد». بعد از آن فرمود که: «ای جمیل! این حدیث را از برای برادران خویش روایت کن؛ زیرا که آن باعث ترغیب برادران تو است در نیکی».

۷/۲۲۰۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن تحفه‌ای به برادرش می‌دهد». عرض کردم که: تحفه چیست؟ فرمود که: «آن مانند مجلس و متکا و خوردنی و پوشیدنی و سلام است؛ پس بهشت از برای مکافات او گردن می‌شکند و بلند می‌شود و خدای عز و جل به سوی آن وحی می‌فرماید که: من طعام تو را بر کسانی که در دنیا سکنی دارند حرام گردانیده‌ام، مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر. و چون روز قیامت شود، خدای عز و جل

(۱). حشر، ۹.

(۲). حشر، ۹.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۱

به سوی آن وحی فرماید که: دوستان مرا به سبب تحفه‌های ایشان سزا ده؛ پس خدمتکاران، از غلمان و حوران از بهشت بیرون می‌آیند و با ایشان طبقه‌های چند از مروارید باشد که سر آنها را به دستمال‌ها پوشیده باشند. «۱» و چون دوستان خدا به سوی جهنم و هول آن و به سوی بهشت و آنچه در آن است نظر کنند، عقل‌های ایشان پرواز کند و از خوردن سر باز زنند؛ پس منادی از زیر عرش ندا کند که: خدای عز و جل جهنم را حرام گردانیده بر هر که از طعام بهشت او بخورد؛ پس آن قوم دست‌های خویش را می‌کشند و به سوی آن طبقه‌ها دراز می‌کنند و از آنچه در آنها است می‌خورند».

۸/۲۲۰۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از برای مؤمن بر مؤمن واجب است که هفتاد گناه کبیره را بر او ببوشاند».

۹/۲۲۰۷. حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن اسلم، از محمد بن علی بن عدی که گفت: محمد بن سلیمان به زبان قلم من داد «۲»، از اسحاق بن عمار که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق! با دوستان من نیکی کن، آنچه توانی یا در هر زمان که توانی؛ زیرا که هیچ مؤمن با مؤمنی نیکی نکرده و او را اعانت ننموده، مگر آنکه روی شیطان خراشیده شود و دلش مجروح گردد».

باب در بیان خدمت مؤمن

۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن «۳»

۱/۲۲۰۸. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن ابان، از صالح بن ابی‌الاسود روایت فرموده

که آن را مرفوع ساخته، از ابوالمعتز که گفت:

شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ مسلمانی نیست که گروهی از مسلمانان را خدمت کند، مگر آنکه خدا به او عطا فرماید مانند شماره ایشان، خدمتکاران در بهشت که او را خدمت کنند».

(۱). شاید معنا این باشد که سرپوش‌های آنها از مروارید باشد؛ بلکه این ظاهرتر است. (مترجم)

(۲). یعنی او گفت و من نوشتم، مانند املاء.

(۳). و خدمت - به کسر خاء - کاری برای رضا کردن با فروتنی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۳

باب در بیان نصیحت مؤمن

۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن «۱»

۱/ ۲۲۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از عیسی بن ابی منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که با او مناصحه کند» (به آن معنا که مذکور شد).

۲/ ۲۲۱۰. از او، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «نصیحت از برای مؤمن بر مؤمن واجب است در زمان حضور و غیبت».

۳/ ۲۲۱۱. ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو عیسیه حداء از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نصیحت واجب است از برای مؤمن بر مؤمن».

۴/ ۲۲۱۲. ابن محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: باید مردی که از شما مسلمانان باشد، برادر خویش را نصیحت کند؛ مانند آنکه خود را نصیحت می‌کند».

۵/ ۲۲۱۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بزرگ‌ترین مردمان از روی جاه و منزلت در نزد خدا در روز قیامت کسی است که به نصیحت از برای خلق خدا در زمین از همه ایشان رونده‌تر باشد».

۶/ ۲۲۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر شما باد به نصیحت از برای خدا در خلق آن جناب؛ زیرا که هرگز تو او را ملاقات نخواهی کرد به عملی که از آن بهتر باشد».

(۱). و نصیحت - چون نُصَح - در لغت خلوص و خیرخواهی است. و نصیحت خدا، صحت اعتقاد است در وحدانیت و توابع آن و خلوص نیت در عبادت. و نصیحت کتاب خدا، تصدیق کردن به آن و عمل کردن به آنچه در آن است. و نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تصدیق به نبوت و رسالت او است و انقیاد و اطاعت او در آنچه به آن امر نموده یا از آن نهی فرموده. و نصیحت ائمه علیه السلام، اطاعت ایشان است و خروج نکردن بر ایشان. و نصیحت عامه مسلمانان، راهنمایی ایشان است به سوی آنچه صلاح و مصلحت ایشان در آن باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۵

باب در بیان اصلاح میان مردمان

۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان «۱»

۲۲۱۵ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابی طلحه، از حبیب احوال روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«صدقه‌ای که خدا آن را دوست می‌دارد، اصلاح میان مردمان است، چون یکدیگر را تباه کنند، و نزدیک ساختن میان ایشان، چون از یکدیگر دور شوند».

از او، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت است.

۲۲۱۶ / ۲. از او، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر در میان دو کس اصلاح کنم، دوست‌تر است در نزد من، از آنکه دو اشرفی [سکه طلا] تصدق کنم».

۲۲۱۷ / ۳. از او، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مفضل روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «چون بینی که در میان دو کس از شیعیان ما منازعه است که در باب چیزی باهم گفتگو می‌کنند، پس آن منازعه را از مال من نداده» (یعنی ما به التزاع را از مال من به مدعی ده در عوض منازعه‌ای که دارد، تا دعوی کوتاه شود و خصومت از میان برخیزد).

۲۲۱۸ / ۴. ابن سنان، از ابوحنیفه سابق الحاج روایت کرده است که گفت: مفضل به ما گذشت، و من و داماد یا پدرزن یا برادرزنم با یکدیگر در باب میراثی منازعه و خلاف می‌کردیم؛ پس ساعتی بر بالای سر ما ایستاد، بعد از آن گفت که: تا منزل من بیاید؛ پس ما به منزل او آمدیم، و در میان ما اصلاح کرد به چهارصد درم، و آن را از پیش خود به ما تسلیم کرد، تا آنکه چون هر یک از ما از صاحب خویش طلب وثیقه و صلح‌نامه نمود. مفضل گفت:

بدانید و آگاه باشید! که این چهارصد درم از مال من نیست، ولیکن حضرت صادق علیه السلام مرا امر فرموده که: چون دو مرد از اصحاب ما با یکدیگر نزاع و دشمنی کنند در باب چیزی و گفتگو داشته باشند، من در میان ایشان اصلاح کنم و آن منازعه را از مال آن حضرت فدا دهم؛ پس اینک از مال حضرت صادق علیه السلام است.

۲۲۱۹ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از معاویه بن عمار، از امام

(۱). و اصلاح- به کسر اول- به صلاح آوردن و آشتی کردن و آشتی دادن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۷

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مصلح، دروغگو نیست». «۱»

۲۲۲۰ / ۶. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» «۲». که آن حضرت فرمود: «چون خواننده شوی که در میان دو کس اصلاح کنی، مگو که سوگند یاد نموده‌ام که این فعل را نکنم». و ترجمه آیه بنابر آنچه در این حدیث است این است که: «و مگردانید خدا را مانع از برای سوگندهای خویش از برای آنکه نیکی کنید، و پرهیزید و اصلاح نمایید در میان مردمان» «۳».

۲۲۲۱ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب یا معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «از جانب من چنین و چنین برسان» در باب چیزی چند که به آنها امر فرموده بود.

عرض کردم که: از جانب تو به ایشان برسانم و از جانب خود بگویم آنچه را که به من فرمودی و غیر آن چیزی که فرمودی؟ «۴»

فرمود: «آری. به درستی که مصلح به دروغ منسوب نمی‌شود» (۵).

باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن

۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن «۶»

۲۲۲۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست

(۱). یعنی کسی که در باب اصلاح و به جهت آن سخنان خلاف واقع می‌گوید، سخنانش حمل بر دروغ نمی‌شود، یا احکام دروغ بر آنها جاری نیست. و این ظاهرتر است. (مترجم)

(۲). بقره، ۲۲۴.

(۳). یعنی آن جناب و سوگند خوردن به او را اسباب منع مگردانید از اموری که بر آنها سوگند یاد کرده‌اید که عبارت است از: نیکی و پرهیزگاری و اصلاح میان مردمان. و آیه احتمال وجوه و معانی دیگر دارد، ولیکن آنچه مذکور شد ظاهرتر است. (مترجم)

(۴). یعنی از پیش خود نیز بر آن بیفزایم؟

(۵). و در بعضی از نسخ‌ها این زیادتى نیز هست که، جز این نیست که آن صلح است و دروغ نیست. و دور نیست که این نسخه بدل باشد که با مُبَدَل، هر دو، نوشته شده باشد. (مترجم)

(۶). یعنی سبب و باعث حیات و زندگانی او شدن. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۹

معنی قول خدای عز و جل: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ... (۱) فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۲).

و ترجمه آن، چنان که در قرآن است، این است که: «هر که بکشد تنی را بی آنکه تنی را کشته باشد (که قصاص بر او لازم آمده باشد، یا بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین، از شرک و راهزنی و زنا در بعضی از صور و لواطه و غیر آن از اسباب کشتن)، پس گویا که همه مردمان را کشته است. و هر که تنی را زنده گرداند (یعنی سبب بقای حیات آن شود، به عفو از قصاص یا رهانیدن از مهلکان)، پس گویا که همه مردمان را زنده گردانیده و سبب زندگى ایشان شده».

و حضرت فرمود که: «هر که نفسی را از ضلالت بیرون آورد به سوی هدایت، گویا که آن را زنده ساخته، و هر که آن را بیرون برد از هدایت به سوی ضلالت، گویا که آن را کشته است».

۲۲۲۳ / ۲. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار روایت است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؟ حضرت فرمود: «یعنی از سوختن و غرق شدن او را نگاه دارد». عرض کردم که: هر که او را از ضلالت بیرون برد به سوی هدایت؟ حضرت فرمود که: «این تأویل اعظم آیه است که از هر تأویلی بزرگ‌تر است».

محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان مثل این را روایت کرده است.

۲۲۲۴ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو خالد قَمَاط، از حمران روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد! آیا از تو سؤال کنم؟ فرمود:

«آری». عرض کردم که: پیش از این بر حالی بودم و من امروز بر حالی دیگرم. پیش از این

(۱). و در قرآن بعد از لفظ «نَفْسٍ»، «أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» مذکور است. و در بعضی از نسخ کافی نیز موجود است، ولیکن در اکثر نسخ مفقود است. (مترجم)

(۲). مائده، ۳۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۱

داخل زمینی می‌شدم، پس یک مرد و دو مرد و زن را به سوی تشیع می‌خواندم، و خدا هر که را می‌خواست، می‌رهانید و از هلاکت نجات می‌بخشید، و من امروز کسی را دعوت نمی‌کنم. فرمود که: «بر تو حرجی و باکی نیست که میان مردم و پروردگار ایشان و گذاری و به ایشان کار نداشته باشی؛ زیرا که هر که خدا اراده فرماید که او را بیرون برد از ظلمت و تاریکی ضلالت، به سوی نور و روشنی هدایت، او را بیرون می‌برد». بعد از آن فرمود که:

«باکی بر تو نیست اگر خوبی را از کسی مشاهده کنی و اثر خیری در او بینی که چیز اندکی به سوی او اندازی» (یعنی گوشه‌ای از ادله حقّه را به او بنمایی و در این باب استقصا نکنی).

عرض کردم که: مرا خبر ده از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۱) فرمود:

«یعنی او را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد». بعد از آن خاموش شد. پس فرمود که:

«تأویل اعظم آن، این است که آن را بخواند و آن نفس او را اجابت کند».

باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان

۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان

۱/ ۲۲۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خاندانی هست و ایشان از من می‌شنوند و سخن مرا قبول می‌کنند، آیا ایشان را به سوی این امر - یعنی تشیع - بخوانم؟ فرمود: «آری؛ زیرا که خدای عز و جل در کتاب خویش می‌فرماید که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۲)؛ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نگاه دارید نفس‌های خود را به فعل طاعات و ترک معاصی، و نگاه دارید خاندان خویش را از زنان و فرزندان و خادمان به واسطه تعلیم واجبات، از آتشی که آتش‌گیرای آن مردمان و سنگ گوگرد است».

باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان

۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان

۱/ ۲۲۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از کلب بن معاویه صیداوی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «بپرهیزد از مردمان و از ایشان و دعوت ایشان دوری کنید؛ زیرا، چون خدای عز و جل چیزی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید،

(۱). مائده، ۳۲.

(۲). تحریم، ۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۳

در دلش نشانه‌ای را پدید آورد. پس او را چنان گردانند که به جهت آن جولان زَند و بگردد و آن را طلب کند». بعد از آن فرمود: «کاش چون شما با مردم تکلم می‌کردید، می‌گفتید: رفتیم در آنجا که خدا رفته؛ یعنی مذهبی داریم که خدای - تعالی - آن را قرار داده، و برگزیدیم کسی را که خدا او را برگزیده. خدا محمد را برگزیده و ما آل محمد را برگزیدیم - صلی الله علیه و علیهم اجمعین -».

۲/۲۲۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از ابواسماعیل سراج، از ابن مسکان، از ثابت - یعنی ابوسعید - روایت است کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ثابت! شما را با مردمان چه کار است؟».

(۱)

۳/۲۲۲۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل روایت کرده است ... تا آخر روایت که در آخر باب مذکور، مذکور شد.

۴/۲۲۲۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید» تا آخر آنچه در آن باب گذشت، مگر آنکه در اینجا زیادتی است که در آنجا نبود؛ زیرا که در آنجا مذکور است که: «مردم را وا گذارید؛ زیرا که مردم از مردم گرفتند و شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید». و در اینجا است که: «شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام گرفتید و این دو، برابر نیستند».

۵/۲۲۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابن اذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل گروهی را از برای حق آفریده؛ پس هر گاه دری از حق به ایشان بگذرد که به چیزی از آن برخوردارند، دل‌های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند. و چون چیز باطلی به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند. و گروهی را از برای غیر حق - یعنی باطل - آفریده؛ پس هر گاه بایی از حق به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند. و چون بایی از باطل به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند».

(۱). تا آخر آنچه در باب بیان آنکه هدایت از جانب خدای - تعالی - است، مذکور شد، با اختلافی در سند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۵

۶/۲۲۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالحمید بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید، در دلش نقطه و نشانه‌ای را از نور پدید آورد که گوش و دلش به جهت آن روشن شود، تا آنکه به حدی رسد که حریص تر گردد از شما بر آنچه در دست‌های شما است. و چون بدی را نسبت به بنده‌ای اراده نماید، در دلش نقطه و نشانه سیاهی را پدید آورد که به جهت آن گوش و دلش تاریک گردد». و بعد از آن آیه را تلاوت فرمود که: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» (۱) و ترجمه آن در باب مذکور در نظیر این حدیث بیان شد.

۷/۲۲۳۲. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - هر گاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند ...» تا آخر آنچه در آن باب ذکر شد، با اختلافی در سند. (۲)

باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید مگر ...

۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد

۱/۲۲۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حمزه بن حرمان، از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوالصخر! به درستی که خدای - تعالی - دنیا را عطا می‌فرماید به کسی که دوست می‌دارد و به کسی که دشمن می‌دارد، و این امر را که عبارت است از تشیع، به کسی عطا نمی‌فرماید، مگر آنکه برگزیده آن جناب باشد از خلقش. به خدا سوگند که شما بر دین من و دین پدران من ابراهیم و اسماعیل اید. و مقصود من از پدران خویش، حضرت علی بن الحسین و حضرت محمد بن علی نیست، و هر چند که این گروه بر دین این جماعت باشند».

۲/۲۲۳۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عاصم بن

(۱). أنعام، ۱۲۵.

(۲). و در آنجا مذکور است که در دلش نشانه‌ای را از نور پدید آورد و در اینجا مذکور است که در دلش نشانه سفیدی را پدید آورد. و در اینجا آیه‌ای که در حدیث سابق است مذکور نیست و در آنجا مذکور است و تفاوتی غیر از این ندارند. و اگر کلینی رضی الله عنه این دو باب را یک باب می‌نمود و این همه احادیث را مکرر نمی‌فرمود بهتر بود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۷

حمید، از مالک بن اعین جهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ای مالک! به درستی که خدا دنیا را عطا می‌کند به آنکه دوست می‌دارد و به آنکه دشمن می‌دارد، و دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که دوست می‌دارد».

۳/۲۲۳۵. از او، از معلی، از و شاء، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عمر بن حنظله، از حمزه بن حرمان، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدا این دنیا را به نیکوکار و نابکار می‌دهد، و ایمان را عطا نمی‌فرماید، مگر به برگزیده خود از خلق خود».

۴/۲۲۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابوسلیمان، از میسر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دنیا را می‌دهد به آن که دوست دارد و آنکه دشمن دارد. و به درستی که ایمان را عطا نمی‌فرماید، مگر آنکه دوست دارد».

باب در بیان سلامت و رستگاری دین

۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین

۱/۲۲۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ایوب بن حر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوهًا» (۱) که آن حضرت فرمود: «آگاه باشید که بر او ستم کردند و او را کشتند، ولیکن آیا می‌دانید که خدا او را از چه نگاه داشت؟ او را از آنکه فرعون و قومش او را در دینی که داشت گمراه کنند و امر دینش را فاسد گردانند». و ترجمه آیه این است که: «پس خدا حزقیل، مؤمن آل فرعون، را نگاه داشت از بدی‌های آن چه مکر کرده بودند و اندیشه‌های ناخوش که درباره او برده بودند».

۲/۲۲۳۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در وصیت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - به اصحاب خویش این بود که: بدانید که قرآن باعث هدایت است در شب و روز.

نور است از برای شب تار (که عبارت است از دل نادان یا دل تیره تباری [با] مشقت و حاجتمندی) که می‌تابد بر آن‌چه واقع باشد از سختی و احتیاج. پس هرگاه بلیه و مصیبتی وارد شود که دفع

(۱). غافر، ۴۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۹

آن به مال ممکن باشد، مال‌های خویش را پیش دارید و آن را بلاگردان جان‌های خویش گردانید. و چون نازل‌ای فرود آید که دفع آن به مال ممکن نباشد، جان‌های خویش را پیش دارید و آنها را بلاگردان دین و کیش خویش سازید. و بدانید که هالک کسی است که دینش هلاک و نابود شده باشد، و غارت زده آن است که دینش به غارت رفته باشد. و بدانید و آگاه باشید! که هیچ درویشی نیست بعد از بهشت و استحقاق آن، و هیچ بی‌نیازی نیست بعد از دوزخ و مستوجب شدن آن؛ چرا که، بندی و اسیر آن رها نگردد، و بیمار نزار آن به نشود.

۳/۲۲۳۹. علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سلامتی دین و صحت بدن از مال بهتر است، و مال، زینت و آرایش‌های نیکوی دنیا».

محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. ۴/۲۲۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: مردی بود از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که پیوسته بر آن حضرت داخل می‌شد و شرف ملازمت و سعادت خدمت آن حضرت را در می‌یافت. پس مدتی مکث کرد که به حج نمی‌رفت. بعضی از آشنایان او بر حضرت داخل شد، فرمود که: «فلانی چه کرد و امرش چه وضع شد؟» راوی می‌گوید که: آن مرد شروع کرد که سخن را ناتمام ادا می‌کرد و تمجمع می‌نمود (و آهسته آهسته جواب مجمل می‌داد) چرا که، گمان می‌نمود که مقصود آن حضرت احوال گرفتن از توانگری و دنیای آن مرد است با آنکه او فقیر و بی‌چیز شده بود. حضرت چون چنین دید، فرمود که: «دینش چگونه است؟» عرض کرد: چنان است که تو می‌خواهی و دوست می‌داری. فرمود: «به خدا سوگند که بی‌نیازی همین است».

باب در بیان تقیه

۹۷. باب در بیان تقیه «۱»

۱/۲۲۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و غیر او، از امام

(۱). و تقیه، فعلیه است از وقایت، به معنی نگاه داشتن، و تاء آن بدل است از واو. و تقیه رفتار کردن است در ظاهر به چیزی که مخالف از آن راضی باشد و ثمره آن نگاه داشتن نفس و حفظ خون است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۱

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در قول خدای عز و جل: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی آن‌چه صبر کردند بر تقیه». «وَايْدُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» (۲) فرمود که: «حسنه، تقیه است و سیئه، آشکار و فاش کردن». و ترجمه آن این است که: «و دفع می‌کنند به سخن یا خصلت نیکو، سخن یا خصلت بد را». و ترجمه باقی گذشت.

۲/۲۲۴۲. ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابوعمرو اعجمی روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوعمرو! به درستی که نه عشر [/ نه دهم] دین در تقیه است. و هر که تقیه

نمی‌کند، دین ندارد. و تقیه در هر چیزی می‌باشد، مگر در نبیذ که شراب خرما است و در مسح کردن بر موزه‌ها» (۳).

۳/۲۲۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوبصیر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تقیه از دین خدا است».

عرض کردم که: از دین خدا است؟ فرمود: «آری، واللّه از دین خدا است. و هر آینه یوسف گفت که: «أَيُّهَا الْعَبْرُ الْكَمِّ لَسَارِقُونَ» (۴)؛ یعنی: پس ندا کرد نداکننده‌ای از ملازمان یوسف به امر او و گفت که: ای کاروانیان! به درستی که شما هر آینه دزدانید». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان چیزی ندزدیده بودند. و ابراهیم گفت که: «إِنِّي سَيِّئِمٌ» (۵)؛ یعنی من بیمارم و به خدا سوگند که بیمار نبود».

۴/۲۲۴۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و هر دو، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از حسین بن ابی‌العلاء، از حبيب بن بشر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از پدرم شنیدم که می‌فرمود: نه، به خدا سوگند که بر روی زمین چیزی نیست که دوست‌تر باشد از تقیه».

ای حبيب! به درستی که هر که را تقیه بود، خدای- تعالی- او را بلند گردانید. ای حبيب! هر که را تقیه نبود، خدا او را پست گردانید. ای حبيب! به درستی که مردمان در صلح‌اند (یعنی مادامی که در صلح‌اند، تقیه برطرف نمی‌شود، و چون به خروج حضرت قائم علیه السلام

(۱). قصص، ۵۴. آنان به خاطر صبرشان دو بار پاداش می‌گیرند.

(۲). قصص، ۵۴.

(۳). موزه، یعنی چکمه و در اینجا مقصود مسح بر کفشی است که روی پا را گرفته باشد.

(۴). یوسف، ۷۰.

(۵). صافات، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۳

صلح برطرف شود، تقیه برطرف خواهد شد. و به سوی این مطلب اشاره فرمود که می‌فرماید که: پس اگر آن باشد، این خواهد بود».

۵/۲۲۴۵. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از جابر مکفوف، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بر دین خویش پرهیزد و آن را به پرده تقیه پوشید؛ زیرا که هر که تقیه نمی‌کند، ایمان ندارد. جز این نیست که شما در میان مردمان چون مگس عسلید در میان پرندگان. اگر پرندگان بدانند که چه چیز در اندران‌های مگس‌های عسل است، چیزی از آنها نمی‌ماند، مگر آنکه آن را می‌خورند. و اگر مردم می‌دانستند که در اندران‌های شما چیست و می‌دانستند که شما ما اهل بیت را دوست می‌دارید، هر آینه شما را به زبان‌های خویش می‌خورند و در نهان و آشکار شما را دشنام می‌دادند و منع می‌کردند. خدا رحمت کند بنده‌ای را از شما که بر ولایت و دوستی ما باشد!».

۶/۲۲۴۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از آنکه او را خبر داده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ» (۱) که فرمود: «حسنه، تقیه است و سیئه، فاش و آشکارا کردن». و در قول آن جناب عز و جل: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) السَّيِّئَةُ فرمود که: «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» تقیه است. «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۳).

۷/۲۲۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوعمرو کنانی روایت کرده

است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوعمرو! و مرا خبر ده که اگر تو را به چیزی خبر دهم یا به فتوایی تو را فتوی دهم، بعد از آن به نزد من آیی و مرا از آن سؤال کنی، پس تو را خبر دهم به خلاف آن چه در پیش، تو را خبر داده بودم، یا تو را فتوی دهم به خلاف آن، به کدام یک از آنها عمل می کنی؟» عرض کردم که: به تازه تر از آنها عمل می کنم و دیگری را و او می گذارم. فرمود که:

«ای ابوعمرو! درست یافته‌ای. خدا ابا فرموده، مگر از آنکه پرستیده شود در نهانی (یعنی در زمان دولت باطل). بدان! به خدا سوگند که اگر شما این چنین کنید، از برای من و شما هر دو

(۱). فَضَّلْتُ، ۳۴.

(۲). فَضَّلْتُ، ۳۴.

(۳). فَضَّلْتُ، ۳۴. ترجمه آیه در باب صبر گذشت و در آنجا مذکور شد که در قرآن، بعد از «احسن» لفظ «سَیِّئَه» نیست. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۵

بهرتر است، و خدای عز و جل از برای ما و شما در دین خویش از غیر تقیه ابا فرموده است.»

۸/۲۲۴۸. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از درست واسطی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تقیه کسی به تقیه اصحاب کهف نرسید. به درستی که ایشان در اعیاد حاضر می شدند و زناهارا بر کمر می بستند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد عطا فرمود.»

۹/۲۲۴۹. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از حمّاد بن واقد لَحَام روایت است که گفت: در راهی رو به امام جعفر صادق علیه السلام رفتم. پس روی خود را از آن حضرت گردانیدم و در گذشتم. بعد از آن، در هنگامی که بر آن حضرت داخل شدم عرض کردم که: فدای تو کردم! من تو را ملاقات می کنم و روی خود را می گردانم، به جهت ناخوش داشتن از آنکه رنجی بر تو وارد آورم. پس به من فرمود که: «خدا تو را رحمت کند! لیکن دیروز در فلان موضع مردی [مرا] ملاقات کرد و گفت: عَلَیْكَ السَّلَامُ یا اَبَاعَبْدِ اللَّهِ؛ یعنی: ای پدر عبدالله! همه سلامها بر تو باد. و آن مرد درست نگفت و خوب نکرد.»

۱۰/۲۲۵۰. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد که: مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر بالای منبر مسجد کوفه فرمود که: ای گروه مردمان! به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من، پس مرا دشنام دهید. بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من، پس از من بیزار شوید. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه بسیار است دروغ گفتن مردم بر علی علیه السلام». بعد از آن فرمود: «جز این نیست که علی علیه السلام فرمود: به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من، پس مرا دشنام دهید. بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من، و به درستی که من بر دین محمدم. و نفرمود که: از من بیزار شوید.»

پس سائل به حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر کشتن را اختیار کند و بیزاری نجوید چه صورت دارد؟ «فرمود: به خدا سوگند که این کشته شدن بر او واجب نیست و او را روا نیست، مگر آن چه عمّار بن یاسر بر آن گذشت و به آن رفتار کرد، در وقتی که اهل مکه او را جبر کردند بر کفر و دلش آرمیده بود به ایمان. پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۷

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (۱) و پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد نزول این آیه به عمّار فرمود که:

ای عمّار! اگر ایشان برگردند، تو نیز برگرد؛ زیرا که خدای عز و جل عذر «۲» تو را فرو فرستاد و تو را امر فرموده که: برگردی اگر ایشان برگردند» (یعنی کفر را اظهار کنی اگر تو را جبر کنند).

۱۱/۲۲۵۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از هشام کندی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «پرهیزید از آنکه کاری بکنید که ما به آن سرزنش شویم؛ زیرا که فرزند بد، پدرش به کردار او سرزنش می‌شود. و از برای کسی که به سوی او منقطع شده‌اید و از همه کس بریده و به او پیوسته‌اید زینت باشید و بر او عیب مباحشید. و در قبیله‌های ایشان یا خودتان- بنا بر اختلاف نسخ کافی- صله و پیوند نمایید و بیماران ایشان را عیادت کنید و در جنازه‌های ایشان حاضر شوید. و باید که شما را پیشی نگیرند به سوی چیزی از خوبی؛ زیرا که شما به خوبی از ایشان سزاوارترید. و به خدا سوگند که خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او از خبء دوست‌تر باشد». عرض کردم که:

خبء چیست؟ فرمود: «تقیه». (۳)

۱۲/۲۲۵۲. از او، از احمد بن محمد، از معمر بن خلّاد روایت است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از برای خاستن به جهت تعظیم و ایمان؟ فرمود که: «جدم حضرت ابو جعفر صلی الله علیه و آله فرمود که: تقیه از دین من و دین پدران من است. و هر که را تقیه نیست، ایمان نیست».

۱۳/۲۲۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از ربیع، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تقیه در هر ضرورتی هست، و صاحب ضرورت به آن داناتر است در هنگامی که بر او فرود می‌آید».

۱۴/۲۲۵۴. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم می‌فرمود که: هیچ چیز بیش از تقیه چشم را روشن نمی‌گرداند. به درستی که تقیه سپر مؤمن است».

۱۵/۲۲۵۵. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از محمد بن مروان روایت کرده

(۱). نحل، ۱۰۶. مگر کسی که اجبار شود، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است.

(۲). و عذر- به ضمّ عین و سکون ذال-، سبب گناه گفتن است، و به معنی محو کردن بدی نیز آمده است. (مترجم)

(۳). و خبء- به فتح خاء و سکون باء- به معنی پنهان و پنهان کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۹

است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «چه چیز می‌تواند تقیه را از تقیه منع کرد؟ پس به خدا سوگند که می‌دانست که این آیه در قصه عمّار و یارانش فرود آمد. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». (۱)»

۱۶/۲۲۵۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از شعیب حدّاد، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تقیه قرار داده نشد، مگر از برای آنکه خون محفوظ باشد و از ریختن باز داشته شود. پس چون کار به خون رسید، تقیه نیست».

۱۷/۲۲۵۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چه این امر- یعنی ظهور حضرت قائم علیه السلام- نزدیک شود، تقیه سخت‌تر باشد».

۱۸/۲۲۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از اسماعیل جعفی و معمر بن یحیی بن سام و محمد بن مسلم و زراره روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «تقیه در هر چیزی است که فرزند آدم به سوی آن ناچار شود. به حقیقت که خدا آن را از برایش حلال گردانید».

۱۹/۲۲۵۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از حریر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: تقیه سپر خدا است در میان او و خلقتش.

۲۰/۲۲۶۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از احمد بن حمزه، از حسین بن مختار، از ابوبصیر روایت

کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «با مردمان در ظاهر آمیزش کنید و در باطن با ایشان مخالفت نمایید؛ چون امارت و حکومت به روش کارهای کودکان و بچه‌بازی باشد» (که صاحب آن چون کودکان شاغل به لهو و لعب و فتنه و باطل باشد).

۲۱ / ۲۲۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی از زکریا مؤمن، از عبدالله بن اسد، از عبدالله بن عطا روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام

(۱). نحل، ۱۰۶. مگر کسی که اجبار شود، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۱

عرض کردم که: دو کس از اهل کوفه را گرفتند و به ایشان گفتند که: از امیرالمؤمنین بیزار شوید. پس یکی از آنها بیزار شد و دیگری ابا کرد. و آنکه بیزار شده بود دست از او برداشتند و دیگری را کشتند. فرمود که: «اما آنکه بیزار شده مردی است در دین خویش دانشمند، و اما آنکه بیزار نشده مردی است که به سوی بهشت شتافته».

۲۲ / ۲۲۶۲. علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن صالح روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از عاقبت لغزش‌ها حذر کنید».

۲۳ / ۲۲۶۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «تقیه سپر مؤمن است. و تقیه حرز گاه و جای استوار مؤمن است. و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد. و به درستی که بنده‌ای حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می‌شود و آن را می‌شنود، پس به آن حدیث دینداری می‌کند و خدای عز و جل را می‌پرستد در میان خود و خدا، و همان باعث عزت‌ش در دنیا و نور در آخرت می‌گردد. و به درستی که بنده‌ای هست که حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می‌شود، پس آن را آشکار می‌کند، و همان باعث خواری او می‌شود در دنیا و خدای عز و جل آن نور را از او بر می‌کند».

باب در بیان کتمان و پوشیدن راز

۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز

۱ / ۲۲۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند که دوست می‌دارم که دو خصلت را که در میان شیعیان ما است فدا دهم به بعضی از گوشت بازوهای خویش: یکی سبکی، و دیگری کمی کتمان».

۲ / ۲۲۶۵. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از ابواسامه زید شحام روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مردم به دو خصلت مأمور شدند و آنها را ضائع کردند، و چنان شدند که چیزی از آنها را ندارند: یکی صبر است، و دیگری کتمان».

۳ / ۲۲۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس بن عمّار، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای سلیمان! به درستی که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۳

شما بر دینی هستید که هر که آن را کتمان کند، خدا او را عزیز گرداند. و هر که آن را آشکار کند، خدا او را خوار و بی‌مقدار سازد».

۲۲۶۷/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: ما جماعتی بودیم که بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: یا بن رسول الله! ما اراده عراق داریم، پس ما را وصیت کن.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «باید قوی شما ضعیف شما را تقویت دهد، و مالدار شما فقیر شما را یاری و اعانت کند. و سر ما را فاش مکنید و امر ما را آشکار ننمایید. و چون از جانب ما حدیثی برسد و بر آن یک گواه یا دو گواه از کتاب خدا بیاید، آن را بگیرد و به آن عمل کنید، و اگر نه، در نزد آن بایستید. بعد از آن، آن را به سوی ما برگردانید تا از برای شما ظاهر شود. و بدانید که آنکه این امر را انتظار می‌کشد، از برایش مثل اجر کسی است که روزه‌دار باشد و به عبادت قیام نماید. و هر که قائم ما را دریابد و با آن حضرت به جنگ بیرون رود و دشمن ما را بکشد، از برایش مثل ثواب بیست شهید باشد. و هر که با قائم ما کشته شود، او را مثل ثواب بیست و پنج شهید خواهد بود».

۲۲۶۸/۵. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالاعلی روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که برداشتن امر ما تصدیق کردن و قبول نمودن آن به تنهایی نیست؛ بلکه از جمله برداشتن امر ما، پوشیدن و نگاه داشتن آن است از کسی که اهل آن نباشد. و چون چنین کسی را دیدی، سلام مرا به ایشان برسان و به ایشان بگو که: خدا رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم را به سوی خویش بکشاند. و ایشان را حدیث کنید به چیزی که می‌شناسند، و آنچه را که انکار دارند، از ایشان پویشید».

بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که آنکه جنگ را از برای ما برپا می‌کند، مؤنت [رنج] و شدتش بر ما سخت‌تر نیست از کسی که بر ما سخن می‌گوید به چیزی که ما ناخوش داریم، پس هر گاه آشکار کردن را از بنده‌ای بشناسید، به سوی او دوید و او را از آن برگردانید؛ پس اگر از شما قبول کند، نعم الاتفاق، و اگر نه، این را بر او بار کنید و به گردنش بگذارید، به واسطه کسی که بر او گران است و در نزد او عظمتی دارد و از او می‌شنود و سخنش را قبول می‌کند؛ پس به درستی که مردی از شما حاجتی می‌طلبد و خواهان آن می‌شود و در آن دقت می‌کند، تا آنکه از برایش دوا می‌شود؛ پس در حاجت من دقت کنید، چنان که در

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۵

حاجت‌های خویش دقت می‌کنید؛ پس اگر آن کس از شما بپذیرد، نعم المطلوب، و اگر نه، سخن او را در زیر پای‌های خویش در زیر خاک کنید و پیوسته مگویید که می‌گوید، و سخن او را نقل مکنید؛ چه آن باعث شهرتش می‌شود؛ پس به درستی که نقل و شهرت آن بر من و شما بار می‌شود و باعث این می‌شود که بر ما حمله کنند. و بدانید به خدا سوگند که اگر شما می‌گفتید آنچه من می‌گویم، هر آینه اقرار و اعتراف می‌نمودم که شما اصحاب منید. اینک ابوحنیفه است که او را اصحابی چندند. و اینک حسن بصری است که او را اصحابی چندند.

و من مردی از قریشم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده‌ام و از آن حضرت به وجود آمده‌ام و کتاب خدا را دانسته‌ام. و در آن بیان هر چیزی هست از ابتدای آفرینش و امر آسمان و امر زمین و امر پیشینیان و امر پسینیان و امر آنچه بوده و آنچه خواهد بود، که گویا به سوی آنها می‌نگرم و همه در برابر چشم من است». (۱)

۲۲۶۹/۶. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که:

«پیوسته راز ما پوشیده بود، تا آنکه در دست فرزندان کیسان افتاد، پس در کوچه و راه و دهات و شهر به آن حدیث کردند».

۲۲۷۰/۷. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده حداء روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که دوست‌ترین اصحاب من در نزد من، پارساترین ایشان و دانشمندترین ایشان است،

و آن است که حدیث ما را از همه ایشان بیشتر کتمان کند. و بدحال‌ترین ایشان در نزد من و کسی که او را از همه ایشان زشت‌تر می‌دارم، کسی است که چون حدیث را بشنود که به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌شود، آن را قبول نکند و از آن درهم گرفته شود و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن اعتقاد کرده تکفیر کند و به کفر نسبت دهد، با آنکه او نمی‌داند، شاید که آن حدیث از نزد ما باشد و به سوی ما سند باشد، و به این سبب از دوستی ما بیرون نباشد».

(۱). حاصل مراد آنکه حضرت می‌فرماید که: اگر شما تقیه کنید و آن‌چه نباید بگویید، نگویید و آن‌چه نباید بکنید، نکنید، نباید که من، شما را از خود سلب کنم و اقرار نکنم که شما اصحاب منید؛ زیرا که ابوحنیفه و حسن بصری اصحاب دارند و نجابت و زادگی [نژاد و نسب] و علمی که من دارم ایشان ندارند، ولیکن چون به خلاف تقیه رفتار می‌کنید، ناچار باید که شما را اصحاب خود بشمارم و انکار کنم. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۷

۸/۲۲۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن یحیی، از حریر، از معلی بن خنیس که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«ای معلی! امر ما را کتمان کن و آن را آشکار مکن؛ زیرا که هر که امر ما را کتمان کند و آن را آشکار نکند، خدا او را در دنیا به آن عزیز گرداند، و در آخرت آن را نوری گرداند در میان دو چشمش که او را بکشاند به سوی بهشت. ای معلی! هر که امر ما را آشکار کند و آن را پوشیده ندارد، خدا در دنیا او را به آن خوار و بی‌مقدار گرداند، و در آخرت نور را از میان دو چشمش بر کند و آن را ظلمتی گرداند که او را بکشاند به سوی آتش دوزخ. ای معلی! به درستی که تقیه از دین من و دین پدران من است. و هر که تقیه ندارد دین ندارد. ای معلی! به درستی که خدای عز و جل دوست می‌دارد که در نهانی پرستیده شود، چنان که دوست می‌دارد که در آشکار پرستیده شود. ای معلی! به درستی که آن که امر ما را آشکار کند، چون کسی است که آن را انکار کند».

۹/۲۲۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از مروان بن مسلم، از عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «آیا کسی را خبر دادی به آن‌چه من تو را به آن خبر دادم؟» عرض کردم که: کسی را خبر ندادم، مگر سلیمان بن خالد که او را به آن خبر دادم. حضرت فرمود که: «خوب کردی. آیا گفته شاعر را شنیده‌ای که می‌گوید:

فَلَا يُعْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ نَالِئًا أَلَّا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ

یعنی: پس باید که راز من و راز تو درنگذرد به کسی که سیم [سوم] من و تو باشد. آگاه باش! که هر رازی که از دو کس درگذرد شایع و فاش خواهد شد».

۱۰/۲۲۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن، حضرت امام رضا علیه السلام، را از مسئله‌ای سؤال کردم و حضرت از جواب آن ابا و امتناع فرمود. بعد از آن فرمود که: «اگر هر چه خواسته باشید به شما عطا کنیم، از برای شما بد باشد و گردن صاحب این امر را بیشتر خواهد گرفت. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: خدا ولایت خود را پنهان به جبرئیل رسانید و جبرئیل علیه السلام آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید و محمد صلی الله علیه و آله آن را پنهان به علی علیه السلام رسانید و علی علیه السلام آن را پنهان به کسی که خدا خواست رسانید. بعد از آن شما آن را فاش و آشکار می‌کنید. کیست آن که یک حرف را که شنیده نگاه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۹

داشته باشد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود که: در حکمت آل داود است که سزاوار است مسلمان را که مالک نفس خویش باشد و اختیار از دستش نرود، و روآورده باشد به حال و کار خویش، و به مردم روزگار خود عارف باشد. پس از خدا بپرهیزید و حدیث

ما را آشکار مکنید، که اگر نه این بود که خدا باز می‌دارد فتنه مخالفان را از دوستان خویش، و انتقام می‌کشد از ایشان از دشمنان خویش، هر آینه معلوم می‌شد که چه اتفاق می‌افتاد. آیا ندیدی که خدا با آل برمک چه کرد؟ و ندیدی که از برای پدرم حضرت موسی علیه السلام چه انتقام کشید؟ و به تحقیق که فرزندان اشعث بر خطر و بلای عظیمی بودند که به هلاکت نزدیک گردیده بودند؛ پس خدا آن خطر را از ایشان دفع کرد، به واسطه دوستی ایشان با حضرت ابوالحسن علیه السلام. و شما در عراق عمل‌های این گروه متکبران را می‌بینید، و می‌بینید که خدا ایشان را مهلت داده است؛ پس بر شما باد که از خدا پرهیز کنید و دنیا شما را گول نزنند، و به آن کس که خدا او را مهلت داده فریفته مشوید؛ پس گویا که امر ما (که ظهور حضرت قائم علیه السلام است، یا امر هلاکت ایشان)، به شما رسیده و عن‌قرب واقع خواهد شد».

۱۱/۲۲۷۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و ثناء، از عمر بن ابان، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خوشا حال بنده مؤمن بی‌نام و نشانی که خدا او را شناخته و مردم او را شناخته‌اند. این گروه، چراغ‌های راه هدایت و چشم‌های علم‌اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می‌شود، و اسرار را آشکارا نمی‌سازند و آنها را در میان مردم پراکنده و فاش نمی‌کنند، و جفاکار و ریاکننده نیستند».

۱۲/۲۲۷۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابوالحسن اصبهانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که:

خوشا حال هر بنده بی‌نام و نشانی که به او هیچ اعتنا نشود. و فرومایه و بی‌قدر باشد که مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند، و خدا او را به خشنودی از او شناسد. این گروه، چراغ‌های راه هدایت‌اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می‌گردد و در هر رحمتی از برای ایشان گشوده می‌شود، و اسرار را در میان مردم پراکنده و فاش نمی‌کنند و آنها را آشکارا نمی‌سازند، و جفاکار و ریاکننده نیستند». و فرمود که: «سخن خوب بگویند تا به آن معروف و مشهور شوید. و نیکی کنید تا از اهل آن باشید. و شتابندگان در کار و فاش کنندگان اسرار مباحثید؛

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۱

زیرا که نیکان و برگزیدگان شما آنانند که چون به سوی ایشان نظر شود، خدا به یاد آید. و بدان شما آنانند که بسیار می‌روند به سخن چینی در میان مردم، و در میانه دوستان جدایی می‌افکنند، و از برای بی‌گناهان عیب‌ها می‌جویند».

۱۳/۲۲۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را خبر داده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «زبان‌های خود را نگاه دارید و پیوسته در خانه‌های خود باشید و از آن بیرون مایید؛ چرا که، هرگز امری به شما نمی‌رسد که شما به آن مخصوص باشید، و پیوسته طائفه زیدیه سپر و نگهدار شما و همیشه بلاگردان شما خواهند بود».

۱۴/۲۲۷۷. از او، از عثمان بن عیسی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر در این دست چیزی باشد، اگر توانی که آن دست دیگر را باخبر نکنی، چنان کن». راوی می‌گوید که: در نزد آن حضرت جماعتی از آدمیان بودند، پس ذکر فاش کردن اسرار را در میان آوردند. حضرت فرمود که: «زبان خود را حفظ کن تا عزیز شوی، و مردم را از افساری که در گردن داری دست مده، که خوار می‌شوی و رام می‌گرددی، که به هر سو که می‌کشندت باید رفت».

۱۵/۲۲۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از خالد بن نجیح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امر ما پوشیده‌ای است که به معجز «۱» پیمان پوشانیده شده، یا خود «۲» آهنی بر سر گذاشته. (و اوّل ظاهرتر است به قرینه‌ی بعد که می‌فرماید:) پس هر که بر ما پرده را بدرد، خدا او را خوار و بی‌مقدار گرداند».

۱۶/۲۲۷۹. حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از محمد بن سعید بن غزوان، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از عیسی بن ابی منصور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «نفس و دم زدنِ اندوه‌رسیده، به جهت ستمی که به ما اهل بیت رسیده، تسبیح است، و اهتمامش برای امر ما، عبادت، و پوشیدنش راز ما را، جهاد در راه خدا است». راوی می‌گوید که: محمد بن سعید به من گفت که: این حدیث را با طلا بنویس که من چیزی را نوشتم که از این بهتر باشد.

(۱). معجر یعنی چارقند و روسری، و «معجر پیمان» ترکیب مجازی و شاعرانه است.

(۲). خود، همان کلاهخود است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۳

باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او

۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او

۱/۲۲۸۰. محمد بن جعفر، از محمد بن اسماعیل، از عبدالله بن زاهر، از حسن بن یحیی، از قثم بن ابوقتاده حرّانی، از عبدالله بن یونس از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی که او را همام می‌گفتند و بسیار عبادت می‌نمود و به غایت پاکیزه بود و در عبادت نهایت سعی و کوشش داشت، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و آن حضرت خطبه می‌فرمود. پس عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! صفت مؤمن را از برای ما شرح و بیان کن، به طریقی که گویا ما به سوی او نظر می‌کنیم و به چشم خویش او را می‌بینیم.

حضرت علیه السلام فرمود که: ای همام! آنکه مؤمن است در حقیقت، صاحب زیرکی و عقل و نظافت است. شادیش در رویش نمایان، و اندوهش در دلش پنهان. سینه‌اش از هر چیزی وسیع‌تر، و نفسش از هر چیزی ضعیف‌تر. منع می‌کند از هر چه نیست و نابود باشد، و ترغیب می‌نماید بر هر چه نیکو و محمود باشد. کینه ندارد و بدخواهی نمی‌کند و بر نمی‌جهد و دشنام نمی‌دهد، و عیب و زشتی مردمان نجوید، و سخن بدی در حق ایشان نگویند. رفعت و بزرگی را ناخوش دارد، و سُمعه و آوازه را خوش ندارد. اندوه گذشته و آینده‌اش دراز و دور، و خاموشی و سکوتش در غایت کثرت و وفور. صاحب وقاری است ذاکر، و شکیبایی ورزنده و شاکر. به فکر خویش اندوهناک، و به فقر خویش فرحناک است. در طبع و منشش آسانی و سهولت است، و در طبیعت و آفرینشش نرمی، نه خشونت. وفایش استوار و محکم، و اذیت و آزارش به مردم کم. بر کسی دروغ نمی‌بندد، و پرده حرمت کسی را پاره نمی‌کند.

اگر بخندد، دهان از هم ندرد، و اگر خشم گیرد، سبکی و بی‌عقلی نکند. خندیدنش تبسم و پرسیدنش تعلّم، و بازگشتش در پرسیدن، مقصود از آن تفهّم و فهمیدن است. علم و حلمش فراوان و بزرگوار، و رحمت و رقت قلبش بسیار و بی‌شمار. بخل نمی‌ورزد و در کارها نمی‌شتابد. دلتنگ نمی‌شود و به افراط شادی نمی‌کند. میل [به ناحق] نمی‌کند در حکم خویش، و ستم نمی‌نماید در علم خویش. نفس ناطقه‌اش از سنگ هموارِ سخت، سخت‌تر، و کوشش و سعی‌اش در عبادت از عسل شیرین‌تر. نه حریصی است که پیوسته در تب و تاب باشد، و نه بی‌صبری است که همیشه اوقات بی‌تاب باشد. درشتی نمی‌کند و لاف نمی‌زند و از خود چیزی نمی‌نماید که چنان نباشد، و فرو نرود به دقت در آنچه محتاج به آن نباشد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۵

منازعه و خصومتش زیبا. مراجعه و بازگشتش خوب و رعنا. از عدل و راستی نگذرد اگر غضب کند، و از رفق و نرمی دست

بر ندارد اگر طلب کند. بی‌باکانه خود را در چیزی نیفکند، و رسوایی و تجبر و گردنکشی نکند. محبتش خالی از گرد و غبار، و عهد و پیمانش محکم و استوار. به عقدی که بست وفا می‌نماید، و به ناخن بی‌وفایی گره آن را نمی‌گشاید.

مهربانی است بخشنده، و بردباری است فرومایه بی‌نام و نشان. سخن بی‌مصرف و زیاد از او ناید؛ چه هرگز چیزی نگوید، مگر آنچه به کار او آید. از خدای عز و جل خشنود و در مقام رضامندی، و با هوا و هوس خویش در محلّ خلاف و نارضامندی است. بر آنکه از او پست‌تر باشد درستی نکند. در آنچه به کارش نیاید فرو نرود. دین اسلام را یاری‌کننده، و بدی را از مؤمنان نگاه دارنده، مسلمانان را کهنی است که به او پناه برند، و در جمیع حوادث و بلیات در پناه او روند. ستایش مردمان گوش او را ندرد، و طمع از ایشان به دلش گزندی نرساند و مجروح نکند. بازی و بازی کردن، حکمش را نگرداند، و جاهل نادان بر علمش اطلاع به هم نرساند. بسیار گوید در آنچه باید، و بسیار کند در آنچه شاید. دانا است و آگاه.

هوشیار در گاه و بی‌گاه. سخنش ناسزا نباشد، و عقلش سبک نباشد. پیوسته پیوند می‌دهد بی‌آنکه درستی کند. و همیشه بخشش می‌کند بی‌آنکه از حد درگذرد. فریفته نمی‌شود و بی‌وفایی نمی‌کند. و از پی‌اثری نمی‌رود و بر بشری ستم نمی‌کند. به آفریدگان خدا مهربان، و در زمین کارکن و شتابان است. ضعیف ناتوان را یاری می‌دهد، و ستم‌دیده بیچاره را فریادرسی می‌کند. پرده کسی را نمی‌برد، و رازی را بروز نمی‌دهد. بسیار زحمت می‌کشد.

هیچ شکایت نمی‌کند.

اگر خیر و خوبی بیند، آن را یاد نماید، و اگر به چشم خویش بدی را ببیند، آن را بپوشاند.

زشتی و عیب را بسی می‌پوشد، و در حفظ الغیب هر کسی می‌کوشد. و از سرسر درآمدن [لغزش و سرخوردن] مردمان می‌گذرد، و لغزش و خطا را می‌آمرزد و درمی‌گذرد. بر هیچ خیرخواهی اطلاع به هم نرساند که آن را وا گذارد، و پاره‌ای از جور و ستم را ترک نکند تا آن را به اصلاح آورد. امینی است معتمد و محلّ اعتبار، و مهربانی است محکم و استوار.

پرهیزگار پاکیزه، و پاکی است پسندیده. عذر و بهانه را از هر بنده پذیرد، و به نیکی یاد کند و بر کسی خُرده نگیرد. و به مردمان گمان نیک برد، و نفس خویش را بر عیب متهم نکند. در راه خدا دوستی می‌کند با دانشمندی و علم، و در راه خدا آشتی می‌برد با هوشیاری و عزم. شادی یا اندوه، او را از جا به در نبرد، و خرمی و نشاط، او را سبک و بی‌وقار نکند. دانا

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۷

را به یاد آورد و پند دهد، و نادان را بیاموزد و تعلیم دهد. هیچ سختی به جهت او انتظار نکشند «۱»، و هیچ بدی و گزند برای او نترسند. هر سعی‌ای در نزد [او دیده] او از سعی اش خالص‌تر، و هر نفسی در نزد او از نفسش صالح‌تر است. دانا است به عیب خویش، و مشغول است به اندوه خویش. به غیر حضرت پروردگار خویش غیر واثق، و تنهایی است یگانه و غمگین [یا معجز از علایق] «۲». دوستی می‌کند در راه خدا، و جهاد می‌کند در راه خدا، تا آنکه خشنودی آن جناب را پیروی کند، و از برای خود به [دست] خود از کسی انتقام نکشد.

و در خشم پروردگار خویش مودت ندارد، (چه در جایی که رضای او نباشد اصلاً محبت ندارد). با اهل فقر و درویشی همنشین، و با صاحبان صدق و راستی دوستی‌گزین است. با خداوندان حقّ، مؤازر [پشتیبان] و یکدیگر را یاور و ناصرند. غریب دور از وطن را یاور، و یتیم بی‌پدر را پدر است. شوهری است از برای بیوه‌زنان، و به صاحبان درویشی به غایت مهربان. و مردم از برای دفع هر ناخوشی به او امید دارند، و از برای دفع هر سختی و شدتی به او امید دارند. گشاده‌روئی است خوش‌طبع و شادمان، نه ترش‌رو است و نه جوئی‌ای خبر مردمان. سختی «۳» است که خشم خورنده است، و معذکک نرم نرم خنده‌زننده.

فکرش در غایت دقت، و پرهیزش در نهایت عظمت. هرگز حسّت و بخل نکند، و اگر بر او بخل شود صبر کند. عاقل بود و به این سبب حیا ورزید، و قناعت نمود و صاحب نوا گردید. شرمش بر خواهشش بلند شود، و دوستیش بر حسدش غالب گردد، و عفوی

که دارد بر کینه‌اش برتری جوید، نه آنکه با کسی طریق انتقام و تلافی پوید. گویا نمی‌شود به غیر صواب، و نمی‌پوشد، مگر میانه باب (۴). رفتش فروتنی (و خداوند خشوع) است، و برای پروردگارش به طاعتش در خضوع، خشنود است از او در همه حالاتی که دارد؛ یعنی خواه او را مقضی‌المراد (۵) و خواه ناکام بدارد. نیتش خالص و محض طاعت و تقرب به حضرت حبیب، و اعمالی که از او سر می‌زند در آن نه غش است و نه فریب. نظرش در هر چیزی پند و عبرت، و خاموشی‌اش اندیشه و سخنش حکمت. با هر کسی در مقام خیرخواهی و نصیحت است، و صاحب بذل و بخشش با برادری و اخوت. در نهان و آشکار خیرخواهی کند، و از برادر دینی خویش دوری نکند. در حق او گفتاری نگوید که غیبت

(۱). یعنی: آزاری از او نینند.

(۲). بنا به اختلاف نسخه‌های کافی.

(۳). یعنی: انسان محکم و استواری است.

(۴). یعنی: میانه‌روی و لباس معمولی.

(۵). یعنی: حاجت روا.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۹

باشد، و با او کرداری نکند که مکر و حیل باشد. خشم نگیرد بر آنچه از او فوت گردیده، و اندوهناک نشود بر آنچه به او رسیده. و آنچه را که امید داشتن آن روا نباشد، امید ندارد، و در سختی سستی نکند و در سستی به سر درنرود و شکر گذارد. علم را به بردباری آمیزد، و عقل را به شکیبایی درآویزد.

او را بینی که کاهلی از او دور است، و همیشه خرم و شادان و مسرور. آرزویش نزدیک و لغزشش قلیل، و مرگ خویش را متوقع و منتظر رحیل است. دلش فروافتاده و ترسنده، و پروردگار خویش را یادکننده. نفسش قناعت نموده و جهل را از خود ربوده. امرش سهل و آسان، و اندوهناک است به جهت گناهان. شهوت و خواهشش مرده، و خشم خویش را فرو خورده. خلقش پاک و بی‌غش و روشن و لطیف، و همسایه‌اش از او ایمن و تکبرش ضعیف. قانع است به آنچه خدا از برایش مقدر فرموده، و صبرش محکم یا آن را مبین و آشکار نموده «۱». امر و کارش استوار، و ذکر و یادش بسیار. با مردم آمیزد تا عالم شود، و خاموش نشیند که سالم شود. و سؤال می‌نماید از برای فهمیدن، و تجارت می‌کند از برای سود دیدن. سکوت نمی‌کند [و گوش نمی‌سپارد] برای خیر که به آن فخر و ناز کند، و سخن نمی‌گوید که به آن بر غیر خویش گردن دراز کند. نفسش از او در رنج و مشقت، و مردم از او در خوشی و استراحت‌اند. به جهت آخرتش بر نفس خویش زحمت نهاده، و همه مردمان را از خود آسایش و راحت داده. اگر بر او ستم شود شکیبایی ورزد و صبر کند، تا آنکه خدا کسی باشد که از برایش انتقام کشد. دوریش از آنکه از او دوری گزیده دشمنی و نزاهت، و نزدیکیش با آنکه به او نزدیک شده نرمی و رحمت است. و چنان نیست که دوری‌اش تکبر و بزرگی کردن باشد، و نزدیکیش خدعه و مکر و به زبان فریب دادن باشد؛ بلکه اقتدا می‌کند به کسانی که پیش از او بوده‌اند از خوبان، و او پیشوای آنانی است که بعد از او خواهند بود از نیکان.

راوی می‌گوید که: چون همام این کلام معجز نظام را از امام علیه السلام شنید، فریاد برکشید و آواز سختی داد و بعد از صیحه زدن بی‌هوش افتاد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند می‌خورم که هر آینه بر همام از این حالت می‌ترسیدم». و فرمود که: «موعظه‌های بلیغه و پندهای به دل رسیده، به اهل خود که قابلیت دارد همچنین می‌کند که او را

(۱). مترجم احتمال داده که در متن عربی به جای «متینا»، «مبینا» باشد. و از این رو هر دو احتمال را ترجم کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۱

بی هوش می سازد و بر زمین می زند» پس گوینده‌ای به آن حضرت عرض نمود که:

یا امیرالمؤمنین! حال تو چیست و چه بود؟ (یعنی تو را چه می شود که در تو عمل نمی کند؟) حضرت فرمود: «به درستی که هر کس را وقتی است که از او درنگزد، و هر یک را سببی است که از او تجاوز نکند. و چون امر بر این منوال است، پس آهسته باش و باز مگرد به سوی این نوع سخنان دلخراش، و غیر از این نیست که شیطان پلید این سخن را بر زبانت دمید».

۲/۲۲۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از عبدالله بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار است مؤمن را که در او هشت خصلت باشد...» تا آخر آن چه در باب بعد از باب نسبت اسلام گذشت.

۳/۲۲۸۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از منصور بن یونس، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن خاموش می شود که سلامت یابد، و سخن می گوید که غنیمت بیند. امانت خود را به دوستان حقیقی خویش خبر ندهد، و شهادت خود را از دشمنان خویش کتمان نکند و نپوشد. و به جهت ریاچیزی را از خوبی به جا نیاورد، و از روی حیا آن را ترک نکند و وانگذارد. اگر او را به پاکی یاد کنند و ثنا گویند بترسد از آن چه می گویند، و از خدا طلب آموزش کند برای آن چه نمی دانند. و گفتار آنکه او را نشناخته او را گول نزند. و از احصا و ضبط آن چه آن را به عمل آورده می ترسد».

۴/۲۲۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از آنان که او را روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«مؤمن را قوت و توانایی است در دین. و هوشیاری و آگاهی است با نرمی. و ایمان است با یقین. و حرص است در دانشمندی و خرمی. و نشاط است در هدایت. و نیکی است در استقامت. و علم است در بردباری. و زیرکی است در مدارایی. و سخاوت است در حق. و راستی و میانه روی است در بی نیازی. و نیک حالی است در حاجتمندی. و عفو و گذشت است در حال قدرت. و طاعت خدا است در نصیحت. و باز ایستادن است در شهوت. و پارسایی است در رغبت. و حرص است در جهاد. و نماز است در حال شغل. و صبر و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۳

شکیبایی است در شدت. و در اموری که موجب اضطراب و بی آرامی است آرمیده است. و در ناخوشی‌ها صابر. و در وسعت و فراخی شاکر است. و غیبت نمی کند و تکبر ندارد و رحم را قطع نمی نماید، و چنان نیست که سست یا بدخو یا درشت باشد. و چشمش بر او پیشی نگیرد، و شکمش او را رسوا نکند، و فرجش بر او غالب نشود، و بر مردمان حسد نبرد. او را سرزنش می کنند و او سرزنش نمی کند. و اسراف نمی کند. و مظلوم را یاری می دهد. و بر گدا و بیچاره رحم می کند. نفسش از او در رنج و زحمت و مردم از او در راحتند. در عزت دنیا رغبت نمی کند و از ذلت آن بی تاب نمی کند. مردمان را قصدی است که رو به آن آورده‌اند و او را قصدی است که او را مشغول ساخته. در حکمش شکستی و در رأیش وهن و سستی و در دینش تلفی دیده نمی شود. راه راست می نماید هر که را با او مشورت کند. و یاری می کند هر که او را یاری کند. و از فحش و سخن زشت و جهالت ترسد».

۵/۲۲۸۴. از او، از بعضی از اصحاب ما روایت است که آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین به مجلسی گذشت که جماعتی از قریش در آن حاضر بودند. و گروهی را دید که جامه‌های سفید پوشیده، رنگ‌های صاف و روشن دارند و بسیار می خندند، و به سوی هر که به ایشان می گذرد، به انگشتان خویش اشاره می کنند. بعد از آن به مجلسی گذشت که گروهی از اوس و خزرج در آن بودند؛ پس دید که گروهی چندند که بدن‌های ایشان کهنه و گردن‌های

ایشان باریک و رنگ‌های ایشان زرد شده و در سخن گفتن فروتنی می‌کنند؛ پس علی علیه السلام از این امر تعجب کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! من به مجلسی از آن فلان گذشتم و قصه ایشان را شرح کرد. و به مجلسی از اوس و خزرج گذشتم و حال ایشان را وصف نمود. بعد از آن عرض کرد که: همه مؤمن‌اند؛ پس مرا خبر ده یا رسول الله به صفت مؤمن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی سر به زیر انداخت، بعد از آن سر خود را بلند کرد و فرمود که:

بیست خصلت در مؤمن است که اگر آن خصلت‌ها در او نباشد، ایمانش کامل نیست. یا علی! به درستی که از جمله اخلاق و صفات مؤمنان آن است که به نماز جماعت حاضر می‌شوند، و به سوی دادن زکات می‌شتابند، و گدا را طعام می‌دهند، و دست بر سر یتیمان می‌کشند، و جامه‌های کهنه خویش را پاک و پاکیزه می‌گردانند، و لنگ‌ها بر میان می‌بندند؛ یعنی در عبادت دامن بر میان می‌زنند و مردانه عبادت می‌کنند. آنان که اگر خبر دهند دروغ نگویند، و اگر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۵

وعده دهند خلف آن نکنند، و اگر کسی ایشان را امین دارد خیانت نمایند، و اگر سخن کنند راست گویند. در شب راهب و مشغول عبادت‌اند و در روز شیران بیشه شجاعت. در روز روزانه و در شب به عبادت ایستاده‌اند. هیچ همسایه‌ای را نرنجانند و همسایه‌ای به سبب ایشان بر رنجش نیاید. آنان که رفتن ایشان بر روی زمین به همواری یا عین خواری است، و گام‌های ایشان به سوی خانه‌های بیوه‌زنان جاری، و می‌روند در پس جنازه مردگان. خدا قرار دهد ما و شما را از پرهیزگاران».

۶/۲۲۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از قاسم بن عروه، از ابوالعباس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که نیکی او را شاد کند و بدی او را برنجانند و ناخوش دارد، مؤمن است».

۷/۲۲۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حسن بن علّان، از ابواسحاق خراسانی، از عمرو بن جمیع عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما آنانند که رنگ‌های ایشان شکسته و گونه‌های روی ایشان گشته، و کسانی که پژمرده و کاهیده و لاغر و نزار گردیده‌اند. آنان که چون ظلمت شب ایشان را فرو گیرد و بپوشاند، با حزن و اندوه رو به او آورند».

۸/۲۲۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما اهل هدایت‌اند و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و فیروزی».

۹/۲۲۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از منصور بزرج، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«پرهیزید از مردمان دون و زبون؛ زیرا که شیعه علی کسی است که شکم و فرج خویش را نگاه دارد و در باب اینها عفت و رزد، و جهادش سخت باشد، و برای آفریدگار خویش عمل کند، و ثواب او را امید دارد، و از عقابش بترسد؛ پس هرگاه این گروه موصوف به این صفات را دیدی، بدان که ایشان شیعیان جعفرند».

۱۰/۲۲۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن‌محبوب، از علی بن رئاب، از ابن‌ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که شیعیان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۷

علی علیه السلام باریک‌میانان بودند که شکم‌های ایشان از گرسنگی به پشت چسبیده، و لب‌های ایشان از تشنگی خشکیده بود، و اهل رأفت و مهربانی و علم و بردباری بودند، و معروف و مشهور بودند به رهبانیت؛ پس اعانت کنید بر آنچه برآید به پارسایی و کوشش در عبادت».

۱۱/۲۲۹۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان جَعَالِ روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشم گیرد، خشمش او را از حق بیرون نبرد. و چون خشنود گردد، خشنودیش او را در امر باطل درنیآورد. و چون قادر شود، بیشتر از آنچه او را می‌رسد فرا نگیرد».

۱۲/۲۲۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود که:

«ای سلیمان! آیا می‌دانی که مسلمان کیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم! تو بهتر می‌دانی.

فرمود که: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند». بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانی مؤمن کیست؟» سلیمان می‌گوید که: عرض کردم: تو بهتر می‌دانی. فرمود که: «مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مال‌ها و جان‌های خویش امین دارند. و بر مسلمان حرام است که بر مسلمانی ستم کند، یا او را واگذارد، یا او را دفع کند به دفعی که او را برنجاند».

۱۳/۲۲۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابویوب، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشنود گردد، خشنودیش او را در گناه و امر باطلی درنیآورد. و چون به خشم آید، خشمش او را از گفتار حق بیرون نبرد. و کسی است که چون قدرت به هم رساند، قدرتش او را بیرون نبرد به سوی اینکه از حد درگذرد و برود به سوی آنچه او را سزاوار نباشد».

۱۴/۲۲۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابوالبختری که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«مؤمنان آسان و نرم؛ یعنی ملایم‌طبعان نرم‌خویانند. مانند شترِ الْفَتْ گیرنده و رام که اگر سر آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۹

را بکشند، کشیده شود و سر باز نزند، و اگر او را بر بالای سنگی بخوابانند، فرو خوابد». (۱)

۱۵/۲۲۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سه چیز است که از علامات مؤمن است. علم به خدا، و آنکه خدا او را دوست می‌دارد، و کسی که خدا او را ناخوش و دشمن می‌دارد».

۱۶/۲۲۹۵. و به همین اسناد روایت کرده و گفته است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مؤمن چون درختی است، یا داستانش چون داستان درختی است که برگ آن فرو نریزد نه در زمستان و نه در تابستان. صحابه عرض کردند که: یا رسول الله! آن چه درخت است؟ فرمود:

درخت خرما».

۱۷/۲۲۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از ابوابراهیم اعجمی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن، بردباری است که نادانی نمی‌کند، و اگر بر او نادانی شود، حلم می‌ورزد و ستم نمی‌کند، و اگر بر او ستم شود، می‌آمرزد و بخل نمی‌کند، و اگر بر او بخل شود، صبر می‌کند».

۱۸/۲۲۹۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از منذر بن جیفر، از آدم- یعنی ابوالحسن لؤلؤی- از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن کسی است که کسبش خوش و طبیعتش نیکو و نهایتش درست باشد، و زیادتی مال خود را انفاق کند، و زیادتی سخن خویش را نگاه دارد و حرف بی‌مصرف نگوید، و شرّ خود را از مردم کفایت کند، و مردمان را از نفس خویش انصاف دهد».

(۱). و این ترجمه بنا بر آن است که در نسخ کافی که به نظر رسید موجود است، و آن، این است که «كَالْجَمَلِ الْأَلْفِ» - به فتح همزه

و لام مکسور- و اهل لغت که متوجه شرح این حدیث شده‌اند، به جای الف، اِنْفِ با نون ذکر کرده‌اند و آن شتری است که تهی گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی او را بریده باشد و از درد آن بنالد. و بعضی گفته‌اند که: به معنی رام است. و اوّل مشتقّ است از اِنْف- به فتح همزه و سکون نون-، و آن به معنی نالیدن است از درد بینی. و دویم مشتقّ است از اِنْف- به فتح اوّل- و دویم که به معنی ننگ و عار داشتن است و وجه آن این است که گویا شتر رام از زجر و منع ننگ و عار دارد، پس آنچه می‌تواند می‌رود و کشنده و جلودار خود را انقیاد و فرمانبرداری می‌کند تا او را زجر و منع نکند. و حاصل این معنی و روایت کافی یکی است، و هر چند که در لفظ مختلف‌اند. و زمخشری در فائق خویش گفته که: ابوسعید حزیر این لفظ را اِنْف- بر وزن فاعل- روایت کرده است، و آن شتری است که تهی گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی‌اش را بریده باشد. و گفته که: صحیح اِنْف- به فتح همزه و کسر نون- است بی مدّ همزه، بر وزن فَعِل نه فاعل. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۱

۱۹ / ۲۲۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی، از ابوکهمس، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا نمی‌خواهید که شما را خیر دهم که مؤمن کیست؟ مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان‌ها و مال‌های خویش امین دارند. آیا نمی‌خواهید که شما را خیر دهم که مسلمان کیست؟

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند. و مهاجر کسی است که از گناهان هجرت و دوری کرده و آنچه را که خدا حرام گردانیده ترک نموده باشد. و بر مؤمن حرام است که بر مؤمنی ستم کند، یا او را وا گذارد و یاری نکند، یا او را غیبت کند، یا او را به شدت دفع کند».

۲۰ / ۲۲۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از ابویوب عطار، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «جز این نیست که شیعیان علی علیه السلام بردبارانی هستند دانایان، که لب‌های ایشان از تشنگی خشکیده، و رهبانیت و آثار عبادت در روی‌های ایشان شناخته می‌شود».

۲۱ / ۲۳۰۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از معروف بن خربوذ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در عراق نماز صبح را با مردم به جا آورد، و چون از نماز فارغ شد، ایشان را موعظه و نصیحت کرد و از ترس خدا خود گریست و ایشان را گریاند.

بعد از آن فرمود: بدانید به خدا سوگند که در زمان خلیل خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله، گروهی چند را دیدم، و حال آنکه ایشان صبح و شام می‌کردند ژولیده و غبارآلوده و شکم‌های ایشان به پشت چسبیده بود و در میان چشم‌های ایشان پینه‌ها بود چون زانوهای بز، و شب را به روز می‌آوردند از برای رضای پروردگار خویش، سجده‌کنندگان و ایستادگان. به این طور در میان پای‌ها و پیشانی‌های خود مراوحه می‌کردند که گاهی بر پا ایستاده بودند به عبادت و خواندن آنچه در نماز شب در حال قیام در کار است و پیشانی را راحت می‌دارند، و گاهی سجده می‌کردند و پای‌ها را به آسایش می‌انداختند (۱)». و با پروردگار خویش مناجات می‌کردند و از آن جناب مالک رقاب سؤال می‌کردند که گردن‌های ایشان را از بند بندگی آتش آزاد کند

(۱). و اصل مراوحه گاهی این کار کردن است و گاهی آن کار، و به معنای گاهی بدین پای ایستادن و گاهی بدان پای ایستادن نیز می‌باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۳

و ایشان را از آن نجات دهد. و به خدا سوگند که با این حال، ایشان را دیدم که ترسان بودند و نهایت ترس داشتند».

۲۳۰۱ / ۲۲. از او، از سندی بن محمد، از محمد بن صلت، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نماز صبح را به جا آورد و پیوسته در جای خویش نشسته بود تا آنکه آفتاب به قدر یک نیزه بلند شد. بعد از آن روی خود را به مردم آورد و فرمود: به خدا سوگند که گروهی چند را دریافتم که شب را به روز می‌آوردند از برای رضای پروردگار خویش؛ سجده کنندگان و ایستادگان که در میان پیشانی‌ها و زانوهای خویش، مخالفت و جانیشینی قرار می‌دادند، و گویا که بانگ و خروش آتش دوزخ، در گوش‌های ایشان بود. و چون خدا در نزد ایشان یاد می‌شد، می‌لرزیدند و به جنبش می‌آمدند، چنان که درخت، از باد به جنبش آید. و گویا که این گروه، شب را به روز آورده‌اند که غافل و بی‌خبرند». و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: «پس آن حضرت برخاست و بعد از آن کسی آن حضرت را خندان ندید، تا روح مطهرش مقبوض گردید - صلوات الله علیه -».

۲۳۰۲ / ۲۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون خواهی که اصحاب مرا بشناسی، بنگر به کسی که پارسایی او سخت باشد، و از آفریدگار خویش بترسد، و ثواب او را امید داشته باشد؛ پس چون این گروه را دیدی، بدان که ایشان اصحاب منند».

۲۳۰۳ / ۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عمرو بن اشعث، از عبدالله بن حمّاد انصاری، از عمرو بن ابی المقدام، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: شیعیان ما آناند که با یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند در دوستی ما، و یکدیگر را دوست می‌دارند در راه محبت ما، و به زیارت یکدیگر می‌روند در باب زنده گردانیدن امر ما.

آنان که اگر غضب کنند، ستم نکنند، و اگر راضی شوند، از حد در نگذرند. عین برکت‌اند بر کسی که با او همسایگی کنند، و در مقام آشتی با هر که آمیزش کنند».

۲۳۰۴ / ۲۵. از او، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از عیسی نهریری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا را شناسد و او

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۵

را تعظیم نماید، دهان خویش را از کلام، و شکم خویش را از طعام منع کند، و نفس خود را به روزه داشتن و به عبادت ایستادن، صاف و خالص گرداند. صحابه عرض کردند که:

یا رسول الله! پدران و مادران ما فدای تو باد! این گروه، دوستان خدایند؟ فرمود: به درستی که دوستان خدا خاموش شدند و خاموشی ایشان، ذکر بود، و نظر کردند و نظر ایشان، پند و عبرت بود، و سخن گفتند و سخن ایشان، حکمت بود، و راه رفتند و راه رفتن ایشان در میان مردمان، برکت بود. اگر اجل‌ها که برایشان نوشته شده، نمی‌بود، روح‌های ایشان در تن‌های ایشان قرار و آرام نمی‌گرفت، به جهت ترسیدن از عذاب و شوق داشتن به سوی ثواب».

۲۳۰۵ / ۲۶. از او، از بعضی از اصحاب خویش که از اهل عراق‌اند روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: حضرت حسن بن علی علیهما السلام مردم را خطبه کرد و فرمود که:

«ای گروه مردمان! من شما را خبر می‌دهم از حال برادری که داشتم و در چشم من از همه مردمان بزرگ‌تر بود، و سر آن چه او را در چشم من بزرگ گردانیده بود این بود که، دنیا در چشمش کوچک بود، و از سلطنت شکم خویش بیرون بود و شکم بر او تسلطی نداشت؛ پس آن چه را که نمی‌یافت، خواهش نمی‌نمود، و چون می‌یافت، پُر نمی‌خورد، و از سلطنت فرج خویش نیز خارج بود که عقل و رأیش به جهت آن سبک نمی‌شد، و از سلطنت جهالت نیز بیرون بود و دست خویش را نمی‌کشید، مگر بر کسی که

بر او اعتماد داشت به جهت منفعتی، و چنان بود که آرزوی چیزی نمی نمود و خشم نمی گرفت و ملول و غمگین نمی شد، و در بیشتر روزگار خویش به غایت خاموش بود، و چون سخن می گفت، بر همه سخن گویندگان پیشی می گرفت و غالب می شد، و در ستیزه داخل نمی شد و در دعوی مشارکت نمی کرد، و حجتی را نمی آورد تا [آنگاه که] حاکمی را ببیند، و از برادران خود غافل نمی شد و خود را به چیزی تخصیص نمی داد که ایشان با او شریک نباشند، و ضعیف و ناتوان بود که مردم او را ضعیف می شمردند، و چون پای جدّ و حقیقت در میان می آمد، شیری بود درنده، و کسی را ملامت نمی کرد در آن چه عذر و بهانه در مثل آن وقوع به هم می رسانید، تا آنکه عذر خواستن را ببیند، و آنچه می گفت، می کرد، و چیزی چند می کرد که نمی گفت، و چون دو امر بر او وارد می شد که لا- محاله [ناگزیر] بایست که یکی را به عمل آورد، و دیگری را وا گذارد، و نمی دانست که کدام یک از آنها بهتر است، نظر می کرد به آنچه هوا و هوس نفس نزدیک تر بود از آنها، پس آن را مخالفت می کرد، و عادتش این بود که از دردی نمی نالید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۷

و شکایت نمی نمود، مگر در نزد آن کس که امید به شدن در نزد او داشت، و با کسی مشورت نمی کرد، مگر کسی که امید خیرخواهی در نزد او داشت، و چنان بود که ملول و غمگین نمی شد، و خشم نمی گرفت، و شکایت و گله نمی کرد، و آرزوی چیزی نمی نمود، و انتقام نمی کشید، و از دشمن غافل نبود؛ پس بر شما باد که مثل این اخلاق نیک را داشته باشید، اگر همه اینها را طاقث داشته باشید، و اگر همه اینها را طاقث نداشته باشید، قرار گرفتن اندک، بهتر است از آنکه بسیاری را وا گذارید وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

۲۷/۲۳۰۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مهزم و بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از محمد بن اسحاق کاهلی و ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیّاس بن عامر، از ربیع بن محمد هر دو روایت کرده اند، از مهزم اسدی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای مهزم! شیعه ما کسی است که آوازش از گوشش در نگذرد، (که صدا را پر بلند نکند)، و دشمنی اش از دست هایش «۱» تجاوز نکند، و مدح کسی نگوید که دشمنی ما را آشکار می کند، و همنشینی نکند با آنکه ما را عیب می کند، و مخاصمه و گفتگو نکند با کسی که ما را دشمن داشته باشد، اگر مؤمنی را ملاقات نماید، او را گرامی دارد، و اگر با جاهلی به هم رسد، از او دوری کند». عرض کردم که: فدای تو گردم! پس با این گروه که شیعه را اظهار می کنند، چه کنم؟ فرمود که: «در ایشان تمیز است که از یکدیگر جدا می گردند، و در ایشان تبدیل است که متغیر می شوند، و در ایشان تمحیص است که آزموده می شوند، و بر ایشان قحطی می آید که ایشان را نیست و نابود می کند «۲» و طاعون و وبا که ایشان را می کشد، و اختلافی که ایشان را پراکنده می گرداند. و شیعه ما کسی است که موده [زوزه] نمی کشد؛ مانند موده کشیدن سگ از سرما و غیر آن، و طمع ندارد؛ مانند طمع داشتن کلاغ، و از دشمن ما سؤال نمی کند و اگرچه از گرسنگی بمیرد». عرض کردم که: فدای تو گردم! این گروه را در کجا جویم؟ فرمود که: «در اطراف و کنارهای زمین. و این گروهند که عیش و زندگانی ایشان آسوده، و دیار ایشان منتقل گردیده (یعنی در عیش خویش آسوده و از خانه های خود بیرون رفته اند و به جای دیگر سکنی گرفته اند). اگر حاضر باشند، شناخته نشوند، و اگر پنهان و غائب باشند، جستجو نشوند، و از مرگ جزع و بی تابی نمی کنند، و در

(۱). در نسخه مؤلف به جای «بدنه» به معنای پیکرش، واژه «یدیه» به معنای دستهایش بوده است.

(۲). و بنا بر بعضی از نسخ کافی، «تفتنهم» یعنی ایشان را امتحان می نماید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۹

قبرها به زیارت یکدیگر می روند، و اگر صاحب حاجتی از ایشان به ایشان پناه برد، بر او رحم کنند، و هرگز دل های ایشان مختلف

نشود و هر چند که خانه‌ها، ایشان را مختلف و پراکنده نموده باشد». بعد از آن فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منم شهر؛ یعنی شهر علم و علی علیه السلام در آن شهر است. و دروغ می‌گوید آنکه گمان می‌کند که داخل شهر می‌شود، نه از راه در، و دروغ می‌گوید آنکه گمان می‌کند که مرا دوست می‌دارد، و علی علیه السلام را دشمن می‌دارد».

۲۸ / ۲۳۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ستم نکند، و ایشان را خبر دهد و به ایشان دروغ نگوید، و به ایشان وعده کند و با ایشان خلف وعده ننماید، از آنها خواهد بود که غیبت ایشان حرام است، و مرورت و جوانمردی ایشان تمام، و عدالت ایشان ظاهر، و برادری با ایشان واجب و لازم است».

۲۹ / ۲۳۰۸. از او، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از عبدالله بن حسن، از مادرش فاطمه، دختر حضرت حسین بن علی علیهما السلام، روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «سه خصلت است که هر که آن خصلت‌ها در او باشد، همه خصلت‌های ایمان را کامل و تمام گردانیده: یکی آنکه چون خشنود شود، خشنودیش او را در چیزی که باطل باشد داخل نکند، و دیگر آنکه چون خشم کند، خشمش او را از حق بیرون نبرد، و سیم، چون قدرت به هم رساند، آنچه را که از برایش روا نیست فرا نگیرد».

۳۰ / ۲۳۰۹. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: اهل دین را علامتی چند است که به آنها شناخته می‌شوند، و آن علامات، راستی در خیر است، و ادای امانت، و وفای به عهد، و پیمان و صلح خویشان، و رحمت بر ضعیفان، و قلت مراقبه زنان که پُر پایی [/ مواظب] ایشان نشود، [یا فرمود که: قلت موافقت با زنان که پر برای ایشان عمل نکند،] و بخشیدن آنچه نیکو باشد، و خوش خلقی و وسعت خلق (یعنی حوصله)، و پیروی کردن علم و آنچه موجب تقرب و نزدیک گردانیدن باشد به سوی خدای عز و جل، نزدیک گردانیدن به غایت، و طوبی برای ایشان است، و نیکویی بازگشت. و طوبی، درختی است در بهشت که اصل آن در خانه محمد صلی الله علیه و آله است، و هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه در خانه‌اش شاخی از آن درخت خواهد بود، و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۱

بر دلش خواهش چیزی خطور نکند، مگر آنکه آن درخت، آن را به نزدش آورد، و اگر سوار صاحب کوششی صد سال در سایه آن برود، از سایه آن بیرون نرود، و اگر کلاغی از زیر آن پرواز کند، به اعلای آن نرسد، تا آنکه از شدت پیری فرو افتد؛ پس البته در این رغبت کنید، به درستی که مؤمن در کار نفس خود مشغول، (یا مؤمن کسی است که نفسش به کاری مشغول است)، و مردم از او در راحت و آسایش، و چون شب درآید و تاریکی آن او را فرو گیرد، روی خود را چون فرش بگستراند و از برای خدای عز و جل به مکارم [/ اعضای گرامی] بدن خویش سجده کند، و با کسی که او را آفریده، مناجات نماید، در باب رهانیدن گردنش از بند عذاب. آگاه باشید! که این چنین باید بود، پس همچنین باشید».

۳۱ / ۲۳۱۰. از او، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو نخعی روایت است که گفت: و نیز حدیث کرد مرا حسین بن سیف، از برادرش علی، از سلیمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد از خوبان از بندگان. فرمود که: آنانند که چون نیکی به جا آورند، شاد شوند، و چون بدی کنند، آمرزش طلبند، و چون عطا شوند، شکر گذارند، و چون مبتلا گردند، شکیبایی ورزند، و چون خشم گیرند، بیامرزند».

۳۲ / ۲۳۱۱. و به اسناد خویش روایت کرده است، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که برگزیدگان شما اولوا النهی و صاحبان عقل‌هایند. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! اولوا النهی کیانند؟ فرمود که: ایشان صاحبان خلق‌های نیک، و عقل‌های گرانمایه، و پیوند به خویشان، و نیکوکاران با

پدران و مادرانند، و آنانند که فقیران و همسایگان و یتیمان را بازجویی و رعایت می‌نمایند، و طعام را به مردم می‌خورانند، و سلام را در عالم فاش می‌گردانند، و نماز می‌گذارند و مردمان در خواب و بی‌خبرانند».

۲۳۱۲/۳۳. از او، از هیثم نه‌دی، از عبدالعزیز بن عمر، از بعضی از اصحاب خویش، از یحیی بن عمران حلبی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: کدام یک از خصلت‌ها نیکوتر است که با مرد باشد؟ فرمود: «وقار و آرامی که بدون هیبت و ترس باشد، و جودی که طلب مکافات و سزاجویی با آن نباشد، و مشغول بودن به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۳

غیر متاع و برخورداری دنیا».

۲۳۱۳/۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابوولاد حنّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود: به درستی که دلیل بر معرفت به کمال دین مسلمان آن است که، ترک کند سخن گفتن را در آنچه به کارش نمی‌آید، و کم ستیزه کند، و حلم و صبر و خوش خلقی داشته باشد».

۲۳۱۴/۳۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن عرفه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به شباهت‌دارنده‌ترین شما به من، و آنکه شباهتش به من از همه شما بیشتر است؟

عرض کردند: بلی، یا رسول الله! می‌خواهیم که ما را خبر دهی. فرمود: آن کسی است که خلقش از همه شما خوش‌تر، و جانبش از شما نرم‌تر، و به خویشان خویش از شما نیکوکارتر، و دوستیش با برادران دینی خود از شما سخت‌تر، و بر حق از شما صابرتر، و از شما خشم را فروخورنده‌تر، و عفوش از شما بهتر، و انصافش از نفس خویش، از شما سخت‌تر باشد در حال خوشنودی و خشم».

۲۳۱۵/۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله اخلاق مؤمن آن است که، انفاق کند و تنگ گیرد بر اندازه تنگی و درویشی خویش، و وسعت دهد و به فراخی زندگانی کند بر اندازه وسعت و فراخی خویش، و با مردم از خود انصاف دهد، و ایشان را ابتدا کند به سلام کردن بر ایشان».

۲۳۱۶/۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن از کوه سخت‌تر است؛ چرا که، کوه، چیزی از آن کم می‌شود، و مؤمن، از دینش چیزی کم نمی‌شود».

۲۳۱۷/۳۸. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن، چنان است که یاری کردنش خوش، و مؤنت [هزینه] و اخراجاتش سبک است، و اسباب زندگانی خویش را نیکو تدبیر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۵

می‌نماید، و از سوراخ جانوری دو بار گزیده نمی‌شود». (۱)

۲۳۱۸/۳۹. علی بن محمد بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق، از سهل بن حارث، از دلهاث، غلام امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن، مؤمن نباشد، تا آنکه سه خصلت در او باشد: یک سنت و

روش از پروردگارش، و یک طریقه از پیغمبر او، و یک طریقه از ولی او. امّا آن سنت و طریقه‌ای که از پروردگار او است، آن است که راز خود را پوشاند و به کسی نگوید. خدای عز و جل فرموده است که: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (۲) - که ترجمه آن گذشت - و امّا سنتی که از پیغمبر آن جناب است، مدارا کردن است با مردمان؛ زیرا که خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خویش را به مدارا و نرمی کردن با مردم امر فرموده و فرموده که: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ

بِالْعُرْفِ» (۳)؛ یعنی: «فراگیر صفت عفو را، و امر کن مردم را به نیکویی گفتار و کردار، که در نظر شرع و عقل مستحسن باشد». و اما سنتی که از ولّی او است، صبر کردن و شکیبایی ورزیدن است در سختی‌ها و آفت‌ها» (از تنگی و درویشی و بیماری و غیر آن).
باب در بیان کمی شماره مؤمنان

۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان

۲۳۱۹ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از قتیبه اعشی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «زن مؤمنه از مرد مؤمن، عزیز الوجودتر و کمتر است، و مرد مؤمن از کبریت احمر کمتر است؛ پس کدام یک از شما کبریت احمر را دیده؟!». (۴)

(۱). و مراد این است که اگر گناهی به نادانی از او سرزند، دوباره به سراغ آن گناه نمی‌رود.

(۲). جن، ۲۶ و ۲۷. دانای نهان که کسی را بر نهان خود آگاه نمی‌کند، مگر فرستادگان پسندیده را.

(۳). اعراف، ۱۹۹.

(۴). و کبریت- به کسر کاف و راء و سکون با و یاء-، گوگرد و زر خالص و نقره خالص باشد، و در قاموس مذکور است که کبریت، از سنگ آن چیزی است که آتش به آن افروخته می‌شود، و یاقوت سرخ و طلا یا جوهری است که معدن آن در پشت تیه، در وادی مورچگان است، و مراد از آن در حدیث مذکور، همین معنی اخیر است که صاحب قاموس ذکر کرده است. اما گوگرد آتش گیرا، که مراد [از] نبودن آن معلوم است، و اما نقره، به جهت وصف سرخی بیرون است، و طلا و یاقوت سرخ، اگرچه هر یک می‌تواند که مراد باشد در ظاهر حال، لیکن به این حد کم نیست که در مقام قلت مؤمنان بیان شود، به خصوص آنکه در آخر حدیث، دیدن آن را از اصحاب خویش نفی فرموده، و فرموده که: هیچ‌یک از شما آن را ندیده؛ چه استفهام، بر سیل انکار است، نه استعلام و استخبار، و کبریت احمر از جمله اکسیرات است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۷

۲۳۲۰ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن ابی‌نجران، از مثنی حنّاط، از کامل تمّار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «همه مردمان چهارپایانند». و سه مرتبه این را فرمود و فرمود: «مگر اندکی که مؤمنانند». و سه مرتبه فرمود که: «مؤمن، عزیز الوجود (۱) و کم است».

۲۳۲۱ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رثاب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که با ابوبصیر می‌فرمود: «بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر من سه کس را از شما می‌یافتم که مؤمن باشند و حدیث مرا کتمان کنند و فاش نگردانند، حلال نمی‌شودم که یک حدیث را از ایشان کتمان کنم».

۲۳۲۲ / ۴. محمد بن حسن و علی بن محمد بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حمّاد انصاری، از سدید صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که تو را نمی‌رسد که بنشین و جهاد نکنی.

فرمود که: «ای سدید! چرا؟» عرض کردم: به جهت بسیاری موالیان و شیعیان و یاوران تو. به خدا سوگند که اگر از برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بود، آن‌چه از برای تو است از شیعیان و یاوران و موالیان تیم و عدی- یعنی ابوبکر و عمر-، در او طمع نمی‌کردند و خلافتش را غصب نمی‌نمودند. فرمود: «ای سدید! شاید که ایشان چه قدر باشند؟» عرض کردم: صد هزار نفر.

فرمود: «صد هزار نفر؟» عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار نفر. فرمود: «دویست هزار نفر؟» عرض کردم: آری، بلکه نصف دنیا.

سدیر می‌گوید که: حضرت از جواب من ساکت شد و هیچ نفرمود. بعد از آن فرمود که: «بر تو سبک و آسان است که با ما بیایی تا یَتَّبِعَ؟» (۲) سدیر می‌گوید که: عرض کردم: آری؛ پس فرمود که الاغ و استری را زین کردند و من پیشی گرفتم و بر الاغ سوار شدم. حضرت فرمود که: «ای سدیر! صلاح می‌دانی که مرا بر خود برگزینی و الاغ را به من دهی؟» عرض کردم که: استر آرایشش بیشتر و از الاغ بهتر است (یا بیشتر راه می‌رود). فرمود که: «الاغ، نرم‌تر است و مناسبتش به حال من بیشتر؛» پس من فرود آمدم و حضرت بر الاغ سوار شد و من بر استر سوار شدم و رفتم. بعد از آن،

(۱). و در بعضی از نسخ کافی به جای عزیز، غریب است.

(۲). و ینبج - به فتح حاء حطّی و سکون نون کلمن و ضمّ باء ابجد با عین سعفص - دهی است بزرگ که حصار دارد، بر هفت منزلی مدینه از طرف دریا. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۹

وقت نماز داخل شد. فرمود که: «ای سدیر! بیا فرود آییم و نماز کنیم». بعد از آن فرمود که:

«این زمینی است شوره‌زار و نماز در آن جایز نیست؛» پس رفتیم تا به زمین سرخی رسیدیم، و حضرت نظر افکند به سوی پسری که بزغاله‌ای چند می‌چرانید. فرمود: «ای سدیر! به خدا سوگند که اگر مرا شیعیان به شماره این بزغاله‌ها بودند، مرا نمی‌رسید که بنشینم و جهاد نکنم». و فرود آمدم و نماز کردیم، و چون از نماز فارغ شدیم، به جانب بزغاله‌ها میل کردم و آنها را شمردم. دیدم که آنها هفده بزغاله بودند.

۵/۲۳۲۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعة بن مهران روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام - صلوات الله علیه - به من فرمود که: «ای سماعة! بر فرش‌های خویش ایمن نشسته‌اند و مرا ترسانیده‌اند.

بدان که به خدا سوگند، زمانی بود که دنیا بود و در آن مؤمنی نبود، مگر یک نفر که خدا را می‌پرستید. و اگر با او غیر او می‌بود، هر آینه خدای عز و جل غیر را به سوی او اضافه می‌فرمود (/ و نسبت می‌داد)، در آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَّلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)؛ یعنی: به درستی که ابراهیم خلیل، امتی بود فرمانبردار از برای خدا، و مایل از دین‌های باطل به دین حقّ اسلام، و نبود از شرک‌آوردگان». (۲) و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «پس ابراهیم علیه السلام با این حال مکث فرمود، آن قدری که خدا می‌خواست. بعد از آن، خدا او را شاد کرد و آرام داد به اسماعیل و اسحاق، و ایشان، همه سه نفر شدند. بدان! به خدا سوگند که مؤمن کم است و اهل کفر بسیارند، آیا می‌دانی که چرا چنین است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم، فدای تو گردم! فرمود که: «ایشان را انیس از برای مؤمنان قرار داد. فرموده که:

به ایشان خو می‌کنند و آنچه در سینه‌های ایشان است به سوی ایشان پراکنده می‌کنند و بروز می‌دهند، و به استراحت می‌افتند و به سوی آن ساکن می‌شوند و آرام می‌گیرند».

۶/۲۳۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه،

(۱). نحل، ۱۲۰.

(۲). چنان که گمان قریش است؛ چه اعتقاد ایشان این بود که بر ملت آن حضرت‌اند، با آنکه مشرک بودند.

و معنی امت بودن آن حضرت، این است که جامع فضایل و کمالاتی چند بود که مجموع آن یافت نمی‌شد، مگر در اشخاص متفرقه بسیار، و مراد آن است که هر خصلتی نیک که در امتی باشد به طریق تفرّق و انتشار، در او جمع بود. آن‌چه خوبان همه دارند تو

تنها داری (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۱

از نصر بن یحیی، از ابو خالد قنطاط، از حرمان بن اعین که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم! ما چه بسیار کمیم، اگر بر یک گوسفندی جمع شویم، نمی‌توانیم که آن را نیست و نابود گردانیم. فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم به چیزی که تعجبش از این بیشتر باشد؟ همه مهاجران و انصار رفتند، مگر - و به دست خویش اشاره فرمود که - سه نفر» (یعنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند، مگر سه نفر و آنها سلمان و مقدر و ابوذرند رضی الله عنهم). حرمان می‌گوید که: عرض کردم: حال عمّار چه بود؟

فرمود که: «خدا ابوالیقظان - یعنی عمّار - را رحمت کند! بیعت نمود و کشته شد، در حالی که شهید بود». من با خود گفتم که: چیزی از شهادت بهتر نیست. حضرت به سوی من نگریست و فرمود: «شاید که تو چنان پنداری که عمّار مانند آن سه نفر است، بسیار دور است آنچه تو پنداشته‌ای».

۷/۲۳۲۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «چنان نیست که هر کس که به ولایت ما اعتقاد دارد، مؤمن باشد، ولیکن ایشان انیس مؤمنان قرار داده شده‌اند».

باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان ...

۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد

۱/۲۳۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از فضیل بن یسار، از عبدالواحد بن مختار انصاری که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای عبدالواحد! هیچ ضرر نرساند مردی را، چون بر این رأی و اعتقاد تشیع باشد، آنچه مردم از برای او گویند، و اگر چه بگویند که دیوانه است. و او را هیچ زیان نرساند و هر چند که بر سر کوهی باشد و خدا را عبادت کند، تا او را مرگ در رسد».

۲/۲۳۲۷. علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای - تبارک و تعالی - فرمود: اگر در زمین کسی نباشد، مگر یک مؤمن، هر آینه به او از همه خلق خویش بی‌نیازی جویم، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند، و به هیچ کس

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۳

محتاج نباشد».

۳/۲۳۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسین بن موسی، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که خدا این امر را به او شناسانید، پروا نمی‌کند که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد، تا مرگ به نزد او آید».

۴/۲۳۲۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از کلیب بن معاویه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سزاوار نیست مؤمن را که وحشت کند و برمد، و پناه برد به سوی برادر خویش و کسی که غیر او باشد، و مؤمن در دین خود عزیز است».

۵/۲۳۳۰. از او، از احمد بن محمد بن خالد، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان و سیف بن عمیره، از فضیل بن یسار روایت است که

گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم در وقت بیماری که حضرت به آن مبتلی شده بود، و از او چیزی باقی نمانده بود، مگر سر مبارکش.

پس فرمود که: «ای فضیل! به درستی که من بسیاری از اوقات می‌گویم که: باکی نیست بر مردی که خدا این امر را به او شناسانیده باشد، اگر در سر کوهی باشد، تا او را مرگ در رسد.

ای فضیل، پسر یسار! به درستی که مردم راست و چپ را گرفتند و هر یک به راهی رفتند، و ما و شیعیان ما هدایت شدیم به راه راست. ای فضیل، پسر یسار! اگر مؤمن صبح کند و آن‌چه در میان مشرق و مغرب است مال او باشد، از برایش خیر باشد، و اگر صبح کند و اعضایش پاره‌پاره شده باشد، از برایش خیر باشد. ای فضیل، پسر یسار! به درستی که خدا با مؤمن کاری نمی‌کند، مگر آن‌چه از برایش خیر است. ای فضیل، پسر یسار! اگر دنیا در نزد خدا با بال پشه‌ای برابری می‌نمود، از آن، شربت آبی به دشمن خویش نمی‌داد. ای فضیل، پسر یسار! به درستی که هر که قصد و همتش یکی باشد، خدا آن قصد را از او کفایت می‌کند، و هر که همتش در هر وادی جولان زند، خدا پروایی ندارد از آنکه او در هر وادی که باشد، هلاک گردد».

۶/۲۳۳۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از منصور صیقل و معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرمود: در هیچ چیز که من فاعل و کننده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۵

انم، آن قدر تردّد ندارم، مانند تردّدی که در قبض روح و مردن بنده مؤمن خود دارم؛ زیرا که من لقای او را دوست می‌دارم و او مرگ را ناخوش دارد؛ پس مرگ را از او می‌گردانم، و به درستی که او مرا می‌خواند و من او را اجابت می‌کنم، و از من خواهش می‌کند و به او عطا می‌کنم، و اگر در دنیا نباشد، مگر یکی از بندگان من که مؤمن باشد، هر آینه به او از همه خلق خویش بی‌نیازی جویم، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند، و وحشت نکند تا به کسی پناه برد». (۱)

باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن

۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن

۱/۲۳۳۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن آرام می‌گیرد به سوی مؤمن، چنان که تشنه‌ای که بسیار تشنه باشد (و از غایت تشنگی لبش خشکیده باشد)، به سوی آب سرد آرام می‌گیرد».

باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن

۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن

۱/۲۳۳۳. محمد بن یحیی، از علی بن حسن تیمی، از محمد بن عبدالله بن زراره، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا به واسطه یک مؤمن، فنا و نیستی را از اهل ده یا شهری دفع می‌کند».

۲/۲۳۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عذاب به اهل دهی نمی‌رسد که در آن هفت مؤمن باشد».

۳/۲۳۳۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از چندین نفر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به آن حضرت عرض شد: در باب عذاب، چون بر گروهی فرود آید، آیا به مؤمنان می‌رسد؟ فرمود: «آری، ولیکن بعد از آن خلاص

می‌شوند».

(۱). و مخفی نماند که تردّد نسبت به خدا روا نیست، و آنچه خدای - تعالی - آن را به خود نسبت داده، محمول است بر یکی از چند وجه که در نجات السالکین آن را بیان کرده‌ام. (مترجم)
تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۷
باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم‌اند

۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم‌اند

۱ / ۲۳۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نصیر - یعنی ابوحاکم خثعمی -، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن دو قسم است: یکی مؤمنی است که تصدیق کرده به عهد و پیمان خدا و آن را راست نموده و به شرطش وفا کرده، و این است قول خدای عز و جل: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۱)؛ یعنی: از جمله مؤمنان مردانی چندند که راست گفتند آن چیزی را که با خدا عهد و پیمان بستند بر آن چیز». حضرت فرمود که: «این مؤمن، آن است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به او نمی‌رسد، و این مؤمن، از آنها است که شفاعت می‌کنند و کسی ایشان را شفاعت نکند، و دیگر، مؤمنی است که مانند گیاه و کشت‌تر و تازه، که در بعضی از اوقات کج می‌شود و در بعضی از اوقات راست می‌ایستد. پس این مؤمن، از آنها است که احوال دنیا و احوال آخرت به او می‌رسد، و این مؤمن، از جمله آنها است که از برای ایشان شفاعت می‌شود و خود شفاعت نمی‌کنند».

۲ / ۲۳۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالله، از خالد قتمی، از خضر بن عمرو، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مؤمن دو قسم است: یکی مؤمنی است که از برای خدا وفا نموده به شروط خویش که خدا آنها را بر او شرط فرموده؛ پس این مؤمن، با پیغمبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان باشد، و این گروه، خوش‌رفیقانی هستند، و اینک از آنها است که شفاعت می‌کنند و کسی ایشان را شفاعت نمی‌کند، و این مؤمن از کسانی است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به ایشان نمی‌رسد، و دیگر، مؤمنی است که پایش او را می‌لغزانند؛ پس این مؤمن مانند دسته‌ای از کشت و گیاه تر و تازه است که به هر وضع که باد آن را میل دهد و بگرداند، میل کند و بگردد، و اینک از آنها است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به ایشان می‌رسد، و از برای ایشان شفاعت می‌شود و عاقبت کارش به خیر خواهد بود».

۳ / ۲۳۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از یونس بن یعقوب، از ابومریم انصاری، از امام محمد باقر علیه السلام که

(۱). احزاب، ۲۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۹

فرمود: «مردی در بصره به سوی امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! ما را خبر ده از برادران. حضرت فرمود که: برادران دو قسم‌اند: یک قسم برادرانی که منسوب‌اند به سوی ثقه و اعتماد، و قسم دیگر، برادرانی که منسوب‌اند به سوی مکاشرت؛ یعنی در روی یکدیگر خندیدن و گشاده‌رویی. اما برادران ثقه، دست و بال و اهل و مالند؛ پس هرگاه نسبت به برادرت بر حدّ ثقه و اعتماد باشی، مال و تن خود را به او ببخشی، و صاف باش با هر که با او در مقام صافی باشد، و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند، و راز و عیب او را ببوش، و از او ظاهر کن آنچه را که خوب باشد. و بدان ای سائل! که ایشان از کبریت

احمر کمترند. و امّا برادران مکاشرت، پس به درستی که تو به لذّت و خوشی خویش از ایشان می‌رسی؛ پس این امر را از ایشان قطع مکن، و آنچه در پس این و غیر از این باشد از ایشان مجو، و به ایشان ببخش، آنچه را که به تو بخشیده‌اند از گشاده‌روی و شیرین‌زبانی».

باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا ...

۱۰۵. باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آنچه به او می‌رسد، در آنچه به آن مبتلی شده است

۱/۲۳۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا از مؤمن پیمان گرفته بر اینکه گفتارش باور نشود، و از دشمن خود داد خود نستاند. و هیچ مؤمنی نیست که نفس خود را شفا دهد و تشفی قلب حاصل کند، و دلش خوش گردد و از حرارت خشم خنک شود، مگر به رسوایی نفس خویش؛ زیرا که هر مؤمنی لجام شده است و از انتقام ممنوع است».

۲/۲۳۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و هر دو، از ابن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته بر چهار بلیه، که آسان‌تر آنها بر او، مؤمنی است که به قول او قائل و هم‌مذهب او است، بر او حسد می‌برد، یا منافقی که به دنبال او می‌افتد و اثر او را پیروی می‌کند، یا شیطانی که می‌خواهد او را گمراه گرداند، یا کافری که جهاد کردن با او را حلال می‌بیند. پس بعد از اینها، بقای مؤمن چیست و چگونه بماند؟!».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۱

۳/۲۳۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن از یکی از سه چیز رهایی ندارد، و بسا است که هر سه بر او جمع می‌شود: یا بعضی (۱) از کسانی که با او در خانه باشند و در آن بر او بسته شود- به این معنی که از اهل آن خانه باشد- او را می‌رنجانند، یا همسایه‌ای که او را می‌رنجانند، یا کسی که در راه او باشد، به سوی حوائج خویش او را می‌رنجانند. و اگر مؤمنی بر سر کوهی باشد، هر آینه خدای عز و جل شیطانی را بر او برانگیزد که او را برنجانند، و خدا از برایش از ایمانی که دارد، انیسی قرار دهد که به آن خو کند، و با وجود آن وحشت ندارد و به سوی کسی میل نکند».

۴/۲۳۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چهار چیز است که مؤمن از آنها یا یکی از آنها خالی نباشد: مؤمنی که بر او حسد برد، و این سخت‌ترین یا آسان‌ترین آنها است بر او- بنا بر اختلاف نسخ کافی-، و منافقی که به دنبال او افتد و اثر او را پیروی کند، یا دشمنی که با او مجاهده و محاربه نماید، یا شیطانی که خواهد او را گمراه گرداند».

۵/۲۳۴۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعة بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا در دنیا دوست خود را نشانه و هدف تیر بالای دشمن خویش گردانیده است».

۶/۲۳۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت از احتیاج و پریشانی شکایت کرد. فرمود: «صبر کن که خدا به زودی از برایت فرجی قرار خواهد داد». راوی می‌گوید: پس حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن رو به آن مرد آورد و فرمود:

«مرا خیر ده از زندان کوفه که حالش چگونه و چون است؟» عرض کرد:
خدا تو را به اصلاح آورد! جایی است تنگ و گنبدیده، و اهل آن به بدتر حالی می‌گذرانند.
فرمود: «جز این نیست که تو در زندانی و با وجود آن می‌خواهی که در آن در وسعت و

(۱). در نسخه مولف و نیز بحار الانوار و الفصول المهمه «بعض» آمده که ترجمه‌اش همان بعضی می‌شود و در یکی دونسخه کافی «بغض» آمده که صحیح به نظر نمی‌رسد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۳

فراخی باشی، آیا ندانسته‌ای که دنیا زندان مؤمن است؟!».

۲۳۴۵ / ۷. از او، از محمد بن علی، از ابراهیم حذاء، از محمد بن صغیر، از جدش شعیب روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دنیا زندان مؤمن است؛ پس کدام زندان است که از آن خیر و خوبی آمده باشد؟!».

۲۳۴۶ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از داود بن ابی‌یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن را کفران نعمت می‌کنند، و شکر نیکی و احسان او نمی‌کنند».

و در روایت دیگر، این زیادتیی است که بیان این، آن است که، «معروف و نیکی او به آسمان بالا- می‌رود، و به این سبب در میان مردم پهن نمی‌شود. و کافر مشکور است، که مردم نیکی و احسان او را شکر می‌کنند».

۲۳۴۷ / ۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه خدا چهار چیز را بر او گماشته: شیطانی که او را اغوا کند و خواهد که او را گمراه گرداند، و کافری که او را هلاک سازد- و بنا بر بعضی از نسخ کافی، با او کارزار کند- و مؤمنی که بر او حسد برد؛ و او از همه ایشان بر او سخت‌تر است، و منافقی که لغزش‌ها و سر در آمدن‌های او را پیروی کند».

۲۳۴۸ / ۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن‌محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«چون مؤمن بمیرد، رها شود بر همسایگانش از شیاطین، به شماره ربیعه و مضر، که به آن مؤمن مشغول بودند» (و ربیعه و مضر دو قبیله سنگین‌اند از عرب).

۲۳۴۹ / ۱۱. سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود و الحال هم وجود ندارد، مگر آنکه از برایش همسایه‌ای بوده و باشد که او را برنجانند. و اگر مؤمنی در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا باشد، هر آینه خدا از برایش کسی را برانگیزاند که او را برنجانند».

۲۳۵۰ / ۱۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابویوب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده در

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۵

آنچه گذشت، و نمی‌باشد در آنچه مانده، و نیست در آنچه شما در آنید، مگر آنکه او را همسایه‌ای بوده و باشد و هست که او را رنجانیده و می‌رنجانند».

۲۳۵۱ / ۱۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود تا قیامت برپا شود، مگر آنکه او را همسایه‌ای بوده و باشد که او را رنجانیده و می‌رنجانند».

باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن

۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن

۱. ۲۳۵۲ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین مردمان از روی بلا پیغمبرانند؛ پس آنان که تالی ایشانند. بعد از آن، آنکه شباهتش به ایشان بیشتر؛ پس از او، آنکه شباهتش به او بیشتر است» (۱).

۲. ۲۳۵۳ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر بلا و آنچه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص می‌سازد در میان آمد. فرمود که: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که: سخت‌ترین مردمان از روی بلا در دنیا کیست؟ فرمود: پیغمبران، پس امثل، و بعد از آن امثل، و بعد از ایشان، مؤمن مبتلی می‌شود، بر اندازه ایمان و نیکی اعمالش؛ پس هر که ایمانش درست و عملش خوب باشد، بلا و زحمتش سخت باشد، و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد، بلایش کم خواهد بود».

۳. ۲۳۵۴ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مُزد بزرگ با بلا بزرگ است، و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته، مگر آنکه ایشان را مبتلی ساخته است».

۴. ۲۳۵۵ / علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از

(۱). و می‌تواند که معنی امثل در این حدیث، افضل و اشرف و اعلا در مرتبه و منزلت باشد؛ یعنی بهتر باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۷

فضل بن شاذان و هر دو، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سخت‌ترین مردمان از روی بلا، پیغمبرانند، بعد از آن، اوصیای ایشان، بعد از آن، آنانی که شباهت ایشان به ایشان از دیگران بیشتر باشد (یا بهترین ایشان).

پس شباهت دارنده‌ترین (یا بهترین) ایشان به ترتیب».

۵. ۲۳۵۶ / چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا را در زمین بندگانی چندند که از بندگان خالص اویند. از آسمان تحفه‌ای را فرو نمی‌فرستد به سوی زمین، مگر آنکه آن تحفه را از ایشان می‌گرداند به سوی غیر ایشان، و بلیه‌ای را فرو نمی‌فرستد، مگر آنکه آن را می‌گرداند به سوی ایشان».

۶. ۲۳۵۷ / چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن عیید، از حسین بن علوان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود- و حال آنکه سدید در خدمت آن حضرت بود- که: «به درستی که چون خدا بنده‌ای را دوست دارد، پیوسته او را در بلا فرو برد و غوطه دهد؛ غوطه دادنی سخت. و به درستی که ما و شما شیعیان، ای سدید! به آن صبح و شام می‌کنیم و پیوسته در آنیم».

۷. ۲۳۵۸ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ولید بن علا، از حماد، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون خدای- تبارک و تعالی- بنده‌ای را دوست دارد، او را در بلا پیوسته غوطه دهد؛ غوطه دادنی سخت، و خون دلش را به واسطه آن بلا روان سازد؛ روان ساختنی به غایت. (و بعضی گفته‌اند که: بلا را

بر او فرو ریزد، ریختنی به غایت؛ پس چون او را بخواند، بفرماید که: لَبَّيْكَ، ای بنده من! هر آینه اگر تعجیل کنم از برایت آن چه را که خواستی، البته من بر آن قدرت دارم، ولیکن اگر ذخیره نمایم از برایت، پس آن چه از برایت ذخیره نموده‌ام، از برای تو بهتر است».

۲۳۵۹/۸. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از زید زرّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بلای بزرگ، جزای بزرگ به آن سزا داده می‌شود. پس چون خدا بنده‌ای را دوست دارد، او را به بلای بزرگ مبتلی گرداند؛ پس هر که خشنود باشد، از برایش در نزد خدا خشنودی است، و هر که از بلاء ناخشنود تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۹ باشد، از برایش در نزد خدا ناخشنودی است».

۲۳۶۰/۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از زکریّا بن حرّ، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «جز این نیست که مؤمن در دنیا مبتلی می‌شود بر اندازه دینش. یا فرمود: بر حسب دینش».

۲۳۶۱/۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مثنیٰ حضرمی، از محمد بن بهلول بن مسلم عبّدی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جز این نیست که مؤمن به منزله پله ترازو است، هر چه در ایمانش فزوده شود، در بلاء و زحمتش فزوده می‌شود».

۲۳۶۲/۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن چهل شب بر او نگذرد، مگر آنکه او را امری عارض شود که او را اندوهناک سازد، و به آن پند داده شود و آگاه گردد».

۲۳۶۳/۱۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از معاویه بن عمّار، از ناجیه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مغیره می‌گوید که:

مؤمن مبتلی نمی‌شود به خوره و پیسی و نه به فلان و فلان. فرمود: «به درستی که مغیره غافل است و خبر ندارد از حال صاحب سوره یاسین - یعنی حبیب نجّار که قصّه‌اش در آن مذکور است - به درستی که حبیب، دستش چلاق و خشکیده و به هم بسته و درهم کشیده بود». بعد از آن، حضرت انگشتان خویش را به سوی کف خویش برگردانید و فرمود که: «گویا من به چلاقی او می‌نگرم، و آن را می‌بینم [که] به نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب خدا ترسانید.

بعد از آن، در فردا به سوی ایشان برگشت و او را کشتند». بعد از آن حضرت فرمود که:

«مؤمن به هر بلیّه‌ای مبتلی می‌شود و به هر نوع مردنی می‌میرد، مگر آنکه خود، خود را نمی‌کشد».

۲۳۶۴/۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که مؤمن در نزد خدای عز و جل در بهترین مکان و منزله عظیمی است» - و سه مرتبه این را فرمود - و فرمود: «زیرا که او را به بلاء مبتلا می‌گرداند، بعد از آن جانش را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۱

می‌گیرد، و عضو به عضو از تنش برمی‌کند، و او خدا را بر آن حمد و ستایش می‌کند».

۲۳۶۵/۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که در بهشت منزله و مرتبه‌ای است که هیچ بنده‌ای به آن نمی‌رسد، مگر به آنکه در بدن خویش به بلایی مبتلی شود».

۲۳۶۶/۱۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابراهیم بن محمد اشعری، از ابویحیی

حَنَاط، از عبدالله بن ابی‌یعفور که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از آن‌چه به من می‌رسید از دردها- و ابن ابی‌یعفور بسیار بیمار می‌شد- عبدالله می‌گوید که: پس حضرت به من فرمود: «ای عبدالله! اگر مؤمن می‌دانست که او را چه اجر است در مصیبت‌ها، هر آینه آرزو می‌کرد که به مقراض‌ها چیده شود» (که گوشت بدنش را به گازه‌های «۱» جامه بچینند).

۱۶/۲۳۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که اهل حق پیوسته در سختی بوده‌اند، از آن زمان که موجود شده‌اند تا امروز، ولیکن آگاه باش! که این تا مدت کمی خواهد بود با عافیت طولانی».

۱۷/۲۳۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن مختار، از ابواسامه، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل مؤمن را به بلاء بازجویی و رعایت می‌کند، چنان که مرد مسافر، اهل خود را به هدیه و سوغات که از غیبت- یعنی سفر- می‌آورد رعایت می‌نماید، و او را پرهیز می‌فرماید از دنیا، چنان که طبیب، بیمار را پرهیز می‌فرماید» (یعنی از چیزی که مناسب مزاجش نباشد).

۱۸/۲۳۶۹. علی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از محمد بن یحیی خثعمی، از محمد بن بهلول عبدی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدا مؤمن را از بلایه‌های دنیا ایمن نساخته، ولیکن او را ایمن گردانیده از کوری در دنیا (یعنی در

(۱). گاز همان گازانبر است و گاز جامه یعنی قیچی برش پارچه.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۳

دین)، و از شقاوت و بدبختی در آخرت».

۱۹/۲۳۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از حسین بن نعیم صحاف، از ذریح محاربی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود: به درستی که من ناخوش دارم که مرد در دنیا عافیت داده شود، و هیچ مصیبتی از مصیبت‌ها به او نرسد».

۲۰/۲۳۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از نوح بن شعیب، از ابوداود مسترق که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی طعامی خوانده شد (یعنی کسی آن حضرت را تکلیف ضیافت کرد).

و چون داخل منزل آن مرد شد، نظر فرمود به مرغ خانگی که در بالای دیواری نشسته بود، و دید که آن مرغ تخم کرد. پس آن تخم در عرض راه بر بالای میخی که در آن دیوار کوبیده بود فرود آمد، و بر روی آن میخ قرار گرفت و نیفتاد و نشکست. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از حال آن تخم تعجب کرد. آن مرد به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا از این تخم تعجب فرمودی؟ پس سوگند به آن خدایی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده، که هرگز به چیزی مصیبت زده نشده‌ام و نقصانی به من نرسیده؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و از طعامش هیچ نخورد و فرمود: کسی که مصیبتی به او نرسیده، خدا را در او حاجتی نیست» (یعنی از نظر عنایت خدا افتاده و هیچ مصرف ندارد).

۲۱/۲۳۷۲. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان و از ابوبصیر، نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را هیچ حاجتی نیست، در کسی که در مال و بدنش از برای آن جناب بهره‌ای نباشد».

۲۲/۲۳۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عثمان نوا، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه

السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل مؤمن را به هر بلیه‌ای مبتلی می‌گرداند، و او را به هر نوع مردنی می‌میراند، و او را مبتلی نمی‌کند به آنکه عقلش برود و دیوانه‌ای شود. آیا ایوب را نمی‌بینی که چگونه شیطان بر مال و بر فرزندان و بر اهل او و بر هر چیزی که از او بود مسلط شد، و بر عقلش مسلط نشد؛ بلکه عقل از برایش وا گذاشته شد، تا به آن خدا را به یگانگی پرستش کند!؟».

۲۳ / ۲۳۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۵

از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده را در نزد خدا منزله و مرتبه‌ای می‌باشد که به آن نمی‌رسد، مگر به یکی از دو خصلت: یا به رفتن مالش، یا به بلیه‌ای در بدنش».

۲۴ / ۲۳۷۵. از او، از ابن فضال، از مثنی حنّاط، از ابواسامه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده که: اگر نه این بود که بنده مؤمن من در دل خود چیزی می‌یافت و ملول می‌گردید، هر آینه سر کافر را به عصابه و سربندی از آهن باز می‌بستم، که هرگز سرش به درد نیاید».

۲۵ / ۲۳۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از عبدالله بن مسکان، از ابویصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: داستان مؤمن، چون داستان دسته‌ای از کشت و گیاه تر و تازه است، که بادهای آن را همچین و همچین میل می‌دهد و می‌گرداند، و همچین مؤمن، دردها و بیماری‌ها او را میل می‌دهد و می‌گرداند. و داستان منافق، چون داستان گریزی است راست ایستاده، که چیزی به آن نرسد، تا آنکه او را مرگ در رسد؛ پس او را بشکند، شکستنی سخت».

۲۶ / ۲۳۷۷. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی به اصحاب خویش فرمود که: هر مالی که زکات داده نمی‌شود، ملعون است، و ملعون است، هر بدنی که زکات داده نمی‌شود، و اگرچه در هر چهل روز یکبار باشد. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! اما زکات مال را شناخته و معنی آن را فهمیده‌ایم، پس بفرما که زکات بدن‌ها چیست؟ در جواب ایشان فرمود که: مراد آن است که آفتی به آن برسد». حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«پس روی‌های آنان که این سخن را از آن حضرت شنیدند، متغیر شد و رنگ‌های ایشان گشت. چون پیغمبر ایشان را دید که رنگ‌های ایشان گردید، به ایشان فرمود: آیا می‌دانید که به گفتار خویش چه چیز را قصد کردم؟ عرض کردند: نه، یا رسول الله! فرمود: بلی، مردی خراشی به او می‌رسد، و نکبت و خواری به او روی می‌دهد، و پا بر می‌زند، و به سر در می‌آید، و به بیماری جزئی مبتلی می‌شود، و خار در عضوی از اعضایش می‌رود، و آنچه به این شباهت داشته باشد، تا آنکه حضرت در حدیث خویش، جنیدن و پریدن چشم را ذکر فرمود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۷

۲۷ / ۲۳۷۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم که آیا مؤمن به خوره و پیسی و امثال این مبتلی می‌شود؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «مگر بلاء نوشته شده است، مگر بر مؤمن؟».

۲۸ / ۲۳۷۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را روایت کرده، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن بر خدا گرامی و عزیز است، به مرتبه [ای] که اگر بهشت را با آنچه در آن است از او بخواهد، خدا آن را به او عطا فرماید، بی آنکه این عطا، از ملکش چیزی را کم کند. و به درستی که کافر بر خدا آن قدر خوار و

بی مقدار است، که اگر دنیا را به آن چه در آن است از او بخواهد، خدا آن را به او بدهد، بی آنکه آن بخشش، از ملکش چیزی را کم کند. و به درستی که خدا بنده مؤمن خود را به بلا بازجویی و رعایت می کند، چنان که غائب و مسافر، اهل خود را به تحفه‌ها و چیزهایی که قطعه باشد تعهد و رعایت می کند، و به درستی که خدا او را از دنیا پرهیز می فرماید، چنان که طیب، بیمار را پرهیز می فرماید» (یعنی از آن چه مناسب مزاجش نباشد).

۲۹ / ۲۳۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام نوشته است که: به درستی که سخت ترین مردمان از روی بلاء، پیغمبرانند، پس اوصیای ایشان، بعد از آن امثل، پس امثل؛ یعنی بهتر به ترتیب (یا آنکه شباهتش به ایشان از دیگران بیشتر باشد). و جز این نیست که مؤمن مبتلی می شود بر اندازه اعمال نیکی که دارد؛ پس هر که دینش درست و عملش نیکو باشد، بلاء و زحمتش سخت باشد، و این به سبب آن است که خدای عز و جل دنیا را ثواب مؤمن، و عقاب کافر قرار نداده است. و هر که دینش سست و عملش ضعیف باشد، بلایش کم باشد. و به درستی که بلاء به سوی مؤمن پرهیزکار، شتابنده تر است از آب باران به سوی گودی زمین و زمینی که پست باشد».

۳۰ / ۲۳۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مالک بن عطیة، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: این ناخوشی که در روی من پیدا شده است - یعنی لکه پیسی -، مردم چنان می پندارند که خدا بنده‌ای را که از برایش در او حاجتی باشد، به آن مبتلی نگردانیده است. راوی می گوید

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۹

که: حضرت فرمود که: «مؤمن آل فرعون انگشتانش خشکیده و درهم کشیده بود، (۱) پس همچنین می گفت و دست‌های خویش را می کشید و می گفت: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (۲)؛ یعنی: ای گروه من! پیروی کنید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را». (۳) یونس می گوید که: بعد از آن، حضرت علیه السلام به من فرمود که: «چون ثلث آخر از شب شود، در اول آن وضو بساز و بایست به سوی نمازی که آن را به جا می آوری (یعنی نماز شب) و چون در سجده آخر از دو رکعت اول باشی، بگو در حالتی که در سجده هستی که: یا عَزِيزِي يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ يا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَعْطِنِي مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَاذْهَبْ عَنِّي هَذَا الْوَجَعِ، و آن درد را نام می بری: فَانَّهُ قَدْ غَاظَنِي وَاخْرَجَنِي. و در دعا الحاح و اصرار کن». راوی می گوید که: به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن ناخوشی را از من برد و شفا یافتم. و ترجمه دعا این است که: «ای بلندمرتبه! و ای بزرگوار! ای بسیار بخشاینده! و ای مهربان! ای شنونده دعاها و اجابت کننده آنها! ای عطاکننده خوبی‌ها! رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و عطا کن مرا از خوبی دنیا و آخرت، آنچه را که تو سزاوار گردانیدن آنی، و بیر از من این درد را؛ زیرا که آن مرا به خشم آورده و مرا اندوهناک گردانیده است». (۴)

باب در بیان فضل و افزونی نورات مسلمانان

۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نورات مسلمانان

۱ / ۲۳۸۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سنان، از علاء، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که فقرای مؤمنان در باغ‌ها و مرغزارهای بهشت می گردند و تنعم می کنند، چهل خریف

(۱). و ظاهر، صاحب یاسین است، چنان که در حدیث سابق گذشت، و آنچه بعد از این مذکور می شود، از قول صاحب یاسین

است نه مؤمن آل فرعون. (مترجم)

(۲). یس، ۲۰.

(۳). یعنی حضرت شمعون و دو کس دیگر از حواریان، که ایشان را صادقان و مصدقان می‌گفتند، و یا پولس و یوحنا، و غیر از این در نام ایشان گفته‌اند. (مترجم)

(۴). و در بعضی از نسخ کافی، به جای هذا الوجع، بهذا الوجع مکتوب است، و در معنی تفاوتی به هم نمی‌رسد، ولیکن در خواندن فرق می‌کند؛ زیرا که بنا بر اول، باید و اذْهَبْ - به فتح همزه و سکون ذال و کسر هاء و فتح عین وجع - خوانده شود، و بنا بر نسخه بدل، به فتح واو و سقوط همزه و سکون ذال و فتح هاء و کسر عین وجع است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۱

پیش از اغنیای ایشان. «۱»

پس حضرت فرمود که: «زود باشد که از برایت مثلی بزنم و داستانی بیان کنم. جز این نیست که داستان فقیر و غنی در قیامت، چون داستان دو کشتی است که آنها را بر عاشر (و ده، یک ستانی) بگذرانیدند، پس در یکی از آنها نظر کرد و در آن چیزی ندید، گفت که: این را روانه سازید. و در دیگری نظر کرد، دید که آن کشتی پربار است. پس گفت که: این را نگاه دارید و مگذارید که روانه شود».

۲/۲۳۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از سعدان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مصیبت‌ها، بخشش‌ها است از جانب خدای عز و جل، و فقر و درویشی، در نزد خدا مخزون است که آن را در خزائن خود ضبط فرموده».

۳/۲۳۸۴. و از او روایت است که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی! به درستی که خدا فقر و پریشانی را در نزد خلق خویش امانت قرار داده. پس هر که آن را ببوشد و پنهان دارد، خدا او را مانند ثواب روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد عطا کند، و هر که آن را فاش کند و اظهار نماید در نزد کسی که بر روا کردن حاجتش قادر باشد و نکند، پس به حقیقت که او را کشته است. بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه نکشته، ولیکن کشته است او را به آنچه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده» (یعنی اندوهی که به آن رسانیده).

۴/۲۳۸۵. از او، از محمد بن علی، از داود حدّاء، از محمد بن صغیر، از جدّش شعیب، از مفضل روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر چه ایمان بنده زیاد می‌شود، تنگی در اسباب زندگانش زیاد می‌گردد».

۵/۲۳۸۶. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

(۱). و خریف، فصل خزان است. و مراد به چهل خریف، چهل سال است؛ زیرا که در هر سال، یک خریف بیش نیست، در معظم معموره که شمالی خط استوا است و بنای تخاطب در فصول بر آن است، و در خط استوا که هر سال دو پاییز دارد، و همچنین سائر فصول، در امثال این مقامات اعتبار نمی‌شود؛ چه بنای تخاطب بر آن نیست؛ پس چون چهل خریف بگذرد، چهل سال گذشته باشد. و در بعضی از روایات ما واقع شده است که خریف، هزار عام است و هر عامی هزار سال؛ پس مراد، چهل هزار هزار سال می‌شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۳

«اگر اصرار مؤمنان بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی، هر آینه ایشان را نقل می‌فرمود از این حالی که ایشان در آنند، به سوی

حالی که از آن تنگ‌تر و دشوارتر بود».

۲۳۸۷/۶. از او، از بعضی از اصحاب خویش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای از دنیا عطا نشده، مگر به جهت عبرت و پند گرفتن، و از هیچ بنده‌ای دور نشده، مگر به جهت آزمودن».

۲۳۸۸/۷. از او، از نوح بن شعیب و ابواسحاق خُصّاف، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «از برای شیعیان خالص ما در دولت باطل نیست، مگر قوت. اگر خواهید به جانب مشرق روید و اگر خواهید به جانب مغرب روید، که هرگز غیر از قوت، چیزی به شما روزی نمی‌شود».

۲۳۸۹/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن حسن اشعری، از بعضی از استادان خویش، از ادريس بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! احتیاج، امانت خدا است در نزد خلقش؛ پس هر که آن را بر خویش کتمان کند و بپوشد، خدا او را ثواب کسی که نماز به جا آورده عطا کند، و هر که آن را ظاهر سازد در نزد کسی که بر بردن اندوه او قادر باشد و نکند، پس به حقیقت که او را کشته است. بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه و تیر نکشته، ولیکن او را کشته، به آنچه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده».

۲۳۹۰/۹. و از او، از احمد، از علی بن حکم، از سعدان روایت است که گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل در روز قیامت به جانب فقراي مؤمنان التفات می‌فرماید؛ مانند کسی که ایشان را عذرخواهی کند. پس می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزّت و جلال خودم که شما را در دار دنیا فقیر نگردانیدم، به جهت آنکه شما را در نزد من ذلّت و خواری و حقارت و بی‌مقداری باشد، و هر آینه خواهید دید که امروز با شما چه می‌کنم. پس هر که به جهت شما در دار دنیا نیکی را توشه برگرفته، که با شما محبت و احسانی نموده، دستش را بگیرد و او را داخل بهشت گردانید». حضرت فرمود: «پس مردی از آن فقرا عرض می‌کند که: ای پروردگار من! به درستی که اهل دنیا در دنیای خویش رغبت کردند. پس زنان صاحب جمال را به عقد خویش درآوردند، و جامه‌های نرم پوشیدند، و طعام‌های لذیذ خوردند، و در خانه‌های خوب ساکن شدند، و بر حیوانی که مشهور بود به

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۵

خوبی از حیوانات سوار گردیدند. پس به من عطا کن، مانند آنچه به ایشان عطا کرده بودی در دار دنیا. پس آن جناب - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: از برای تو و از برای هر بنده‌ای از شما فقیران است، مانند آنچه به اهل دنیا عطا کرده‌ام، از آن زمان که دنیا موجود شده، تا وقتی که تمام شد، هفتاد برابر».

۲۳۹۱/۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن عقبه، از اسماعیل بن سهل و اسماعیل بن عبّاد هر دو، که آن را مرفوع ساخته‌اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از فرزندان آدم مؤمنی نبود، مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود، مگر آنکه غنی بود، تا وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به خدا عرض کرد که: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»؛ یعنی: ای پروردگار ما! مگردان ما را بلیه و آزمایشی از برای آنان که کافر شدند، تا در حق ما نگویند که: اگر ایشان بر حق بودند، محتاج نمی‌بودند، و در حق خود نگویند که: اگر ما بر حق نبودیم، بی‌نیاز نمی‌بودیم». حضرت فرمود: «پس خدا در این گروه مؤمنان، مال‌ها و احتیاج، و در آن گروه کافران، مال‌ها و احتیاج قرار داد».

۲۳۹۲/۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مرد توانگری به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که جامه پاک و پاکیزه در بر داشت و در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست».

بعد از آن، مرد پریشان‌جامه چرکینی آمد و در پهلوئی آن توانگر نشست. پس آن توانگر، جامه‌های خویش را از زیر ران‌های او گرفت. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا ترسیدی که چیزی از فقر و پریشانی او به تو رسد و بچسبد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس ترسیدی که چیزی از غنا و بی‌نیازی تو به او رسد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس ترسیدی که جامه‌های تو را چرکین سازد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس چه تو را داشت بر آنچه کردی؟ عرض کرد:

یا رسول الله! به درستی که مرا همنشین و مصاحب بدی هست که هر چیز زشتی را از برای من می‌آراید و در نظرم جلوه می‌دهد، و هر چیز خوبی را از برای من زشت می‌گرداند، و من نصف مال خود را از برای او قرار دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فقیر پریشان فرمود: آیا قبول

(۱). ممتحنه، ۵.

(۲). یعنی آنچه از جامه‌اش که در زیر پای آن فقیر بود، کشید. احتمال دارد که معنی این باشد که دامن‌های جامه خود را جمع کرد و در زیر ران‌های خویش گرفت. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۷

می‌کنی؟ عرض کرد: نه. آن مرد توانگر گفت: چرا؟ گفت: می‌ترسم که بر من داخل شود، آنچه بر تو داخل شد.

۱۲/۲۳۹۳. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در مناجات موسی - یعنی از جمله آنچه خدا با موسی علیه السلام راز گفت - این بود که: ای موسی! چون فقرا را ببینی که رو به تو آورده است، بگو: مرحبا! به نشانه شایستگان و نیکان، و چون غنا و بی‌نیازی را ببینی که رو به تو آورده، بگو: گناهی است که عقوبت آن زود به من رسیده است.»

۱۳/۲۳۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا حال بیچارگان و فقیران، به سبب صبری که می‌کنند. و ایشان، آنانند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینند» - یعنی به چشم دل -.

۱۴/۲۳۹۵. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه بیچارگان! خوشدل باشید و خشنودی را به خدا دهید از دل‌های خویش (یعنی چنان باشید که خدا آن را در دل شما بیابد) تا خدای عز و جل شما را ثواب دهد بر فقری که دارید، که اگر چنین نکنید، شما را ثوابی نیست.»

۱۵/۲۳۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عیسی فر، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون روز قیامت شود، خدای - تبارک و تعالی - منادی را امر فرماید که در حضور آن جناب ندا کند که: کجایند فقرا؟ پس جماعت بسیاری از مردمان برخیزند. بعد از آن می‌فرماید که:

ای بندگان من! عرض می‌کنند: لئیک، ای پروردگار ما! به خدمت تو ایستاده‌ایم. می‌فرماید:

به درستی که من شما را فقیر نگردانیدم، به جهت خواری و بی‌مقداری شما بر من، ولیکن جز این نیست که من شما را برگزیدم (۱) از برای امروز. نظر کنید در روی‌های مردمان، پس هر که با شما نیکی کرده و آن نیکی را نکرده، مگر در راه من، او را از جانب من به بهشت

(۱). یا فقیر گردانیدم، یا به تأخیر افکندم، بنا بر اختلاف نسخه‌های کافی.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۹

سزا دهید و تلافی کنید».

۱۶ / ۲۳۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابراهیم حذاء، از محمد بن صغیر، از جدش شعیب، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر اصرار این جماعت شیعه بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی، هر آینه ایشان را نقل می کرد از این حالی که ایشان در آنند، به سوی آنچه از این حال تنگ تر است».

۱۷ / ۲۳۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از محمد بن حسین بن کثیر خزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا میوه را نمی بینی که فروخته شود؟ آیا چیز دیگر از آنچه آن را خواهش داری نمی بینی؟» عرض کردم: بلی، داخل می شوم و می بینم. فرمود: «آگاه باش! که تو را به ازای هر چه آن را می بینی و قدرت بر خریدن آن نداری، یک حسنه است».

۱۸ / ۲۳۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علی بن عثمان، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای - جل ثناؤه - به سوی بنده مؤمن خویش که در دار دنیا محتاج و پریشان بوده عذرخواهی می کند، چنان که برادر به سوی برادر خویش عذر می خواهد، و می فرماید: به عزت خودم سوگند یاد می کنم که تو را در دار دنیا محتاج نکردم، به جهت خواری و بی مقداری تو بر من؛ پس این پرده را بالا گیر و نظر کن به آنچه تو را از دنیا عوض داده ام».

حضرت فرمود: «پس پرده را بالا می گیرد و چون می بیند که در پس پرده چه چیز است، عرض می کند که: مرا زیان نرسانید آنچه مرا منع کردی، با آنچه مرا عوض دادی».

۱۹ / ۲۴۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون روز قیامت می شود، گروهی از مردمان برمی خیزند و می آیند تا به در بهشت می رسند و در بهشت را می زنند؛ پس به ایشان گفته می شود که: شما کیستید؟ می گویند که: ما فقرایم. به ایشان گفته می شود که: آیا پیش از حساب می خواهید که داخل بهشت شوید؟ می گویند که: چیزی به ما عطا نکرده بودید تا ما را بر آن حساب کنید. پس خدای عز و جل به فرشتگان می فرماید که: راست گفتند. و به فقرا می فرماید که: در بهشت داخل شوید».

۲۰ / ۲۴۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۱

از مبارک، غلام شعیب، که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود: «خدای عز و جل می فرماید که: من غنی را غنی نکرده ام، به جهت آنکه کرامت و عزتی داشته در نزد من، و فقیر را فقیر نگردانیده ام، به جهت آنکه خوار و بی مقدار بود در نزد من. و این از جمله آنها است که به واسطه آن، اغنیا را به فقرا آزموده ام، و اگر فقرا نمی بودند، اغنیا مستحق بهشت نمی شدند».

۲۱ / ۲۴۰۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسحاق بن عیسی، از اسحاق بن عمار و مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«توانگران شیعه ما، امینان مایند بر محتاجان ایشان. پس ما را حفظ کنید در باب ایشان، و رعایت حال فقرا کنید، تا خدا شما را حفظ کند».

۲۲ / ۲۴۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که:

فقر و بی چیزی، مؤمن را بیشتر زینت و آرایش می دهد از دوال [/ تسمه] لجام و افسار، بر رخسار اسب».

۲۳/۲۴۰۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیب که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۱)؛ یعنی: «و اگر نه این بود که همه مردمان، یک گروه می‌گردیدند». و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، اَمّت محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی اگر نه این بود که ایشان بر یک دین می‌بودند، در حالتی که همه ایشان کافر بودند: «لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ» (۲)؛ هر آینه قرار می‌دادیم از برای کسی که نمی‌گردد به خداوند بخشاینده، از برای خانه‌های ایشان؛ یعنی قرار می‌دادیم از برای خانه‌های ایشان سقف‌ها از نقره». و حضرت فرمود که: «اگر خدا با اَمّت محمد چنین کرده بود، مؤمنان اندوهناک می‌شدند، و همین ایشان را غمناک می‌ساخت، و با ایشان نکاح نمی‌کردند و ایشان را ارث نمی‌دادند».

(۱). زخرف، ۳۳.

(۲). زخرف، ۳۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۳

باب

۱۰۸. باب

۱/۲۴۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن عبدالمملک روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا بکر ارقط، از امام جعفر صادق علیه السلام یا از شعیب «۱»، از امام جعفر صادق علیه السلام که: یکی بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد! به درستی که منم مردی که به سوی شما منقطع شده‌ام به دوستی خویش (/ و غیر از شما کسی را دوست نمی‌دارم)، و پریشانی سختی به من رسیده، و به این دوستی، به سوی خاندان و خویشاوندان خود تقرّب جستم؛ پس نیفزود مرا تقرّب به این امر، نسبت به ایشان، مگر دوری، که از من بیشتر دوری کردند. فرمود که: «آنچه خدا به تو عطا فرموده، بهتر است از آنچه از تو فرا گرفته شده». عرض کرد که: فدای تو گردم! دعا کن که خدا مرا از خلق خود بی‌نیاز گرداند. فرمود: «به درستی که خدا روزی هر که را خواسته، بر دست هر که خواسته تقسیم فرموده، ولیکن از خدا بخواه که تو را بی‌نیاز گرداند، از حاجتی که تو را ناچار کند به سوی ناکسان از خلقش».

۲/۲۴۰۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «فقر، موت احمر است؛ یعنی مرگ سرخ» (که کنایه است از قتل و خون ریختن و آن، از همه مرگ‌ها سخت‌تر است).

راوی می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: مراد، فقر از دینار و درم است؛ یعنی اینها را نداشته باشد. فرمود: «نه، ولیکن مراد، فقر از دین است».

باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها

۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند

۱/۲۴۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ دلی نیست، مگر آنکه آن را دو گوش است، که بر یکی از آن دو گوش فرشته‌ای قرار دارد که آن را ارشاد می‌کند و راه راست می‌نماید، و بر گوشی دیگر، شیطانی قرار دارد که آن را به فتنه می‌اندازد و گمراه می‌کند. پیوسته اینک، آن را امر می‌کند و اینک،

آن را زجر و منع می‌کند. شیطان او را امر می‌کند به معاصی، و فرشته او را

(۱). یا شیبیب.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۵

از آنها زجر و منع می‌کند. و این است معنی قول خدای عز و جل «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ* مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱)؛ یعنی: از طرف راست ایشان نشسته، و از جانب چپ او نشسته‌ای است که ملازم اویند، و از او اصلاً جدا نمی‌شوند»، تا آخر آن چه گذشت (۲).

۲/۲۴۰۸. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دل را دو گوش است. پس چون بنده قصد گناهی می‌کند- یعنی زنا- روح ایمان به او می‌گوید که: مکن، و شیطان به او می‌گوید که:

بکن. و هر گاه بر بالای شکم زن قرار گیرد، روح ایمان از او بر کنده و ربوده شود».

۳/۲۴۰۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه دل او را دو گوش باشد در اندران او. یک گوش، وسواس خناس (۳) در آن می‌دمد و گوش دیگر، فرشته‌ای در آن می‌دمد. پس خدا مؤمن را به آن فرشته تقویت می‌دهد، و این است معنی قول آن جناب- تعالی - که می‌فرماید: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (۴)».

باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده

۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده

۱/۲۴۱۰. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از ابوسلمه، از محمد بن سعید بن غزوان، از ابن ابی نجران، از محمد بن سنان، از ابوخیجه که گفت: بر امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم؛ پس به من فرمود که: «خدای- تبارک و تعالی- مؤمن را به روحی تقویت کرده که در هر وقت که نیکی می‌کند و پرهیز می‌نماید، در نزد او حاضر است، و در هر وقت که گناه می‌کند و از حد درمی‌گذرد، از او پنهان است. و آن روح، با مؤمن است در زمانی که مؤمن نیکی می‌کند و از روی شادی می‌لرزد، و در زمانی که بدی از او سر می‌زند، در خاک فرو می‌رود. پس ای بندگان خدا! با اصلاح آوردن نفس‌های خویش، نعمت‌های آن جناب را رعایت کنید، تا

(۱). ق، ۱۷ و ۱۸.

(۲). هیچ سخنی نمی‌گوید، جز آن که نزد او مراقبی حاضر و آماده است.

(۳). و وسواس، شیطانی است که مردم را وسوسه می‌کند و در وسواس می‌اندازد، و خناس، باز پس رونده و پنهان‌شونده است.

(۴). مجادله، ۲۲. و ایشان را با روحی از خویش تایید کرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۷

یقین شما زیاد شود، و چیز نفیس گرانمایی را نفع کنید. خدا رحمت کند مردی را که قصد کند که فعل خیر را به عمل آورد، پس آن را به عمل آورد، یا قصد کند که بدی را به عمل آورد، و از آن باز ایستد». بعد از آن فرمود که: «ما روح را تقویت می‌دهیم به طاعت کردن از برای خدا، و عمل نمودن از برای رضای او». (۱)

باب در بیان گناهان

۱۱۱. باب در بیان گناهان

۱/ ۲۴۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم می فرمود که: هیچ چیز بیش از گناه، دل را فاسد و تباه نمی کند. به درستی که دل مرتکب گناه می شود و پیوسته آن گناه در آن می باشد و در آن تأثیر می کند، تا آنکه بر آن غالب می شود؛ پس اعلای آن را اسفل آن می گرداند و سرنگون می سازد» (و این کنایه است از آنکه حق در آن قرار نگیرد، و روی آن از خدا بر گردد، و متوجه دنیای دنی [پست] گردد).

۲/ ۲۴۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (۲)، که آن حضرت فرمود: «چه چیز ایشان را شکیا گردانیده، بر کردن آن چه می دانند که ایشان را به سوی آتش جهنم می کشاند». (۳)

۳/ ۲۴۱۳. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «البته هیچ رگی نمی زند؛ یعنی نمی جهد و به جنبش در نمی آید، و هیچ نکبت و سختی و دردسر و بیماری رخ نمی دهد، مگر به سبب گناهی. و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنْدِيكُمْ

(۱). و بنا بر بعضی از نسخه های کافی، ما روح را زیاد یاد می کنیم؛ یعنی روح ایمان و نور آن.

(۲). بقره، ۱۷۵.

(۳). و ترجمه ظاهر آیه این است که: «پس چه چیز شکیا گردانید ایشان را، بر آتش دوزخ». و این استفهام، از برای تعجب است؛ چه تعجب است از حال ایشان، در اشتغال به موجبات آتش و بی باکی ایشان از آن، چنان که حضرت اشاره به آن فرموده. و احتمال این که «فَمَا أَصْبَرَهُمْ»، صیغه تعجب باشد و معنی این شود که: «چه صابر و شکیبانند»، چنان که بعضی گمان کرده اند، صورتی ندارد، چنان که در موضع آن بیان نموده ام. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۹

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱)؛ یعنی: و آن چه به شما می رسد، ای بندگان! از بلیت و آفت مالی و بدنی، پس به سبب آن چیزی است که دست های شما آن را کسب کرده؛ یعنی به سبب معصیتی است که کرده اید، و خدا عفو می کند و درمی گذرد از بسیاری از گناهان». راوی می گوید که: بعد از آن، حضرت فرمود که: «آن چه خدا از آن عفو می فرماید، بیشتر است از آن چه به آن مؤاخذه و بازخواست می کند». (۲)

۴/ ۲۴۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ سختی به بنده ای نمی رسد، مگر به واسطه گناهی، و آن چه خدا از آن عفو می فرماید، بیشتر است».

۵/ ۲۴۱۵. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: البته دندان های خنده خود را ظاهر مکن، و حال آنکه عمل های رسواکننده را به جا آورده باشی، و باید که از شیخون ایمن نباشد، هر که کارهای بد کرده است».

۶/ ۲۴۱۶. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابواسامه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «به خدا پناه برید از سطوت های خدا در شب و روز». راوی می گوید: عرض کردم که:

سطوت‌های خدا چیست؟ فرمود که: «گرفتن بر معصیت‌ها». (۳)

۷/۲۴۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از سلیمان جعفری، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «گناهان، همه آن، سخت است و سخت‌ترین آنها، گناهی است که گوشت و خون بر آن بروید؛ زیرا که صاحب آن، یا خدا او را رحم می‌کند، و یا عذاب». می‌فرماید: «و در بهشت داخل

(۱). شورا، ۳۰.

(۲). و مخفی نماند که آیه و حدیث، مخصوص‌اند به گناهکاران، و اما هرگاه بی‌گناهی را مصیبتی رسد، سببش چیزی دیگر است، مانند زیادتی اجر. (مترجم)

(۳). و سطوت- به فتح سین سعفص و سکون طاء حطی-، در اصل لغت به معنی حمله بردن و قهر کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۱

نمی‌شود، مگر آنکه پاک و پاکیزه باشد». (۱)

۸/۲۴۱۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از ابان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده گناه می‌کند، و [رزق و] روزی از او دور می‌شود و از آن محروم می‌گردد».

۹/۲۴۱۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی‌حماد، از محمد بن ابراهیم نوفلی، از حسین بن مختار، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ملعون است، ملعون است، هر که دینار و درم را پرستد. ملعون است، ملعون است، هر که کوری را سرگشته سازد، به اینکه او را از راه بیرون برد، یا راه را به او نشان ندهد. (۲) ملعون است، ملعون است، هر که با چهارپایی جماع کند».

۱۰/۲۴۲۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «پرهیزید از گناهانی که کوچک شمرده می‌شوند؛ زیرا که آنها را طلب‌کننده‌ای هست که از آنها غافل نمی‌شود. یکی از شما می‌گوید که: گناه می‌کنم و طلب‌آمزش می‌نمایم. به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۳)، و خدای عز و جل فرموده است که: «إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۴)؛ یعنی: به درستی که خصلت و کرداری که آدمی را باشد از خوب و بد، اگر در خردی، هم‌سنگ دانه‌ای از خردل باشد که از همه دانه‌ها خردتر است، پس آن دانه در اندران سنگ سخت و بزرگ باشد که بیرون آوردن آن دشوار است، یا در زیر صخره سبز باشد (که آن را صماء گویند و در زیر زمین هفتم است)، یا در آسمان‌ها باشد (با وجود رفعت و وسعت آنها)، یا در زمین باشد، که خدا آن را بیاورد (و حاضر گرداند در موقف حساب، و بر آن حساب فرماید).

(۱). و دور نیست که مراد حضرت این باشد که، غیر پاک و پاکیزه، بدون شفاعت و عفو داخل بهشت نمی‌شود، و محروم بودنش موجب دخول بهشت نیست. (مترجم)

(۲). و بعضی گفته‌اند که: شاید مراد از کوری، کوری دل باشد؛ یعنی جاهل را هدایت نکند.

(۳). یس، ۱۲. و در قرآن «وَنَكْتُبُ»، به جای «سَنَكْتُبُ» واقع است. و ترجمه آیه مذکور شد.

(۴). لقمان، ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۳

به درستی که خدا باریک‌دانی است که علمش به هر چیز خرد و ریزه‌ای احاطه فرموده، و دانا و آگاه است به کنه هر چیزی». ۱۱/۲۴۲۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از سلیمان بن طریف، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که گناه، بنده را از روزی محروم و بی‌بهره می‌گرداند».

۱۲/۲۴۲۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مرد مرتکب گناه می‌شود، و به این سبب روزی از او بازداشته می‌شود»، و این آیه را تلاوت فرمود که: «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتُنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ» (۱)؛ یعنی: «یاد کن چون سوگند خوردند اهل باغی که در دو فرسنگی صنعای یمن بود، که هر آینه میوه آن را ببرند، در حالی که در صبح در آیندگان باشند؛ یعنی در بامداد میوه را بچینند؛ پس به این قصد سوگند یاد نمودند و استثنا نکردند؛ یعنی نگفتند که: انشاء الله، اگر خدا خواهد» (۲)؛ پس فرا گرفت بر آن باغ، بلائی طواف کننده و گرداگرد آن فروگیرنده، از جانب پروردگار تو، و ایشان خفتگان بودند». (۳)

۱۳/۲۴۲۳. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از ابوصیر روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون مرد مرتکب گناه گردد، نکته و نشانه سیاهی در دلش بیرون آید. پس اگر توبه کند، آن نشانه برطرف شود، و اگر بر گناه بیفزاید، آن نشانه نیز بیفزاید، تا بر دلش غالب گردد و همه را سیاه کند، و چون چنین شود، بعد از آن هرگز رستگاری نیابد».

۱۴/۲۴۲۴. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که بنده حاجتی را از خدا سؤال می‌کند،

(۱). قلم، ۱۷-۱۹.

(۲). و بعضی گفته‌اند که: معنی این است که، جدا نکردند از آن میوه، حصّه مساکین را، چنان که پدر ایشان جدّامی کرد. (مترجم)
(۳). و آن بلاء، آتشی بود که از آسمان فرود آمد، و در آن باغ پیچیده و میوه آن را سوزانید و درختان آن را خشک گردانید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۵

و از حالش روا شدن آن باشد تا زمانی نزدیک یا تا وقتی که دیر باشد. پس آن بنده گناهی می‌کند، و به این سبب خدای - تبارک و تعالی - به فرشته می‌فرماید که: حاجتش را روا مکن و او را از آن محروم گردان؛ زیرا که او خود را در معرض خشم من درآورده، و نومیدی را از من سزاوار شده».

۱۵/۲۴۲۵. ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ سالی بارانش از سال دیگر کمتر نیست، ولیکن خدا آن را می‌گذارد و می‌باراند، در هر جا که خواهد. به درستی که چون گروهی به معاصی عمل کنند، خدای عز و جل آن‌چه را که مقدر فرموده بود از برای ایشان در آن سال از باران، از ایشان بگرداند به سوی غیر ایشان، و به سوی بیابان‌ها و دریاها و کوه‌ها. و به درستی که خدا عذاب می‌کند جَعَلَ؛ (یعنی سرگین غلطانک) را در سوراخ خود، به حبس کردن باران از آن زمینی که این جعل در محل آن است، به گناهان آنها که در نزد آن حاضر و در آن محل منزل دارند، و حال آنکه خدا از برایش راهی را قرار داده در مسلکی که غیر محلّ و منزل اهل معاصی است». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». (۱)

۱۶/۲۴۲۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی مرتکب گناه می‌شود، و به سبب آن از نماز شب محروم می‌گردد و توفیق نمی‌یابد که آن را به جا آورد. و به درستی که کار بد تأثیرش در صاحبش، از تأثیر کار در گوشت، شتابان‌تر است».

۱۷/۲۴۲۷. از او از ابن فضال از ابن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«هر که گناهی را قصد کند، باید که آن را به عمل نیاورد؛ زیرا که بسا است که بنده گناه را به عمل می‌آورد، پس خدای - تبارک و تعالی - او را می‌بیند و می‌فرماید که: به عزّت خودم سوگند که بعد از این هرگز تو را نمی‌آمرزم». «۲»

۱۸/۲۴۲۸. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از عمرو بن عثمان، از مردی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بر خدا لازم است که در خانه‌ای معصیت

(۱). حشر، ۲. و احتمال دارد که معنی این باشد که حضرت این آیه را خواند، و ترجمه آن گذشت. (مترجم)

(۲). و همین حدیث، جزو حدیثی است که در باب تعجیل فعل خیر گذشت، با اندک تفاوتی. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۷

نشود، مگر آنکه آن خانه را از برای آفتاب ظاهر گرداند، که آفتاب بر آن بتابد، تا آن را پاک گرداند». «۱»

۱۹/۲۴۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شّمون، از عبدالله بن عبدالرحمان بن اصم، از مسمع بن عبدالملک، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بنده در قیامت، صد سال بر گناهی از گناهان خویش محبوس و معطل می‌شود، و به سوی زنان خویش که در بهشت‌اند نظر می‌کند که در ناز و نعمت می‌گذارند».

۲۰/۲۴۳۰. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از قاسم بن عروه، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه در دلش نکته و نشانه سفیدی هست؛ پس چون گناهی را مرتکب شود، در آن نشانه سفید، سیاهی بیرون آید و به هم رسد، و چون توبه کند، آن سیاهی برود، و اگر در گناهان مدّتی مدید بماند، آن سیاهی بیفزاید تا به مرتبه‌ای که آن سفیدی را پوشاند، و چون سفیدی را پوشد، صاحب آن دل هرگز به سوی خیر و خوبی برنگردد، و این است معنی قول خدای عز و جل: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «۲»؛ یعنی: چنان نیست که مکتدبان می‌گویند؛ بلکه غلبه کرده و زنگ داده بر دل‌های ایشان، آنچه پیوسته می‌کردند» (یعنی دل‌های ایشان به سبب خبث اعتقاد و معاصی، زنگ گرفته و تاریک شده، و به این سبب معرفت حق و باطل از ایشان پوشیده گردیده است).

۲۱/۲۴۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: البتّه دندان‌های خنده خود را به خنده ظاهر مکن، و حال آنکه عمل‌های رسواکننده را به جا آورده باشی، و از شیخون ایمن مباش، در حالی که کارهای بد کرده باشی». «۳»

۲۲/۲۴۳۲. محمد بن یحیی و ابوعلی اشعری، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حمّاد بن عیسی، از ابو عمرو مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت:

(۱). و این کنایه است از آنکه گناهان، خانه‌ها را خراب می‌کند.

(۲). مظفین، ۱۴.

(۳). و در همین باب، این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد با اندک تفاوتی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۹

شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «پدرم علیه السلام می‌فرمود که: خدای عز و جل حکم فرموده، حکمی واجب، که بر بنده خود به نعمتی انعام نفرماید. پس آن نعمت را از او برباید، تا آنکه آن بنده گناهی را پدید آورد که به سبب آن سزاوار سختی و عقوبت باشد».

۲۳/۲۴۳۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدید روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد از قول خدای عز و جل: «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (۱).

راوی می‌گوید که: پس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این جماعت، گروهی بودند که ایشان را دهی چند بود به هم پیوسته، که اهل آنها به یکدیگر نظر می‌کردند و همدیگر را می‌دیدند، و نهرهای روان و مال‌های نمایان داشتند. پس نعمت‌های خدای عز و جل را کفران کردند و ناسپاسی نمودند، و آنچه را که با ایشان و در نفس‌های ایشان بود از عافیت خدا، تغییر دادند؛ پس خدا تغییر داد، آنچه را که با ایشان بود از نعمت و عافیت. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۲)؛ یعنی: «به درستی که خدا تغییر نمی‌دهد آنچه را که با گروهی باشد از عافیت و نعمت، تا آنکه آن گروه تغییر دهند آنچه را که در نفس‌های ایشان است؛ یعنی بدل کنند احوال جمیله را به اخلاق رذیله، و زبان را از ذکر او و دل را از یاد او بگردانند؛ پس خدا سیل عَرم را به سوی ایشان فرستاد (۳)؛ پس ده‌های ایشان را غرق کرد و خانه‌های ایشان را خراب نمود و مال‌های ایشان را برد، و بدل داد ایشان را به جای باغ‌های ایشان، دو

(۱). سبأ، ۱۹. تا آخر آیه که ترجمه آن این است که: «گفتند قوم سبأ، ای پروردگار ما! دوری افکن میان منازل سفرهای ما؛ یعنی بیابان‌ها را پدید آور از منزلی تا منزل دیگر، که مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد، و ستم کردند بر نفس‌های خویش به این دعا، به جهت کفران نعمت؛ پس گردانیدیم ایشان را سخنان، که مردمان بعد از ایشان به تعجب باز گویند و از حال ایشان تعجب کنند، که از آبادانی به خرابی میل نمودند، و یا از روی ضرب‌المثل باز گویند که: تَفَرَّقُوا إِيَادِي سَبَأَ، و پراکنده ساختیم ایشان را هر پراکنده ساختنی؛ یعنی به غایت پراکندگی، تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماندند و هر یک به جایی رفتند. به درستی که در آنچه ذکر کردیم از قصه قوم سبأ، هر آینه نشانه‌ها و پندها است از برای هر صبرکننده سپاس‌گوینده، که بر محنت‌ها صابر و بر نعمت‌ها شاکر باشد». (مترجم)

(۲). رعد، ۱۱.

(۳). و عرم- به فتح عین و کسر راء اسطلخ [استخر]، آبگیر است که اهل سبأ به سنگ و قیر بندان کرده بودند و بندآب، و بعضی گفته‌اند که: بندی محکم و سخت و استوار که بلیس ساخته بود، و بعضی گفته‌اند که: عرم، کور موشی است که آن بند را سوراخ کرد، و بعضی گفته‌اند که: نام وادی است، و بعضی گفته‌اند که: باران سخت است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۱

باغ که خداوندان خوردنی و میوه‌ای بودند بدمزه که اراک است، (و گویند: درخت خار دار که میوه تلخ داشت، و خداوندان درخت شوره گز)، و چیزی از درخت کُنار اندک بودند (یعنی در آن شوره گزها، اندک میوه‌ای کُنار قرار دادیم، تا یاد کنند از آن میوه‌های فوت شده). بعد از آن فرموده است که: «ذَلِكُمْ جَزَائُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ» (۱)؛ یعنی: این عذاب عاجل، پاداش دادیم ایشان را، به سبب آنکه کفرانِ نعمت ورزیده، بر رسولان ما کافر شدند، و آیا جزا نمی‌دهم، مگر کفور را؟» (۲).

۲۴/۲۴۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سماعه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدا نعمتی را بر بنده‌ای انعام نفرموده که آن را از او ربوده باشد، مگر آنکه گناهی را مرتکب

گردیده باشد، که به سبب آن سزاوار ربودن باشد».

۲۵/۲۴۳۵. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از هیشم بن واقد جزری که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل پیغمبری از پیغمبران خویش را به سوی قومش مبعوث گردانید و به سوی او وحی فرمود که: به قوم خود بگو که: هیچ اهل ده و گروهی نبودند که بر طاعت و فرمانبرداری من بودند و در آن طاعت، زحمت و مشقتی به ایشان رسید. پس از آن چه دوست می‌داشتم، منتقل شدند به سوی آن چه دشمن می‌داشتم،

(۱). سبأ، ۱۷.

(۲). و حضرت، این کلام را بر سیل اقتباس از آیه سوره سبأ ذکر فرموده، و نظم آیه این است که: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ». و از حدیث ظاهر می‌شود که این آیه بعد از آیه پیش باشد، و در قرآن، پیش از آن است؛ زیرا که بعد از تتمه آیه‌ای که در آخر حدیث مذکور می‌شود، مذکور است که: «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرًا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ» تا آخر آیه. و آن چه کلینی علیهم السلام ذکر فرموده بود، فاء نداشت، و در قرآن، «فقالوا» است. و حضرت بعد از ذکر مقتبس می‌فرماید که: بعد از آن فرموده است که: «ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ»؛ یعنی: «این عذاب عاجل، پاداش دادیم ایشان را، به سبب آنکه کفران نعمت ورزیده، بر رسولان ما کافر شدند، و آیا عتاب کرده می‌شود؛ یعنی عتاب نمی‌شود به مثل آن چه مذکور شد، مگر ناسپاس که در ناسپاسی به نهایت رسیده باشد؟» و این ترجمه، بنابر قرائت یجازی- با یاء و فتح زای آن و رفع راء کفور- است. و بنا بر قرائت دیگر که نجازی- با نون و کسر زای آن و نصب راء کفور- است، معنی این می‌شود که: جزا نمی‌دهم، مگر کفور را. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۳

مگر آنکه ایشان را منتقل ساختم از آن چه دوست می‌داشتند، به سوی آن چه ناخوش می‌داشتند. و هیچ اهل ده و خاندانی نبودند که بر معصیت و نافرمانی من بوده باشند و در آن معصیت، ضرر و زحمتی به ایشان رسیده باشد، و از آن چه ناخوش می‌داشتم، منتقل شده باشند به سوی آن چه دوست می‌داشتم، مگر آنکه ایشان را منتقل ساختم از آن چه ناخوش می‌داشتند، به سوی آن چه دوست می‌داشتند، و به ایشان بگو که: رحمت من بر خشم من پیشی گرفته. پس باید که از رحمت من نومید نباشند؛ زیرا که گناهی که آن را می‌آموزم، در نزد من بزرگ نمی‌نماید. و به ایشان بگو که: متعرض خشم من نشوند و با من ستیزه نکنند، و به دوستان من استخفاف نکنند و ایشان را سبک و خوار ندارند؛ زیرا که مرا در هنگامی که غضب می‌کنم سطوت‌های چند است که چیزی از آفریدگان من تاب آن ندارد، و با آن مقاومت و برابری نمی‌تواند کرد».

۲۶/۲۴۳۶. علی بن ابراهیم هاشمی، از جدش محمد بن حسن بن محمد بن عبید الله، از سلیمان جعفری، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که: چون فرمانبرداری شوم، خشنود می‌شوم، و چون خشنود شوم، برکت می‌دهم، و برکت مرا نهایت و آخرشدهی نیست. و چون نافرمانی شوم، خشم می‌گیرم، و چون خشم گرفتم، لعنت می‌کنم، و لعنت من به هفتم از فرزندان ملعون می‌رسد». (۱)

۲۷/۲۴۳۷. محمد بن یحیی، از علی بن حسن بن علی، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که یکی از شما ترس بسیاری از پادشاه با او می‌باشد، و این ترس نیست، مگر به سبب گناهان؛ پس خود را از گناهان نگاه دارید، آن چه توانید و استطاعت داشته باشید، و در آنها تمادی (۲) مکنید» / و بر آنها مداومت ننمایید].

۲۸ / ۲۴۳۸. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از محمد بن عیسی، از یونس که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «هیچ دردی نیست که بیش از

(۱). یعنی با رضامندی به کردار پدر ملعون خویش، یا قصد مبالغه است، اگر این نوع مبالغات، بر آن جناب جایز باشد. (مترجم)

(۲). و تمادی، در نهایت به راهی دور شدن و طول دادن است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۵

گناهان، دل‌ها را به درد آورد، و هیچ ترسی نیست که از مردن سخت‌تر باشد. و آنچه پیش گذشته، از برای فکر و اندیشه بس است، و کافی است که مرگ، واعظ و پنددهنده باشد.

۲۹ / ۲۴۳۹. احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن میثمی، از عباس بن هلال شامی، مولای ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «در هر زمان که بندگان از گناهان، گناهی را پدید آورند که پیش از آن نمی‌کردند، خدا برای ایشان از بلاها، بلایی را پدید آورد که پیش از آن نمی‌شناختند».

۳۰ / ۲۴۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عیاد بن صهیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل می‌فرماید که: چون مرا نافرمانی کند کسی که مرا می‌شناسد، بر او مسلط گردانم کسی را که مرا نمی‌شناسد».

۳۱ / ۲۴۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن عرفه، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل را در هر روز و هر شب نداکننده‌ای هست که ندا می‌کند و می‌گوید که: ای بندگان خدا! آهسته باشید، آهسته باشید، و رفق و نرمی کنید از نافرمانی‌های خدا و پیرامون آنها مگردید. پس اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخورنده و پیران رکوع‌کننده نمی‌بودند، عذاب بر شما ریخته می‌شد، ریختنی سخت، که شما به غایت درهم شکسته و به آن خرد و مُرد شوید».

باب در بیان گناهان کبیره

۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره

۱ / ۲۴۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابوجمیل، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» «۱» که آن حضرت فرمود: «گناهان کبیره آنها است که خدای عز و جل آتش جهنم را بر گردن آنها واجب گردانیده». و ترجمه آیه این است که: «اگر اجتناب کنید و دوری نمایید از گناهان بزرگ، از آنچه نهی کرده می‌شوید از آن (یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن نهی کرده‌ایم)، درگذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را؛ یعنی گناهان کوچک شما را، و درآوریم شما را در موضع خوب گران‌مایه» (که بهشت است).

۲ / ۲۴۴۳. از او، از ابن محبوب روایت است که گفت: بعضی از اصحاب ما عریضه‌ای به

(۱). نساء، ۳۱.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۷

خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و به من داد که به آن حضرت برسانم، و در آن نامه حضرت را از گناهان کبیره سؤال

کرده بود که شماره آنها چند است و آنها چیست؟ حضرت در جواب نوشت که: «از گناهان کبیره سؤال کرده بودی. هر که اجتناب کند از آنچه خدا بر کردن آن وعده آتش فرموده، گناهان دیگر او را بیامزد و از آن عفو فرماید، هرگاه آن گناه کار، مؤمن باشد. و هفت گناهی که البته باعث و موجب دخول جهنم‌اند، کشتن نفس محرم است که کسی به ناحق کسی را بکشد، و عقوق پدر و مادر، و خوردن ربا، و اعرابی شدن بعد از هجرت «۱»، و فحش گفتن به زن عقیفه (یعنی نسبت زنا به او دادن)، و خوردن مال یتیم (یعنی تصرف در مال طفل بی‌پدر به غیر وجه شرعی)، و گریختن از جنگ واجب» (بیرون رفتن از لشکری که به جهاد دشمنان دین رفته باشند).

۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گناهان کبیره هفت است: کشتن مؤمن از روی عمد و قصد، و فحش گفتن به زن عقیفه، و گریختن از میان مجاهدین، و اعرابی و بادیه‌نشین شدن بعد از هجرت، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و خوردن ربا بعد از حجت روشن بر حرمت آن، و هر چه خدا آتش دوزخ را بر کردن آن واجب گردانیده باشد».

۴. یونس، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله گناهان کبیره، عقوق پدر و مادر است، و نومیدی از رحمت خدا، و ایمن بودن از مکر خدا» (یعنی جزای مکر و آنچه در ظاهر به مکر می‌ماند).

۵. و روایت شده است که: «بزرگ‌ترین گناهان کبیره، شرک به خدا است». «۲»

۶. یونس، از حماد، از نعمان رازی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که زنا کند، از ایمان بیرون می‌رود. و هر که شراب

(۱). و در نهاییه [از ابن اثیر] مذکور است که تعزب بعد از هجرت، آن است که باز گردد به سوی بادیه و با اعراب و بادیه‌نشینان بماند، بعد از آنکه هجرت نموده و مهاجر گردیده. و پیشتر بنا چنین بود که هر که بعد از هجرت به جای خود برمی‌گشت، او را چون مرتد حساب می‌کردند. (مترجم)

(۲). و من می‌گویم که: همه اعتقادات فاسده که محلّ به ایمان باشد، در آن داخل است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۹

بیاشامد، از ایمان بیرون می‌رود. و هر که یک روز را از ماه مبارک رمضان افطار کند از روی عمد، بدون عذر شرعی، از ایمان بیرون می‌رود».

۷. از او، از محمد بن عبده روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: زناکننده زنا می‌کند، در حالی که مؤمن باشد (یعنی آیا زانی در حال زنا ایمان دارد؟ و از جمله مؤمنان محسوب می‌شود؟) فرمود: «نه، چون بر بالای شکم زن باشد، ایمان از او ربوده شود؛ پس چون برخیزد، به سوی او رد شود، و اگر دوباره برگردد، ربوده شود». عرض کردم که: او اراده دارد که دوباره برگردد. فرمود: «چه بسیار است کسی که اراده می‌کند که دوباره برگردد، و هرگز به سوی آن بر نمی‌گردد».

۸. یونس، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» «۱» که آن حضرت فرمود: «فواحش، زنا و دزدی است، و لمم، آن است که مردی گناهی را به فعل می‌آورد؛ یعنی گناه صغیره‌ای از او سر می‌زند، بعد از آن بلافاصله از خدا طلب آمرزش می‌کند که از آن درگذرد و او را بیامزد». عرض کردم که: در میان ضلالت و گمراهی و کفر، منزله‌ای هست؟ فرمود: «چه بسیار است دست [گیره] های ایمان».

۹ / ۲۴۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گناهان کبیره. فرمود که: «گناهان کبیره در کتاب علی علیه السلام هفت است: کافر شدن به خدا، و کشتن آدمی، و عقوق پدر و مادر، و خوردن ربا بعد از بینه، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و گریختن از میان مجاهدین، و اعرابی شدن بعد از هجرت». راوی می گوید که: عرض کردم:

اینها از همه گناهان، بزرگ تر است؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: خوردن یک درم از مال یتیم از روی ستم، بزرگ تر و گناهش بیشتر است یا نماز نکردن؟ فرمود: «نماز نکردن».

عرض کردم که: ترک نماز را از جمله گناهان کبیره نشمردی؟ فرمود که: «نخستین چیزی که به تو گفتم، چه چیز بود؟» راوی می گوید که: عرض کردم: کافر شدن به خدا. فرمود:

«تارک الصلوة، کافر است»؛ یعنی بدون عذر و علت «۲».

(۱). نجم، ۳۲. آنان که از گناهان بزرگ و زشت کاری‌ها دوری می کنند، جز گناهان کوچک.

(۲). و ظاهر این است که این تفسیر از کلینی علیهم السلام باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۱

۱۰ / ۲۴۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن حبيب، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه چهل سپر یا پرده بر بالای او کشیده، تا آنکه چهل گناه کبیره را به عمل آورد، و چون چهل گناه کبیره را به عمل آورد، آن سپرها یا پرده‌ها از او زائل شود و بی حجاب بماند. بعد از آن، خدای - تعالی - به سوی فرشتگان وحی فرماید که: بنده‌ی مرا به بال‌های خویش بپوشید. پس فرشتگان او را به بال‌های خویش بپوشند». حضرت فرمود: «پس وانی نمی گذارد چیزی را از آن چه زشت باشد، مگر آنکه آن را بی باکانه به عمل می آورد، تا آنکه در نزد مردم، خود را به کردار زشت خود مدح می کند و ثنا می گوید. بعد از آن، فرشتگان عرض می کنند که: ای پروردگار ما، اینک بنده تو است که هیچ چیز بدی را وانی نمی گذارد، مگر آنکه مرتکب آن می گردد. و به درستی که ما از آن چه او می کند، شرم می کنیم؛ پس خدای عز و جل به سوی ایشان وحی می فرماید که: بال‌های خویش را از او بردارید؛ پس هر گاه چنین کند، شروع کند در دشمنی ما اهل بیت، و در آن هنگام پرده‌اش در آسمان و زمین دریده شود. پس فرشتگان عرض می کنند که: ای پروردگار ما! اینک بنده تو است که پرده دریده و رسوا باقی مانده. خدای عز و جل به سوی ایشان وحی فرماید که: اگر خدا را در آن حاجتی می بود، شما را امر نمی فرمود که بال‌های خود را از او بردارید». و ابن فضال، از ابن مسکان همین را روایت کرده است.

۱۱ / ۲۴۵۲. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «گناهان کبیره، نومیدی از رحمت خدا است، و مأیوس شدن از فضل خدا که موجب روح و راحت بنده است، و ایمن بودن از مکر و عذاب خدا، و کشتن تنی که خدا آن را حرام گردانیده، و عقوق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و خوردن ربا بعد از حجّت روشن بر حرمت آن، اعرابی شدن بعد از هجرت، و فحش گفتن به زن عقیقه، و گریختن از میان مجاهدین در جنگ و جهاد». بعد از آن، به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که آنکه مرتکب کبیره می شود و بر آن می میرد، آیا آن کبیره او را از ایمان بیرون می برد؟ و اگر به آن معذب شود، عذابش مانند عذاب مشرکان خواهد بود، یا آن را انقطاع و تمام شدن باشد؟ فرمود که: «از اسلام بیرون می رود، هر گاه گمان کند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۳

که آن کبیره حلال است، و برای همین به سخت‌ترین عذاب‌ها معذب می‌گردد، و اگر اعتراف داشته باشد به اینکه آن گناه کبیره، کبیره است و کردن آن بر او حرام، و اقرار دارد که بر آن معذب می‌شود و حلال نیست که مرتکب آن شود، بر آن معذب خواهد بود، ولیکن عذابش از عذاب اول آسان‌تر و سبک‌تر است، و آن کبیره، او را از ایمان بیرون می‌برد، امّا او را از اسلام بیرون نمی‌برد.

۱۲/۲۴۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «مرد چون زنا کند، روح ایمان از او مفارقت می‌کند». فرمود که: «آن قول خدا است که: «وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۱). و اینک، همان است که از او مفارقت می‌کند».

۱۳/۲۴۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از ربیع، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «روح ایمان از زناکننده ربوده می‌شود، مادامی که بر بالای شکم زن باشد، و چون فرود آید، ایمان برمی‌گردد». راوی می‌گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده که اگر قصد زنا کند، چنین خواهد بود؟ فرمود: «نه، مرا خبر ده که اگر قصد کند که دزدی کند، آیا جایز است که دستش بریده شود» (یا دستش را می‌بری)؟.

۱۴/۲۴۵۵. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از صباح بن سیابه روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که محمد بن عبده به آن حضرت عرض کرد که: زناکننده زنا می‌کند، تا آخر آن چه در همین باب گذشت.

۱۵/۲۴۵۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گناهان کبیره هفت است، از جمله آنها: قتل نفس است عمداً، و شرک به خدای بزرگوار، و فحش گفتن به زن عفیفه، و خوردن ربا بعد از بینه، و گریختن از جنگ واجب، و بادیه‌نشین شدن بعد از هجرت، و عقوق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم از روی ستم». و فرمود: «اعرابی شدن بعد از هجرت و شرک، یکی است».

۱۶/۲۴۵۷. ابان، از زیاد کناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

(۱). مجادله، ۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۵

«و آنکه چون پدرش او را بخواند، پدرش را لعنت کند، و آنکه چون پسرش او را اجابت کند، او را بزند یا به او ضرر رساند». (و مراد این است که لعنت کردن پسر بر پدر، در هنگامی که او را می‌خواند، و زدن پدر، پسر را، بی آنکه نافرمانی و گناهی کرده باشد، از جمله گناهان کبیره است، و اول، داخل است در عقوق و دویم، به آن نزدیک است).

۱۷/۲۴۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش که آن را مرفوع ساخته، از محمد بن داود غنوی، از اصبع بن نباته که گفت: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به درستی که گروهی گمان کرده‌اند که بنده زنا نمی‌کند و حال آنکه او مؤمن باشد، و دزدی نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد، و شراب نمی‌آشامد در حالی که مؤمن باشد، و ربا نمی‌خورد در حالی که مؤمن باشد، و خون حرام نمی‌ریزد در حالی که مؤمن باشد، و این امر بر من گران است و سینه‌ام از آن تنگ شده، در هنگامی که گمان دارم و می‌دانم که این بنده مانند نماز من نماز می‌کند، و چون دعای من دعا می‌نماید، و با من عقد نکاح می‌کند و من با او عقد نکاح می‌کنم (که از یکدیگر زن و دختر می‌گیریم)، و او از من میراث می‌برد و من از او میراث می‌برم، و حال آنکه او به جهت گناه کمی که به او رسیده، از ایمان بیرون رفته باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «راست گفتمی. شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود و دلیل بر آن کتاب خدا است: خدای عز و جل مردمان را بر سه طبقه آفرید و ایشان را در سه منزله فرود آورد. و این است قول خدای عز و جل در کتاب خویش: «یاران دست راست و یاران دست چپ و پیشی گیرندگان». اما آن چه ذکر فرموده از امر پیشی گیرندگان، ایشان، پیغمبران مرسل و غیر مرسل اند که خدا پنج روح را در ایشان قرار داد: روح قدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن. پس به روح قدس، مبعوث شدند به پیغمبری، در حالتی که پیغمبران مرسل و غیر مرسل بودند و به آن روح چیزها را داشتند، و به روح ایمان، خدا را پرستیدند و چیزی را با او شریک نگردانیدند، و به روح قوت، با دشمنان خود جهاد کردند و امور معاش و معاشرت خویش را چاره نمودند، و به روح شهوت، طعام لذیذ و خوشمزه را یافتند و به لذت آن رسیدند، و زنان برنای حلال را نکاح کردند و با ایشان مجامعت کردند، و به روح بدن، حرکت کردند و راه درنوردیدند؛ پس این گروه، آمرزیده‌اند و از گناهان ایشان (یعنی خلاف اولایی که از ایشان سر زده) در گذشته شده».

بعد از آن فرمود که: «خدای عز و جل فرموده است که: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۷

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۱). بعد از آن، در باب همه ایشان فرموده که: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۲). می‌فرماید که: به آن روح، ایشان را گرمی داشت و ایشان را بر غیر ایشان افزونی داد. پس این گروه، آمرزیده‌اند و از گناهان ایشان در گذشته شده. بعد از آن، یاران دست راست را ذکر فرموده، و ایشان، مؤمنانند از روی راستی، و ایشان، اشخاص معینی چندند که خدا چهار روح را در ایشان قرار داده: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن؛ پس بنده پیوسته این ارواح چهارگانه را کامل می‌گرداند، تا حالتی چند بر او وارد شود».

آن مرد عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! این حالت‌ها چیست؟ فرمود: «أَمَّا أَوْلَآئِهَا چنان است که خدای عز و جل فرموده که: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (۳)؛ یعنی: و بعضی دیگر از شما کسی است که باز گردانیده می‌شود به سوی فروترین و زبون‌ترین زندگانی، که به سن خرافت و نهایت پیری است، تا نداند پس از دانستن امور، چیزی را؛ یعنی به حالت کودکی باز گردد». و حضرت فرمود: «پس اینک، همه ارواح از او کم می‌گردد، و او کسی نیست که از دین خدا بیرون رود؛ زیرا که آن که فاعل است و با او فعل می‌کند، او را به سوی پست‌ترین عمرش باز گردانیده. پس او چنان شده که از برای نماز وقتی را نمی‌شناسد، و نمی‌تواند که در شب و روز نماز و شب نافله را به جا آورد، و نمی‌تواند که با مردمان در صف نماز جماعت بایستد. پس اینک، نقصان و ناتمامی است از روح ایمان، ولیکن او را هیچ ضرر نمی‌رساند. و در میان ایشان کسی است که روح قوت از او کم می‌شود، که نمی‌تواند با دشمن خویش جهاد و کارزار کند، و استطاعت ندارد که اسباب زندگانی را طلب کند. و در میان ایشان کسی است که روح شهوت از او کم می‌شود، که اگر خوش‌روترین دختران آدم به او بگذرد، به سوی آن میل نکند و برنخیزد. و روح بدن در او باقی می‌ماند، که حرکت می‌کند و درمی‌نوردد، تا ملک‌الموت به نزد او بیاید، و این حالت از برایش بهتر است؛ زیرا که، خدای عز و جل با او چنین کرده است. و گاه است که در زمان قوت و ایام جوانیش، بر او

(۱). بقره، ۲۵۳. میان این فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. در میانشان کسی است که خدا با او سخن گفت و برخی را

چندین درجه بالا برد و به عیسی بن مریم دلیل‌های روشن دادیم و وی را با روح القدس تأیید کردیم. (مترجم)

(۲). مجادله، ۲۲.

(۳). نحل، ۷۰.

حالت‌ها وارد می‌شود که به واسطه آنها قصد گناه می‌کند، و روح قوت، او را دلیر می‌گرداند، و روح شهوت، از برایش زینت می‌دهد، و روح بدن، او را می‌کشد، تا آنکه او را در گناه می‌اندازد، و چون دست به آن گناه برساند و مرتکب آن شود، از ایمانش کم گردد و از آن دور شود؛ پس چنان شود که در آن باز نگردد، تا آنکه توبه کند، و چون توبه کرد، خدا توبه او را قبول فرماید، و اگر دوباره برگردد، خدا او را در آتش دوزخ داخل گرداند.

و امّا اصحاب دست چپ، یهود و نصاری‌اند. خدای عز و جل می‌فرماید که: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» (۱)؛ یعنی: آنان که داده‌ایم ایشان را کتاب تورات و انجیل، می‌شناسند او را، چنان که می‌شناسند پسران خود را». و حضرت فرمود: «یعنی محمد و امر ولایت را می‌شناسد که در تورات و انجیل است، چنان که پسران خویش را که در منزل‌های ایشانند می‌شناسد. «وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ* الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۲)؛ یعنی: و به درستی که گروهی از ایشان، هر آینه می‌پوشند حق را، و حال آنکه ایشان می‌دانند که می‌پوشند آن چه درست و راست است از جانب پروردگار تو است». و حضرت فرمود:

«یعنی آنکه تو فرستاده‌ای به سوی ایشان. «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْتُمِينَ» (۳)؛ یعنی: پس البته مباش از جمله شک‌کنندگان». (و خطاب با حضرت رسالت است و مراد از آن امت). و حضرت فرمود که: «چون انکار کردند آنچه را که شناختند، خدا ایشان را به آن مبتلی نمود که روح ایمان را از ایشان ربود، و در بدن‌های ایشان سه روح را ساکن گردانید: روح قوت و روح شهوت و روح بدن. بعد از آن، ایشان را به سوی چهارپایان نسبت داد و فرمود: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» (۴)؛ یعنی: نیستند ایشان، مگر چون چهارپایان» (زیرا که حیوان جنبنده، جز این نیست که به روح قوت، بار برمی‌دارد و به روح شهوت، علف می‌خورد و به روح بدن، راه می‌رود).
سائل عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! دل مرا زنده گردانیدی به اذن خدا.

۱۸/۲۴۵۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «چون مردی زنا کند، روح ایمان از او مفارقت نماید». راوی می‌گوید که: فرمود: «آن چه رسول فرموده، مانند

(۱). بقره، ۱۴۶.

(۲). بقره، ۱۴۶ و ۱۴۷.

(۳). بقره، ۱۴۷.

(۴). فرقان، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۱

قول خدای عز و جل است که فرموده: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» (۱)؛ یعنی: و قصد مکنید آنچه را که فاسد و ناخوش و بد باشد، که از آن نفقه کنید» (۲).

راوی می‌گوید که: بعد از آن فرمود که: «غیر این از این ظاهرتر است (یعنی چیزی دیگر هست که دلالتش بر این مطلب، از آنچه مذکور شد، بیشتر باشد)، و آن قول خدای - تعالی - است که فرمود: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۳)، همان روح است که از او مفارقت می‌کند».

۱۹/۲۴۶۰. یونس، از ابن بکیر، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۴)؛ یعنی: به درستی که خدا نمی‌آمرزد شرک آوردن به او را، و می‌آمرزد آنچه را که غیر از آن است، از برای هر که خواهد». حضرت فرمود که: «یعنی گناهان کبیره را و آنچه غیر از آن باشد». راوی می‌گوید که: عرض کردم: گناهان کبیره، در استثنا؛ (یعنی: «ما دُونَ ذَلِكَ» که قابلیت مغفرت دارد)، داخل است؟ فرمود: «آری».

۲۴۶۱ / ۲۰. یونس، از اسحاق بن عمیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گناهان کبیره، در آنها استثنا هست که خدا آنها را بیامزد از برای هر که خواهد؟ فرمود: «آری».

۲۴۶۲ / ۲۱. یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۵) و فرمود که: «حکمت، معرفت امام است و اجتناب کردن از گناهان کبیره، که خدا آتش دوزخ را بر گردن آنها واجب گردانیده».

۲۴۶۳ / ۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابان ابی عمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: گناهان کبیره، صاحب خود را از ایمان بیرون می‌برند؟ فرمود: «آری، و پست‌تر از گناهان کبیره نیز بیرون می‌برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

(۱). بقره، ۲۶۷.

(۲). و وجه مشابَهت آیه و حدیث رسول به یکدیگر، چنان که بعضی گفته‌اند، آن است که: ایمان زناکننده ناتمام است، نه آنکه بالمَرّه معدوم است و هیچ نیست، چنان که نفقه کردن از آن چه ناخوش و بد باشد ناتمام است، نه آنکه اصلاً انفاق نیست. (مترجم)

(۳). مجادله، ۲۲.

(۴). نساء، ۴۸.

(۵). نساء، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۳

که: زناکننده زنا نمی‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد، و دزد دزدی نمی‌کند، در حالی که مؤمن باشد».

۲۴۶۴ / ۲۳. ابن ابی عمیر، از علی زبّات، از عیید بن زراره روایت کرده است که گفت: پسر قیس بن ماصر و عمر بن ذر بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدند، و گمان می‌کنم که ابوحنیفه نیز با ایشان بود. پس پسر قیس بن ماصر به سخن درآمد و گفت: به درستی که ما اهل دعوت و صاحبان ملت خود را از ایمان بیرون نمی‌کنیم به سبب معاصی و گناهان. (و مرادش این بود که: گناهان به ایمان زیان نمی‌رسانند).

راوی می‌گوید که: حضرت به او فرمود که: «ای پسر قیس! اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

زناکننده زنا نمی‌کند، با آنکه مؤمن باشد، و دزد دزدی نمی‌کند، با آنکه مؤمن باشد؛ پس تو با اصحاب در هر جا که خواهی برو و هر مذهبی که می‌خواهی اختیار کن».

۲۴۶۵ / ۲۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حال مردی که گناه کبیره‌ای از جمله گناه کبیره را مرتکب می‌شود، بعد از آن می‌میرد، آیا این گناه، او را از اسلام بیرون می‌برد؟ و اگر معذب شود، عذابش مانند عذاب مشرکان باشد، یا آن را مدّت و انقطاعی هست که در زمانی به سر خواهد آمد و به پایان می‌رسد؟ فرمود که: «هر که کبیره‌ای از کبائر را مرتکب شود، و گمان کند که آن کبیره حلال است، همان او را از اسلام بیرون می‌برد، و به سخت‌ترین عذاب‌ها معذب می‌گردد، و اگر اعتراف داشته باشد که گناه کرده است و اقرار دارد به اینکه آن گناه است، و بر آن بمیرد، او را از ایمان بیرون می‌برد، ولیکن او را از اسلام بیرون نمی‌برد، و عذابش از عذاب اول آسان‌تر و سبک‌تر باشد».

۲۴۶۶ / ۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عبد العظیم بن عبدالله حسنی که گفت: حدیث کرد مرا امام محمد تقی علیه السلام و فرمود که: «شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: شنیدم از پدرم حضرت موسی

بن جعفر علیهما السلام که می‌فرمود:

عمرو بن عبید بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد و چون سلام کرد و نشست، این آیه را تلاوت کرد که: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» (۱). بعد از آن باز ایستاد و سکوت

(۱). شورا، ۳۷.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۵

کرد. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: چه چیز تو را ساکت کرد و باعث خاموشی تو شد؟

عرض کرد: دوست می‌دارم که گناهان کبیره را از کتاب خدای عز و جل بشناسم. فرمود: آری، ای عمرو! بزرگ‌ترین گناهان کبیره، شرک آوردن به خدا است. خدای عز و جل می‌فرماید که:

«مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» (۱)؛ یعنی: «و هر که به خدا شرک آورد، پس به حقیقت که خدا بهشت را بر او حرام گردانیده».

و بعد از آن، نومید شدن است از رحمت خدا؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۲)؛ یعنی: «به درستی که نومید نمی‌شوند از رحمت و فضل خدا که موجب راحت بنده است، مگر گروه کافران و ناگرویدگان به خدا».

بعد از آن، ایمن بودن از مکر خدا؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۳)؛ یعنی: «پس ایمن نمی‌شوند از مکر خدا (یعنی جزائی که در خصوص مکر می‌دهد)، مگر گروه زیان‌کاران».

و از جمله آنها، عقوق پدر و مادر است: زیرا که خدای - سبحانه و تعالی - عاق را (که فرمان پدر یا مادر نمی‌برد) گردنکش و بدبخت قرار داده (۴).

و قتل نفسی است که خدا کشتن آن را حرام گردانیده است، مگر به حق (که تفسیر آن مذکور شد)؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» (۵)، (تا آخر آیه که با ترجمه مذکور شد).

و فحش گفتن به زن عقیقه؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۶) (و تمام آیه با ترجمه گذشت).

و خوردن مال یتیم؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (۷).

(۱). مائده، ۷۲.

(۲). یوسف، ۸۷.

(۳). اعراف، ۹۹.

(۴). چنان که در سوره مریم [آیه ۳۲]: «وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» از حضرت عیسی علیه السلام حکایت نموده، و قرار داد آن جناب [عقوق والدین را از کبائر]، به واسطه آن [چه از آیه] است که تقریر [واشاره] فرموده [زیرا در آیه، برّ به والدین را با شقاوت در مقابل هم قرار داده است]. (مترجم)

(۵). نساء، ۹۳.

(۶). نور، ۲۳.

(۷). نساء، ۱۰. آنان تنها آتش می‌خورند و به دل فرو می‌برند و بزودی به دوزخ می‌رسند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۷

و گریختن از میان لشکر در جنگ جهاد؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئسَ المصیر» «۱»؛ یعنی: «و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را، مگر در حالی که میل‌کننده و برگردنده باشد از هر طرفی به طرفی دیگر، به جهت اصلاح صلاح برای کارزار، یا پناه‌جوینده باشد به سوی گروهی که از مسلمانان باشند، مانند آنکه از میمنه به میسره رود یا به عکس، به حقیقت که به آن، گردیده به خشمی بزرگ از خدا، و بازگشت او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ».

و خوردن ربا و سود؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» «۲»؛ یعنی: «آنان که می‌خورند ربا را، بر نمی‌خیزند از قبرهای خود در وقت بعث و نشور، مگر چنان که برمی‌خیزند آنکه تباہ کند او را دیو فریبنده سرکش، از جهت سودن» «۳».

و سحر و جادو کردن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» «۴»؛ یعنی: «و هر آینه نیک دانسته‌اند- یعنی یهود- که هر که بخرد سحر را و بدل کند آن را به دین حق، بدین وجه که آن را بیاموزد و به آن عمل کند، نباشد او را در آخرت هیچ بهره‌ای» «۵».

و زنا کردن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» «۶»؛ یعنی: «و هر که بکند آنچه را که مذکور شد؛ یعنی زنا، (و بیشتر مفسران به همه آن چه پیش گذشته، از شرک و قتل نفس و زنا تفسیر کرده‌اند)؛ یعنی هر که

(۱). انفال، ۱۶.

(۲). بقره، ۲۷۵.

(۳). و مراد دیوانگی و صرع است، و زعم عرب این بود که چون جنی مس آدمی نماید، عقل او را زایل گرداند و دماغش را پریشان کند و او را صرع و دیوانگی پیدا شود، و حق- سبحانه و تعالی- بر وجهی که متعارف ایشان باشد، اجرای کلام می‌فرماید. و ملخص سخن آن است که خورندگان و گیرندگان ربا، در روز قیامت به شکل دیوانگان از قبور برخیزند، و اهل عرصات، ایشان را به آن نشان بشناسند. (مترجم)

(۴). بقره، ۱۰۲.

(۵). و گویند که: مراد به خلاق، خلاص است؛ یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد. (مترجم)

(۶). بقره، ۶۸ و ۶۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۹

این کبائر را به عمل آورد، برسد و ببیند جزای بدکاری را «۱» و دو چندان کرده شود از برای او عذاب در روز قیامت و جاوید باشد در آن عذاب، در حالتی که خوار و بی‌مقدار و ذلیل و بی‌اعتبار باشد».

و سوگند دروغ نابکار، که صاحب خود را در گناه فرو برد و در آن آثم و عاصی باشد؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» «۲»- که ترجمه آن گذشت-

و خیانت کردن در غنیمت و دزدی از آن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «۳»؛ یعنی: «و هر که خیانت کند در غنائم، بیاید با آنچه خیانت کرده، و آن را که دزدیده بیاورد» «۴».

و ندادن زکات واجب؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» «۵»؛ یعنی: «پس داغ کرده

می‌شود به آن گنج‌ها که گذاشته‌اند و زکات آنها را نداده‌اند، پیشانی‌های ایشان و پهلوهای ایشان و پشت‌های ایشان» (بعد از آنکه آتش دوزخ را بر آنها افروخته و به غایت گرم کرده باشند).

و شهادت دادن دروغ و ناحق، و پوشیدن شهادت حق؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که:

«وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ» (۶)؛ یعنی: «و هر که بپوشد شهادت خود را، پس به درستی که گناهکار است دل او» (۷).

و خوردن شراب؛ زیرا که خدای عز و جل از آن نهی فرموده، چنان که از پرستش بتان نهی نموده.

و نماز نکردن از روی عمد، یا ترک چیزی از آنچه خدا واجب گردانیده، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که نماز را ترک کند از روی عمد، از ذمه و زنهاری خدا و زنهاری

(۱). و بعضی گفته‌اند که: ااثام، چاهی است در دوزخ، که اگر سنگی در آن اندازند، بعد از هفتاد سال به قعر آن رسد. (مترجم)

(۲). آل عمران، ۷۷.

(۳). آل عمران، ۱۶۱.

(۴). یعنی همراه او باشد، که قادر نباشد بر آنکه حاشا کند، یا بیاید با گناه آن‌چه خیانت کرده است در آن. (مترجم)

(۵). توبه، ۳۵.

(۶). بقره، ۲۸۳.

(۷). چه، محلّ اراده پوشیدن آن، دل است، لهذا گناه را نسبت به آن داده. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری - صلوات الله

علیه - مذکور است که: یعنی دلش کافر است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیزار گردیده است.

و شکستن عهد و پیمان (یعنی عهد با خدا و خلفای او یا مطلقاً).

و قطع کردن رحم؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (۱)؛ یعنی: از برای ایشان است لعنت و

دوری از رحمت، و از برای ایشان است بدی خانه» (که عبارت است از دوزخ، یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت).

راوی می‌گوید که: پس عمرو بن عبید بیرون رفت و او را فریاد عظیمی بود از گریه‌ای که می‌کرد و می‌گفت: هلاک شد، هر که

برای خویش سخن گفت و با شما در فضل و علم، منازعه و گفتگو کرد.

باب در بیان کوچک شمردن گناهان

۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان

۱ / ۲۴۶۷. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از

ابو اسامه - یعنی زید شحام - روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بپرهیزید از محقرات از گناهان

(یعنی گناهایی که آنها را کوچک می‌شمارند)؛ زیرا که آنها آرمزیده نمی‌شود. عرض کردم که: محقرات چیست؟

فرمود: «آن است که مردی گناهی می‌کند، بعد از آن می‌گوید: خوشا به حال من، اگر مرا گناهی غیر از این نباشد».

۲ / ۲۴۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: شنیدم از امام

موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «بسیار از خوبی را بسیار بشمارید، و کمی از گناهان را کم بدانید؛ زیرا که کمی از گناهان

جمع می‌شود تا آنکه بسیار می‌گردد. و در نهان از خدا بترسید، تا آنکه از خود انصاف دهید» (یعنی با خدا و خلق، به عدل رفتار

کنید).

۳/۲۴۶۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال و حجاج و هر دو، از ثعلبه، از زیاد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد در زمین چول (۲) همواری که هیچ چیز در آن نبود، (مانند سری که کل و بی مو باشد).

بعد از آن به اصحاب خویش فرمود که: هیزم بیاورید. عرض کردند که: یا رسول الله! ما در

(۱). رعد، ۲۵.

(۲). چول به معنای بیابان و ریگزار تهی از آدم است.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۳

زمین چول همواریم که هیچ هیزم در آن نیست. فرمود: پس هر انسانی آنچه را که می‌تواند بیاورد. ایشان رفتند و هیزم بسیاری آوردند تا آنکه آن را در پیش روی آن حضرت بر روی هم ریختند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: همچنین گناهان جمع می‌شود. بعد از آن فرمود که: بترسید از گناهایی که کوچک شمرده می‌شود؛ زیرا که هر چیزی را طلب کننده‌ای هست، و بدانید که طلب کننده گناهان، می‌نویسد آنچه را که پیش داشته‌اند و نشانه‌های پای یا روایت‌های ایشان را، و هر چیزی را در کتاب هویدا نوشته‌ایم» (و این اقتباسی است که حضرت از آیه [دوازده] سوره یس فرمود). «۱»
باب در بیان اصرار بر گناه

۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه «۲»

۱/۲۴۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عبد الله بن محمد نهیکی، از عمار بن مروان قندی، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «با اصرار، صغیره‌ای نباشد و با استغفار، کبیره‌ای نباشد» (چه بنا بر اول، کبیره می‌شود و بنا بر دویم، کبیره باقی نمی‌ماند).

۲/۲۴۷۱. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَلَمْ يَصِدُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۳) که آن حضرت فرمود: «اصرار بر گناه، آن است که کسی مرتکب گناهی شود، و بلافاصله از خدا طلب آمرزش نکند، و توبه را در دل خویش نگذراند، و با خود در این باب گفتگو ننماید، و همین، اصرار بر گناه است». و ترجمه آیه این است که: «و بعد از توبه اصرار نکردند بر آنچه کردند، در حالتی که می‌دانند قباحت و عقوبت عظیم آن را؛ یعنی به آن اعتقاد دارند». (و آخر آیه احتمال غیر از این دارد).

۳/۲۴۷۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که خدا چیزی از طاعت خود را قبول نمی‌فرماید، با وجود اصرار بر چیزی

(۱). «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» و همه چیز را در لوحی هویدا برشمرده‌ایم.

(۲). و اصرار- به کسر همزه و سکون صاد- ایستادن است بر معصیت و پیوسته بر گناه بودن. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۱۳۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۵

از گناهان که آن جناب مقرر فرموده است.

باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها

۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها

۱. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اصول کفر سه چیز است: حرص و گردنکشی کردن و حسد. اما حرص، آدم علیه السلام را بر این داشت در هنگامی که از آن درخت معهود نهی شد، که از میوه آن خورد، و اما گردنکشی، ثمره‌اش این بود که شیطان در وقتی که به سجده کردن به جهت آدم علیه السلام مأمور شد، سر باز زد، و اما حسد، چنان شد که به واسطه آن، پسران آدم، یکی از آنها دیگری را کشت.»

۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رکن‌های کفر چهار است: رغبت و ترس و نارضامندی و خشم.» (۱)

۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از نوح بن شعیب، از عبید الله دهقان، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که نخستین چیزی که خدای عز و جل به واسطه آن نافرمانی شد، شش چیز است: دوستی دنیا، و دوستی ریاست و مهتری، و دوستی خودش، و دوستی خواب، و دوستی آسایش، و دوستی زنان.»

۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مردی از قبیله خثعم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: کدام یک عمل‌ها در نزد خدای عز و جل دشمن‌تر است؟ فرمود: شرک به خدا.

عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟

فرمود: امر کردن به بدی و نهی کردن از خوبی.»

(۱). و ظاهر این است که مراد از رغبت، رغبت در دنیا و حرص بر آن است، و از ترس، ترسیدن از فوات آن و از نارضامندی، نارضامندی به قضا و قدر خدای - تعالی - و گرفتگی در حکم آن جناب و از خشم، شوریدن و جوشیدن نفس است در باب انتقام کشیدن، در هنگام مشاهده آن چه با نفس ملایمت نداشته باشد از ناخوشی‌ها و دردها. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۷

۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از یزید صائغ روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی بر این امر و اعتقاد تشیع است، ولیکن اگر خبر می‌دهد و سخن می‌گوید، دروغ می‌گوید، و اگر وعده می‌دهد، خلف وعده می‌کند، و اگر او را بر چیزی امین دارند، خیانت می‌کند، مرتبه چنین کسی چیست؟ فرمود که: «این مرتبه، پست‌ترین مرتبه‌های از کفر است، ولیکن چنین کسی کافر نیست.»

۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله نشانه بدبختی، خشکی چشم و سختی دل است، و شدت حرص در طلب دنیا، و اصرار کردن بر گناه.»

۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود و فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بدترین شما؟

عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: آنکه برادرش را یاری و بخشش نمی‌کند، و بنده مملوک خویش را می‌زند، و توشه را برمی‌گیرد و تنها می‌خورد؛ پس صحابه گمان کردند و چنان داشتند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد. بعد از آن فرمود که: آیا شما را خبر ندهم به بدتر از این؟ عرض کردند: یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود که: کسی است که خلق، خوبی‌اش را امید نداشته باشند، و از بدی‌اش ایمن نباشند. پس گمان کردند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد. بعد از آن فرمود: آیا شما را خبر ندهم به کسی که از این بدتر است؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: آنکه سخن زشت و ناسزا می‌گوید، و بسیار لعنت‌کننده‌ای است که چون مؤمنان در نزد او مذکور می‌شوند، ایشان را لعنت می‌کند، و چون مؤمنان او را ذکر می‌کنند، او را لعنت می‌کنند».

۲۴۸۰/۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بعضی از اصحاب ما، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر که آنها در او باشد، منافق باشد، و هر چند که روزه گیرد و نماز کند و گمان داشته باشد که مسلمان است: کسی که چون او را امین دارند، خیانت کند، و چون حدیث کند، دروغ گوید، و چون وعده دهد، خلف کند. به خدای عز و جل در کتاب خویش فرموده

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۹

که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که خدا خیانت‌کنندگان را دوست نمی‌دارد».

و فرموده که: «أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۲)؛ یعنی: «و گواهی پنجم آن است که: لعنت خدا بر او، اگر باشد از جمله دروغگویان». و در قول خدای - تعالی - است که: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۳)؛ یعنی: و یاد کن در این کتاب - یعنی قرآن - صفت و قصه اسماعیل را. به درستی که او راست وعده بود و بود فرستاده خدا به سوی خلق، که از حق خبر می‌داد».

۲۴۸۱/۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به کسی که نسبت به من از همه کس دورتر است از روی شباهت؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: زشت‌گویی که زشت‌گویی را عادت کرده باشد و در آن سعی نماید، و موصوف باشد به بی‌شرمی، و بخیل و متکبر و کینه‌ور و حسود و سنگین دل باشد، و دور باشد از هر خوبی که امید داشته می‌شود، و از هر بدی که از آن پرهیز می‌شود، کسی از او ایمن نباشد».

۲۴۸۲/۱۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از منصور بن عباس، از علی بن اسباط روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی سلمان علیهم السلام که گفت: چون خدای عز و جل هلاکت بنده‌ای را خواسته باشد، حیا را از او برمی‌کند، و چون حیا را از او برکند، او را ملاقات نمی‌کنی، مگر خیانتکاری که مردم را خیانتکار می‌داند، و چون خیانتکار باشد و مردم را به خیانت نسبت دهد، امانت از او برکنده می‌شود، و چون امانت از او برکنده شود، او را ملاقات نمی‌کنی، مگر بدخوی و درشت، و چون بدخو و درشت باشد، رشته ایمان از او برکنده شود، و چون رشته ایمان از او برکنده شود، او را ملاقات نمی‌کنی، مگر شیطان ملعون.

۲۴۸۳/۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن زیاد کرخی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز است که ملعون است و ملعون، هر که آنها را به فعل آورد: یکی آنکه در سایه فرودآیندگان و جایی که قافله فرود می‌آید، تغوط کند، و دیگر آنکه آبی را که مردم از آن برمی‌دارند، منع کند، و

سیم

(۲). نور، ۷.

(۳). مریم، ۵۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۱

آنکه سد کند راه باریکی را که سر به شاهراه می‌گذارد» (و آن را کوره جاده می‌گویند).

۱۲/۲۴۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابراهیم کرخی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز است که هر که آنها را به فعل آورد، ملعون است: آن که در سایه فرود آیندگان تغوط می‌کند، و آنکه منع می‌کند مردم را از آبی که مکرر مردم از آن برمی‌دارند، و آنکه راهی را که مردم در آن تردد می‌کنند، سد می‌کند» (۱).

۱۳/۲۴۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو حمزه، از جابر بن عبدالله که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بدترین مردان شما؟ عرض کردیم: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: به درستی که از جمله بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان‌گو و جری است، (که بی‌تأمل رو به امر زشت می‌رود) و بسیار سخن زشت و ناسزا می‌گوید، و تنها می‌خورد، و یاری و عطای خویش را منع می‌کند، و بنده خود را می‌زند، و عیال خویش را ناچار می‌کند که به غیر پناه برند».

۱۴/۲۴۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از میسر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پنج کس اند که من و هر پیغمبر مستجاب الدعوة او را لعنت کرده‌ایم: کسی که در کتاب خدا چیزی را زیاد می‌کند، و آنکه سنت و روش مرا ترک می‌کند، و آنکه قضا و قدر خدا را تکذیب می‌نماید، و آنکه نسبت به عترت و اهل بیت من حلال می‌شمارد، آنچه را که خدا حرام گردانیده، و آنکه خود را به غنیمت برمی‌گزیند و آن را حلال می‌شمارد [و دیگران را محروم می‌کند]».

باب در بیان ریا

۱۱۶. باب در بیان ریا «۲»

۱/۲۴۸۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که در مسجد به عبّاد بن کثیر بصری فرمود

(۱). و بعضی آن را به شاهراه ترجمه کرده‌اند و ظاهر این است که اعم باشد، مگر آنکه شاهراه را تعمیم دهد. (مترجم)

(۲). و ریا- به کسر اول-، نمایش است؛ یعنی کاری که برای روی مردم کنند، و عبادتی ظاهر که در باطن، نظر در غیر حق باشد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۳

که: «ای عبّاد! از ریا بپرهیز؛ زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را وا گذارد به آنکه از برایش عمل کرده است».

۲/۲۴۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «این امر خویش را- یعنی عبادت که می‌کنید- از برای خدا قرار دهید، و آن را از برای مردم قرار مدهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی بر آن ثواب می‌دهد و قبول درگاه آن جناب

می‌شود)، و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌گردد».

۳/۲۴۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو المغراء، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر ریائی شرک است. به درستی که هر که از برای مردم عمل می‌کند، ثوابش بر مردم خواهد بود، و هر که از برای خدا عمل کند، ثوابش بر خدا باشد».

۴/۲۴۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱). که آن حضرت فرمود که: «مردی چیزی از ثواب را به عمل می‌آورد و به آن رضای خدا را نمی‌طلبد، جز این نیست که تزکیه مردم را طلب می‌کند و طالب آن است که مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند، و خواهش دارد که آن را به مردمان بشنواند. پس چنین کسی به پرستش پروردگار خویش شرک آورده».

بعد از آن فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که عمل خیری را از برای خدا پنهان کند و همیشه روزها بگذرد، تا آنکه خدا آن خوبی را از برایش ظاهر گرداند، و هیچ بنده‌ای نیست که عمل بدی را پوشیده و پنهان دارد و روزها بگذرد، مگر آنکه خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد». (۲)

(۱). کهف، ۱۱۰.

(۲). حاصل آن که، هر بنده‌ای آنچه را پوشیده دارد، خدا از برای مردم ظاهر و هویدا می‌گرداند؛ خواه خوبی باشد، و خواه بدی. و چنان می‌کند که مردم به مقتضای آن، او را یاد کنند. و ترجمه آیه این است که: «پس هر که چنان باشد که امید داشته باشد رسیدن را به پاداش و جزای پروردگار خویش، پس باید که کاری بکند که شایسته و نیکو باشد، و باید که کسی را در عبادت و پرستش پروردگار خویش شریک نسازد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۵

۵/۲۴۹۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عرفه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «وای بر تو! یا رحمت! ای پسر عرفه! عمل کنی، نه به جهت ریا و سمعه و آوازه؛ زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را به آنچه کرده و گذارد. وای بر تو! هیچ کس کاری نکند، مگر آنکه خدا او را به آن، صاحب رداء گرداند و ردای آن را بر وی اندازد، اگر خوب باشد، خوب، و اگر بد باشد، بد».

۶/۲۴۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می‌خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (۱)؛ یعنی: «بلکه آدمی بر نفس خود عین بینایی است، و هر چند که بیندازد عذرهای خویش را؛ یعنی و اگرچه بسیار تعلل کند و عذر را نگیرد، و مجادله و مدافعه کند از خود». (۲) و فرمود: «ای ابو حفص! آدمی نمی‌تواند که تقرب جوید به سوی خدای عز و جل، به خلاف آنچه خدا می‌داند. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: هر که امر نهانی را پنهان دارد که آن چه در دل دارد بروز ندهد، خدا ردای آن را بر او اندازد (یعنی به غایت ظاهر گرداند)، اگر آن امر نهانی خوب باشد، ردای خوب، و اگر بد باشد، ردای بد».

۷/۲۴۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که فرشته، عمل بنده را بالا-می‌برد، در حالتی که کمال شادی به آن عمل دارد. پس چون حسنات او را بالا برد، خدای عز و جل می‌فرماید که: آنها را در سجین که نامه بدکاران است قرار دهید؛ زیرا که او مرا به این عمل

اراده نکرده است».

۲۴۹۴/۸. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ریاکار را سه نشانه است: نشاط و خرمی دارد، چون مردم را ببیند یا مردمان عمل او را ببینند، و کاهلی و تنبلی می‌کند، چون تنها باشد، و دوست می‌دارد که در همه امورش ستایش شود».

۲۴۹۵/۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از

(۱). قیامت، ۱۵.

(۲). و احتمال دارد که معنی این باشد که: بر آدمی گواهی هست که بر او گواهی خواهد داد، و هر چند که پرده‌ها رابیاویزد. و دور نیست که این ظاهرتر باشد، به قرینه بعد از این. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۷

عثمان بن عیسی، از علی بن سالم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدای عز و جل فرموده که: من از همه شریکان بهترم. هر که غیر مرا با من شریک گرداند در عملی که آن را می‌کند، از او قبول نکنم و نپذیرم، مگر آنچه خالص باشد از برای من».

۲۴۹۶/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از داود، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از برای مردم ظاهر گرداند آنچه را که خدا دوست می‌دارد، و با خدا مبارزه و جنگجویی کند به آنچه آن را ناخوش دارد، خدا را ملاقات کند و آن جناب بر او خشنماک باشد، و به غایت او را زشت دارد».

۲۴۹۷/۱۱. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از فضیل - یعنی ابو العباس - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «یکی از شما نمی‌تواند که چیز خوبی را ظاهر سازد و چیز بدی را پنهان گرداند. آیا چنان نیست که به خود رجوع کند تا بداند که آن همچنان نیست؟ و خدای عز و جل می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (۱). به درستی که چون نهان، صحیح و درست باشد، آشکار، قوی باشد».

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضاله، از معاویه، از فضل، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۲۴۹۸/۱۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که فرمود: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که امر خیری را پنهان دارد، مگر آنکه چند روزی نگذرد، تا آنکه خدا آن خیر را از برایش ظاهر گرداند. و هیچ بنده‌ای نیست که امر بدی را پنهان سازد، مگر آنکه چند روزی نگذرد، که خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد».

۲۴۹۹/۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از یحیی بن بشیر، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که خدای عز و جل را اراده کند به عمل اندکی که از او سر می‌زند، خدا از برایش ظاهر گرداند بیشتر از آنچه اراده کرده، و هر که مردم را اراده کند به بسیاری از عمل خویش، با آنکه بدن خود را در تعب اندازد و شبش را به بیدار خوابی بگذراند، خدای عز و جل ابا دارد، مگر از آنکه آن را اندک نماید در چشم

(۱). قیامت، ۱۴. انسان بر جان خود بینا است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۹

کسی که آن را بشنود».

۱۴/۲۵۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که بر مردمان زمانی بیاید که نهانی ایشان در آن خبیث و بد، و آشکار ایشان در آن نیکو باشد، به جهت طمع در دنیا، و به آن، آن چه را که در نزد پروردگار ایشان است اراده ندارند. دین ایشان ریا باشد، و هیچ ترس به ایشان نیامیزد، و خدا ایشان را به عقاب سختی تعمیم دهد که همه را فرا گیرد. پس او را بخوانند، مانند دعای کسی که غرق شده باشد، و دعای ایشان را مستجاب نگرداند».

۱۵/۲۵۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می‌خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (۱)، و فرمود که: «ای ابو حفص! آدمی نمی‌تواند که اعتذار جوید به سوی مردم، به چیزی که خلاف آن باشد که خدا از او می‌داند. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: هر که امر نهانی را پنهان دارد (و ما فی الضمیر خویش را بروز ندهد)، خدا ردای آن را بر او بپوشاند، اگر آن نهانی خوب باشد، ردای خوب و اگر بد باشد، بد».

۱۶/۲۵۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «باقی ماندن بر عمل، از خود عمل سخت تر است». راوی عرض کرد که: باقی ماندن بر عمل چیست؟ فرمود که: «مردی به بخششی با کسی پیوند می‌کند، و به جهت رضای خدای تنها که او را شریکی نیست، نفقه‌ای را صرف می‌کند، پس از برایش ثواب نهان نوشته می‌شود. بعد از آن، آن را ذکر می‌کند، پس محو می‌شود و از برایش ثواب آشکار نوشته می‌شود. بعد از آن، آن را ذکر می‌کند، پس محو می‌شود و از برایش ریا نوشته می‌شود».

۱۷/۲۵۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن فلاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: از خدا بترسید، چنان ترسیدنی که کوتاهی در آن نباشد. و عمل کنید از برای خدا در غیر ریا

(۱). قیامت، ۱۴ و ۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۱

و سمعه؛ زیرا که هر کس از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را به عملش وا گذارد».

۱۸/۲۵۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از مردی که چیزی از عمل خیر را می‌کند و انسانی او را می‌بیند، و همان او را شاد می‌گرداند. فرمود که: «باکی نیست؛ زیرا که کسی نیست، مگر آنکه دوست می‌دارد که در میان مردم خوبی از برایش ظاهر شود، ولیکن هر گاه چنان نباشد که آن عمل را از برای همین کرده باشد».

باب در بیان طلب ریاست و مهتری

۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری

۱/۲۵۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که: مردی را ذکر کرده و گفت که: ریاست و مهتری را دوست می‌دارد. فرمود که: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند که شبان‌های آن متفرّق باشند، بیشتر از ریاست، در دین مسلم ضرر نمی‌رسانند».

۲۵۰۶/۲. از او، از احمد، از سعید بن جناح، از برادرش ابو عامر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که طالب ریاست است، هلاک می‌شود».

۲۵۰۷/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عبد الله بن مسکان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بپرهیزد از این گروه سران که سروری می‌جویند. پس به خدا سوگند که کفش‌ها در پشت سر مردی صدا نکرده، مگر آنکه خود هلاک گردید و دیگران را هلاک گردانیده است».

۲۵۰۸/۴. و از او، از محمد بن اسماعیل بن بزیع و غیر او روایت است که آن را مرفوع ساخته‌اند و گفته که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ملعون است، هر که سروری جوید و طالب ریاست باشد. ملعون است، هر که قصد آن کند. ملعون است، هر که با خود در باب آن حدیث گوید» (و با نفس خویش سخن کند).

۲۵۰۹/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن ایوب، از ابو عقیله صیرفی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را کزّام، از ابو حمزه ثمالی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «بپرهیز از ریاست، و بپرهیز از آنکه در عقب مردمان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۳

پاگذاری و در پشت سر ایشان راه روی و پیروی کنی». ابو حمزه می‌گوید که: عرض کردم: اما ریاست را شناخته‌ام، و اما آنکه پا در عقب مردمان گذارم، دو ثلث آن چه در نزد من است، حاصل نشده، مگر از آن چه در عقب مردمان پا گذاشته‌ام. حضرت به من فرمود که: «امر چنان نیست که تو به سوی آن رفته‌ای، (و به حیثیتی نیست که تو اعتقاد کرده‌ای). بپرهیز از آنکه مردی را غیر از حجت خدا بر پا کنی، و در آن چه گوید، او را تصدیق کنی و باور داری».

۲۵۱۰/۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو الزبیر شامی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود: «وای بر تو! ای ابو الزبیر! ریاست را طلب مکن و دم مباش (یعنی پیرو کسی مباش)، و به واسطه ما مال مردم را مخور (یعنی علوم شرعی را که از ما فرا گرفته‌ای، آلت خوردن مال مردم قرار مده) که خدا تو را فقیر می‌گرداند. و در حق ما مگو، آنچه را که ما در حق خویش نمی‌گوییم. پس به درستی که تو لا- محاله بازداشته می‌شوی و از تو سؤال می‌شود، و هیچ چاره‌ای از برای این نیست. پس اگر راستگو باشی، تو را تصدیق کنیم، و اگر دروغگو باشی، تو را تکذیب نمایم».

۲۵۱۱/۷. چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از منصور بن عباس، از ابن میثاق، از پدرش روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که ریاست را خواهد، هلاک گردد».

۲۵۱۲/۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از علا، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آیا چنان می‌بینی که من خوبان شما را از بدان شما نمی‌شناسم؟! بلی، به خدا سوگند می‌شناسم. و به درستی که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم در عقب سرش راه روند، و به درستی که چاره‌ای نیست از آنکه چنین کسی به غایت دروغگو یا عاجز رأی باشد» (که اندیشه‌اش را مانده باشد، و آن نادانی است که به تکلف و زحمت، حکومت را بر خود بسته باشد).

باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت

۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی)

۲۵۱۳/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: وای بر کسانی که دنیا را به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۵

دین طلب می‌کنند (یعنی به عمل آخرت، به طریق حيله و روباہ‌بازی!)، و وای بر آنها که می‌کشند آنان را که به عدل و داد امر می‌کنند، از مردمان! و وای بر آنان که مؤمن در میانه ایشان به تقیه رفتار می‌کند! آیا به من فریفته می‌شوند یا بر من جرأت می‌کنند؟! پس به حق خود سوگند یاد نموده‌ام که از برای ایشان فتنه‌ای را مقدر کنم، و عذابی را بر ایشان فرود آورم، که بردبار از ایشان را سرگردان گرداند».

باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و ...

۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و خود به غیر آن عمل می‌نماید

۱. ۲۵۱۴ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یوسف بزّاز، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین مردمان از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که امر حق و درستی را وصف کرده باشد، بعد از آن، خود به غیر آن عمل نموده باشد».

۲. ۲۵۱۵ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از قتیبه اعشی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سخت‌ترین مردمان از روی عذاب در روز قیامت، کسی است که عدل و حقی را وصف کند، و خود به غیر آن عمل کند».

۳. ۲۵۱۶ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که از جمله بزرگ‌ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که حق را وصف کند، بعد از آن، آن را مخالفت نماید به سوی غیر آن» (که آن را وا گذارد و به غیر آن عمل نماید).

۴. ۲۵۱۷ / ۴. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از عبد الله بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت در قول خدای عز و جل: «فَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَافَقَةُ وَقَدْ خَلَقْتُمْ وَلَا تَعْلَمُونَ» «۱»، فرمود: «ای ابو بصیر! ایشان گروهی‌اند که حق را به زبان‌های خویش وصف کردند، بعد از آن، آن را مخالفت کردند و به سوی غیر آن رفتند».

(۱). شعرا، ۹۴. و آن بت‌ها و پرستشگران گمراه آنان به روی هم در آن (دوزخ) انداخته شوند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۷

۵. ۲۵۱۸ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه، از خثیمه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «به شیعیان ما برسان که به آن‌چه در نزد خدا است نمی‌توان رسید، مگر به عمل. و به شیعیان ما برسان که بزرگ‌ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که حقی را وصف کند، بعد از آن، آن را وا گذارد و به غیر آن عمل کند».

باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم

۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم

۱. ۲۵۱۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: پرهیزید از ستیزه و خصومت؛ زیرا که آنها دل‌ها را بیمار می‌کنند بر برادران، که از ایشان

آزرده و بدگمان باشید، و بر آنها نفاق می‌روید».

۲/۲۵۲۰. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سه چیز است که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند با آنها، داخل بهشت شود از هر دری که خواهد: کسی که خلقش خوش و نیکو باشد، و در نهان و آشکار از خدا بترسد، و ستیزه را ترک کند و هر چند که محق باشد».

۳/۲۵۲۱. و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود: «هر که خدا را هدف و نشانه خصومات قرار دهد، (که در آنها به آن جناب سوگند یاد کند)، نزدیک است که گردیدنش (از خوبی به سوی بدی)، بسیار باشد».

۴/۲۵۲۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عمّار بن مروان روایت کرده است که فرمود: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «با هیچ‌یک از بردبار و سبک، ستیزه مکن؛ زیرا که بردبار، تو را به غایت دشمن می‌دارد، و سبک، تو را می‌رنجاند».

۵/۲۵۲۳. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیّه، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام هرگز به نزد من نیامد، مگر آنکه گفت: یا محمد! از دشمن داشتن مردان و دشمنی با ایشان پرهیز کن».

۶/۲۵۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسن بن حسین کندی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جبرئیل علیه السلام به پیغمبر عرض کرد تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۹ که: پرهیز از منازعه با مردان و دشنام دادن به یکدیگر».

۷/۲۵۲۵. از او، از عثمان بن عیسی، از عبدالرحمان بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پرهیز از بدی و مخالفت کردن با یکدیگر؛ زیرا که آن موجب ناخوشی و اذیت می‌گردد، و زشتی و عیب را ظاهر می‌سازد».

۸/۲۵۲۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عنبسه بن عابد «۱»، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از خصومت پرهیزید؛ زیرا که آن، دل را مشغول می‌سازد، و موجب نفاق می‌شود، و کینه‌ها را کسب می‌کند».

۹/۲۵۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، تا آخر حدیث پنجم این باب «۲».

۱۰/۲۵۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن مهران، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

هرگز جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد، مگر آنکه مرا پند داد و آخر گفتارش با من این بود که:

پرهیز از بدی و مخالفت کردن با مردمان؛ زیرا که، آن، زشتی و عیب را ظاهر می‌کند، و عزّت را می‌برد».

۱۱/۲۵۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ولید بن صبیح روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل در هیچ چیز با من عهد نکرد؛ مانند آنچه با من عهد کرد در باب دشمنی کردن با مردان» (یعنی وصیتش در این باب و نهی از آن، از همه چیز بیشتر بود).

۱۲/۲۵۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هر که دشمنی را بکارد، آنچه را که افشاند می‌درود».

باب در بیان خشم گرفتن

۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن

۲۵۳۱/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). همان گونه که در متن عربی آمده «عَنْبَسَةُ الْعَابِدِ» صحیح، و «بن» اضافی است.

(۲). و ظاهر این است که این تکرار از ناسخین باشد، و سبب آن اختلاف موضع حدیث است در نسخ کافی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۱

روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خشم، ایمان را تباه می‌سازد، چنان که سرکه، غسل را تباه می‌گرداند».

۲۵۳۲/۲. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش، از میسر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام ذکر خشم شد، فرمود:

«به درستی که مردی خشم می‌گیرد، پس هرگز خشنود نمی‌شود، تا آنکه داخل شود در آتش دوزخ. پس هر مردی که بر گروهی خشم گیرد و ایستاده باشد، باید که نشیند از همان خشناکی خود در همان وقت، و یا فی الفور بنشیند و درنگ نکند؛ زیرا که زود باشد که پلیدی و مکر شیطان از او برود و زائل گردد. و هر مردی که بر صاحب خویشی خشم گیرد، به او نزدیک شود و دست به او برساند؛ زیرا که رحم و خویشی چون دست به آن برسد، آرام گیرد».

۲۵۳۳/۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خشم، کلید همه بدی‌ها است».

۲۵۳۴/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نصر بن سدید، از قاسم بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شنیدم از پدرم علیه السلام که می‌فرمود: مردی بیابانی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: من در بیابان ساکن می‌باشم؛ پس سخنی را به من بیاموزان که جامع باشد و همه چیز در آن باشد. فرمود که: تو را امر می‌کنم به آنکه خشم نگیری. آن اعرابی سه مرتبه سؤال را بر حضرت اعاده کرد و همان جواب شنید، تا آنکه آن مرد به خود رجوع کرد و گفت: بعد از این از چیزی سؤال نمی‌کنم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر نفرمود، مگر به آن چه خوب است». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«پدرم می‌فرمود که: چه چیز از خشم سخت تر است (یعنی از آن سخت تر چیزی نیست)؛ زیرا که مردی خشم می‌گیرد و به این سبب نفسی را که خدا حرام گردانیده، می‌کشد، و به زن عقیقه فحش می‌گوید و نسبت به زنا می‌دهد».

۲۵۳۵/۵. از او، از ابن فضال، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبد الاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم.

فرمود که: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم. به او فرمود که: برو و خشم مگیر. دوباره بر آن حضرت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۳

اعاده کرد، سه مرتبه. فرمود: برو و خشم مگیر».

۲۵۳۶/۶. از او، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره روایت است از آنکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«هر که خشم خود را بازدارد، خدا زشتی‌های او را بپوشاند».

۲۵۳۷/۷. از او، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «در تورات نوشته است، در آنچه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز گفت که: ای موسی! خشم خود را نگاهدار، از آنکه من تو را بر او تسلط داده و مالک گردانیده‌ام، تا من خشم خود را از تو باز دارم».

۲۵۳۸/۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبد الحمید، از یحیی بن عمرو، از عبد الله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خود وحی فرمود که: ای فرزند آدم! مرا یاد کن در وقت خشم خود، تا من تو را در هنگام خشم خویش یاد کنم، و تو را در میان آنها که هلاک می‌کنم، هلاک نکنم، و راضی باش که من انتقام کشم؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی».

۲۵۳۹/۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است، و در آن، این را زیاد کرده است که: «چون به مظلّم‌ای بر تو ستم شود، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی».

۲۵۴۰/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم! مرا یاد کن در هنگامی که خشم می‌گیری، تا تو را در نزد خشم گرفتن خویش یاد کنم، پس تو را در میان آنها که هلاک می‌کنم، هلاک نکنم. و چون به مظلّم‌ای بر تو ستم شود، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی».

۲۵۴۱/۱۱. حسین بن محمد روایت کرده است، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی حنیاد و هر دو، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا رسول الله!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۵

مرا تعلیم کن و آنچه باید به من بیاموز. فرمود: برو و خشم مگیر. آن مرد گفت که: به این اکتفا نمودم. و به جانب اهل خویش برگشت، ناگاه دید که در میان قومش جنگ واقع است و با قومی دیگر دعوی دارند، و صف‌ها ایستاده‌اند و سلاح و آلت کارزار پوشیده‌اند. چون چنان دید، او نیز سلاح خود را پوشید و با ایشان ایستاد. بعد از آن، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر آورد که به او فرموده بود که: خشم مگیر. پس سلاح را انداخت و به سوی آن گروهی که دشمن قومش بودند روانه شد، و آمد تا به نزد ایشان رسید و گفت که: ای جماعت! آنچه از برای شماست از زخم و کشتن و زدن که در آن نشانه‌ای نمانده، و از قوم من طلب دارید، همه آنها بر من است در مال من، که آنها را ضامنم، و من آن را تمام و کمال به شما می‌دهم. آن گروه گفتند که: آنچه اتفاق افتاده از برای شما و ما، از سر آن گذشتیم؛ زیرا که ما به این از شما سزاوارتریم». حضرت فرمود: «پس آن گروه با یکدیگر آتشی کردند و خشمی که داشتند برطرف شد».

۲۵۴۲/۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «این خشم که می‌بینید، اخگری است از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته می‌شود.

و به درستی که یکی از شما چون خشم گیرد، چشمهایش سرخ می‌شود، و رگ‌های گردنش ورم می‌کند، و شیطان در او داخل

می‌شود. پس هرگاه یکی از شما از نفس خود از این ترسد، بر زمین چسبد؛ زیرا که پلیدی و مکر شیطان در نزد این فعل از او می‌رود».

۱۳/۲۵۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«خشم، آلت «۱» ناپود کردن است از برای دل شخص صاحب حکمت» (یعنی آلت بردن نور است از آن). و فرمود که: «هر که خشم خویش را مالک نشود، عقل خود را مالک نباشد».

۱۴/۲۵۴۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

(۱). می‌توان محققه را مصدر دانست و آن را اسم آلت و ابزار ترجمه نکرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۷

هر که خود را از عرض‌های مردمان بازدارد «۱»؛ خدای - تعالی - در روز قیامت از سر لغزش‌های نفس او بگذرد و گناهان او را بپوشاند (که هیچ بروز نکند). و هر که خشم خود را از مردمان باز دارد، خدای - تبارک و تعالی - عذاب روز قیامت را از او باز دارد».

۱۵/۲۵۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که خشم خویش را از مردم باز دارد، خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد».

باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان

۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان

۱/۲۵۴۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علا بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که مرد، گاه است که در هنگام غضب، گفتار یا کرداری از او سر می‌زند که به سبب آن کافر می‌شود. و به درستی که حسد ایمان را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد».

۲/۲۵۴۷. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«به درستی که حسد ایمان را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد».

۳/۲۵۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از داود رقی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و بر یکدیگر حسد مبرید. به درستی که از جمله شریعت‌های عیسی بن مریم علیهما السلام، گشتن در شهرها بود. پس در بعضی از گشت خویش بیرون رفت و مرد کوتاهی از اصحاب آن حضرت با وی همراه بود، و در بیشتر اوقات ملازم حضرت عیسی علیه السلام بود؛ پس چون حضرت عیسی علیه السلام به کنار دریا رسید، با صحت یقینی که داشت، بسم الله گفت و بر روی آب رفت. آن مرد کوتاه در هنگامی که به سوی عیسی علیه السلام نظر کرد و دید که از دریا گذشت، با صحت یقینی از خود، بسم الله گفت و بر روی آب رفت و به عیسی علیه السلام رسید؛ پس عجب در دلش داخل شد و بر خود نازید و گفت که: اینک، عیسی روح الله است که بر روی آب

(۱). یعنی ایشان را غیبت نکنند، و بر ایشان بهتان نیندد، و عیب‌های ایشان را فاش نگردانند، و با ایشان کاری نکند که ایشان را بد آید، و موجب نقص و تزییع ایشان باشد. (مترجم)
تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۹

می‌رود، و من نیز بر روی آب می‌روم، پس افزونی او بر من چیست؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پس آن مرد در آب فرو رفت، و به عیسی استغاثه کرد و عیسی او را گرفت و از آب بیرون آورد. بعد از آن، به او فرمود که: ای کوتاه! با خود چه گفتی؟ عرض کرد که: گفتم:

اینک، عیسی روح الله است که بر روی آب می‌رود، و من نیز می‌روم، و از این، عجیبی در دل من داخل شد. حضرت عیسی به او فرمود که: هر آینه خود را گذاشتی در غیر موضعی که خدا تو را در آن گذاشته، و بلندپروازی کردی؛ پس خدا تو را غضب کرد بر آنچه با خود گفتی، و الحال به سوی خدای عز و جل توبه کن از آنچه گفتی». حضرت فرمود: «پس آن مرد توبه کرد و برگشت به آن مرتبه‌ای که خدا او را در آن قرار داد فرموده بود؛ پس از خدا پرهیزید و البته بر یکدیگر حسد مبرید».

۴/۲۵۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا علیه السلام فرمود: نزدیک است که فقر و درویشی (یعنی فقر از دین) کفر باشد و نزدیک است که حسد، بر قضا و قدر خدا غالب گردد».

۵/۲۵۵۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «آفت دین، حسد و عجب و فخر است».

۶/۲۵۵۱. یونس، از داود رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل به موسی بن عمران فرمود که: ای پسر عمران! بر مردمان حسد مبر بر آنچه به ایشان داده‌ام از فضل خویش، و چشم‌های خود را به سوی آن مکش، و باید که نفست از پی آن نرود: زیرا که حسدبرنده، نعمت‌های مرا خوش ندارد و از آن ناخشنود است، و بازدارنده قسمت‌های من است که در میان بندگان خود قسمت نموده‌ام. و هر که همچین باشد، من از او نیستم و او از من نیست» (یعنی در نزد من تقریبی ندارد و من نظر التفاتی به او ندارم).

۷/۲۵۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از فضیل بن عیاض، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن غبطه می‌برد و حسد ندارد، و منافق حسد می‌برد و غبطه ندارد» (۱).

(۱). و غبطه - به کسر عین ضَ طَغ و سکون باء ابجد با طاء حَطی -، حال دیگری خواستن باشد در نیک‌حالی، بی‌طلب زوال حال مغبوط، به خلاف حسد که آن طلب زوال حال محسود است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۱

باب در بیان عصبیت

۲۳. باب در بیان عصبیت (۱)

۱/۲۵۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که تعصب ورزد یا از برایش تعصب ورزیده شود، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است».

۲/۲۵۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: هر که تعصّب کشی کند یا از برایش تعصّب کشی شود، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است».

۳/۲۵۵۵. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: هر که در دلش به قدر دانه‌ای از خردل، از عصبیت باشد، خدا او را در روز قیامت، با اعراب و بادیه‌نشینان زمان جاهلیت محشور گرداند».

۴/۲۵۵۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از خضر، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که تعصّب ورزد، خدا سرش را به عصابه و سربندی از آتش ببندد».

۵/۲۵۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن مهران، از عامر بن سمط، از حبیب بن ابی ثابت، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «هیچ حمیتی داخل بهشت نشد، غیر از حمیت حمزه بن عبد المطلب». (و مراد از حمیت، صاحب حمیت است؛ چه حمیت، آن چیزی است که دل را گرم و فروخته دارد از خشم و غضب، که از تعصّب و امثال آن ناشی شده باشد). و حضرت فرمود که: «این در هنگامی بود که حمزه اسلام آورد از روی خشم کردن از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، در [ماجرا و] حدیث بیچهدان شتر که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله افکندند».

۶/۲۵۵۸. از او، از پدرش، از فضاله، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

(۱). و عصبیت و تعصّب، کسی را پستی کردن است و خویشاوندی کردن، به طوری که در آخر باب بیاید. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۳

است که فرمود: «به درستی که فرشتگان چنان می‌پنداشتند که شیطان از جمله ایشان است، و در علم خدا بود که آن ملعون، از ایشان نیست. پس شیطان آنچه را که در ذاتش بود، به واسطه حمیت و غضب، بیرون آورد و بروز داد، و گفت که: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱)، به آن معنی که گذشت.

۷/۲۵۵۹. علی بن ابراهیم روایت کرده است که: از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از منقری، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد از عصبیت. فرمود: «عصبیتی که صاحبش بر آن گنهکار می‌شود، آن است که مرد، بدان خویشان خود را از خوبان قومی دیگر بهتر ببیند. و از عصبیت نیست که مرد، خویشان خود را دوست دارد، ولیکن از جمله عصبیت آن است که، خویشان خود را بر ستمکاری یاری کند».

باب در بیان بزرگی و تکبر کردن

۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن

۱/۲۵۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابان، از حکیم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از پست‌ترین الحاد (۲). فرمود: «به درستی که تکبر، پست‌ترین آن است».

۲/۲۵۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گاه است که تکبر، در بدترین مردمان از هر قسمی از اقسام می‌باشد، و بزرگی، به منزله ردای خدا است. پس هر که با خدای عز و جل در باب ردای او منازعه کند و خواهد که آن ردا را از آن جناب بگیرد، خدا غیر از پستی، چیزی بر او نیفزاید (یعنی در چشم عرفا یا در روز جزا). به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از کوحه‌های مدینه گذشت، و زن سیاهی سرگین برمی‌چید، به آن زن گفتند که: از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله

آله دور شو. گفت که: راه پر پهنا است. پس بعضی از آن قوم قصد کرد که او را بگیرد و دور گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:
 او را وا گذارید؛ زیرا که او گردنکش و صاحب تکبر است».

(۱). اعراف، ۱۲. مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل.

(۲). و الحاد- به کسر همزه و سکون لام- ستم کردن و از دین برگشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۵

۲۵۶۲/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از علا بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که:

عزت، به منزله ردای خدا، و بزرگی، به منزله زیرجامه آن جناب است. پس هر که چیزی از آن را فرا گیرد، خدا او را بر رو در دوزخ افکند».

۲۵۶۳/۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از معمر بن عمر عطا، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بزرگی، به منزله ردای خدا است، و کسی که تکبر دارد با خدا، در باب ردای او منازعه دارد».

۲۵۶۴/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از لیث مرادی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بزرگی، به منزله ردای خدا است. پس هر که با خدا چیزی از آن را منازعه کند، خدا او را بر رو در آتش دوزخ افکند».

۲۵۶۵/۶. از او، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمودند: «کسی که در دلش همسنگ مورچه‌ای سرخ (یا ذره‌ای از ذرات هوا) از تکبر باشد، داخل بهشت نمی‌شود».

۲۵۶۶/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در دلش همسنگ دانه خردل، از تکبر باشد، داخل بهشت نخواهد شد». راوی می‌گوید که: پس من استرجاع کردم (یعنی گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «۱»). فرمود: «تو را چه می‌شود که استرجاع می‌کنی؟» عرض کردم: به جهت آن‌چه از تو شنیدم. فرمود: «چنان نیست که تو اعتقاد کرده‌ای و به سوی آن می‌روی. جز این نیست که مقصود من از کبر که گفتم، انکار است، و نیست کبر، مگر انکار حق».

۲۵۶۷/۸. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن حر، از عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«تکبر، آن است که مردم را حقیر و کوچک شماری (و ایشان را هیچ پنداری)، و حق را

(۱). بقره، ۱۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۷

سبک و خوار داری».

۲۵۶۸/۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بزرگ‌ترین تکبر، خوار شمردن خلق و سبک داشتن حق است». راوی می‌گوید که: عرض کردم: خوار شمردن خلق و سبک داشتن حق چیست؟ فرمود: «آن است که حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی؛ پس هر که چنین کند، با خدای عز و جل در باب ردای آن جناب منازعه کرده است».

۱۰ / ۲۵۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در دوزخ رودخانه‌ای است مخصوص متکبران، که آن را سقر می‌گویند. و آن رودخانه، از سختی حرارت و گرمی خود به خدا شکایت نمود، و از آن جناب سؤال کرد که او را رخصت دهد که نفس کشد، و چون رخصت یافت، نفس کشید؛ پس دوزخ را سوزانید».

۱۱ / ۲۵۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از داود بن فرقد، از برادرش روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که متکبران در روز قیامت، در صورت مورچگان قرار داده می‌شوند، و مردمان پا بر روی ایشان می‌گذارند، تا خدا از حساب خلائق فارغ شود».

۱۲ / ۲۵۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از چندین نفر، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: تکبر چیست؟ فرمود که: «بزرگ‌ترین تکبر آن است که حق را سبک داری و مردم را خوار شماری». عرض کردم که: سبک داشتن حق چیست؟ فرمود که: «حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی».

۱۳ / ۲۵۷۲. از او، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عمر بن یزید، از پدرش روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من طعام پاکیزه می‌خورم، و بوی خوش می‌بویم، و بر حیوان خوش رفتار سوار می‌شوم، و غلام در پشت سرم راه می‌رود، پس آیا در این رفتار چیزی از تکبر می‌بینی؟ بفرما تا من آن را نکنم. حضرت صادق علیه السلام سر به زیر افکند. بعد از آن فرمود: «جز این نیست که جناب و متکبر ملعون، کسی است که مردم را تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۹

غمص کند و حق را نداند». عمر می‌گوید که: عرض کردم که: اما حق را جاهل نیستم، ولیکن غمص مردم را نمی‌دانم که آن، چه چیز است؟ فرمود که: «هر که مردم را حقیر شمارد و بر ایشان گردنکشی کند، چنین کسی متکبر است» (۱).

۱۴ / ۲۵۷۳. محمد بن جعفر، از محمد بن عبد الحمید، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه نفرند که خدا با ایشان سخن نمی‌گوید، و به سوی ایشان نظر نمی‌کند، در روز قیامت (یعنی نظر التفات به ایشان ندارد)، و ایشان را از لوث گناه پاکیزه نمی‌گرداند به آب مغفرت (یا ایشان را ثنا نمی‌گوید، چنان که گذشت). و از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده: پیر زناکار و پادشاه جناب و فقیر تکبردار».

۱۵ / ۲۵۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از مروک بن عبید، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که چون یعقوب پیر علیه السلام بر یوسف علیه السلام وارد شد و به مصر رسید، عزت پادشاهی بر او داخل شد، و به سوی پدر فرود نیامد (یعنی به جهت آن حضرت، از مرکب پیاده نشد). پس جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت که: ای یوسف! کف دست خویش را بگشا. چون گشود، نوری تابان از آن بیرون آمد و در هوای آسمان انتقال یافت. یوسف گفت که: ای جبرئیل! این نوری که از کف دست من بیرون آمد، چه بود؟ جبرئیل گفت که: پیغمبری از نسل تو برکنده و برداشته شد، به جهت عقوبت از برای آنچه به سوی یعقوب پیر فرود نیامدی، و به این سبب از نسل تو پیغمبری نخواهد

بود».

۱۶ / ۲۵۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه حکمه‌ای «۲» در سر او است و فرشته‌ای آن را نگاه می‌دارد. پس چون تکبر کند، فرشته به او می‌گوید که:

فرومایه و پست شو. خدا تو را پست و فرومایه گرداند. بعد از آن، پیوسته در دل خویش از همه مردمان بزرگ‌تر، و در چشم مردم از همه مردمان کوچک‌تر است. و هرگاه فروتنی

(۱). و غمص - به فتح غین ضطغ و سکون میم با صاد سغفص - ناسپاسی نمودن و عیب کردن و خوار شمردن است. (مترجم)

(۲). و حکمه - به فتح‌تین - حلقه‌ای است آهنین که در دهنه لجام کنند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۱

کند، خدای عز و جل او را بلند گرداند. بعد از آن، فرشته به او می‌گوید که: بلند شو. خدا تو را بلند گرداند و دستت را بگیرد. پس پیوسته در دل خویش از همه مردمان کوچک‌تر، و در چشم مردمان از همه مردمان بزرگ‌تر باشد».

۱۷ / ۲۵۷۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی اصحاب خویش، از نه‌دی، از یزید بن اسحاق شعر، از عبد الله بن منذر، از عبد الله بن بکیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ کس تکبر نمی‌کند، مگر به جهت خواری که آن را در خویش می‌یابد».

۱۸ / ۲۵۷۷. و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت است که فرمود: «هیچ مردی تکبر یا گردنکشی نمی‌کند، مگر به جهت خواری که آن را در خویش یافته است».

باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن

۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن

۱ / ۲۵۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اسباط، از مردی از اصحاب ما از اهل خراسان، از فرزندان ابراهیم بن سیار روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا دانست که گناه از برای مؤمن، از عجب بهتر است. و اگر این نبود، هیچ مؤمنی هرگز به گناهی مبتلی نمی‌شد».

۲ / ۲۵۷۹. از او، از سعید بن جناح، از برادرش ابو عامر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که عجب در او داخل شود، هلاک می‌شود».

۳ / ۲۵۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از احمد بن عمر حلال، از علی بن سدید، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از عجبی که عمل را تباه می‌گرداند. فرمود که: «عجب، چندین درجه است. از جمله آنها این است که بدی کردار بنده از برایش آراسته شود. پس آن را خوب و نیکو بیند و او را به شگفت آورد، و چنان پندارد که کار نیکو می‌کند. و از جمله آنها این است که بنده به پروردگار خویش ایمان می‌آورد. پس بر خدای عز و جل منت می‌گذارد، و خدا را بر او منت است» (در باب ایمان).

۴ / ۲۵۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی مرتکب گناهی می‌شود، و بعد بر آن نادم و پشیمان می‌گردد و عمل خیری را به جا می‌آورد. پس آن عمل، او را شاد و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۳

خوشحال می‌گرداند، و به این سبب حالش پست تر می‌شود از حالت وقت پشیمانی که بعد از گناه از برایش به هم می‌رسد. پس هر آینه اگر بر حالت وقت ندامت باشد، از برایش بهتر است، از آن عجیبی که در او داخل شده است».

۲۵۸۲/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نصر بن قرواش از اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عالمی به نزد عابدی آمد و به او گفت که: نمازت چگونه است؟ عابد گفت که: مثل من، از نمازش پرسیده می‌شود، و من مدت چندین سال است که خدای- تعالی- را عبادت می‌کنم! عالم گفت که: گریه‌ات چون است؟ گفت: می‌گیرم، تا آنکه قطرات اشک چشمم روان می‌شود. عالم به عابد گفت: به درستی که خنده تو با آنکه ترسان باشی، از گریه‌ات بهتر است، در حالی که به عمل خویش بنازی و هیچ ترس نداشته باشی. به درستی که آنکه می‌نازد (به عمل خویش)، چیزی از عملش بالا نمی‌رود».

۲۵۸۳/۶. از او، از احمد بن محمد، از احمد بن ابی داود، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «دو مرد داخل مسجد می‌شوند، یکی از آنها عابد و دیگری فاسق؛ پس از مسجد بیرون می‌آیند و فاسق، صدیق و عابد، فاسق باشد. و علت این، آن است که عابد در مسجد داخل می‌شود، در حالتی که به عبادت خویش صاحب ناز و کرشمه است و به آن می‌نازد؛ پس همه اندیشه‌اش در آن است. و اندیشه فاسق، در اظهار پشیمانی است بر نافرمانی خویش، و از خدای عز و جل طلب آمرزش می‌کند، از آنچه کرده از گناهان» (۱).

۲۵۸۴/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی عملی می‌کند و او بسیار ترسان است. بعد از آن، چیزی از کار نیک را به عمل می‌آورد، و گویا عجب به آن، در او داخل می‌شود. و فرمود که: «آن کس، در حالت اولش که ترسان است، حالش بهتر است از حالی که در حال عجب خویش دارد».

(۱). و احتمال دارد که این حدیث خبر باشد از آنچه در سابق اتفاق افتاده که، آن دو کس با حالت خویش داخل مسجد شدند و شد، آنچه شد. و اول حدیث، ظاهر در این معنی است، چنان که آخر آن، ظاهر است در آنچه گذشت. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۵

۲۵۸۵/۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بین اینکه موسی علیه السلام نشسته بود، ناگاه شیطان رو آورد و کلاهی که صاحب رنگ‌های مختلف بود، پوشیده بود. و چون به حضرت موسی علیه السلام نزدیک شد، آن کلاه را از سر برداشت و به نزد موسی ایستاد و بر او سلام کرد. موسی به آن ملعون فرمود که: تو کیستی؟ گفت که: من شیطانم. فرمود: تویی، خدا خانه تو را نزدیک نگرداند (یعنی همسایه کسی نباشد شیطان).

گفت که: من نیامده‌ام، مگر از برای آنکه بر تو سلام کنم، به جهت قرب و منزلتی که نسبت به خدای عز و جل داری». حضرت فرمود که: «موسی به شیطان فرمود که: این کلاه چیست؟ عرض کرد که: به این کلاه، دل‌های فرزندان آدم را می‌ربایم. موسی فرمود که: مرا خبر ده به آن گناهی که چون فرزند آدم آن را به عمل آورد، بر او غالب می‌شوی و دست می‌یابی. عرض کرد که: آن در وقتی است که نفسش او را به شگفت آورد، و عجب به هم رساند، و عمل خود را بسیار شمارد، و گنااهش در چشمش کوچک باشد». و فرمود که: «خدای عز و جل به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که: ای داود! بشارت ده گناهکاران را، و صدیقان را بترسان. داود عرض کرد که: چگونه گناهکاران را بشارت ده و صدیقان را بترسانم؟ فرمود که: ای داود! گناهکاران

را بشارت ده که من توبه را قبول می‌کنم و از گناه عفو می‌نمایم، و صدیقان را بترسان که به عمل‌های خویش عجب نکنند؛ چرا که، هیچ بنده‌ای نیست که او را از برای حساب برپا کنم، مگر آنکه هلاک می‌شود».

باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن

۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن

۲۵۸۶/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که، و هشام نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «سِرِّ همه گناهان، دوستی دنیا است».

۲۵۸۷/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حماد بن بشیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند، و شبان‌های آن گوسفندان از آنها مفارقت کرده باشند و بر سر آنها نباشند، و یکی از آن دو گرگ، در اوّل گله و دیگری، در آخر آن باشد، فساد تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۷

و تباهی آنها در آن گله، بیشتر از فساد دوستی دنیا و بزرگواری در دین مسلمان نیست».

۲۵۸۸/۳. از او، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند، و آن گله را شبانی نباشد، و این یکی در اوّل آن، و آن یکی در آخر آن باشد، شتاب آن گرگ‌ها در آن گله، بیشتر از شتاب دوستی مال و شرف در دین مؤمن نیست».

۲۵۸۹/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شیطان، فرزند آدم را در هر چیزی می‌گرداند؛ پس چون شیطان را مانده و خسته گرداند و نتواند که او را گمراه کند، از برایش در نزد مال بنشیند، و چون بر سرش رود، گردنش را بگیرد».

۲۵۹۰/۵. از او، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابو اسامه - یعنی زید - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که به تسلی دادن خدا تسلی نیابد، دلش پاره‌پاره شود، به جهت حسرت‌های بر دنیا. «۱» و هر که چشمش برود در پی آنچه در دست مردمان است، غم و اندوهش بسیار باشد و خشم خویش را شفا ندهد. و هر که نعمتی را از برای خدای عز و جل بر خویش نبیند، مگر در خوردنی یا آشامیدنی یا پوشیدنی، به حقیقت که عملش کوتاه و عذابش نزدیک شده است».

۲۵۹۱/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبداللّه و یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از ابو وکیع، از اسحاق سیبسی، از حارث اعور، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که دینار و درم، آنان را که پیش از شما بوده‌اند هلاک گردانیده‌اند. و همین دو چیز، شما را هلاک خواهند کرد».

۲۵۹۲/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یحیی بن عقبه ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که: داستان آنکه بر دنیا حرص دارد، چون داستان کرم ابریشم است، که هر چه از ابریشم، بیشتر بر خود می‌پیچید، بیشتر باعث دوری آن از بیرون آن است، تا آنکه از روی اندوه بمیرد». و امام

(۱). و مراد این است که، هر که دنیا را دوست دارد و بر آنچه به او می‌رسد از حوادث دنیا صبر نکند، همیشه در حسرت و اندوه باشد. (مترجم)

جعفر صادق علیه السلام فرمود: «بی‌نیازتر از همه بی‌نیازان، کسی است که اسیر حرص نباشد». و فرمود که: «دل‌های خویش را مشغول مسازید به آنچه فوت شده، و ترس آن را در آنها راه مدهید، که ذهن‌های خود را روگردان می‌کنید، از آماده شدن برای آنچه نیامده است».

۸/ ۲۵۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از عبد الزّزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری، از محمد بن مسلم بن عبیدالله که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد ... تا آخر آنچه در باب مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن گذشت، با اختلافی در سند.

۹/ ۲۵۹۴. و به همین اسناد، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در مناجات و راز خدا با موسی علیه السلام مذکور است که: ای موسی! به درستی که دنیا خانه عقوبت است. آدم علیه السلام را در آن عقاب کردم در نزد گناه (یعنی خلاف اولی که از او سر زد). و دنیا را ملعون گردانیدم، و آنچه در آن است ملعون است، مگر آنچه در آن، از برای من باشد. ای موسی! به درستی که بندگان نیک و شایسته من، در دنیا رغبت نکردند به اندازه علم خویش، و سایر خلق، به اندازه جهل خویش در آن رغبت کردند. و کسی نیست که دنیا را بزرگ شمرده باشد، و حال آنکه چشم‌هایش در آن روشن شده باشد. و هیچ کس آن را حقیر و کوچک نشمرده، مگر آنکه به آن منتفع شده است».

۱۰/ ۲۵۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیل، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ... تا آخر حدیث دوم این باب.

۱۱/ ۲۵۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از منصور بن عباس، از سعید بن جناح، از عثمان بن سعید، از عبد الحمید بن علی کوفی، از مهاجر اسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «عیسی بن مریم علیهما السلام به دهی گذشت که اهل آن و مرغان و حیوانات آن، همه مرده بودند. حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: ایشان نمرده‌اند، مگر به غضبی که ایشان را به یکبار هلاک کرده است، و اگر جدا جدا می‌مردند، یکدیگر را در خاک پنهان می‌کردند.

حواریان عرض کردند که: یا روح الله! [و کلمه خدا، یعنی کسی که به یک سخن آن جناب موجود شده]، خدا را بخوان و دعا کن که ایشان را برای ما زنده گرداند، تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده است، تا از آن اجتناب کنیم.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۱

پس عیسی علیه السلام پروردگار خویش را خواند». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «از هوا ندایی به او رسید که ایشان را آواز ده؛ پس عیسی علیه السلام در شب برخاست و بر بلندی و تلی از آن زمین ایستاد، و فرمود که: ای اهل این ده! پس جواب‌دهنده‌ای از ایشان آن حضرت را جواب داد که: لَبَّيْكَ، یا روح الله و کلمه‌ی آن جناب! حضرت فرمود: وای بر شما! اعمال شما چه بود؟

عرض کرد که: پرستش طاغوت، و دوستی دنیا با ترس کم، و آرزوی دور و دراز، و غفلت و بی‌خبری در لهو و لعب. عیسی فرمود که: دوستی شما با دنیا چگونه بود؟ عرض کرد که: مانند دوستی کودک با مادرش. چون به ما رو می‌آورد، شاد و خوشحال می‌شدیم و چون رو از ما می‌گردانید و پشت می‌کرد، می‌گریستیم و اندوهناک می‌گشتیم. فرمود که: پرستش شما از برای طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد که: فرمانبرداری از برای صاحبان معاصی.

فرمود که: عاقبت کار شما چگونه بود؟ عرض کرد که: شب، با عافیت غنودیم و صبح کردیم و در هاویه بودیم. فرمود که: هاویه چیست؟ عرض کرد که: سَجین. فرمود که: سَجین چیست؟ عرض کرد که: کوه‌ها است از آتش که بر ما افروخته می‌شود، تا روز قیامت. فرمود که: شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد که: گفتیم: ما را به سوی دنیا برگردان تا در آن زهد ورزیم. به

ما گفته شد که: دروغ گفتید. فرمود: وای بر تو! چگونه است که غیر از تو از میان ایشان کسی با من سخن نمی‌گوید؟ عرض کرد که: یا روح الله! به درستی که ایشان را لجام کرده‌اند به لجام‌هایی از آتش، که در دست فرشتگان غلاظ و شداد است، که در نهایت درشتی و سختی‌اند. و به درستی که من در میانه ایشان بودم و از ایشان نبودم؛ پس چون عذاب خدا فرود آمد، مرا با ایشان فرا گرفت، و من بر کنار دوزخ به مویی آویخته‌ام. نمی‌دانم که آیا در آن نگویند می‌شوم، یا از آن نجات می‌یابم.

پس حضرت عیسی به سوی حواریان التفات نمود و فرمود که: ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با نمک بلغور «۱»، و خوابیدن بر روی خاک یا مزبله‌ها- بنا بر اختلاف نسخ کافی-، خیری است فراوان، با عافیت دنیا و آخرت».

۱۲/۲۵۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا دری را از امور دنیا بر بنده‌ای نگشود، مگر آنکه بر او از حرص، دری مثل آن را گشوده است».

۱۳/۲۵۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از حفص بن غیاث،

(۱). به هر چیز درهم شکسته و کم ارزش بلغور می‌گویند.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که: از برای دنیا عمل می‌کنید، و حال آنکه در آن روزی داده می‌شوید، بی آنکه عمل کنید. و از برای آخرت عمل نمی‌کنید، و حال آنکه در آن روزی داده نمی‌شود، مگر به عمل. وای بر شما! بد دانایانی هستید. «۱» مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید. بسیار نزدیک است که عمل صاحب عمل مقبول گردد، و نزدیک است که از تنگی دنیا بیرون روید، به سوی تاریکی قبر.

چگونه از اهل علم باشد، کسی که در کار رفتن به سوی آخرت خویش باشد، و حال آنکه رو به دنیای خود داشته باشد، و چیزی که به او زیان می‌رساند، به سوی او دوست‌تر باشد، از آنچه به او نفع می‌بخشد».

۱۴/۲۵۹۹. از او، از پدرش، از محمد بن عمرو در آنچه می‌دانم، از ابو علی حدّاء، از حریر، از زراره و محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «وقتی که بنده نسبت به خدای عز و جل از هر وقت دورتر باشد، وقتی است که او را همّتی غیر از شکم و فرجش نباشد».

۱۵/۲۶۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، و عبد العزیز عبدی، از عبد الله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که صبح و شام کند و دنیا مقصود بزرگترش باشد، خدای عز و جل فقر را در میان دو چشمش قرار دهد، و امرش را پراکنده گرداند، و از دنیا نیابد، مگر آنچه را که از برایش قسمت شده. و هر که صبح و شام کند و آخرت مقصود بزرگترش باشد، خدای عز و جل بی‌نیازی را در دلش قرار دهد، و امرش را از برایش جمع کند».

۱۶/۲۶۰۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن سنان، از حفص بن قرط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که با دنیا بسیار به هم بافته و در هم در رفته باشند، حسرتش در نزد جدایی از آن سخت‌تر باشد».

۱۷/۲۶۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که دلش

(۱). و شاید که در اینجا تصحیفی شده باشد، و عبارت به وضعی بوده که ترجمه آن این باشد که: بد کارکنانی هستید؛ چرا که، بعد از این می‌فرماید که: مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید. ولیکن در همه نسخ کافی که به نظر رسید، به آن وضع است که

در اول ذکر شد، و دور نیست که تتمه حدیث، مؤید صحت آن باشد؛ چرا که می‌فرماید: مزدرا. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۵

به دنیا آویخته و بسته باشد، دلش به سه خصلت تعلق می‌گیرد: اندوهی که زوال ندارد، و آرزویی که به آن نمی‌توان رسید، و امیدی که نمی‌توان یافت».

باب در بیان طمع

۱۲۷. باب در بیان طمع «۱»

۱/ ۲۶۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حسان، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چه زشت است نسبت به مؤمن که برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

۲/ ۲۶۰۴. از او، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده روایت است که آن را به امام محمد باقر علیه السلام رسانیده که فرمود: «بد بنده‌ای است، بنده‌ای که برایش طمعی باشد که او را بکشاند (یعنی هر سو دواند). و بد بنده‌ای است، بنده‌ای که از برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

۳/ ۲۶۰۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد منقری، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: «همه خوبی‌ها را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آنچه در دست مردمان است».

۴/ ۲۶۰۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب خویش، از علی بن سلیمان بن رشید، از موسی بن سلام، از سعدان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست آنچه ایمان را در بنده ثابت می‌دارد؟ و فرمود که: «پارسایی». عرض کردم که: آنچه ایمان را از او بیرون می‌برد، چه چیز است؟ فرمود که: «طمع».

باب در بیان درشتی نمودن

۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن

۱/ ۲۶۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از آنکه او را حدیث کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که درشتی از برایش قسمت شده باشد، ایمان از او محجوب و پوشیده است».

۲/ ۲۶۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عمرو بن

(۱). و طمع - به فتح‌تین -، به معنی امید بستن به چیزی است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۷

شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر درشتی آفریده‌ای بود که دیده می‌شد، چیزی از آنچه خدا آفریده، از آن زشت‌تر نبود».

باب در بیان بدخویی

۱۲۹. باب در بیان بدخویی

۱/۲۶۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بدخویی عمل را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌گرداند و شیرینی آن را می‌برد».

۲/۲۶۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل ابا فرموده از برای صاحب خوی بد، که توفیق توبه یابد، یا اگر توبه کند، توبه‌اش را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! این امر چگونه می‌شود؟ فرمود که: «چون از گناهی توبه کند، در گناهی از آن بزرگتر افتد».

۳/۲۶۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که بدخویی ایمان را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

۴/۲۶۱۲. از او، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبد الله بن عثمان، از حسین بن مهران، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که خویش بد باشد، خویش را عذاب می‌دهد».

۵/۲۶۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبد الحمید، از یحیی بن عمرو، از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خویش وحی فرمود که: خوی بد عمل را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

باب در بیان سبکی و تنگی

۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی

۱/۲۶۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سبکی، خوی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۹

ناکسی است که گردنکشی می‌کند بر کسی که از او پست‌تر است، و فروتنی می‌کند از برای کسی که از او بالاتر است».

۲/۲۶۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو المغراء، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سبکی مکنید؛ زیرا که امامان شما سبک نیستند».

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که سبک را به سبکی سزا دهد، به حقیقت که به آنچه بر او وارد می‌شود، راضی شده، از آنجا که مانند او رفتار کرده است».

۳/۲۶۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الرحمان بن حجاج، از ابو الحسن، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، روایت کرده است در باب دو مرد که به یکدیگر دشنام می‌دهند، که آن حضرت فرمود: «آنکه آغاز می‌کند، از این دو ستمکارتر است، و گناه او و گناه صاحبش بر او است، مادامی که آن ستمدیده در جواب از حد تجاوز نکند».

۴/۲۶۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از صفوان، از عیص بن قاسم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که دشمن‌ترین خلق خدای عز و جل، بنده‌ای است که مردم از زبانش پرهیز کنند».

«۱»

(۱). و مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب، پرمناسب نیست، مگر آنکه به اعتبار این باشد که بدزبانی مبدأ سبکی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۰

فهرست

[۵] کتاب ایمان و کفر ۷

۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر ۷
۲. باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتى وقوع تکلیف اول ۱۷
۳. باب دیگر از این قبیل ۲۱
۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود ۲۹
۵. باب در بیان اینکه خلاق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند ۳۳
۶. باب در بیان فطرت خلاق بر توحید ۳۳
۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر ۳۷
۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند ۳۷
۹. باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است ۳۹
۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است ۴۱
۱۱. باب در بیان اخلاص ۴۳
۱۲. باب در بیان شریعت‌ها ۴۷
۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام ۵۱
۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است ۶۷
۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد ۷۱
۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است ۷۷
۱۷. باب ۸۱
۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن ۱۰۹
۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان ۱۳۱
۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان ۱۳۷
۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق ۱۴۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۱
۲۲. باب در بیان نسبت اسلام ۱۴۵
۲۳. باب ۱۴۷
۲۴. باب ۱۵۱

۲۵. باب در بیان صفت ایمان ۱۵۳
۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان ۱۵۵
۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین ۱۵۹
۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن ۱۶۳
۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق ۱۶۵
۳۰. باب در بیان فضل یقین ۱۶۹
۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا ۱۷۵
۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او ۱۸۳
۳۳. باب در بیان خوف و رجا ۱۹۳
۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن ۲۰۱
۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا ۲۰۵
۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری ۲۰۷
۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی ۲۱۳
۳۸. باب در بیان عفت ۲۱۹
۳۹. باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرّمات الهی ۲۲۱
۴۰. باب در بیان ادای واجبات خدا ۲۲۵
۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن ۲۲۷
۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا ۲۲۹
۴۳. باب در بیان نیت ۲۳۱
۴۴. باب ۲۳۵
۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت ۲۳۵
۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد ۲۳۹
۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی ۲۳۹
۴۸. باب در بیان شکر ۲۵۷
۴۹. باب در بیان خوش خلقی ۲۶۹
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۲
۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی ۲۷۷
۵۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت ۲۷۹
۵۲. باب در بیان حیا ۲۸۵
۵۳. باب در بیان عفو ۲۸۷
۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم ۲۹۱
۵۵. باب در بیان حلم و بردباری ۲۹۷
۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان ۳۰۱

۵۷. باب در بیان مدارات ۳۰۹
۵۸. باب در بیان رَفَق ۳۱۱
۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن ۳۱۷
۶۰. باب در بیان حب فی اللّٰه و بغض فی اللّٰه ۳۲۵
۶۱. باب در بیان مذمّت دنیا و بی‌رغبتی در آن ۳۳۳
۶۲. باب ۳۵۵
۶۳. باب در بیان قناعت ۳۵۵
۶۴. باب در بیان کفاف ۳۶۳
۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آنچه نیکو باشد ۳۶۷
۶۶. باب در بیان انصاف و عدل ۳۷۱
۶۷. باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان ۳۷۹
۶۸. باب در بیان صله رحم ۳۸۳
۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر ۴۰۱
۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان ۴۱۷
۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر ۴۱۹
۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر ۴۲۱
۷۳. باب در بیان آنچه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می‌بندد، و آنچه آن حق را نقض می‌کند ۴۲۷
۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن ۴۲۹
۷۵. باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او ۴۲۹
۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر ۴۴۳
- تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۳
۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی ۴۴۵
۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن ۴۵۳
۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن ۴۶۵
۸۰. باب در بیان بوسه دادن ۴۶۷
۸۱. باب در بیان تذاکر برادران ۴۶۹
۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن ۴۷۵
۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن ۴۸۷
۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن ۴۹۵
۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن ۵۰۱
۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن ۵۰۵
۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را ببوشاند ۵۱۳

۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن ۵۱۷
۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن ۵۲۱
۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن ۵۲۳
۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان ۵۲۵
۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن ۵۲۷
۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان ۵۳۱
۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان ۵۳۱
۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد ۵۳۵
۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین ۵۳۷
۹۷. باب در بیان تقیه ۵۳۹
۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز ۵۵۱
۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او ۵۶۳
۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان ۵۹۵
۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد ۶۰۱
۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن ۶۰۵
۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن ۶۰۵
۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم‌اند ۶۰۷
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۴
۱۰۵. باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آنچه به او می‌رسد، در آنچه به آن مبتلی شده است ۶۰۹
۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن ۶۱۵
۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان ۶۲۹
۱۰۸. باب ۶۴۳
۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند ۶۴۳
۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده ۶۴۵
۱۱۱. باب در بیان گناهان ۶۴۷
۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره ۶۶۵
۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان ۶۹۱
۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه ۶۹۳
۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها ۶۹۵
۱۱۶. باب در بیان ریا ۷۰۱
۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری ۷۱۱
۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی) ۷۱۳

۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و خود به غیر آن عمل می‌نماید ۷۱۵
۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم ۷۱۷
۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن ۷۱۹
۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان ۷۲۷
۱۲۳. باب در بیان عصبیت ۷۳۱
۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن ۷۳۳
۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن ۷۴۱
۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن ۷۴۵
۱۲۷. باب در بیان طمع ۷۵۵
۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن ۷۵۵
۱۲۹. باب در بیان بدخویی ۷۵۷
۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی ۷۵۷
- تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

